



ایک کتاب در طهران

تبع المصحف  
انتم تفتقروا  
صبر و تقوی  
و تقوی

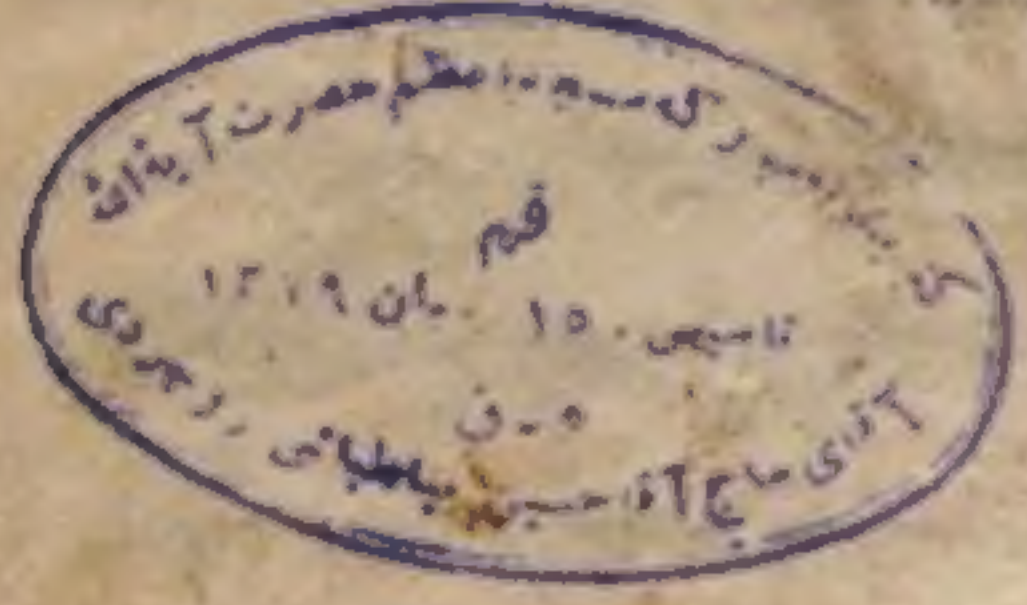


شماره  
۵۵۰  
فهرست

نام کتاب: ترجمه فی الاثر  
تألیف: میرزا محمد باقر  
شماره قفسه: ۳۰۴۰  
شماره مخصوص:

از جمله مجلد کتابی است که بنویسد و مستخرج من حرم حجة الاسلام  
حاج آقا محمد تقی مصطفی حضرت آية الله العظمى آقاى حاج آقا حسين  
طباطبائی بنویسد و در دی مکتبه العالی انتقال یافته و معظم له بکتابخانه مسجد  
اعظم قم اهداء فرمودند

سروعت کتابخانه مبارک





بسم الله الرحمن الرحيم

حد و سپاس بی قیاس خداوندی است که حق را نکرده و دهنده و دهنای ما را بنور ایمان  
و شناسانیده است **الحمد لله** و قرآن و درود نامعدود و روح روان پیغمبر **صلی الله علیه و آله**  
عبدالله متبداً برسلین و پراهد بیت ان سرور از امر معصومین **آیا بعد** چنین گویند  
مؤلف این کلمات حقیقت این محمد بن و قتی الله و بنو الدین حشره الله مع النجین  
الصدیقین و الشهداء و الصالحین که کتاب مستی بحقایق از مؤلفات عم بزرگوار و استاد  
عالم دقایق بنو بل و عارف رقایق ناو پل مقلود اسرار و اب و مشکو انوار هدایت  
فیوضات ربان و شمول غلطات رحمانی المودیدین عندالله المصمیمین محمد بن و قتی الله  
اسکر الله فی حظایر قدس و براه فی مقامات ان کتابی مثل بر حقایق از اراغین  
از بیان علم و عقاید و معرفت نفس و قوای ان و تبیان علم و اخلاق و تندیبان

مختصر کتاب جهانگیری  
از کتابخانه خواجه

و تقریر صنعت و بنا و احراز زبان و تحریر حکام اخلاق و تحصیل ان و توفیق انواع مباد  
و امر از ان و شمع سایر اعمال و ملکه و آنچه صنعت بان و نا و ایها ملخوذ است از کتاب  
وست سبداً برسلین و احادیث اثر ظاهر بر مصومین و افادات علمای دین انجمن  
که مستفاد است از برکات شرح مبین و چون بزبان عربی بود و معنی از راه عدم معرفت  
لغزان فزاید بسیار منافع بشماران بی بهره بودند لهذا برادری از بلاد ان ایمافی و در  
از دوستان و دوختا از این بی صنعت است و ما نمی توانیم که ان را بزبان فارسی مراد و درویش  
که کافر برام و سایر انام از ان صنعت باشند و این فقره ممکن باشد همارت در  
صناعت و عدم استطاعت بر تکلف در حسن عبارت و رعایت جانب بلاغت و فصاحت  
استخاره اجابت علمای ان عزیز را نموده کتاب مذکور را بدون معرفت در تقریر مطلب  
متبدل از چه نموده و بنوعی الخفاقی موسوم شناخت امتداد از جانب بزرگوار خداوند  
است که خلوص نیست در این عمل کثیر الخطا و الزلل را مشرف بفریب اول که اندیشه موجب  
این بنده خاکسار و جفاکار متبر و در کار سازد فی جوم لا ینفع مال ولا بنون الا الله  
بقلب یلم و ما ذلک علی الله عزیز از معرفت در هم کتاب مذکور مرئاست بر شش مقاد  
و مخالفه و در هر مقام چند باب است و در هر باب چند فصل **المقام اول** در بیان امور که  
نازل من الرصول است و در این کتاب است **باب اول** در بیان علم و معرفت است



سبکی در افروختن عالم علوی و مغربی و غیره چیزی که موجب تنگنای حجاب الهی است  
 علم و دانش است خفای در قرآن مجید می نماید و هو الذی خلق سبع سموات من  
 الارض مثلین بینهن سبعین لعلکم ان الله علی کل شیء قدیر ان الله قد احاط بكل شیء  
 علما یعنی آنکه خدای عزوجل افروخته است هفت آسمان و هفت طبقه زمین و در  
 در میان آنها حکم و قوتان خود را تابانند که بر هر چیزی قادر است و بدانند که علم  
 بر چیزی احاطه نموده چیزی را از علم بیرون نیست و نیز فرموده است خداوند آنرا  
 الا هو و لا یلد و لا یولد و لا یلهو و لا یسکن و لا یخاف و لا یمل و لا یخجل و لا یخجل  
 الا بک و همچنین فرشتگان و صاحبان علم نیز کوهی بیکانگی است و تمامید هند  
 شرف از برای که شما در اهل علم بر جدانیت مقرون بشمارد خدای و فرشتگان  
 شده و دیگر فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی منسب از خدا مگر جماعت  
 و باز فرموده هکذا یسوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون یعنی ابا ما و این جماعت را  
 و گروه نادانان و مقصود است که فضلا بر جاهل از امور بدیهه است که کبر در آن  
 و شبهه نیست و نیز می نماید و تلك الامثال یضربها للناس و ما یعلمها الا العالمان  
 یعنی این مثلها را که می بینیم از برای مردمان و مقصود از آن اینست که هر کس  
 عقل و دانش و در چگونگی و آراء است که دانستند و آرائان می نمایند و در

و در چیزی دیگر رویت کرده اند و ندانند و ندانم کن جانشان را بر سپند کتب بنا  
 رسول الله جانشان شما گفتند که بعد از من خواهند آمد و بعد از من  
 از برای مردمان روایت خواهند نمود و از حضرت امیر مومنان علی بن ابیطالب سلام  
 علیه قول است که کان بن طلب علم و عمل بدان موزنت و فرمودند طلب علم موزن  
 واجب است از طلب مال چو مال در بدو و آفرینش خداوند علول از برای شماست  
 و صابر و ساینده ان بشما و البیرو فایان خواهد بود و اقامه علم در نزد اهل  
 پنهان است و تحقیق آن موقوف بر طلب است پس بر شما باد که طلب نمایند و از حضرت  
 روایت است که اگر بدانند بر طلب علم چه مقدار فضل و ثواب دارد هر این طلب  
 خواهند نمود اگر چه بدر با حق جان و دخیل شدن در باغی خطرناک و پلانی باشد  
 و از حضرت امام محمد باقر رویت کرد که گفتند کسی که بعلم خود منتفع شود بهر است  
 همشاد هر عابد و از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که هر که تعلیم  
 چنین پسندیده را خواهد بود از برای وی مثل ثواب کسی که بدان عمل نماید و از حضرت  
 امام رضا از پدران بزرگوارش از حضرت رسالت پناه سلام الله علیه روایت کرد که طلب  
 موزن واجب است بر هر مسلمانی پس طلب نمایند از هر جایی که کان داشته باشند  
 و فرایند آن اهلش زیرا که فرایند علم از برای خداست و طلب آن عبادت است



ان شیخ و عمل بان جهاد و تعلیم دادن که هر که نداند صدقه و عطا نمودن از مالش  
زود یکی بخدای عزوجل از برای آنکه علم ثانی است و برای آنکه حلال و حرام و نیک و بد  
براه بهشت و مونسیت در رحمت و مصاحبت در عز و رفعت و تفانی و شجاعت  
خلوت و عبادت و خیر و نفع و سلامتی و وسایل بیت بر دشمنان دین و دنیا  
دهنده است در نزد دوستان و حق تعالی بلند بسیار از خدای عزوجل بعلم حاصل  
و میگرداند ایشانرا پیشوائی کرده مان از آثار ایشان منفع میشوند و پیروی کردن  
مینمایند و بدینچه مقتضای رای مواب مقتضای آن فوت حمل میکند و فرستادن  
انکه و رعیت نمایند و آنرا لطف بالهای خود را بر ایشان میمانند و در غارتها  
نفع با آنها میمانند و طلب ارزش میکند از برای ایشان هر افزیده از رش و خشاک  
حقن مایهان و حیوانات در پای و چهار پایان و درندگان محراب بدین که علم  
حیوة و الهیات از نادان و روشن کننده و هدایت از پستی و قوت بدینها  
از نا توان و میمانند بعد از منزلت بر کز پدکان و مجلس بیکان و بر تپهای عالم  
در دنیا و آخرت و مذاکره علم برایی بار و نفع و روزها و مباحثه آن معاد را با جماعت  
در شبها میکند و بعلم فرمان برداری خدای و عبادت او و صلح و صلوات  
و حرام حاصل میشود و علم بترتیب و است و عمل تابع آن بیکو بختان بعلم سرافراز میکند

۴  
میگرداند و بدینجهان از برکت آن محروم میمانند پس خوشحال که خدای عزوجل  
او را از این بی بهره نماند و ایجاد بهشت و اجبار در فضیلت علم و شرف آن بسیار است  
و بدینجهاد براد شد و کفایت و در **فصل** بدانکه چیزی که منتهی باشد و مردم و غنی با  
غالبند و قسم میشود و قسم اول چیزی که ذات آن نظر بذات کرده قطع نظر از غیر **مطلوب**  
دوم چیزی که از برای امری که طلب کرده شود قسم چیزی که هم نظر بذات و هم نظر  
مطلوب باشد و شکی نیست که قسم اول افضل است از قسم دوم و قسم سوم **مطلوب**  
از اول مثال اول لذتها که رسیدن با آنها مقصود میاشد و مثال دوم در هم و دنیا  
که آنهاست که ب منفعتند و اگر نه خدای عزوجل قضاء حوائج و در مازان سهل است  
موفق هر اینان تابستند و در هر یک و سبب میبودند مثال سیم سلامتی بدن مثلا  
سلامتی با مطلوب است از حیث سالم بودن از آلام و وجع از برای رفقا و مؤهل  
شدن بحکایتان بپرامدن حاجات و بر آنچه دانستی هرگاه نظر کنی بعلم چون **است**  
لذتی نفسی مطلوب لذت خواهد بود و از این سلسله سعادت دنیا و آخرت  
فوق بخدای عزوجل میباشد زیرا که مؤهل میتوان شد بدان مکر بعلم و عظیم تر باشد  
و تیر در حوائج سعادت ابدی و قرب الهی و افضل چیزها چیز است که وسیله  
حصول آن دو باشد و میتوان رسید بان دو مکر بعلم و عمل و عمل نیز میتوان رسید



مگر بیلیم بکفیت عمل بر تائب شد که علم اصل هیچ معادوت و افضل هر لایا است  
و چون افضل باشد و حال آنکه فضیلت هر چیزی بترتیب مراتب و دانستی که ترقی علم  
مراحت و ب پروردگار عالمیان و ملحق شدن بمرتبه فرشتگان و نزدیکی بکرمه  
برگزیده کاف و در دنیا حصول عزت و وفار است و زمان روانی بر باد است  
و محترم بودن در نزد مردم و حتی آنکه جاهلان از او اجلا و اعراب طبایع  
مفتور بر توقیر و احترام مشایخ می باشند از راه احتیاج مشایخ برباد و علی که  
ایشان حاصل شده از تجربه بر امور بکر بهایر و بالجمیع نیز توفیق می نمایند از آن  
که در آدمی کمالی زبان از درجه چنان است که می تواند و آنچه گفته شد در بیان <sup>فضیلت</sup>  
مطلق علم است و چون علما از راه اختلاف در باب مختلفند پس لا محاله در فضیلت نیز  
مفاوت خواهند بود تا اینکه منتهی شود بمعرفت خدای عزوجل از راه تقیین و این <sup>معرفت</sup>  
اصل معرفت تا نبیند است که سایر معرفت ها بان باز میگرد در و است از حضرت <sup>امام</sup>  
جعفر صادق که فرمودند اگر بدانند مردمان آنچه در فضیلت شناخت الهیست <sup>هرگز</sup>  
بر غایت نظر خواهند کرد با آنچه بهر مذهب است بان دشمنان خدای از بهجت حبشی  
دینا و نعمت های آن خواهند بود دینای دشمنان در نظر ایشان حقیر از خاک که  
پای مال میکند و از معرفت خدا منتهم و ملذذ خواهند شد مانند لذت کنگ

کسانی که همیشه در باطن بخت با او نگاه الله بر میزند بدستی که معرفت خدا است  
از هر جهت و صاحبان هر نهائی و نور لب از هر یک و قوتی آن هر  
نانوان و شفا صفت از هر بیماری پس فرمودند قومی پیش از شما بودند که شفا  
حق ایشان را با انواع عذابها از کشتن و سوزاندن و قطع نمودن از راه های <sup>معدوب</sup> دوزخ  
میداشتند و کار بر ایشان در روی زمین باو معنی که دارد مشک شد بود و مع <sup>ذلك</sup>  
ان جاده دین بین و طریق تحصیل معرفت و تقیین بخوبی نمیشدند و اینها از آن که  
با اینها صبر می کردند از راه کینه بود که این قوم در عمل داشتند نرا از آنچه <sup>بود</sup>  
که اسپه از ایشان با ایشان رسیده باشد بلکه از آن راه بود که این قوم ایمان بخدا  
عزوجل آورد و بودند پس آنحضرت فرمود سوال کنید از خدا و رتبه های عالیه ایشان  
و صبر کنید بر سختیهای زمانه تا امر بایدها بچند ایشان یعنی در یافته بود <sup>فصل</sup>  
بدانکه علم بر دو قسم است علم دنیا و علم آخرت علم دنیا آنست که بعلق مجسمه های  
دانشه باشد مانند علم طب و حساب و بعضی از این علم محمود است و بعضی مذموم و علم  
آخرت بر دو قسم است اول علم که مقصود لذت باشد دوم علم که مقصود بان عمل <sup>شد</sup>  
تا آنکه ان علم سبیل علم مقصود لذت گردد و علم آخرت بنام محمود است و اگر بان <sup>از</sup>  
دنیا کرده شود ملحق بعلم دنیا میشود اما منم اول از این علم عبارت از نور لب <sup>کردن</sup>



پیدا میشود بعد از پاکیزه ساختن آن از صفات ذمه و عیبت آن منکشف میشود پس این  
 نور امور که پیش از آن امور چندان امور شنیده و محقق آن رسیده بود و  
 میشود از برای صاحبش معنیهای بسیار که مهم بود تا آنکه حاصل میشود معرفت حقیقی  
 بذات واجب الوجود بصفات آن بقدر امکان و بافعال حق و حکمت در افروختن بنا  
 و احراز و کشف پیدا شدن اخوت از دنیا و معرفت بجهنم و معنی امام است و ابا  
 و معنی و هو الهام و معنی ملائکه و شیاطین و کشف دشمنی شیطان با انسان و کشف  
 ظاهر شدن فرشتگان برای پیغمبران و کشف آمدن وحی با ایشان و معنی گفتن فرشته  
 با امام و معرفت بیاطن اسماء و زین و معنی قلب و کشف بر حوز و وجود ملائکه  
 با شیاطین در آن و فرقی میان خاطر ملکی با خواطر شیطانی و معرفت اخوت نبوت  
 و دوزخ و عذاب قبر و صراط و میزان و شفاعت و حساب و معنی آنکه ادوی خود  
 خود خواهد رسید و آنکه دار اخوت دار حیات و زندگیت و معنی لقاء خدا  
 نظر بخدا کردن و نزدیکی بخلق تعالی و در جواران بودن و معنی حصول سعادت و قرب  
 ملائکه و مقادیر ملائکه و انبیاء و معنی تفاوت درجات بجهت ایشان تا آنکه بعضی  
 در رفعت و مناء مانند ستاره درخشان در میان شما خواهند یافت و حاصل  
 میشود از برای صاحب این علم عزرا این که کفیم از انواع معرفتها و هر کس در قصد

در صفتی باصل آنچه ذکر کردیم موافقت نماید در تمام معانیها مخالف بعضی جمع است  
 مزبور و امثالها و موافقت میداند و میگویند که این خدا از برای بندگان صالحان  
 ثواب آماده نموده هیچ چینی ندیده و هیچ کوشی نپسندیده و هیچ خاطر و حظور  
 و از بعضی بجهت نام و نشان چیزی دیگر ادراک نپسندان کرد و هر که با او ملاقات  
 مذکور و امثال و نمونه میداند و پاوه را موافق حقیقی که از ظاهر الفاظ مقیم  
 و همچنین بعضی اعتقاد است که صفات شناخت خدای عز و جل اعتراف بجهت  
 ذکر و معنیهای عظیمه در معرفت الله میباشد و سخنهای بلند میگویند و طاعت  
 میگویند که صفات معرفت است که عوام الناس اعتقاد دارند از آنکه خدا عالم  
 و سمیع است و بصیر و متکلم و مرید است و مراد با آن علم مقصود لذاته است که بر  
 خفا از روی این امور برخواستن حق در هر یک از اینها چنانچه هست حلو و کرسو  
 و چندان واضح و هویدا گردد که نازل از منزله و مانع گردد و شبهه نماند  
 و حصول این در جوهر انسانی ممکن است و چون این دل بسیار زنگ گرفته و بملال  
 فادرات دنیا پدید کشنده باشد که جلاداده شود از کثافتی که عجایب است از معرفت  
 خدا و صفات و افعال آن سکی نیست که صفای این این و پاکیزه کی آن حاصل  
 بیازد استن نفس از هواها و پیروی انبیاء و امر هدی در هر کردارها و



که این دل صاف میشود حقیقت حق در آن بهمان قدر جلوه مینماید و راهی <sup>بند</sup> <sup>بند</sup>  
کهیم نیست مگر بطلب علم و هدایت و توسل خدا و پرورش کاری و منابت شعور و نورانی  
و این علم از آنست که در کتابها نوشته میشود و کسی که بان بهره مند <sup>میشود</sup>  
شده بیان نمیکند از امری که برای کسی که شایسته آن باشد و اینهم بر <sup>پای</sup> <sup>پای</sup>  
و بطریق پنهانی و اینست آن علم پنهانی که در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله <sup>شاه</sup>  
بان شده که فرمودند بدین معنی که بعضی از علمها پنهانیست و نمیدانند از امری که خدا  
شناس پس هرگاه اظهار کنند آن علم خفی را رد نمیکند از امری که جماعت <sup>کرام</sup> <sup>کرام</sup>  
مکر و عقوبت الهی و قبول نمیکند از امری که کسی که ایمان بخدای عزوجل دارد <sup>حقیقت</sup>  
مشهد دانستند و مرا که خدا بقاء و علی عطا نموده و بر آن خدا و بر حق <sup>شماره</sup>  
که باین گونه علم از اسرار از ساختن و از حضرت ام المومنین صلوات الله و سلامه  
علیه و است که در سر این بندگان قسری خدای عزوجل نبوده است که خدا <sup>آن</sup>  
اعانت کرده بر نفس خود غالب و مسلط شده جامه غم و اندوه را ملاصق <sup>بوجود</sup>  
و لباس ترس خدا را در بر کرده چراغ هدایت در دلش افروخته شده باشد  
و بخنان دیگر در حق آن بنده فرمودند تا آنکه گفتند لباس خواهشهای <sup>نیکی</sup>  
از پروردگار آفکنده و از همه غمها حق در احوال ساخته <sup>بنا</sup> <sup>بنا</sup> که غم خداوند باشد

۷  
در ساختن و از صفت نادان و همراهی هواپرستان پیروی آمده و در <sup>شماره</sup>  
بر روی دل گشوده و در راهی هلاکت را بر خود بسته و راه حق را دیده و پیوسته  
مواضع نوزاد آن راه را شناخته و علمهای ظلماتی از اطل میزند و بر <sup>پای</sup>  
او نیز و محکمترین رشته <sup>مست</sup> <sup>مست</sup> شده و یقین او در صریح مثل روشنی <sup>کبر</sup>  
و نیز انحضرت در حدیث دیگر در وصف این بنده فرمودند که دل خود را زنده <sup>شماره</sup>  
و نفس خود را مرده بپندارد تا آنکه آنچه در نظرش بر آن بود حقیقت شده و در <sup>شماره</sup>  
اسان گشته و ظاهر شده از برای او چنانچه پروردگار بان راه حق را دیده و پیوسته  
و از جمیع درها بیدارگاه سلامت و منزل اقامت رسیده و از رهگذر <sup>میدان</sup>  
بدن در آرامگاه امن و راحت ثابت قدم شده و آنچه گفتیم بسبب آن <sup>شماره</sup>  
دل خود را کار فرموده و خدا بقاء و ساختن و در خبری دیگر فرمودند که  
وارد و آگاه شده ام بر علم پنهانی که اگر اظهار کنم او را مضطرب <sup>مانند</sup>  
اضطراب برشتهای دلو و بر چاههای بسیار در و پیوسته فرمودند که <sup>مرا</sup>  
از رسول خدا هم هزار درهای علم که از هر دری هزار در را برای من <sup>گشوده</sup>  
شده و کبیل این زیاده بخفی سوال کرد از انحضرت از حقیقت فرمودند <sup>را</sup>  
کار است با حقیقت گفتن با من صاحب سرنوشتیم فرمودند بلی و <sup>بنا</sup>  
بنا



بر نقطه چندان بهای علم و معرفت که از سینه مبارک من میراود پس جواب  
دادند کبل را از آنچه سؤال نموده بود و در روایتی دیگر مذکور است از کبل که  
انحضرت دست و اگر گفت و اسرار بود واهی بلند کشید و گفت این دلهای  
چندند و بهترین دلهای است که ضبط اسرار پیشتر تا بد پس حفظ کن این را و میگو  
بدیستی که در میان برشته فرستند اول عالم را بانی که علم را از خدای عزوجل پی  
و ماطت احدى فکر نکرده و دق معلومی که بر راه نجات و افضت و علم را از اهل  
علم اموخته و سیم حق کسی چندند در غایت ذالت و حماقت و پیروی میکنند  
که ایشان را بر اهر بخوانند و بهر سخن باطل که بایشان رسیده از اعتقادی که در  
یقین میکنند و از نور علم چراغی بفرستند و تکیه بر اصل حکمی نموده پس آن  
سخن را در آن کشیده واهی در ناک از سینه برآورند و اساده بسنه مبارک  
خود نموند و فرمودند که در اینجا علم بسیاری هست کاشکی باقیم کبل که  
این علم را محمل تواند نمود پس فرمودند بلی کس را می بایم که بران ائمه نبینم و آنچه  
دینت در تحصیل دنیا بکار میرد و ببعثتها خدای غلبه بر بندگان الهی میجوید  
و جهنمای خدای و سلسله سلطه بر او و لیا و الله صانع و شخصی دیگر را می بایم که  
محلی از حق را فرمایند و راست و لیکن بینان در امور می که موجب استباه حق

خواست ندارد و بایدی شبهه که در خاطرش خطور کند شک در دلش پیدا نمیشود  
پس فرمودند که نرا این شخص را این شکل ملک و نه انشخص با فرمودند و دیگری را این  
که هر چه است بلذاته ای و بنوی و فرمان بردار شمرده است با هر چه است و جمع مال  
کردن آن و این هر دو نیز از پاس داران دین نیستند و بسیار شباهت دارد با  
چهار بابان چونده و همچنین نایاب میسر و علم بسبب نایابی حاصل آن پس در حق  
حق آورده فرمودند که خدای نذا حال چنان است که کفتم و لیکن هرگز زمین حنا  
نباشد از عجب خدای که بر پا باشد با ظاهر و مشهود و با خائف و پنهان تا آنکه عجبنا  
خدای عزوجل و ايات و افعاله او باطل کرد پس فرمودند که این گونه کس چه قدر  
بود و در کجا یافت میشود بخدا قسم که اینها بفرستند عجب عدد کم و از راه قدر و مرتبه  
میباشند خدای عزوجل بایشان عجبهای خود را و در حق را حفظ میکنند تا آنکه  
هرگاه اجل این طایفه برسد آنچه از ايات الهی که در نزد ایشان است که و هویت  
خود بسیارند و تخم آن علوم را در دل آنها بکار بند یک در و صف این قوم فرمودند  
که اینها جفتند که علم ایشان بخوم آورده برداشتن حقیقت چیزها و سیم یقین  
جان ایشان رسیده و اسان شمرده اند آنچه را ضعیفان بر خود شوا کرده اند و این  
گفته اند با آنچه نادانان از آن وحشت دارند و صحبت با اهل دنیا بدنهائی که در







پنهانی علم مذکور و پنهان اشاره بوجوب پنهان داشتن علم مذکور فرمودند که تقصیر  
 من و دین بدین بزرگوار نیست و هر که تقصیر ندارد دین ندارد و نیز آنحضرت فرمودند  
 که هیچ کسند از برای مردمان چیزی که نتوانند فهمید و واگذارند آنچه را انکار کنند  
 و بکنند از نرسند و کار را بر خود و بر مردم شوار میکنند بدین معنی که امر را شوار  
 و فهم آن نیز شوار شده تا آن حدی که از حضرت زین العابدین هم گذشت  
**فصل** و اما علمی که مفسود از آن علمت با عمل بان علم و سلب علم مفسودند  
 شود بر دو قسم است یکی علم اخلاق و دیگری علم شرایع و احکام و علم اخلاق  
 عبارتست از علم باحوال قلب از فضیلتها پسندیده و ناپسندیده آن اما فضیلتها  
 پسندیده مثل بر شوکت و قریب خدا و امید بان و تسلیم و رضا و زهد و تقوی  
 و قناعت و سخاوت و عفو و احسان و حسن ظن بر مردمان و حسن معاشرت  
 با ایشان و اداء امانت و صدق و اخلاص و دانستن قدر نعمتهای خدای عزوجل  
 بر بندگان در همه حالات و بدانکه معرفت بحقیقت الحالات مذکور و حدیثها  
 و اشیا که باینها کسب الحالات بشود و اثر آنها و علایم آن که دلالت بر اینها کند  
 نفیست آنچه از این فضائل ضعیف باشد همگی داخل علم اخلاق و اما فضیلتها  
 ناپسندیده قلب مانند ترس پریشان و ناراضی بودن بقدیر الهی و بیخوابی

و بدخواه مسلمانان بودن و کینه و حسد و اهلدار خلاف آنچه در دل باشد و غلبه  
 بر مردمان و محبت بدجهای ناشایست و محبت بطول عمر از برای تمنع از دنیا برداشتن  
 و کبر و پراوغت و از حق تنگ داشتن و دشمنی نمودن بظاهر و میاطن و طمع  
 غفل و رعیت در دنیا و خود را از همه بلند مرتبه تر و شرفتر شمردن و زیاده طلبی  
 و سرکش شدن بوقوع نعمتها و تعظیم اغیار از راه مال و خواری بفقرا و غر کردن  
 با ایشان و بچیزهای نفس رعیت و مباهات نمودن و میل از حق کردن و اهانتهای  
 و دزدیدن در کارهای بجا نده و خواهشی بسیار گفتن و لاف زدن و دامن  
 در امر دین و از کردهای مؤمن شود بودن و از عیبتا خود بان ماندن و عیب  
 دیگران پرداختن و غم از دل بد کردن و ترس از خدا نداشتن و بسیار انقیاد  
 کشیدن باندک خواری که نفس برسد و از برای حق کم انتظام کشیدن و در  
 بظاهر دوست گرفتن با عداوت در باطن و از مکر خدا در بسیار آنچه عطا شود  
 امان بودن و نیکه بر طاعتها کردن و مکر و حیانت و فریب دادن و طول امدود  
 سخن و درستی و بد پنهان ساختن و برین و برین ان ناسف خوردن و بر مردمان  
 افسر گرفتن و از مقدار مت ایشان و حسد داشتن مکر از برای اعانت در دین و ترک  
 صلاح اخوان و تیش کردن و در کارهای ناپسندیده و بیخوابی و ناله بانی بر



نمودن و این خصلتها را که گفتیم مانند اینها از صفات قلب متناهی امور قبیحه و موردی که  
محرم است و از حد اینها منع طاعت و موجب تقرب به پروردگار است و علم  
این امور و حقایق و اسباب و ثمران و علاج اینها از علم آخرت است و واجب علی  
بر هر کس اهل بیت است دانسته باشد و اگر کسی قابلیت تحصیل تمامی اینها را نداشته باشد  
باید آنچه ممکن است باید سعی نماید زیرا که خدای عزوجل تکلیف ننموده نفس را الا  
اینچنان را که اسان باشد و اما علم شرایع عبارت است از علم بکفای عبادتها  
مشروع و از طهارت و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر معروف و نهی  
منکر و دانستن اسرار الهی و علم بحکمای مضبوط از حلال و حرام در جمیع کتبها  
معاملها مانند خرید و فروش و وراثت و دیات و قرض و مضارب و اجاره و شرکت و زنا  
و دوا و سند و وین و ضمان و کفالت و وکالت و و بیع و افراز و صلح و  
بخشها و کارهای جزو تکلیف و طلاق و منیت و صیارت و علم بحدود و  
فصاح و دیات و بجهت اموال و علم بآداب اکل و شرب و لباس و مسکن و  
وضاحت و استعمال بوی خوش و طریق سخن گفتن و برادر گرفتن و معاشرت با  
نمودن و سفر کردن و رعایت حقوق عیون و امثال اینچه گفتیم و این علم نیز واجب  
عفی است و بعد از اینها و باندازه شعور و زیرکی و واجب کفایت از برای

شوی دانست و حکم در میان مردم کردن و طریق تحصیل علم اخلاق و علم شرایع است که  
در فضل اینها بیان خواهم کرد و آنچه میگویم بگوشت جان بشنو و پیروی نما و آنچه  
که بحق و راه برده اند و تابع راههای کرده نادان مشو **فصل** در آنکه قریب از علم  
لذاته و علم اخلاق و علم شرایع را در اصطلاح علم دین و علم فقه میگویند و اگر گفتن از  
تفقه در دین مینامند و توان بجد خدای عزوجل میفرماید فلا تقر من کل فقه من غایبه  
للفقه و فی الدین و لیسند و اقوام از اصحاب الهی علم چندین نوع چرا که هر یک یک  
از هر قبلی و عددی چند از برای آنکه فراگیری علم دین را و هنرهای دیگر را واجب کنند  
ان قبلی را از کارهای بد مانند کفران قبلی برهنه نمایند از آنچه ترساننده میشوند و  
امام حنفی صادق سلام الله علیه با اصحاب خود فرمودند که بر شما باد که فراگیری علم دین را  
از جمله اعراب که جاهلند با احکام الهی میباشید از برای آنکه هر کس علم دین را فرا گیرد و  
عزوجل در روز قیامت بان بنده نظر لطف نکند و هیچ عملی از او برانند و آنحضرت  
کاشکی تا زمان ما بر سر اصحاب من زد و میزدند تا آنکه ما را با حلال و حرام را بداند  
فرمودند که علامت کذابانست که از آسمان و زمین و مشرق و مغرب چیزی میدهند  
از وی خواهند و حلال او را بر پی می دانند و دیگر اجزاء بدن مصون بپا و است و  
در دین عبادت از تحصیل بصیرت در مسائل ظاهری و باطنی بتالی عبادت داشته



با مباحث و خواه واجب باشد شناختن آنها با عمل کردن با آنها خواه سنت و خواه از  
 فرض ملامت و این وقت بیان کیفیت این تحصیل است و خلاف بسیاری در این شده تا آنکه  
 بسیاری بکراهی افتاده اند و ما بنویسند چنانچه از روی حق بر می داریم بجهت این که شایسته  
 نماید اندک و زمان در زمان حضرت پیغمبر اخذ علم از حضرت می نمودند با آنچه  
 با جناب مستطاب می آمد و بعد از وفات حضرت مردی که می شنیدند که در میان  
 امام قابل شدند با حاجی باطل در عقاید و احکام تابع مشایب و محکامات شدند  
 از برای طلب فتنه و طلب ثواب و ایا که راهی می بینید ان نداشتند و پیش از سید اکبر  
 دلیل بر مطلب اختیار مطلب می نمودند و این کرده اصحاب ابی بکر بن ابی قحافة همی و همین  
 خطاب می نمود و هر که پیرو آنها شد از جماعه که در هر مسئله قابل با جنابها و در  
 شدند و راههای ایشان متبدل و علمای ایشان مختلف میگردیدند و همگی تابع کان  
 و نشان میخواست می شدند و آنچه می گفتند بجهت می بود و این کرده و وضعند ضعیف می گردید  
 مقلد و کیفیت نفقه در نزد مجتهد ایشان قانع ساختن خاطر بود در تحصیل کمال  
 مردم محتاج باشند از علوم دینی خواه اصول عام باشد و خواه فروع و قواعد بسیار  
 اختراع نموده بودند که در استنباط مشایبات بان قواعد استغانت می جستند و  
 نفقه در نزد مقلدان ایشان ان بود که اخذ می نمودند از مجتهد خود آنچه را می پندیدند

۱۲  
 بکسان استنباط نموده بود و اگر از مجتهدان بیک واسطه با چندین واسطه با ایشان  
 میرسد اعتماد نموده عمل می کردند و گاهی در تعیین امام قابل شدند با آنچه حذای  
 عز وجل مقربان نموده بود در عقاید و احکام تابع محکامات شدند و انقضای نمودند  
 بر آنچه ظاهر می و تنزیل بان ناظمی بود و پریشان کردند از آنچه نزدیک بود که بکراهی شدند  
 با کراهی کردن پیغمبر و این که در اصحاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب هم که در هر مسئله قابل  
 نیستند مگر بر بعضی مخصوصان مسئله و فرمایند داری نموده اندامی را که علم را از خدا  
 و رسول او در مخصوص هر و نفع فرا گرفته و طاعت نمودند آنچه حذای عز وجل  
 بجهت او بان کرده و در اینجا که فرموده فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون شیئاً  
 کنید از اهل دانشی اگر ندانید و در اینجا که فرموده یا ایها الذین امنوا اطعوا الله  
 اطعوا الرسول واولی الامر منکم بجهت یکی و مؤمنان اطاعت کنید خدا را و رسول خدا  
 و ائمهانی را که بر فرمان خدا و رسول مطلع و آگاهند و اما آنچه صیابی از اجتهاد نمودن  
 بعضی از مناخرین علمای شیعه و ضعف کردن کاتبان در اصول و فقر سببش شبیه است که  
 بخالفین در وضع اصول روده بود و این شبیه در علمای شیعه سراپا کرده چنانچه  
 بیان ان در بعضی کتب مفضلا شده با آنکه احتمال دارد که اولاً مصطلح در ان دیده و  
 رعایت ماسا با مخالفین نموده باشند تا کما ننگند که این نوع علوم دقیقه در این قوم



میشود و این معنی بر جماعتی که بدان ائشان امدند مشیر شده است و امثال ایشان  
 نیز نموده باشند و بر هر تقدیر این باعث تقیه در علو و رجحان ایشان نمیکرد و سبب <sup>ملحق</sup>  
 شدن ایشان بگروه اول نمیشود و عا<sup>ل</sup>ی<sup>ا</sup> جانب عا<sup>ل</sup>ی<sup>ا</sup> ایشان این بزرگان از امثال <sup>این</sup>  
 سخنان چون جماعت حق بسیار می برزفت و ناجیه دارند بپس راجع دادن مذهب <sup>حق</sup>  
 و بر طاعت کردن تقیه در بسیاری از شهرها است که خدای عز و جل ایشان را از <sup>خزای</sup>  
 خیر داد و مبادا اثر بزرگوارشان محسوس سازد و کیفیت تقیه در نزد این گروه و <sup>ان</sup>  
 بود که در هر مسئله جمیع علماء معصومند هرگاه ایشان را علماء امام متبر میبود و الا بر  
 صفت منفی بصرف منفی مستبعد و بیاد آن دیگر فقیر و متفکر خاصی و عا<sup>ل</sup>ی<sup>ا</sup> <sup>مفید</sup>  
 چون برای در تقیه میباشد اما جمیع ایشان وان کسبت که بناتیه هم و نیز هر که <sup>فوت</sup>  
 قدس و زهد در دنیا و دین داشته باشد پس کیفیت تقیه در نزد وی  
 است که تابع محکامات قرانی و سنت نبوی و محکامات احادیث اهل بیت <sup>علیهم السلام</sup>  
 علیهم که بصحت پیوسته باشند استنباط نماید از آنها آنچه را واجب است <sup>عقل</sup>  
 داشتن یا عمل بان نمودن و تقویت دهد از اینها عقل و فهم و <sup>بید</sup>  
 کند از اینها از جانب خدای عز و جل بر ذهن مصفی بعلیهای پسندیده و قلب <sup>نور</sup>  
 خالصهای پاکیزه وارد شود و بان علم گردد و چو شرافت عقل بر احدى بخیر نیست و اگر <sup>عقل</sup>

۱۳  
 عقل نمیشود شرع دانسته نمیشود و کوبا عقل شریعت داخل چنانچه شرع عقل نیست خارجی  
 و همیشه هر یک نباید و تقویت دیگری و اینها بنده آنکه هر دو متحد شوند و <sup>حقیقت</sup>  
 وارد است که ادان کنند بنده فرائض خدا را تا ادراک کند آنها را از جانب خدا جمیع <sup>عقل</sup>  
 در عقلها دقتان نمیشوند با چرخه افلاک رسیده اند و عاقلان کسانند که <sup>حقیقت</sup>  
 چیزها رسیده سر از در بافتند و از آنچه گفتیم کان نیک که ایمان خاص مؤمنان خدا  
 و روز اخرون از راههای متکلمین و دلایلی بجا و ثبوت هیئات میباشد بلکه  
 خدا را شناختند از راه عقل و شرع با یکدیگر و از هر یک از اجتماع نور داخل با <sup>نور</sup>  
 خارجی مانند اجتماع نور چشم با نور آفتاب در دیدن چیزها یا استدلال عقلی که  
 گفتیم در قرآن مجید اشاره شده که فرموده اند یکا در تبهایی و لولم <sup>نور</sup>  
 چه مراد از نور عقل نور و عقل است که معبود نور شرع باشد و در حدیث وارد شده  
 که علم آن نیست که از راه کثرت تعلم حاصل شده باشد بلکه علم عبارت از نور است که  
 خدای عز و جل می اندازد از راهی که اراده هدایت آن دارد و هرگاه از برای <sup>عقل</sup>  
 مابین شرع و عقل حکم مسئله ظاهر شود بجهت حق که شبهه و شک ندارد خدا بان <sup>عقل</sup>  
 شکر خدای عز و جل را بجای آورده و اگر حکم مسئله مشبه باشد علم از احوال <sup>عقل</sup>  
 و اتمر هکذا سلام الله علیهم نموده عمل با احتیاط مینماید و در چنین صورت فتوی <sup>عقل</sup>



حضرت امام حنفی صریح فرمودند که و بالت بر شما آنکه حکم کند باینچه از ما  
نشسته باشد و نیز فرمودند هر ملی که از این خانواده بیرون نیامده باشد  
از علم باطلت و اشاره نمودند بخوانده عصمت و امامت سلام الله علیهم و هر کس  
این شخص بصیر اختراع نمیکند از پیش خویش بجهت استنباط مسائل فاعده کلیه که نه  
مستوفی علم و نه از امام معصوم صریح باشد مانند فاعده حج آن که بحث در آن  
زمان بجای نینجامیده و نخواهد انجامید و غیر از این فاعده ها که نزد اهل سنت  
باصول فقہ فایده شده بلکه طلب میکند در هر مسئله که رود حد با منطوق و ظاهر  
مخصوص که چنانچه باشد اعتماد بر آن کردن بامهور و رابئی را که صریح در مقصود بوده با  
مطبیق توان شد و چون تواند شد که متناهی حکم شود و حال آنکه خدای عز و جل  
از امتنا بر قرار داده پس ناچار متناهی نمودن با جزم با حد الظرفین آن کردن سزاوار  
چنانچه جمعی که دلشان از حق صلی دار و این کار میکند و آنچه گفتیم و جمعی آن است که  
عز و جل امور را بر سر منم کرده و در حدیث نبوی وارد است که بعضی از امور غرضی او  
در مقام وضع است پس باید او را تابع شد و بعضی از امور بدی او در مقام  
ظهور است پس باید از آن اجتناب نمود و بعضی از امور بدین میان متناهی است  
باید که حکم آن حواله شود بخدا و رسول و سخن در علم و عاملین بنا و بدو در مقامی که

که خدای عز و جل چیزی را بر سر منم کرده باشد چون احدی از ابرو و منم تواند کرد با آنکه  
در مقام بیرون بیفتد و احکامها و معجزات بسیار است که بان امتحان امانت بند  
میشود و بکری جمع نمیکند میان اخبار مخالفه مگر باینچه در احادیث در این باب وارد  
از تفصیل که از حدیث است که بخارید و بعضی چیزی عمل کند جایز است و بعضی بدین سبب  
خلاف و اختلاف و قول برای و خلاف خلاصی میباشد پس در نزد او آنچه وارد برای  
اجماع نباشد بلکه امداد نمیکند مگر بمنطوق روایت بامهور و رابئی را که صریح در مقصود  
باشد و اجماع در نزد او عبارت است از اتفاق اصحاب بر عمل نموده بعضی مشهور و بعضی  
که از نص و روایت میسر میشود حق و بدین عام و دمان مثل مع کردن یا ها کند  
در وقت و صورتی اجماع در نزد وی تابع نص و مؤید او خواهد بود نه آنکه نص از راه  
مستنبط شود چنانچه مشهور است میان جواز اهل خلاف و نزاع و بدان اشارت شد  
در کلام حضرت امام حنفی صریح فرمودند و در خبری وارد شده بود که جمعی میان اجماع  
که فرمودند اخذ کن باینچه میان اصحاب جمیع علیه است زیرا که شک در جمیع علیه نیست و اما  
که غرض تفهیم نزد عوام این فرموده است که اخذ متناهی از خواص بنمایند اگر چه بیک و سطر  
ما چند و سطر باشد اما در این زمان کار بر ایشان بسیار دشوار شده از آن بر  
که غیر خواص بخواص مشتبه شده و جمعی که در درجه خامان نیستند حق را از ایشان



در میان هر دو گروه اند که حق را می دانند و نمی دانند و از این خواص  
 می دانند و لیکن در قیاسات از برای علماء این مقام است که رجوع کنند بقول<sup>این</sup>  
 دادن کرده اند با اهل بصیرت تا آنها را با ایشان بشناسانند و اگر چنانچه این<sup>باید</sup>  
 که استقنا و کند عانی از تحقیق که بر ملت غالب باشد که از خامانیت و کینت<sup>کن</sup>  
 خود را بدینا غفرت شد پس هر کلمه می دهد حکمی از و برسد که این حکم در کتاب خدا  
 باشند رسول خدا یا حدیث ائمه هدی سلام الله علیهم یا فتیله شود یا نه اگر بگوید<sup>عل</sup>  
 بکند بان و اگر بگوید این حکم مخصوص در اینها وارد نشده اما از آنها استنباط شده یا  
 از اجماع فقهاء است بدون تحقیق که رسیده باشد یا مانند این جواب بگوید پس باید<sup>باید</sup>  
 از دیگران برسد تا بر خود بجائی که جواب از ائمه ائمه و حدیث بگوید یا از ائمه<sup>باید</sup>  
 با حیطه یا بچیز هر کلام یا بچیز که می بیاورد فقیر در این مسئله می خواهد بود<sup>باید</sup>  
 طریق حق می بیند و مذاهب ائمه و در این اعتماد بر همین است و پس<sup>اینست</sup>  
 از برای کسی که با اهل بیت عصمت نسبت داده شود و بشیر امامی و اشاعری<sup>مسکوک</sup>  
 مگر اخذ نمودن یا بچیز که می دانند و اگر از این طریق پسندیده ما بدیده بر اهلای مخالفین<sup>وود</sup>  
 بدون عذری پس از صدق نسبت بخاندان عصمت و نامیدن با شای مزبور که با بقیه  
 بدخواهد بود و اگر چه این بقیه شعور بر وی نباشد و از این بقیه سابقا گفته شد در<sup>وود</sup>

۱۵  
 در جواب قیاسات احادیث با اهل بیت عصمت بشرطی که صحبت پسند باشد کان فیری که  
 علم صحبت نسبت اخبار یا انما لهذا سلام الله علیهم واجب است که در موع و ظهور و قوت  
 یا در تواتر مانند علم بوجود ایشان باشد و اگر چنین علم حاصل نشود ان از قبل خبر واحد  
 بود که معتقدین است نه یقین حاشا و کلا و چون این چنین باشد و حال آنکه اگر کان<sup>این</sup>  
 بر وی پس یقین با امامان آنها نخواهد داشت زیرا که قوت علم تو با امامان ایشان و تواتر<sup>این</sup>  
 مانند قوت علم تو بوجود ایشان و تواتر آن نیست بلکه باید دانست که هم چنانکه<sup>در</sup>  
 ضعف و قوت مراتب بسیار دارد همچنین قیاس نیز درجات بسیار دارد و تقدیری  
 که نور عقل و نور شرع زیاد شود و هر یک تقویت دیگری نمایند یقین نیز زیاد<sup>میشود</sup>  
 و باید دانست که در احکام شرعی ادنی رابت یقین کافیست با آنکه اکثر اخبار معتلفه  
 با احکام در قوت کمتر از اخبار امامت نیست نه از راه متن و نه از راه سند پس هر چه  
 از اخبار که نفس را بصحت ان اطمینان حاصل شود عمل بان باید کرد و بهر چه اطمینانی  
 حاصل نشود باید که بر حال خود و اکذابت در کتاب کافی مذکور است که از حضرت امام  
 جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از اخلاص حدیث که گاه می باشد راوی الحدیث تحقیق<sup>باید</sup>  
 که اعتماد بان داریم و گاه ان کسبت که اعتماد بان نداریم الحدیث و فرمودند که<sup>هرگاه</sup>  
 حدیث شما برسد اگر شاهد بر صحت ان در کتاب خدا و از قول رسول گوی باید اخذ<sup>کند</sup>



مان والا ان حدیث را بکسی که روایت میکند و کتابچه و بنویسد و کتاب مذکور از تحفه  
روایت کرده و نموده هر چیزی بخند و بشود و کتاب و سنت و هر سخنی که موافق  
کتاب نباشد ان کذب و افتری است و در کتاب چون اخبار از رضا حضرت امام  
و مقام روایت در حدیث طویل بعد از ذکر آنکه هرگاه در چیزی غلط باشد  
عزیز کند هر دو ابر کتاب و سنت و بعد از ذکر بخیر در عمل بعد از کتاب و کتاب  
علم ان بر سواد را حدیث فرمودند هر چه را در هیچک از این کتب نباشد  
علم ان حدیث را با و اگر از حدیثی ان سزاوارتریم و برای خود در حدیث  
حدیث سخن نگویند و بر شما باد که در انتقام خود را از سخن گفتن باز دارید و نیکی  
مکنید و ابتدای یکید و همیشه در غلبه مدفن ان و لغوی عالمان بان بوده باشد  
تا آنکه از جانب مایان ان بشمار برسد و اجاز بسیار در ترغیب بر عمل کردن و کتاب  
انهدی سلام الله علیهم و ارد شد و بخدی که نزد یک بخواهد رسید و از جمله  
خبر است که دلالت میکند بر آنکه جایز است عمل کردن با اخبار ایشان اگر چه در حدیث  
از ایشان صادر نشده باشد و این قول حضرت امام حکیم طایفه که فرمودند  
شود ثواب علی ایس انما را بجای آورد خواهد بود از برای عمل کنند و ثواب عمل  
چیز بقی نباشد که باور رسیده و سبب در این کتب است که این سلام و طاعت

۱۶  
و فرمایند در این روایت و اجتهاد را در این راه نیست و حضرت امام حکیم فرمودند  
عاقبت کند بر کتابهای خود که روزه باشد بعد از این با آنها عینا شود و مراد از حدیث  
از کتابها است که احادیث ایشان در اینها نوشته شده باشد و نیز بمفضلین عرض  
که بنویس احادیث ما را و منتشر ساز علم در میان برادران دینی پس هرگاه بری  
کتابها را بپشت بفرستند بکتاب تحقیق که زمان اشغیر مردمان خواهد آمد که  
ان سخن خواهند گفت مگر کتابها و ان حضرت صاحب الزمان و و است که فرمودند  
هرگاه شما را واقع شود و جمع کنید در ان باب برادران حدیث ما از برای آنکه  
ایشان بحدیث بر شما و من عجم از جانب خدای عز و جل بر ایشان و بالجمله  
پس منته که حضرت امیر معصومین ع اذن داده اند در اخذ با اخبار و کتب بنویس  
انما السلام و فرمایند داری و در اخذ برای و اجتهاد اذن نداده اند بلکه بنویس  
پس سزاوار نیست ما را مگر متابعت و اکتفا بر سماع مؤذن بدون پیروی و  
که از ان پیشوایان بمان رسیده باشد و گوینده حق و راه نمانده براه راست  
عز و جل است و بی **نقل** و از جمله فضل خدای عز و جل و لطف او بر ما هان  
و خدا را اصناف این شکر کرده اند و ما را شکر که از ندکان است که گردانیده است  
ان برای ما امامی بعد از امامی در جانی که در میان ما ظاهر میبود و بر دشمنان ما



پنهان تا آنکه از زمان هجرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و بیست و شش سال  
 گذشت و کرد ایند از برای امام آخرین بعد از آنکه غیبت نمودند کسانی را که پیغام  
 میبردند در میان آنحضرت و خواص شیعیان مانت و بایک بسپرد و سی سال از  
 هجرت و احباب رضوان الله علیهم در حدیث غیبت مذکور و علوم دینی و اخوان علم  
 و خواه علم باطن از معدن علم عبودیت و قابلیت و منزلت فراموش نشدند و بارها  
 از ملک و شبهه و مبدل و سنهای بنور معرفت منور گردیده و خدای عز و جل ایشان  
 بدین وسیله مستغنی گردانیده بود از تقلید کسانی که تقلید آنها نمودن جایز نیست  
 بخواه داده بود ایشان را از ذکر کردن آن که جمعی داشتند و بعد از انقضاء مدت از دنیا  
 رجوع میفرمودند با مصلحتی که ما خود بود از انرا هدی و مشتمل بود بر بسیاری از  
 امور که مردمان بآن محتاج باشند نادر بود که مسئله ضروری بود و هدف که در آن  
 حکم جزئی با کلی از ائمه معصومین یافت نشود اما این توفیق نصیب طایفه خاصه  
 و دیگران را ازین بهره نبود و اینست آنحضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه که فرمودند  
 ای گروه شیعیان ما و ای کسانی که دوستی ما را بر خود لازم ساخته اند پیش از این  
 از صاحبان رای بدینستی که ایشان دشمنان و اعدای حقند فوت شده از ایشان  
 حفظ احادیث نمودن و دشوار گردیده بر ایشان ضبط سنت نبوی کردن پس اینک

بنده کار خدا را بنده خود ساخته اند و مال خدا را مال خود گردانیده اند و زمان ذلیل  
 و مفقود ایشان شده اند جمعی که شبیه اند به کماهی در بند اطلعت آنها کرده اند و بعضی  
 و اهل حق تراغ نموده اند و خود را در زیر پیشوایان و استکوار نموده اند و حال  
 از نادانان ملعونند و سوال از ایشان و افع میشود از چیزی چند که نمیدانستند  
 داشتند از آنکه اعتراف بنادان نمایند پس عدول نمودند از دین مبین بسبب این  
 که دارند و کما شده و جمعی را نیز گمراه کرده اند و بدانکه اگر مدار دین برای زمان  
 میبود هر آنکه در موعظ گفت یاها که بغیر و کثافات ائمه میباشند اولی از صبح  
 یاها میبود و آنحضرت امام محمد باقر علیه منقوشست که هر که توبی دهد مردمان را بر  
 خود پس پرستار میفرمود و مفاد بود خدای عز و جل را بچیزی که نمیدانند هر که پرستار  
 کند خدا را با بچیز نمیدانند پس تحقیق که طاعت خدای عز و جل نموده از آن راه که  
 قرار داده حلال و حرام را در چیزی که نمیدانند از آنحضرت امام حقیق مادی  
 دو اینست که شخصی با آنحضرت گفت وارد میشود بر ما مسئله ها و حکم افکار در کتاب  
 و سنت نمیایم آیا فکر را نمیدانیم و بدینچیز هم ما بان برسده عمل کنیم آنحضرت فرمودند  
 واکا میباش بدینستی که اگر درست نمیدانید با شیئی جواب نخواهی داشت و اگر خطا کردی  
 در رفع بر خدای عز و جل بشوایی و حضرت امیر المؤمنین در مذمت اختلاف



نوی این سخن را فرمودند که وارد میشود بر یکی از قاضیان عامه قضیه و حکم میکند در آن  
برای خود و بعد از آن این قضیه بقیهها وارد میشود و باقی دیگر از ایشان و حکم میکند  
مختلف آنچه قاضی اول حکم کرده در آن برای خود پس جمع میشوند این قاضیهادر نزد <sup>خلفه</sup>  
که امضا قاضی کرده اند و آن خلفه را جمیع قاضیها را ثواب میشود و حال آنکه  
خدای هر یک است و کتابان یک است ایا خدای عزوجل ایشان را امر باخلاف نموده  
و اطاعت خدای کرده اند یا نهی کرده از اخلاف و نافرمان نموده اند یا آنکه خدای  
عزوجل این منافقین فرستاده و استعانت نموده از ایشان بر ایمان دین با آنکه این  
گروه شرک با خدا نیست پس ایشان را رسد که سخنان گویند و بر خدا لازم است که  
بکفر اینها را صریح شود یا آنکه خدا بتحدیدین تمامی فرستاده و پیغمبر در تبلیغ آن  
بر همان واداء آن تقصیر نموده و حال آنکه در قرآن مجید میفرماید که گواهی نگرفته ایم  
از هیچ راهی و در کتاب بیان هر چیزی شده و فرموده اند که بعضی از کتاب خدا  
بصورت دیگر میکند و در کتاب باخلاف نیست چنانچه میفرماید که اگر این کتاب از <sup>جانب</sup>  
غیر خدای نازل شده میبود هر این در آن اخلاف بسیاری می یافتند پس اینحضرت <sup>فرمود</sup>  
بدینتی که ظاهر قرآن بسیار خوش اینده است و باطن آن بسیار عقی و عجایب قرآن  
نمیشود و غرایبان مجدی نمیکنند و قیاس آن روی چیزها بطرف نمیشود مگر

۱۸  
بنور قرآن و در حدیث دیگر حضرت فرمودند بدانند ای بینکان خدا که مؤمن حلال  
میشود در امسال آنچه را سال پیش حلال میشود و حرام میشود امسال آنچه را سال پیش حرام  
میشود و بدانند آنچه را مردم احداث نموده اند حلال میباشد از برای شما چیزی را که  
خدا حرام کرده بلکه حلال است که خدا حلال کرده اند و حرام آنست که خدا حرام کرده <sup>ند</sup>  
**فصل** اما علم کلام بدانکه حاصل دلایل کلامی که بیان منفع میتوان شد در قرآن و حدیث  
یافت میشود و آنچه از این دو پیش و است با مجادله و خامه است که در شرح مذکور <sup>است</sup>  
و با کلماتی است فتر آنکه معلق باحوال متناقضه طواغیت و مان و پاد را از کشند  
کلامت بذکر سخنانی که اکثر آنها باطل و بیفایده و بوج و نامعقول است بجهتی که  
طبعها از قبول آن منقب و گوشها از شنیدنش کاره و مغز جرمی باشد بر بسیاری  
از افغانه معلق است باور دین و نه سخنان نیست که مغفارت بوده باشد در بعضی  
علماء اولین بلکه بحث از آنها با تمام از جمله بدعتهاست و لیکن در این زمان از برای  
حفاظت دلهای عوام از خیالات فاسده اهل بدعت از امور مزوریه گردیده و اما  
احتیاج بان از راه بدعتهایست که حادث شده از قبل احتیاج مردم در راه <sup>باجان</sup>  
مزدون جوی از برای حفاظت حلیان از ظلم و ران و راه زنیهای ایشان که اگر بآ  
ترا تعدادت بنمایند اسبجار با سبان از شرایط راه حج خواهد بود و هر مملو که



خود را فایده سازد از برای مجاهد نمودن و سلوک راه اخوت نماید و مشغول تقفه  
احوال قلب و اصلاح آن نشود از جمله علماء دین نخواهد بود چرا که مکمل از دین سوا  
اعتقاد می که سایر عوام با وی در آن شریکند چیزی دیگر ندارد و این اعتقاد از جمله  
علمای ظاهری و دینی نیست از آن علمای باطنی است و امتیازی که از عامی دان  
از راه صنعت مجاهد و حراست خاطر ها از بدعتهاست و پس امامت معرفت خدا  
و صفات و افعال آن و جمیع علوم و دینی که پیش از ایشان با آنهاست از علم کلام حاصل  
شد بلکه نزدیک که کلام مجابی و مانی از حصول آن علوم باشد و شکی نیست که  
بان علوم از راه جهادی میشود که خدای عزوجل از او مقدمت هدایت کرد ایند چنانچه  
مفسر مابند و اندین جاهد و انبیا الهی در پی سبیلان پی افکند که جهاد میکنند در راه  
با حق و سایر دشمنان هر این را همانانی میگویند ایشان را بر اهلای خود حضرت امیر المؤمنین  
سلام الله علیه فرموده اند هر که طلب دین کند از راه جدال البته نندقی شد از دین  
پیون میرود و رواست که مردی بحضرت امام حسین ع گفت نبینم نادری  
با یکدیگر محبت کنیم لکن حضرت فرمودند که ای مرد من در دین خود نهایت پنداری دارم  
هدایت من بر من ظاهر است و اگر تو نادان بدینی که داری پس برو و طلب کن از راه  
پس فرمودند من بجای خود که با او از حضرت امام محمد باقر ع روایت است که جدل

نمودن باطل میکند دین را و محو مینماید عمل را و باقی میکند از برای صاحبش شک و شبهه  
و حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند غاصت نمیکند مگر کسی که در دین شک داشته باشد  
یا کسی که بر همت کار نباشد و حضرت امام موسی کاظم ع بدین نقطه گفتند اگر کسی  
خود را که زبانه دارد از گفتگو باز دارند و حضرت صادق ع درین دو احوال اند و سؤی گفتند  
خدای عزوجل در روایتی که شخصی گمانی با امام رضا ع نوشت باین مضمون که منی شد  
گفتگو و محبت کردن در دین و دستداران شما از مشکلی از آن تا و پل کرده اند با آنکه  
امام منی کرده که محبت کردن ندانند و خوب گفتگو نتوانند کرد اما کسی که خوب سخن ترا  
گفت او را منی نکرد و با چنانست که تا و پل کرده اند بانه حضرت در جواب نوشتند  
هر که خوب سخن تواند گفت و هر که خوب نتواند گفت باید که در دین سخن نمکند که تحقیق  
آن پیش از دفع انت **فصل** بدانکه سبب در رفع نمودن از مجاهد و مباحثه انت که  
ادب و شروطی که در آنها باید رعایت کرده شود بسیار است و افان که واجب است از  
نمودن در آنها بشمار حکم گشت که با ادب و شروطی پیورده باشد و بدانستن این مختص  
اجتناب کردن توهمی یافته باشد و اگر نه جدل نمودن مطربعه که بعضی از طریقهاست  
شریف از بیان شد ما حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه مروی است که فرمودند  
مذکور شد نزد امام جعفر صادق ع جدال کردن در دین و آنکه رسول خدا و انبیا



نمی آید آن نموده اند پس حضرت صادق هم فرمودند نهی از آن مطلقا نماند بلکه نهی  
شده از جنبل بغیر طریقه که بهر است ایام پیشین بد کرد خدای عزوجل فرمودند و لا  
عبادوا اهل الکتاب الا بالی هی احسن یعنی مجازله میکنند با اهل کتاب مگر بطریقه که  
و نیز فرموده ادع الی سبیل ربک بالکدر و الموعظه الحسنه و عبادکم بالی هی احسن  
یعنی بخوبی ای مردم را بر آید خدا را بختان حکمت این و موعظه نیک و جدل کن با ایشان  
که بهر است پس او فرمودند خدای عزوجل عالمان دینی را بجدال بطریقه بهتر و احسن  
بغیر طریقه بهر اعم است و خدای عزوجل بر شیعیان ماحرام کرده و چون خدا  
مطلقا حبل را حرام کرده باشد و حال آنکه در کلام مجید صریحا بگوید و قالوا ان یدخل الجنة  
الا من کان هوذا او مضاری یعنی کفشد جماعت بود که داخل بهشت نمیشود همچنان  
طایفه بود و کفشد جماعت مضاری که داخل بهشت نمیشود همچنان مگر طایفه مضاری  
خدای عزوجل فرمودند تلك اما نهم ذلها و ابرها انکم ان کنتم صادقیین یعنی اینها را  
که مینمایند بکوی محمد با ایشان که بیاورید عجبی بر آنچه میکنند اگر راست گویند  
خدای عزوجل او را در عجب دانستن صدق اینها را گردانیده و با جنت و بهشت آورد  
میشود مگر در جدال بطریقه بهتر پس پرسیدند از آنحضرت که جدال بهر کدام است  
طریقه بهر کدام است فرمودند اما جدال بغیر طریقه بهتر است که عباد را کنی با کسیکه

۲۰  
بر باطل باشد پس انکس وارد می آید بر تو باطل را و نور را و ان باطل بجزی که خداست  
نمکن بلکه منکر میشود حق را که امر و باطل بجز اعلان بان حق بر باطل خود می بیند  
منکر حق میشود از ترس آنکه صیلا انکس را بر تو در این حق عجبی بوده باشد و تو ای  
شدن از آن ممکن نباشد پس حرامست بر شیعیان ماکر با بنی عباد که فرستند بر  
دینی که منصفند از بنی کفر عبادها و فتنه و فتنه شوند بر حق که بر باطلند اما فتنه حرام  
بر باطلند است که هرگاه شخصی از شما مجادله نمود و عاجز شد ایضا انکس را عجبی  
می آید بر آن باطل و اما فتنه برادران که منصفند از مجادله است که هرگاه شخصی را  
که بر حقیقت مغلوب گم که بر باطل است یا فتنه بسیار نمکن میشوند و اما فتنه  
بهتر است که خدای عزوجل او کرده بان پیغمبر خود را که جدل کند با نبطی بهر آنکه  
که منکر شده بر آنکس مشرکان را بعد از مرگ و زنده ساختن خدا بشارت را  
چنانچه در قرآن حکایت قول کافران از او فرموده اند و من یبذلنا و منی خلفه قال من  
العظم و هی هم بعض مرد کافران برای مصلحت عجبی زده و او بدین حال را اول فرمود  
گفته که گفته است که گفت که قادر باشد بر زنده کردن استخوانها در حالی که گفته  
و انهم پاشیده باشد پس در رد بر آن کافر فرموده قل یحییها الذی انشاها اول  
مرة و هو بکل خلق علیم الذی جعلکم من النجی الاخر فادنا اخر موره و مراد خدای



عز وجل است که مجاز کند حرف پسر با کسی که آن سخن را میگوید پس فرمودند که بگو آنچه  
نفته میکنند استخوانها را که اقله و تبارها را افزیده ابا کسیکه افزیده باشد چیزی  
که نموده عاجز خواهد بود از اعاده کردن آن بعد از آن که گفته شده باشد بلکه در نزد  
انسان چون چیزی که نموده و شوار و زمینها را از اعاده چیزی که بوده باشد پس فرمودند  
که گفته خواهد کرد استخوانها را که کسی که پیدا کرده است از برای شما از درخت <sup>درخت</sup> سبیل  
پس از آن انوشیروان را میافروزد و از آنست که هرگاه خدا بخواهد انوشیروان را از  
سبزه و ناز و پس بیاورد و بیاورد که بر اعاده چیزی که گفته شده باشد قادر خواهد  
بود پس فرمودند ابا کسیکه اسمها و زمین را با بزرگی جرم و عظمت شان افزیده  
قادر نخواهد بود که شیء صغیر حقیر را با بزرگی قدرتی قادر است بر آوردن آن و او  
بسیار افزینده بسیار دانا مقصود آن است که هرگاه او زمین اسمها و زمین  
و از آنکه شما بر آوردن با قدرت داشته باشید و در تریا شدن از اعاده نمونند  
که گفته شده باشد پس چون بخوبی میکنند از خدا افزیدن آنچه را از شما عجز <sup>عجز</sup> شما  
دشوار است و بخوبی میکنند از خدا چیزی را که نزد شما آسان تر میباشد پس حضرت  
صادق سلام الله علیه فرمودند اینست حدال بطریق مهربان برای آنکه عذر کفار <sup>حد</sup> باین  
کونه و شبهه ایشان زایل شود و اقا حدال یعنی طریقه بهشت است که منکر <sup>حق</sup> حق

۲۱  
که قادر نباشی که حدال سازی از حدال کسی که با او حدال میکنی بلکه در حق کسی که  
از باطل بانکار حق و این البتة حرام است زیرا که تو در این هنگام مثل انوشیروان باطل را در آنکه  
حق را منکر شده و تو حق دیگر را منکر شده **فصل** بدانکه علم نافع صفات و علما  
و ادب بسیار دارد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در آنکه هر کلام الله نازل شد

او باشد و هر که فطرت مصلحتی قولش نباشد او عالم نیست و نیز از آنحضرت <sup>ع</sup> رواست  
که طلب کنند علم را و هنگامیکه علم بپرسایند بدین خود را از آنکه بکنند حکم و سنجیدگی و  
افزادگی کنند برای کسیکه علم را تعلیم او میکنند و فساد می کنند از برای کسیکه علم را از  
فراموشی بپزدانند قبل علم بسیار سرکش باشد که این حضرت باطل پرور و زود پند <sup>است</sup>  
شما طریقه حق را که دانید و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرد از علامات دانستن  
علمت و سکوت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که حضرت امیر المؤمنین <sup>علیه السلام</sup>  
علیه فرمودند دانستنند حق جعفر باشد که کسی که ما بوس نماند و در او از روح خدا  
و این نکر و انداختن از عذاب خدا و رخصت ندهد ایشان را در چیزی که نافرمانی  
خدا در آن باشد و بر او توان نکند با بکر میل و رغبتش بقرآن باشد آگاه باشد  
که چیزی نیست در علم که نماند بنا از آن چیزها و نمیده نشود آگاه باشد که چیزی <sup>است</sup>



در خواندن قرآن که ناقلا و فهمیدن نشانه گاه باشد که چیزی نیست در عبادان کردن  
 دانستی باشد گاه باشد که چیزی نیست در علمانی که در آن پرهیزکاری نباشد  
 آنحضرت از دانستن حقیقی کسی است که علم باشد بر آید خدای عزوجل از خود بر ثواب  
 طاعت و تمسک بر عقاب گناهان و عاری باشد بجل از لغوها و نهیها و چون بسیار <sup>کن</sup>  
 که مردمان ایشان را دانستند بیشترند موصوف میباشند با مندر علامان که آنحضرت فرمودند  
 لهذا فرمودند انفس را فانی و خالی بودن از معایب مذکور نمودند و گویا آنچه فرمودند <sup>این</sup>  
 بدانند ان بدکردار و بیخوابان بد اعتقاد و بهر علامتی ملک مذهب یا بیشتر از مذاهب <sup>علم</sup>  
 راه در اصول و فروع باطل ساخته اند پس علامت اول در دست بر معشره که فایده باینکه <sup>بر خدا</sup>  
 واجب و فائزین بهر نیکو بدی که بر گناهان نموده و اینکه هر کس گناه کرده برخدای  
 واجب است او را همیشه باین چنین بسوزاند و در دست بر خوارج که در تکلیفات شرعیه کار بر <sup>نماز</sup>  
 ننگ و دشوار گردانند و علامت دوم در دست بر طایفه مرجعیه هر که در حکم ایشان <sup>کتاب</sup>  
 از کتاب که فایده شده اند شفاعت و محبت اعتقاد و کان کرده اند که بعضی از شفاعت <sup>کتاب</sup>  
 نخواهند کرد و مدار رجعت بر اعتقاد صحیح است و پس علامت چهارم در دست بر جمعی که <sup>در بعضی</sup>  
 حکما را بر خود بسته اند و از حکمت بهره ندارند و از قرآن و اهل قرآن را از این <sup>نکات</sup>  
 واراده کب و دانش و معرفت از کتب ای حکما و مقدمین نموده اند و در دست <sup>بر جمیع</sup>

بر جمیع خفی مذهب که عمل بقیاس کرده اند و تراک نموده اند و از انوح و حدیث و اصول  
 آنحضرت در حدیث از بر از علی که در وفات بناره چیزی دانسته نشود علم غنی و غلبه  
 و مجرد حفظ کردن قولها و روایات را زیرا که فی الحقیقه انما علم نیست و از حضرت امام محمد باقر  
 علیه السلام مسئله پرسیدند آنحضرت جواب گفتند و بعد از آن شخص سایل گفت که <sup>نشدن</sup>  
 که گفتند باین جواب قایل نیست پس آنحضرت فرمودند ای طای بر تو پاهای <sup>نشدن</sup>  
 دیده بدستی که دانستند حقیقی گفتند که از دنیا بزار و با خزن واجب باشد <sup>چنگ</sup>  
 بر سنت پیغمبر کرده باشد و از حضرت امام حقیق صادق علیه السلام روایت کرد طالبان <sup>علم</sup>  
 شرفمند و ایشان از خوب نشانی و اوصاف ایشان از ابدان ضعیف طلب میکنند <sup>علم</sup>  
 از برای تحصیل شهرها و جدلبا و دم کردن و ضعیف دیگر طلب علم میکنند از برای <sup>دین</sup>  
 کردن و فریب مردم دادن و ضعیف طلب علم از برای دانش و تقوی میکنند اما <sup>لین</sup>  
 از ادرسان میباشند و مردم را در شکی و اندازند و در هر محلی متوجه گفتگو <sup>نشدن</sup>  
 و ذکر علم و حفظ علم نمایند و اندادکی بحسب ظاهر را بر خود می بندد و از پرهیزکار <sup>ی</sup>  
 باطنی خالی میباشند پس آنحضرت نفرین کردند صاحبان حال را و فرمودند عوار <sup>کردند</sup>  
 خدای عزوجل او را از آن راهی که سلوک میکند و مست گرداند اسبابی را که با <sup>نکات</sup>  
 تقوی پیروی و افتاد و بین صاحب مکر و چله میباشند و اخبار میباید خلاص <sup>بر جمیع</sup>



در دل میدارد و زیاده و کمبودی میکند از برای کسانی که در درجه بند و افتادگی میکنند از برای  
 دولتندان که از آن واپس نهند طعام ایشانرا بخورند و دین خود را فاسد میدانند  
 پس نفرین کردند صاحب این حالت را که کم نام کند خدای عزوجل و بر طرف سازد و  
 میان علما نشان او را و اما سبب این همیشه شکسته خاطر و غلبه میباشد و شبها را  
 بیداری میکند و در حالتی که سر سبب تفکر و فیرود در نادر یکی شب بنام <sup>مستغول</sup>  
 میباشد و مکرر عمل میکند و از خدای عزوجل متبرسد در حالتی که برگرد ها اندیشه <sup>میدارد</sup>  
 و خدای را علی الذوام بخواند و بر خود متبرسد و مکرر اصلاح نفس میباشد <sup>میشود</sup>  
 مردم زمانه میدارد و از عهد نرسین برادران و حشمت میباشد پس دعا که از اخفیت  
 صاحب این حالت را فرمودند حکم کردند خدا پستارگان دین از او عطا <sup>کنند</sup>  
 بوی در روز قیامت بر آن ایمن از عذاب او حضرت پیغمبر فرمودند و انشمار  
 برد و قسمند یکی مردیست که بجام خود عمل میکند و این چنین شیخ البرکات <sup>میشود</sup>  
 و دیگری است که عمل بجام خود نمیکند و او بقیه ها نکست و محبه مان از او <sup>میکند</sup>  
 از بوی عالمی که تر از علم خود کرده باشد و پشیمان ترین مردم جنم و پر حشمت ترین  
 ایشان کسیست که مرد را بخدای عزوجل دعوت نمود و آن مرد فرمان برده و قبول نمود  
 پس اطاعت خداستغای کرده و او را داخل بهشت ساختند و آن کسی که انهر <sup>میکند</sup> خدا

بخدا خوانده داخل جنم سازد و سبب این علم و متابعت هوای هوس و از زوایا دوری و  
 چرا که متابعت هوا باز میدارد از قبول حق و اندوی در از عواید از خاطر اخروی و از غیر از اخروی  
 و راست که در حوضیست که هرگز بر نمیشود یکی طالب دنیا و دیگری طالب علم پس هر که انکار کند  
 از دستبرد بخداست از برای او جلال کرده سالم میباشد و هر که از جلال اخفیت نماید <sup>میشود</sup>  
 مکرر بخدای عزوجل بازگشت نماید با از عهد و فعلی حرامی که کرده بدون ابد و هر که از هر که  
 علم از اخفیت و عمل کند بان دستکار میشود و هر که برادرش از علم دنیا باشد همان دنیا صاحب <sup>میشود</sup>  
 خواهد بود و از اخفیت بخداست علم دین العا بدین ممنوع است که در <sup>انجیل</sup>  
 این سخن نوشته شده که طلب نکند انسان چیزی را اگر بنده اند و حال آنکه با بخدا <sup>عمل</sup>  
 نکرده باشد که تحقیق هر عملی که بان عمل شود زیاده میشود و برای صاحب علم مکرر <sup>میشود</sup>  
 از خدای عزوجل و آن حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که هر که طلب کند علم از برای آنکه <sup>میشود</sup>  
 بان بر علم اجدد کند بان با نادانان یا بکبر و اندر وی و ما را ابروی خود و ایشان را <sup>میشود</sup>  
 خود سازد پس باید که جای آن در میان جنم باشد بدینستی که من از او نیست و <sup>میشود</sup>  
 مکرر برای کسی که طالب این باشد و از اخفیت امام حنیف صادق علیه السلام است که علم <sup>میشود</sup>  
 بجام پس هر که علم برساند عمل میکند و هر که عمل کرد علم برساند و علم بخواند صاحب <sup>میشود</sup>  
 اگر احاطت کرد از ابائی همانند از اول اهل مشهور و نیز از اخفیت و ویت که هرگاه عالم را



دوستی بنا بر این پایه است که در او بدین سان پدید آید و این باشد که مخالفین نیکند  
 نیز اگر هر کسی با سوادری میکند چیزی را که دوست میدان **فصل** بدانکه نزار از برای کسی که  
 از او تحصیل علم نماید است که با کمال مسافرتی از حلقه ای بدو صفهای ناپسند زیا که علم  
 عبادت است و آثار و حقیقتی که بختن با طاعت بخدای عزوجل و همچنانکه ناز می کرد و ظفر  
 اعضای ظاهر است صحت نیکو پاکیزه ساختن ظاهر اعضا انجاستهای موی و غشوی  
 صحت نیکو عبادت باطن و عبادت دل به علم مکر بعد از پاکیزه ساختن آن از حلقه ای و غشوی  
 پدید حضرت پیغمبر فرمودند که بنای دین بر پاکیزگی است و آنچه فرمودند شامل پاک ظاهر  
 و در و هست و خداوند کار عالمیان فرموده اند اما المشرکون نجس جز اینست که مشرکان و مجنون  
 و در این کلام اشارت بر آنکه پاکیزگی و پلیدی حضرت پیش در ظاهر که بحسن ادراک آن  
 در آنکه مکران که می باشد که جامه پاک و بدین شسته و دارد و نیکو را در نجاست حضرت مشایخ  
 و آمده بودن باطن با عقاید ان شایسته و نجاست عبارت است از چیزی که آن ان اجتناب کنند  
 و در و از آن جویند و اجتناب و دوری از صفهای زمیره باطن هم تراست از آن راه که  
 نظریه مان حال ذی بنند و هم نظر بعبادت هلاک کننده اند و از پیغمبر حضرت پیغمبر  
 فرمودند داخل میشوند فرشتگان بخانه کردن آن ملک باشد و شکی نیست که دل  
 است که فرشتگان در آن نزول میکنند و از فضیلتان بدل فرود می آید و دل او امکاه  
 ایشان است

و صفهای ناپسند مانند غضب و هوس و کینه و حسد و تکبر و عجب و کبر و عجب و کبر و عجب  
 فریاد کنند و چون شود که فرشتگان داخل خانه دل شوند و حال آنکه بر باشند  
 ثابت شده و خدای عزوجل و عزوجل را می اندازد بدو لایحه مکر بواسطه فرشتگان  
 پس هرگاه پاکیزگی در دل حاصل نشود و در علم در آن حلقه نیکند **فصل** و سزاوار است که  
 معلوم است که خالص ساری نیست و در تعلیم دلون از برای خدا بدین طریقی و مهربان باشد  
 و معلوم و چیز خواهد بود و گفتا کند در اقامه علم بعد از آنکه او هرگز اشتهای علم داند  
 عطا کند و هرگز اقبال نباشد از او باز دارد و از حضرت امام خضر صادق علیه السلام پرسید که حق  
 حضرت پیغمبر سلام الله علیه در میان بنی اسرائیل است و بدین معنی کردند و فرمودند ای بنی  
 اسرائیل بیان میکند از برای نادانان حکمت را که ستم حکمت کرد و می خواهد بود و باز می آید  
 حکمت را از گشتان که اهل ان داشتند باشند که ستم با ایشان کرده خواهد بود و دیگر  
 از برای معلوم آن است که چیزی را که ندانند نگویند از حضرت محمد باقر علیه السلام پرسیدند که چیست  
 خدای عزوجل بر بندگان فرمودند اینک بگویند هر چه را دانند و استوار می کنند در حق  
 که ندانند باشند و از حضرت امام خضر صادق علیه السلام پرسیدند که فرمودند بدین معنی که خدای  
 حقش داده و بنده آن خود را بدو چند در و او را از قرآن یکی آنکه ندانند باشند  
 نگویند و دیگر آنکه هر چه را ندانند و نگویند تا او را اول است که فرمودند لا یؤخذ علیهم



عليهم بيان الكتاب ان لا يقولوا الله الا الحق يعني ابا محمد وبيان گرفته نشده اند  
 و در مورد تیر که نیست نه هندی بخداست و آنچه را خدا فرموده باشد و اما ابرو و آن  
 که فرمود عجل کن برای ما بچهار ابطه و لم یاتهم تا و بیه یعنی بلکه تکذیب کرده اند جماعت  
 چیزی را که علم الهی بان احاطه نکرده و هنوز بر حقیقت او مطلع نشده اند و آن  
 نیز نیست که بر هر یک از دو خصلت که پیشتر جماعتی که هلاک شده اند از راه آن  
 است بر هر یک از این که قوی و هید برای خود با اعتقاد کنند در بین چیزی که  
 ندانند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام هر که قوی دهد و در بدن علم و بدون  
 از جانب خدا عتق میکند او را و شکان و رحمت و من شکان عذاب و با و می کشد  
 هر کسی که بقوی او عمل کرده و مراد از حضرت از علم زبور است که مفاد شد باشد از  
 الهی و الهامی حق چنانچه از برای الله هدی سلام الله علیهم حاصل بود و مراد از هدا  
 مذکور است که از اهل بیت نبوت شده باشد چنانچه از برای عا که و شیعیه باشند  
 و ملائکه رحمت آنانند که راه نماند میکنند نفسهای نیکان را بقایم ای عالی که  
 است و ملائکه عذاب آنانند که میکنند نفسهای بد را و این پس از جاهل و جاهل  
 و حضرت صادق علیه السلام فرمودند هرگاه یکی از شما شیعیان سوال کرده شود از چیزی که نداند  
 باید که بگوید نمیدانم و نکوی که خدا می داند پس سایل بماند که انشخص می داند

خدا از آن بهتر میداند بخلاف آنکه بگوید نمیدانم که درین کمال علی بنز و در کمال بنشخص **فصل**  
 و مراد از برای کسی که عبادت کند از برای خدا و من اجل است که محصل کند او را علم که  
 ان عبادت را از صفات این علو و منشا جمیع علوم که ان عبارت است از خازنه پیغمبر  
 که وی بر ایشان نازل شده و منج حکمت و علم را از خدای عز و جل تو که مراد از حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند از معنی این که هر یک از انسان ال طعام که و از طعام چیست  
 و اد علیست که دوی را میگوید باید که ملاحظه کند از چه قسم کس و میگوید همچون شیر است  
 از حضرت متوجه آن شده تا و پلان را بیان فرمودند و ان حضرت پیغمبر و و است که و  
 که هر که عمل کند بفرع علم آنچه را فاسد میکند پیش از آنست که اصلاح میکند و از امام حضرت  
 و است که عمل کند که بصیرت مذکور باشد مانند راه و و است که در هر یک جاده و و  
 شد هر دو از منزل مقصود و زنی افتد و سر آنچه گفته شد است که اصلاح دل و پاکیزه کرد  
 بعبادهای همان و مفاد آن ان بعبادهای بدن مقصود بالذات نیست و بر آنکه امر و  
 عبادت ان نبودن کدورت و زینت و در چهره و نبودن امری مقصود از اصلاح نیست بلکه  
 مقصود بالذات ان عملها است که ظاهر شود از برای تلب معرفتای حق از شناخت خدا  
 عز و جل و شناخت و شکان و کتابهای الهی و روز مآمت و ظهور و معرفت باقیات  
 از برای هر کسی بقدر عقل و شعورش میباشد و آنچه گفتیم حاصل میشود مگر آنکه اصلا



و پاکیزه کردن بر طرفین باشد که صیاد و از صاحب شرع مأخوذ باشد و اعتقادی صحیح باشد  
 بجای آورده میشود حاصل باشد که چه حصول این اعتقاد بحسن شنیدن از صاحب شرع باشد  
 و پس هر که انکفا کند در راهی که مرود بحسن عمل و ریاضت جملة نفس بدو بصیرت و  
 صفای باطن بروی و بالی خواهد بود زیرا که نفس را این هنگام بسبب چیزهای که در و هم  
 مضطرب میشود و جنالات نفسانی بران مستولی میگردد و این باعث تشوش قلب میشود  
 از آن راه که پیش ازین نفس را بهایهای حقیقی و فکرهای صحیح و باطن ندرموده و طرفین عبادت  
 از صلب شریعت و جانشینان آن اخذ نموده پس چنانهای فاسده و مضطربهای باطل را  
 در و آن نفسی بندد و بسا عبادت که در ثبات و اجبال وجود و صفات و اعتقادات  
 فاسد بخالد را بدگر از قبل کفر و زند فیه باشد و کان بر دگر این اعتقاداتها هر چه صحیح  
 لغو بالله از جنالات و بسا باشد که دیکوی در این باب پس او شود و شر او سرایت در و  
 بکند و از جمله نادان کرد که خد را بر عبادت بسبب اندویش و انا با از ادر هم شکسته اند  
 این مفاسد کم می باشد که خود بنالود و غرور بدانش خود نکند و مغرور و بجلان که میکند بنا  
 و نظرم بر مان بچشم حقارت و عزای نکند بسیار می باشد که باطن او از زمینهای نفسانی  
 می باشد و از اینها غافل و ببلای اندا و بر طرف کردن آن نمی پردازد و بسیار می باشد که آنچه  
 استاپندیده و آنچه عیب است کمال مبهم و چنانچه اخذ از غرور و جلد در قرآن مجید ازین  
 خیار

خداده فل همل بنفکم بالآخرین ای لا الذین مثل سبهم فی الحق الذین اومم بحسبت انهم یحسبون  
 یسیر یکو ای محمد ابا اگاه سازم شما را بجماعتی که ز جان کادر قرین و دمانند از راه علیها کرده اند  
 الجماعت گشایند که آنچه کردند و در راهم زندگی و در پناهها باطل و منافی است و حال آنکه  
 کان میرد ند که آنچه میکنند بسیار خوب کرده اند و بکودها و اعتقاداتها و خود نهایت  
 و حضرت امیر المؤمنین تم فرموده اند که شکسته است لیت و ادو کس بل و انفسی که بر نرسد  
 در فاش کردن از هادگی نادان که خود را بر عبادت بسبب انا نادان و زبب میدهد  
 از راه عبادت و آن دانورد مرا از هم می باشند و بسبب پرده در و حضرت امام جعفر صادق  
 قبول میکنند خدای عز و جل هیچ عمل را مگر بعزت و معرفت می باشد مگر بعد از هر که خدا  
 شناخت و امانت می کند آن شناخت و برابر عمل و هر که عمل نکرده البته شناخت ندارد و  
 بعضی انا پان حاصل میشود از بعضی دیگر معنی حدیث است که هر معرفتی متبع حال و صفات  
 در نفس میشود و هر حال صاحبش را بر عمل و عبادت میدارد و هر عبادت متشاعالی  
 و صفات بر از صفات اول میشود و اغالت و صفات باعث معرفت و بکسوی معرفت اول  
 میشود و همچنین قوت دیگر پان ادوی معرفت عبادت تا به نهایت و از تقرب و مشقت خلا  
 شود و در انا مکاه امن و راحت قرار گیرد و در حال که صیقل الیقین رسیده باشد  
 همچنین که مثل کسیت که بنیر چراغ در تاریکی میرود پس هر قطعه از راه که بنیر چراغ روشن



شده در آن مبرود و این رفتن بسبب روشنی قطعه دیگر از آه میشود و همچنین در حدیث  
بنویسند که هر که بداند و عمل کند با حضرت عطا میکند خدا پنهانی با او بوسه  
ان علم و عمل را چه چیز اگر بپندارت **فصل** بدانکه در مذمت صاحبان بدعت و برای  
که علماء میمانند و از ایشان نیستند اخبار بسیار از آثار اهلدار سلام الله علیهم وارد شده و  
از اخبار ابرار میگویم تا عجز باشد از آنچه و آنگاه شنیدیم حضرت امام حقیق صادق <sup>ع</sup> و  
که حضرت پیغمبر <sup>ص</sup> فرموده اند هرگاه صاحبان بدعت و شک و ارض بر پند اهلدار پیروان  
ایشان بکنند و بسیار دشنام بایشان بدهند و سخنها بگویند و از ایشان بگویند <sup>غنی</sup>  
نکنند و لب بدهند بایشان کار می آید اگر نگویند تا طمع نکند در رساندن کردن در اسلام  
از ایشان بریزند و از بد متهای آنها چیزی نماند و آنچه گفتیم بجای بیاید و بدانکه <sup>خلی</sup>  
غرض از این است برای شما بسبب اینها طاعنها ای پسندیده و بلند گردانند بان و بجای شما  
در حدیث و نیز حضرت پیغمبر <sup>ص</sup> فرموده اند هرگاه ظاهر شود بد متهای شما من باید که عالم <sup>بود</sup>  
ظاهر سازد و در ابطال آنها سعی نماید و هر مایه ای که این کار نکند بران باد لغت خدای عزوجل  
از درگاه الهی رانده و از رحمت الهی دور باد و نیز از حضرت فرمودند که هر چه بدعتی که  
بعبارت من یافت شود که بسبب آن از راههای پنهان خلیفه در پنهان پیدا شود و در غایت  
بدعت و پس از آن خانه من خواهد بود و موکل بر اینان که حال است آن ناپدید و نفع کند

از آن ضرر بدهند و سخن گوید با الهای آن جانب خدا و اهل حق ناپدید و از این مزار  
و باطل کند مگر و جمله در آن را و منانست شیعیان تا زمان و امروزه از جانب ایشان سخن گویند  
و اهلدار را بد آنچه را در دل داشتند پس میرفت بکساید و صاحبان بدعت و توکل کنند  
خدای عزوجل و نیز از حضرت فرمودند هر بدعتی که راهبت و هر گاه می در افتد است <sup>حضرت</sup>  
امیر المؤمنین سلام الله علیه در استماع خطبه فرمودند جز این نیست که ابتدا باید استماع  
دایها و هواها بود و مردم متابعت آنها کردند و حکمهای بود که جمعی از پیش خود اهلدار  
کردند که در آن منتهای مخالفت قرآن میشد و بعضی مردم بعضی را دوست میکردند پس اگر  
باعتقاد حق میبود بر هیچ مایه مطلقا این پنهان نمی بود و اگر حق حق میبود اختلاف  
نمیشد و لیکن قدر نماز باطل و قدری از حق را که منتهای غلو کردند پس هر دو با هم میآید  
و در این مقام غالب شد شیطان بود و مستدارانش و خجالت یافتند کسانی که در روزی از  
از جانب خدا متابعت ایشان بخوبی مقدر شده بود و من از آن حضرت و و لبست که فرمودند  
بدین معنی که دشمن ترین خلق حق از خدای عزوجل دو کسند یکی مردیست که خدا بپناه او <sup>میآید</sup>  
و آنگاه شریک از راه راست بدین رفتن و بکلام بدعت شتافت دارد از برای توپ و دم <sup>و در</sup>  
و غرض بسیار از دل و این مرد است که از این است از برای هر کس که سبب او در رفتن <sup>شد</sup>  
و گاه شده از نظر حقیر پسندیده هر که پیش از وی بوده و گاه گفته است که اگر پیرو او



شود و زندگان و بعد از آن که بر ایشانست بارگاهان دیگر از نفس او در کف خاک  
 که کرده و دردی دیگر اند که در میان و در میان نادان چیزی چند که مرث شک و شکست  
 محفل منمود و گفتند است بر تو که پادشاه که در فتنه می باشد و گمان که بادم می مانند  
 و آدم نباشد ای <sup>عالم</sup> می مانند حال آنکه بگویند براد علم ببل من بر نوبه و هر روز در  
 وقت پیش و سخن و جمع میکند بسیار چیزی که اگر آن می باشد از بسیاران تا آن که  
 بسیار شد از آب کنده و ولتند شد از چیزهای پفایده نشست در میان مرد محکم  
 در حالتی که مقتدران شده که هر چه بود بگویند مشبه باشند از آنها پیرون شدند  
 و اگر عاقلان نموده با قاضی که پیش از نبی بوده این نیست که بر هم زند حکم او را فاسد  
 بعد از آن خواهد آمد و بکند با او آنچه از مافاضی سابق کرده و اگر وارد شود  
 مسئله آن مسئلهای بسیار مهم و مشکل فی الحال در جواب آن پوچی از رای خود می باشد  
 می باشد و بعد از آن چه میکند که حکم مسئله است و در هم بافتن شبها بیکدیگر  
 بگویند در یافتن کتاتهای لغا و هرگز نمیدانند که درست کرده با غلط و صحت  
 خود نمیدانند که آن نبی بود که دیگری دانسته باشد و راهی دیگر در دانستن چیزها  
 راهی که عقلانی بان رسیده بخوبی میکند و هر چه را بچینی می چیده قیاس کرد  
 در می چیده خود را نمیدارد و اگر دشوار شود بروی او از اینها می باز آید

راه که علم بنادان خود داد و اظلمان نادان نمی ناید مبادا که بگویند ندانست و بعد از آن  
 جرات نموده حکم میکند پس از دهشت کشا سنده درهای تنه و تاد و طاعت و است  
 بر اوهای مشبه و سرگشته و غلط در راههای نادان نه عذر میخواهد در چیزی که  
 نمیدانند تا سالم بماند و نه دندان تیزی در علم و زبرد و قاعتهایی بدست آورد و بزرگوار  
 و اینها را همچنانکه با دلفین شک خود شده میکند و اینها از راه قوهای باطل  
 او که بان و خونا از حکمهای تاقی آن نالان می باشند و عجبی که میکند و جمع می باشد  
 و بیج حلال و احرام بسیار از نیر و انگشت پوست بر برین شدن از هر چه بود و از دست  
 نه امشب آنچه می دارد که از او سر می زند و می علم حق گویند و بین اینها مسئله  
 علیه و زمره و نخبه اسکوه می کنم از کوهی که زندگان میکنند در حالت نادان و می بیند  
 در حالت کراهی در میان ایشان شای کس او را از فران نیست هرگاه تلاوت آن چنانچه  
 باید کرده شود و هیچ شای روانی و بیخت از فران نیست هرگاه از جای خود بزد  
 برخلاف مغایر عمل شود و در پیش ایشان چیزی مجهول را از معروف و معروف  
 منکر می باشد و حضرت امام حکیم صادق علیه السلام می فرمودند صاحبان قیاس طلب کنند  
 علم را بقیاس پس زیاده ساخت قیاس ایشان را مگر دوری از حق و بیعتی کرد و بی خدا  
 بقیاس نمیتوان یافت و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت هر که نظر کند در



برای خود هلاک می شود و هر که زکات کند کتاب خدا و قول پیغمبر اکرم می شود و چون  
 عرفان این کتاب بیان حقیقت علمای دین است و پس لهذا گفته اند با آنچه مذکور  
 شد و ذکر پیش ازین و بیان سایر علوم نشود و این حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که  
 فرمودند علم پیش از آنست که احاطه بان توان نمود پس فرمود اگر بداند هر علم آنچه بهر  
 و در چیزی دیگر این ندادن یافت می شود بدین معنی که زینب علیها السلام ان هر شکوه  
 آنچه بهر و در عیب است بخورد و هم می رسد از آن و گوهر در یکی شقایق می رسد  
 از مهنائی که انفس و از یکی چراغها افزوده می شود که ان مومن <sup>لن</sup>  
 گوید که قول خدای عزوجل در قرآن مجید مصداق آنست که گفته شد چنانچه <sup>اند</sup>  
 فیشرعوا فی الدین لیسعون القول فیتبعون احسنه اولئک الدین هدیم الله  
 اولئک هم اولو الالباب یعنی نوید می شودی و بندگان و انکشاف که می شود  
 صفات را و پیروی می کنند آنچه از این جماعت گشایند که خدای عزوجل  
 ایشان را بر امتی هدایت نموده و این جماعت صاحبان عقلمای کاملند <sup>بکرا</sup>  
**باب دوم در بیان اعتقاد است بدانکه جای نیست و اگر نفس اعتقاد است**  
 ان جانب خدای عزوجل بواسطه پیغمبران و اوصیا ایشان با معرفتی که هر کس  
 حاصلت بحسب نظرت در قرآن مجید نازل شده که فطر الله الخلق الناس علیها

علیها لا یبدل الخلق الله ذلک الدین الغیم یعنی پیروی کند فطر خدا را ان نظری که از پیش  
 آدم و ابراهیم و قادریست که پیروی کند فطرش را و اینست دین مستقیم که در کتب  
 نبوت و در حدیث وارد شده که را از فطرت در راه شریعت نیست و در راه حق  
 وارد شده که را در حدیث است و در حدیث نبوی که مذکور است که هر طفل از مادرش  
 پیغمبر اسلام و بعد از آن پدر و مادران را پیروی یافتن با کبر می کند و در حدیث  
 یعنی خلقت و بیعت است و این عبارت از عقل طبیعی که شرع و اخلاق چنانچه شرع عقل  
 و به تحقیق که عقل مانند چراغ است و شرع مانند روغن که مدد چراغ می رساند و مادام که  
 روغن نباشد چراغ سفله می کشد و مادام که چراغ نباشد روغن روشن نمی شود و نیز عقل  
 چشم است و شرع مانند شعاع و وجود چشم نمی تواند مادام که در خارج شعاع نباشد  
 و شعاع نماند نمی بخشد مادام که چشم نباشد خدای عزوجل فرمود و جاءکم من الله <sup>کتاب</sup>  
 مبین یهدی بر الله من ابغ رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذن ربهم  
 بشما از جانب خدای عزوجل و کتاب واضح که را همانا می کند خدای عزوجل بواسطه انکشاف و اگر  
 تابع خدای خدای شده اند بر اهلای سلامتی از عذاب و پیروی میرد ایشان از پیروی  
 نادان منور دانست پیغمبران خود و و ادا فرمود و کتاب عقل و شریعت پیروی و باشند از  
 خدای که عقل را مقرر ساخته اند و از پیغمبران اعتراف نمودند و اهلای خود شده <sup>اند</sup>



و چون کرامت شده و جوی لکراه کرده اند و بعد ازین بدانکه عاقلان و غیر عاقلان  
و همین شرعها شرعهاست و بخاطر اینست که خدای عزوجل او را فرستاده و کتابی با  
تا نالسا خدای نام بر عدالت و استقامت باشند و انحضرت فرمود خدا را ظاهر است  
و راه خدا را بر مردم نموده و راههای گوناگون را بشناختن صانع عالم و شناختن روز قیامت  
بیان و برهان که مناسب عقلهای ایشان بود و اکام ساخت ایشان را بر دلایل و معجزاتی  
که آنها را ایشان با تمام عباد و ایشان نموده از برای هر طایفه چیزی را که عقل و فهم ایشان  
آنرا دانستند یا بعضی بدلیل عقلی سخن گفت و یا بعضی بجهان که مقبول جمیع هر باشد متکلم  
و یا بعضی بجهان خود و بطریق دیگر که معنیهاست از برای هر کسی که میخواهد در نزد او  
نموده ایشان بجهان خود تا آنکه هر کس در کار خود بر پنداشد و از برای آنکه هر کس  
در هنگامیکه خود در نزد وی ظاهر شود باشد بجهان پاید هر که بجهان پاید در حال آنکه  
در پیش او ظاهر باشد و بعد از آن نام که پند از برای مردم آوردند و بجهانی که محتاج نبود  
است آن بکتابهای پیغمبران سابق در چیزها بلکه اهلما جان باشد و بکار آید و در این  
و کبر اینست که بگوید پیغمبران و شرعها موقوف است بر شوق صانع و صفهای کمال  
پس چون صانع و صفات او را بر پیغمبران و شرعها و انان شناختن از برای آنکه در حق  
بخان پسندیده و معنی و در جمیع افعال معصوم بودن و دلیل بر صدق آن و اگر

کنیم که مناجات این نوع کلام و بیان بپیشو مشرب است و بجهت برسان است آن از آن جهت که  
که مطابق مقتضای عقلهای مسلم است از برای آنکه در همانانی که پیغمبری او در جهان  
در پیروی نمودن آن میباشد و معجزها و معجزاتی که در حق او است و از آن جهت که  
که دیگر بحال سخن نمی ماند تا آنکه شریعت موقوف بر آنست و معرفت مانع و مصلحت او  
فرموده امور بدیهه است که هر کس آنرا بشنود و دانسته باشد حکم بان میکنند و قرآن  
فارق شده و این مسلم است من خلق السموات و الارض بقول الله یحیی و یرزق و یرزق و یرزق  
که اسامیها و معنیها را که از پیغمبر هر آنچه خواهند گفت که خدا از پیغمبر است پنداشتند که  
آنچه در شرع شریعت دارد شده یا عقل پس کسی که سر و شنیده است در طاعت کسی  
که از آنها مسلم باشد که نیست و در راه نماند خلایق بر او حق و احتیاج نیست  
که جماعه متکلمین نموده اند و در اظهار دلایله و اقامت حجتها برای امور دین ما  
ان جماعت و رتبههای مختلف و راههای پراشاند و هواهای متافض میگردند  
و جمیع کرده اند تا در این بابی در پی امانت دانی ایشان است که طریق بدلائل  
که خدای عزوجل نصیب کرده ندانسته اند و اتفاقا پیغمبرها است که در نصیب نمودن  
که کان برده اند و اخطا نموده اند و معارضه با خدای عزوجل نموده اند و از آن  
که فکرهای خود را در این نام بر می دارند و آنچه خستنداده نماند و در هر یک



ازان بلند است که این کار دود ایا خداوند عالم این ناقصی فرماید و در تهای  
 دین استغانت از ایشان حسنه یا دین نامی فرماید و معنی از ساندین و ادای  
 این تقصیر کرده و حال آنکه حضرت عال در قرآن فرمود معاف نظرانی الکتاب عن شیء  
 یعنی تقصیر نکرده ایم در فرستادن چیزها در قرآن و در این بیان و چیزی شد  
 و حضرت امیر المؤمنین هم فرمودند قرآن ظاهرش بسیار خوش آمده و باطنش بسیار  
 غیبی است و عجایب او فانی و عجایب او وحدی می شود و هر کجا و جهالت  
 را بل می شود مگر سوره قرآن **فصل** چون ثابت شد که اینها از عجایب خداوند  
 پیغمبر است پس بدانکه ثابت شد که و آگذاشته است آنحضرت بعد از خواندن  
 جانشینی او چنین تقصیر عظیم ایشان بکی کتاب خدا و دیگری خودشان بسیار بزرگ  
 که برگزیدگان خداوند و صفت نکرد آنحضرت است خود را مگر بشک بان دو و یکی  
 آنها چنانچه اخبار بسیار در طریقات اهل سنت و طریقی شیعہ با الفاظ مختلف که هر دو  
 مقتضی دارند و در روایتی وارد است که آنحضرت فرمودند بدین معنی که و  
 منکذام من در میان شما چیزی را که هرگاه بشک بان نماند هرگز بعد از من <sup>نماند</sup> <sup>نماند</sup>  
 شد که از خدا و خودشان که از خواندن او متذکر می که این هر دو از یکدیگر جدا  
 نخواهند شد تا او در شوند برین در عرض کور و مقصود آنحضرت از جدا شدن

آنها انکه عالم قرآن تمام نزد ایشان یافت میشود پس هر که بشک با اهل بیت پیغمبر  
 بر چنین که بشک بهر وجه خواهد بود و در روایتی دیگر آمده که فرمودند بدین معنی که  
 مردیم که تقصیر روح من خواهد شد و نزد یک است که خوانده شوم بیک پس فرما  
 بیه و تحقیق که و آگذاشته ام در میان شما و مناع که اینها و عظیم القدر و در دنیا  
 فرمودند بر کزین هر دو کتاب خداست و آن رسته است که بکطرف آن در دست  
 و طرف دیگر در دست شماست پس چنگ دهند برین رسته تا نعلی بفرستد و کلاه  
 و کوی چنگل و خودشان نزد یک شدند البته ایشان مکتوب و نزد دست خود مکتوب  
 آنحضرت می ماند و آناسوال کرده ام که این هر دو در حق و از من شوند و خدا  
 عزوجل اجابت مسئلت را نموده پس هر که فرماند و ای بران دو نموده و من بر آنها  
 کند که انکه را مقهور ساخته و هر که ترک باری آنها بکند همانکه ترک باری  
 کرده و دستداران دو دستدار منست و دشمن آنها دشمن من و در روایتی دیگر  
 فرمودند ان دو جانشین منند بعد از من و آنحضرت امیر المؤمنین هم پرسیدند که  
 می داد از خودشان نزد یک چیست فرمودند من و حسن و حسین و نه کسی است از <sup>بندان</sup>  
 حسین که منین ایشان مهدی و قائم آنهاست جدا نمیشوند از کتاب خدا و کتاب  
 ایشان جدا نمیشوند تا او در شوند هر یک بر پیغمبر کائنات و حسن و در خبری وارد شده



که هر که این دین را پیشوای خود سازد میگذارد از آبرو بهشت و هر که آنها را در پی خود  
ببرد اندک میگذارد از آبرو باقی جهنم و در حدیثی که یک از ادعای کرده و آورده است  
بدینست که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که سواران شد نجات یافت  
و غرق گردید و در کتاب کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت  
فرمودند اول کسی که در روز قیامت برخیزد و ندی که عالمیت بر هر چه آید  
و تلاقی میکند شکستهای او را در خود خواهد شد و کتاب خداست و این  
و بعد از آن است من پس از ایشان حق اتم برسد که هر که در کتاب خدا  
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش سلام الله علیه روایت کرده است  
حضرت پیغمبر فرمودند انجم است و دامن شما در منزل صلیب و چند روزی با یکدیگر  
هم ساخته اند و بر سر راه سفر هم و شما را بر عت نام بر سفر ما بند و می بیند  
افتاب و ماه را که هر تازه را که میبایند و هر دور بر آن زمینی میگردانند  
و عده شدن را می آورند پس نهی خوبی بکری بدان برای راه دوری که در پیش آید  
بعد از آن مقدار بنام خود در آن مجلس برخاست و از حضرت پرسید که مراد از قرآن  
صلح چیست فرمودند از قرآن است که شما را با خود هر ساند و تمام میشود و هرگاه  
فقه را بر شما مشبه و پیغمبر کرده اند پیغمبر که از جای شب تاریک پس بر شما باد که پیغمبر

که پیروی قرآن نمایند و اگر قرآن شفاعت کند این که قبول شفاعت آن خواهد شد  
بدو کوفی خواهد نمود بخدای عز و جل که اگر پیروان نباشد و تصدیق کرده خواهد شد  
هر که از ایشان پیروی سازد و از آیه بهشت میگذارد و هر که از او در پی سر خود حاکم  
دهد از آنچه هم خواهد گشت و قرآن راه ناست که بر بهترین راهها را هدایت میکند  
و کتابست که در آن فضل هر مجلی و اعیان هر مهربی و تحصیل هر مطلب مشهور  
که جدا میان حق و باطل و کون و فانی در آن شده و این ظاهر است و باطنی اما  
ظاهرش فرمان الهی است و باطنش علم است و معرفت و ظاهر آن خوش اندیشه و باطن  
آن عمیق است از برای قرآن حدها حاصلست و فکر هادیان مشی میشود و بالا را از  
هر حدی حدها و عنایبها غیر متناهی یافت میشود عجایب آن شرح نمیشود  
غرایب آن کهنه نمیکرد و چراغهای هدایت در آن افروخته و نشانهای نور است  
در آن موجود است و راهها نیست بر معرفت از برای کسی که صفت شناسائی  
گفت استنباط معرفت را دانسته باشد پس باید که جلا دهد جلا دهند و بد  
خود را و باید که برسد صفت شناسا و بدیده فکران تا بخات باید از هلاک  
شود از افتادن در بهلکه که خلاصی از آن نباید بدینست که فکر کردن زندگی  
و اینست همچنانکه روشنائی از برای کسی که در راههای پتو و پیوسته



باد که خود را خوب خالص سازند از برای فکر دران و استادی درین تمامند و نیز  
از آنحضرت روایت که حضرت پیغمبر فرمودند قرآن هدایت است از گمراهی و غیاب  
است از نادانی و مستکبر است از لغزشها و روشنی تیرگیهاست و ظاهر را نماندند  
پناه است و پناه است از هلاکت و پناه است از ضلالت و پناه است از گمراهی  
و رساننده است از دنیا با آخرت و کمال دین شمارانست و هیچکس قبل از قرآن  
مگر آنکه بجهنم رفت و از آنم مصروع سلام الله علیه فصولت که هر که اندازد  
معرفت بحال ماند داشته باشد از قضا خلاصی پناه و نیز از آنحضرت روایت  
که هر که قرآن را بشنود و بخواند از کتاب خدا و سنت پیغمبر که هر که از جای خود ببرد  
مهر و پیش از آنکه آنکی از دین بیرون رود و هر که دین خود را از دهن های ران  
فرا گیرد مردمان او را هلاک میسازند و محمد بن مصعب کلینی رحمه الله بعد از نقل  
این حدیث فرموده اند که از برای این علت است که در میان مردم این زمان دنیاها  
فاسد و مذهبهای رسوا کرده اند نامی خصلتهای کفر و شرک جمع است پیدا شده  
دانش بر توفیق خدا و ترک پادری است پس هر که را خدای عز و جل اراده توفیق آن  
و اینک ایمان او ثابت و برقرار باشد سیما از برای او بر آنکس که بکشد او را بفراک  
دین از کتاب خدا و سنت پیغمبر و حق و بصیرت و اینچنین کسی در دین خود نا

ثابت تر است از گمراهی تا بهر که را خداست از ادعای متروک باری او نموده و اینک درین  
بیار است و اما نشاید باشد و صغیر باقیه از این سیما از برای او بر آنکس که دین را بخشد  
خود میباید و تقلید کرد و هر میناید چیزی را تا او بل میباید بدون علم و بصیرت  
اینچنین کسی موقوف نیست خداست اگر خواهد ایمان او را تمام میبازد و اگر خواهد  
سلب نماید و این میتوان بود که داخل صباغ شود در حالتی که مؤمن باشد و شام کند  
در حالتی که کافی شده باشد یا آنکه در شام مؤمن باشد و در صبح کافر شود از برای  
آنکه اصل کند بسوی هر یک از این دو کان که دران ممکن و وقاری بحسب ظاهر و خلط  
مینماید و قبول میکند هر چیزی را که ظاهر از این پندیده میشود و تحقیق که عالم  
رسالت فرموده بدرستی که خدای عز و جل فرموده است پیغمبر از برای پیغمبری پس  
نمیباشند مگر پیغمبر و از پندیده است او بسیار بر وی بودن پس نباشد مگر وی  
عاریت نموده ایمان از او مگر اگر خواهد نباشد از برای ایشان تمام کرده و اگر خواهد  
سلب نموده و در میان ایشانست فواید خدای عز و جل که در قرآن مجید فرموده  
و مستوع و مقصود از این امر است که مذکور شد از ثابت بودن ایمان نزد حق  
بودن نزد بعضی دیگر از جابرون عبد الله اخباری و است که چون خدای  
این امر را بر پیغمبر نازل ساخت که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله واطعوا الرسول



الا انکم کتم بارسول الله خدا و رسول را می شناسیم اما اولو الامر که طاعت آنها  
 مقرون بطاعت شماست کتبند حضرت فرمودند که ای جابر اینها جانبیان هستند  
 و پیشوایان مسلمانند بعد از من اول ایشان علی بن ابیطالب است و بعد از آن <sup>حسن</sup>  
 و بعد از آن حسین و بعد از آن علی بن الحسین و دیگر محمد بن علی است که در حقیر <sup>است</sup>  
 بیافروند باشد که ای جابر <sup>را</sup> همان او یکی پس هرگاه که با و برخوردی سلام را بوی <sup>سان</sup>  
 و بعد از آن حضرت بن محمد و بعد از آن موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی  
 پس علی بن محمد و دیگر حسن بن علی و بعد از آن هم نام و هم کنیت من که رحمت <sup>عز وجل</sup> خدای  
 خواهد بود در روی زمین و بانی گذاشته خداست در میان بندگان و <sup>حسن</sup>  
 علی دانست انکی که رفع خواهد نمود خدا پست او سرف و مغرور <sup>ند</sup>  
 انکی که از شیعیان او دشمنان خو غایب خواهد شد غایب شدنی که  
 ثابت نخواهد ماند بر امامت او در آن عین مکی که خدای عز وجل دل او را  
 گشاده ساخته باشد از برای قبول ایمان جابر میگوید که کتم بارسول الله ابا  
 شیعیان او در غیبت او بیان شفع خواهند شد فرمودند بل بخی انکی که را  
 بر پیغمبری فرستاده شیعیان از خود او چنان خواهند آورد و فرحت و در غیبت  
 اند و سندی ان شفع خواهند شد مانند انفعال بر زمین و دم از اصاب <sup>چه</sup>

اگر چه ابری از او پوشیده باشد ای جابر این او از مشرهای پنهان و علمای خدای  
 عز وجل است پس پنهان بدار اینرا مگر آنکه اهل **نفسا** باشند **نفسا** بدانکه مرد <sup>فصل</sup>  
 اعتقادات و قبول کردن اهل باطن اند و تیر بعضی فوق مرتبه بعضی دیگر می باشد  
 بعضی دیگر اعلای بعضی می باشد هیچکدام در یکدیگر نیستند و شکی نیست که  
 خدا پست نگذارد بنده کائنات بقدر عقل و فهم و طاعت ایشان حضرت اما  
 محمد با فرمودند بدرستی که مؤمنان را است پشمار دارند بعضی بر و دیگر <sup>ایمانند</sup>  
 و بعضی بر و دیگر تیر و بعضی بر و تیر و بعضی چهار و بعضی پنج و بعضی <sup>بعضی</sup>  
 بر هفت و اگر خواهی که بار کنی بر کسی که بر تیر از ایمان دارد و بر تیر از ایمان <sup>۲</sup>  
 نخواهد داشت و اگر بار کنی بر صاحب دو مرتبه سر نیز ایمان را نانی نخواهد <sup>شد</sup>  
 و حدیث را ناخود کرد فرمودند حضرت امام جعفر صادق <sup>علیه السلام</sup> فرمودند ایمان <sup>لها</sup>  
 و در جهاد و جهاد و مرتبه دارد بعضی از ایمان نامست و بنهایت نافی رسد  
 بعضی ناقصست و نقصان آن بسیار ظاهر و بعضی از آن راجع است <sup>و نافی</sup>  
 دل و دینان حضرت فرمودند اگر بدانند دم که خدای عز وجل این خلق را <sup>افزون</sup>  
 هیچکس ملامت احدی نخواهد کرد و بنا بر آنکه گفته شد من و ارا <sup>همه</sup>  
 چیز پانصد و از برای هر که طفل باشد در اول نشو و نما بعضی اعتقادات <sup>کند</sup>



اظهار حفظ کردن و بعد از آن معنی آنها را در هر مرتبه که ظاهر میشود پس  
 ان حفظ کردن نشود بعد از آن نمیدانند و بعد از آن اعتقاد کردن و یقین داشتن و بعد  
 نمودن و این اوزان چنانهاست که حاصل میشود در سن طفولیت بدون برهان و از  
 لطیفهای خدا تعالی بر دل اویانست که در اول نشود ترقی او را و معتقد برای قبول آمان  
 بدون احتیاج باری که ملجاسان از ان بقبول و بدو دلیل عقلی و چون کسی فکر این  
 شود و حال آنکه جمیع اعتقادات عوام او ابلهانه و فیهلن بحث و تعلم معنی است بل اعتقاد  
 که بحقیق تقلید باشد در ابتدا خالی از تزیین و ضعیف میباشد این یعنی که اگر بقیض آنچه  
 اول دانسته با و گفته شود او نیز از خاطر او ابله میگردد و تا جا طاعت از تقوی  
 و ثبات ساختن اعتقاد در خاطر طفل و روح مای نالوگ گردد و ترقی در ان راه  
 و طریق تقوی و ثبات ان نیست که صفت مجادله و گفتگو را تعلیم وی کنند بلکه  
 باید مشغول گردید با و در تفران و تفصیل و بجا آمدن حدیث و معنای ان مشغول  
 بعبادت نماید در پی تا آنکه همیشه اعتقاد او مؤثر باشد و ثبات او را در ان زیاده شود  
 آنچه از دلها و حجتهای قرآن بر کوش او بخورد و بسبب این خبرها نا طاع و نایب هار  
 وارد میشود و بسبب این خبرها و موافقت بر آنها میباید بران پیاد و  
 از بدین صلا و نهی ملاحظه آثار عبادت و طاعت و هفتاد ایشان در آثار کبری

از برای خداوند پس از آن و توفیق از برای او بلند است میکند و همانندت معنی اعتقاد  
 در او که رتبه شیطنت باقتانند ثم در زمین دل و سبهای مذکور باب دوازدهم و در  
 غم تا آنکه برود و فوی گردد و بلند شده درختی شود پاکیزه و ثابست که بیخ از زمین  
 حکم و شاخ ان در بلندی باشد و سزاوار است که عاقلان کرده شود کوشان ان خد  
 و گفتگوهای عاقلان برای این که برایشان جدل پیش از امارت گانست و اما و  
 اصلاح و مشاهده در این باب بیانیست کافی و معاینه برهانست شانی پس بیج  
 اصل اصلاح و تقوی را از علوم الناس با اعتقاد متکلمین و صاحبان جدل که در برین بحث  
 اعتقاد مردمانی را در ثبات مانند کوه منظمی میباشد که در چیزهای بسیار عظیم و صدهای  
 سخت انرا حاکم میکنند و اعتقاد متکلمین که عاقلان اعتقاد حق را با انواع حدیثها  
 میکنند مانند رشد رهرو او بخندنی بای که اندک بادی از اصل حقیق و راست است  
 بلکه کسیکه از جماعه متکلمین که دلیل اعتقاد را شنید و معتقد شد و اگر فتنه باشد چنانچه  
 اعتقاد را بتقلید فرا گرفته بود و فتنه نیست همان تقلید نمودن در فرا گرفتن دلیل  
 تقلید در فرا گرفتن چیزی که دلیل دلالت بران میکند زیرا که اصول حق و دلیل اوست مستقل  
 بودن در فکر و چیزی اوست و بکار ان بسیار دور و بعد از ان هرگاه طفل با این  
 نیست باید که مشغول کسب دنیا شود و دی دیگر سوی آنچه فتنه بر وی رود



کثوره میشود اما در این باب این اعتقاد حق کردار از عذاب سالم خواهد بود زیرا  
 که در شرع شریف تکلیف نموده و بر این راه پیش از تصدیق جزم بظاهر این اعتقاد است  
 و بی هیچ وجه مکلف نشد مانند به بحث و تفتیش نمودن و بتکلیف دلیل انفرادی <sup>تلب</sup>  
 دانستن و اگر اراده ان نمود که از جمله سالکان راه اخوت باشد و اهلیت این راه را <sup>ششم</sup>  
 باشد و توفیق حق مساعدت کند تا آنکه مشغول عمل شود و ملازم تقوی گردد و <sup>ن</sup>  
 دارد نفس را از هوسها و مشغول بر پا نشد و مجاهد نفسی گردد و در راهی هدایت <sup>بر روی</sup>  
 دل ان کثوره میشود و حقیقت این اعتقادات ظاهر میشود از راه نور الهی که در <sup>ان</sup>  
 افکنده شده بپس جهاد نفسی که کرده تا و با بوعده که حقیقتا از و تقاضا نموده اند  
 بشود چنانچه فرمودند و الذین جاهدوا فینا لنمجدنهم سلبنا فی انجا عتیکه و در  
 ما جاهدون و اند هر این را همانا حکیم ایشان را با همای خود دانست ان کوه <sup>قیقت</sup>  
 که هایت مقصد راست کو پانی کر پیش از هر کسی تصدیق کرده اند و آنان که <sup>می</sup>  
 عز و جل نزد بکنند و رایت ان بسیار است بحسب رایت جهاد کرده اند و رایت <sup>طهار</sup>  
 در پاک و پاک مناخین الفا از غیر خدای عز و جل و در روشن شدن الفا بنور <sup>این</sup>  
 تفاوت مانند تفاوت بخت که مردم صراست را طب و فقر و سایر علمها میدانند <sup>از برای</sup>  
 انکه اینها مختلف میشود باختلاف سببها و اختلاف افق پیش در زیرکی و <sup>و چنانچه</sup>

و چنانچه مراتب و در این علوم پیش از است هم چنین و است ایشان در کشف حقا <sup>جمله</sup>  
 عقاید و انداز است و اما تفکیک متعلقات اعتقادات از برای خاصان و کفایت <sup>جمله</sup>  
 کردن از برای ایشان در فصل ششم از باب اول اشاره بان دو واقع شد **فصل**  
**بحث فوج فاجبه نصر الحق و الدین محمد بن طوسی** و فرموده اند اول <sup>مکلف</sup>  
 اعتقادات بان داشتن واجب دانستن معنی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله <sup>فهم</sup>  
 علیه السلام است بعد از ان که تصدیق کند ان در صفات خدا و در اخوت و <sup>بنشین</sup>  
 امام معصوم و تصدیق باینها همه بر وجهی باینکه قرآن مجید مشتمل است بر ان <sup>مذ</sup>  
 زیادت و نقصان و برهان اما در صفات خدا تصدیق کند که صاحب حق  
 و قدرت و علوم و اراده و کلام است و هیچ چیز مانند او نیست و شفا و <sup>و بنیاد</sup>  
 و اما در امر متعلق بر روز اخوت تصدیق کند بر بحث و در نزخ و مدارا و <sup>از این</sup>  
 و حساب و شفاعت و غیر اینها و واجب نیست که شخص کند ان حقیقت صفات <sup>طهر</sup>  
 و از اینکه کلام خدا و علم او و غیر اینها حادث است با و در یکبار اگر هرگز این <sup>مذ</sup>  
 نرسد و برین حالت بمهر و عزم رده خواهد بود و اگر غالب شود بر دلش که  
 با اشکالی اگر ممکن باشد که هو کند انرا از خاطر بختی نزد یک <sup>ان</sup>  
 در نزد مکلفین قوی و پسندیده نباشد این کار بکنند که کافیت و احیان <sup>بمحقق</sup>



دلیل نیست زیرا که اول تمام نمیشود مگر بزرگ بشود و جواب آن و هرگاه ذکر بشود  
 این نمیتوان بود که در دل نقش بندد و بعد از آن کان کند که این بشود خواست  
 از آن راه که عقل او از فهمیدن جواب ناچار باشد چه گاه باشد که بشود در غایت  
 و صریح و جواب آن در غایت خفا باشد و عقل قبل از جواب نکند و از این  
 که از تقصیر و تقصیر و گفتگو در شرع منع شده و شکی نیست که منع صغیران  
 شده و اما پیش از این دین را میگوید که بگویند در کفر اشکالها و منع کردن  
 عوام نازل منکر منع کردن طفلانست از کارهای عظیم انداه انکارها  
 غرق شوند و حضرت خوانا بان شبیه است بر حضرت کسی که مبادرت قادی در شادی  
 داشته اما این مقام قریب لغزش قدس است از آن حجت که هر صغیر طفل را  
 میرد که قدرش برادر الحق صغیر هر چه دارد و خود را از جمله توانایان میداند  
 و بسیار میاند که داخل در اینها میشوند و عرف میگردند در دریای نادانی  
 متغیر با این میاندند و صواب است که هر مردمان مکرر شاذ نادر که باقی  
 در زمانها مکرر یک بار و منع کردن اندازند از تجاوز و زنی بقره صاحبان علم در آن  
 سهل و آسان و بعد از آن مجمل نموند با آنچه خدای عزوجل نازل ساخته و  
 خبر بان داده پس هر کسی که مشغول شود در حوض در کلام خود را در شغل انداخته

انداخته که از هر شغلها باز میماند و وقتی حضرت پیغمبر جمعی از اصحاب خود را دیدند  
 که شروع در گفتگو و حوض در کلام نموده بودند حضرت غفلت داشتند بعدی که  
 کوهنای روی مبارک ایشان سرخ شد پس فرمودند ای شما با اینها موزر شد  
 ابدایان قرآن را بر هم میزنند و بعضی را بر بعضی عمل میکنند بر بدینا آنچه خدای عزوجل  
 شمارا اربابان کرده بان استبداد و تنهایی است بر طریق حق که از این تجاوز  
 نموند و در کتاب مصلوح الشریعه روایت که حضرت صادق علیه السلام فرمودند از خدا  
 بتوبه و بعد از آن در هر جا که خواهی و از هر قوی که خواهی میباشی چه اگر هیچکس  
 در حوض خدا و می خدای نیست و بر هر کار محبوب در پیش هر طایفه رود  
 بر هر کاری هر چیزی و راه حق چیست تا آنکه حضرت فرمودند انگاه ملا  
 شود چیزی را که اجماع صاحبان صفای باطن و بر هر کاری بر آن واقع شد از  
 دین و حقیقتهای حقین و در صفا و انقیاد و اخلاص شود و اخلاصهای مردم و سخنان  
 ایشان که کار بر تو دشوار شود چنانچه پسندد کان اینست اجماع کرده اند  
 که خدا بیکیت و مانند او چیزی نیست و اینکه عالم است در حکم و هر چه میخواهد  
 میکند و فرمان میدهد با آنچه اراده نماید و در هر چه کرده نمیتوان گفت که  
 کرده و چیزی نبوده و نخواهد بود مگر بخواهی او و اینکه قادر است بر هر چه



بخواهد و راست گویند است و در هر وعده خودی که بر طاعتها و وعده بدی  
 بر معصیتها کرده و اینکه قرآن کلام او است و اینکه بوده است پیش از کائنات <sup>مکان</sup>  
 و زمان و اینکه این بدن چیزی و قافی ساختن چیزی دیگر و پیش او ساری است  
 نه با فواید چیز علم او زیاد میشود و نه بفان ساختن چیزی ملکشان کم <sup>سلطنت</sup> میگردد  
 بالاتر از سلطنت او نیست و تقدس عظیم تر از تقدس او نه و هر که بر فواید <sup>سازد</sup>  
 چیزی بر این اصل را بر هم زند قبول مکن و باطن خود را مجرد سازد از برای <sup>الحظه</sup>  
 کفر شد تا فایده این را بیابی و بار سنگاران و سنگار شوی **فصل** <sup>بدا که</sup>  
**اسرار** را که علما از عوام پنهان میدارند بر چند قسم است بعضی از آنها آن است  
 که فهم ایشان اندر یافتن آن قاصر است و عقلشان بان نمیرسد مانند <sup>روح</sup>  
 که از عالم باطن و علم عوام از عالم ظاهر تجاوز نموده پس هرگاه حقیقت <sup>حاج</sup>  
 از برای ایشان بیان گردد و <sup>در شنیدن</sup> و بلائی افتد خداوند کار عالم در قرآن <sup>مجدد</sup>  
 فرموده اند **يَسْأَلُونَكَ مِنَ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا**  
**قَلِيلًا** بقیه سوال میکنند از تو کفایت روح را بگوای بخدا که روح از چیزهای <sup>مختص</sup>  
 پروردگار است و از محض قدرت او پدید آمده و بنمای رسیده است از علم <sup>مکرم</sup>  
 کی پاره پاره است بجز آنکه می از شما و بعضی از اسرار است که فی <sup>مستند</sup> ضمه <sup>مستند</sup>

۲۸  
 میشود و عقل از فهمیدن عاجز نیست اما ذکر آن ضرر بسیار کی از شوندگان معصیت  
 در مسئله فساد و فساد این قیاس است و ازین راه است که منع از اظهار آن شده و در <sup>بیت</sup>  
 که ذکر حقیقت بعضی چیزها بعضی از مردم ضرر رساند مثل ضرری که مزارع <sup>بیت</sup>  
 شب پر و ضرری که بوی گل بدماغ جعل میسازد و بعضی از اسرار است که اگر <sup>بیت</sup>  
 شود و پنهان خواهد شد و ضرری ندارد اما قایلان آن در لباس اسفار و <sup>بیت</sup>  
 تا وقع آن در دل شوندگان پشتر باشد و مصلحتی در ضمن عظمت وقع او در <sup>بیت</sup>  
 چنانچه اگر کسی بگوید بدیدم فلان را که کوهی بیتی را در کرد خوار و <sup>بیت</sup>  
 است از آنکه علم و حکمت را تعلیم با هوش میکند و گاه باشد ظاهر این سخن در <sup>بیت</sup>  
 جای کرد اما کسی که دانا باشد و ملاحظه کند و بداند که آن فردی هر <sup>بیت</sup>  
 که خوی با او نیست بر باطن این کلام غفلت میشود و در این <sup>بیت</sup>  
 مردم پیدا میشود و چنانچه در حدیث وارد شده ابا بنیرسد که <sup>بیت</sup>  
 سجده بر میدارد اینکه خدای عزوجل سر او را سرالاف کرد و این <sup>بیت</sup>  
 نشد و نمیشود اما نظر بقیه محقق شده چرا که حقیقت <sup>بیت</sup>  
 نفیست که است و هر که سر پیش از امام بردارد سر او در <sup>بیت</sup>  
 بود و مقصود در حدیث همین است و بس در صورت آن که ظن <sup>بیت</sup>



کردن میان اعتقاد پیش بر امام حسین از نهائیت عقلیت چنانکه این دو کلام بعضی بگویند  
 و این نوع کلام بر مکرر و باینکه بقبر از معنی بصورتی کرده شود که <sup>معنی</sup> **فصل** در تفهیم امام حسین  
 باشد و از این قبل است آنچه در قرآن مجید و احادیث که فقال لها وللارض اثنا طوعا  
 اوکوها قالنا اثنا طاعتین یعنی گفت ملک غرض جل باسما و زمین که افرید شود  
 غرضی پس گفت که افریده شدیم در حالی که فرمان بران بود و شکی نیست که تا اثر کردن  
 قدری خدای غرض جل باسما و زمین و مقرر شدن آنها باطریق تشبیه شده باوی  
 فرمان او برده شود و اطاعت نمودن شخصی که بر عین فرمان برداری کند و این **فصل**  
 ابراهیم و نابی است اذا اردنا ان نقول لکن منکون یعنی کلام ما با چیزی که اراده ایچلان  
 نموده باشیم است که بگوئیم بشو پس شود و این نوع است از کلامی باطنی که بچرخ **فصل**  
 باشد و از این قبل است که بقبر از معنی طبعی شده و کشیده در میان بحث و  
 و بقبر از معنی تر از وی شده که در کفر داشتند و همچنین سایر چیزهای **فصل**  
 و در نزاع و بعضی از اسرار مثل است که ادعی در الو چیزی را بجا نموده و بعد از آن **فصل**  
 از این تحقیق و ذوق ادراک کرده بچستی که حالی او میشود و از وی منفعت نمیکرد  
 تفاوت میان این دو علم پیدا میشود و اولین مانند پوست و دوم مانند مغز و **فصل**  
 مثل ظاهر و دوم مثل باطن میباشد و این مثل است که شخصی در تاریکی با آن دور **فصل**

در دیده کسی نقش است و نوع علمی از برای او حاصل شود و هرگاه در نزد بگو ما  
 بعد از زوال تاریکی او را دیدن فرقی بسیاری میان این دو حالت می یابد و آنچه از **فصل**  
 اول نیست بلکه همان او نیست که در دوم و مقرر ظاهر شود و همچنین است سخن در علم **فصل**  
 و صدق بر بسیاری از اعتقادات از این قبل است **فصل** در تفهیم امام حسین **فصل**  
 در این و منهم امینون لا یعلقون الکتاب الا امان و روایت که شخصی بجزید امام حسین **فصل**  
 گفت هرگاه این جماعت بودند انداختن کتاب مگر آنچه که از علمای خود شنید باشند **فصل**  
 بجز از این ندا شنید باشند پس چون خدای عز و جل مذمت ایشان کرده و تقلید **فصل**  
 و قبل کردن از علمای این کفر انداختن و این است همان بود بلعوم ما و هرگاه از **فصل**  
 ایشان تقلید علم نمودن جایز نباشد از برای عوام ما نیز تقلید علم جایز نمی **فصل**  
 الحضر و جواب فرمودند که میان عوام ما با علمای ما و میان عوام بود بلعوم **فصل**  
 فرست و از راهی ما و پند ما از راهی که ما و پند است که خدای تعالی عوام ما را **فصل**  
 علم مذمت نموده چنانچه مذمت عوام بوده کرده و اما از راهی که میان ایشان **فصل**  
 اینچنین نیست سائل گفت یا بن رسول الله این را از برای من بیان کن تا ببینم **فصل**  
 فرمودند که عوام بود علماء خود را شناخته بودند بدروع کوفت و هیچ **فصل**  
 و روش کوفت و باینکه حکم خدا را از طریق میابست و پند میدادند بسبب **فصل**



و سبب نوحی که با بعضی میباشند و سبب نوحی که از بعضی میگردند و شناخته بودند  
ایشان را تعصب محقق که بان از دین بدر میروند و هرگاه تعصب در می آمدند باطل <sup>خدا</sup>  
حق کسانی را که بر این تعصب می ورزیدند و می دادند بکسانی که از برای ایشان تعصب <sup>میکنند</sup>  
انچه را مستحق می نمودند و از برای خاطر ایشان ستم میگردیدند و شناخته بودند ایشان را  
که مرتکب عمل میباشند و این را دانسته بودند که هر که این کارها میکند فاسق است <sup>و جان</sup>  
نبش مقتدی او نمودن در انچه بخدای عزوجل با پیغمبران نسبت دهند و خدای عزوجل  
از برای همین ایشان را مذمت کرده که تقلید کسی میگردند که می شناختند و میدانستند که  
خبر او را قبول نباید کرد و انچه نقل کند مقتدی نباید نمود و عمل نباید کرد با انچه <sup>رساند</sup>  
از جانب کسانی که اظهار میدهند و اندو واجب بر عوام ایشان که با خود نکو کنند <sup>بر</sup>  
پیغمبر ام از برای آنکه دلائل انحضرت ظاهر تر از آن بود که بر فلان تواند بود و ظهور <sup>ش</sup>  
از آن بود که بر ایشان ظاهر نباشد و همچنین است عوام ماهرگاه بشناسد <sup>نفس</sup>  
ظاهر و تعصب شد بد و تجویز بر منافع دنیا و حرام آن و بدلائل ساختن هر که <sup>نفس</sup>  
اگرچه مستحق آن باشد که او را اصلاح شود و بدراست نمودن بر نیکی و احسان به <sup>کسی</sup>  
از برای او تعصب کشند اگرچه مستحق خفت و خواری باشد پس هر که از عوام ما تقلید <sup>این</sup>  
نوع عمل نماید مثل جماعت پیرو خواهد بود که خدای عزوجل مذمت ایشان را کرده <sup>سبب</sup>

سبب تقلیدی که علماء فاسق را میفروند اما هر دانشمندی که حافظ و رعایت دین و  
مخالفت هوا و اطاعت فرمان خدا نماید عوام را میبرد که متابعت او بکنند و اینچنین <sup>نفسی</sup>  
میباشند مگر بعضی از علماء و شیعه نیز هم ایشان بدرستی که هر که از علماء شیعه مرتکب شود  
از امارهای بیخ و شیخ انچه را علمای اهل سنت و تکب شده اند انچه از زبان ما نقل کنند  
قبول نکنند و فایده در ضمن آن قبول نیست **باب سیم در شناخت نفس است و مراد**  
از نفس آن که هر لطیف است که از عالم غیب است و این بدن جسمانی را در حلقه های  
که میداد خدمت میفراید و این بدن فرمان بردار او شده مانند مولان که خدای  
فرمانده را در خود ساخته باشد و آن عبارت است از ذات آدمی و حقیقت آن که علم <sup>ب</sup>  
دارد آن را در این بدن لشکرهای جسمانی است که اعضا باشد و لشکرهای روحانی  
که قوتها باشد خدای عزوجل در قرآن مجید فرموده اند و فی انفسکم افلا تدبرون <sup>نفس</sup>  
نفس شما ابواب بسیاری است ایانظر در آنها نمیکنند تا بداند چه مقدار چیزها  
در نفس او پنهان شده و حضرت پیغمبر فرموده اند هر کس نفس خود را بشناسد <sup>محقق</sup>  
خدا را شناخته است و نیز فرمودند شناسا ترین شما نفس خود شناسا ترین شما  
خدای عزوجل و این کوه غیبی است که روح مینامند از برای آنکه زندگی بد <sup>نفس</sup>  
موقوف بر آنست و کاهست که قلب مینامند از آن راه که در خاطرها میگردند <sup>نفس</sup>



جلوه نماید و عقل نماید از آن جهت که کسب علوم میکند و مصنف میشود و بچینهای که  
 ادراک میشود و این چهار اسم گاه میباشد که در معنیهای مذکوره استعمال میشود اما  
 بجز به مقام وادعا و میشود و باز بدانکه نفس بحسب اختلاف و احوالات مصنف  
 مختلف میشود پس هرگاه اراده است باینکه فزونی بر دارا و اینهای الهی باشد  
 شهود تا مضطرب نشود و راضی باشد و در قرآن مجید مذکور شده با آنها  
 المظننه از جلال ربك و ارضیه مرضیه یعنی نفس اریده بفرماننداری خدای عزوجل  
 بر کرد بوی خدای خود در حالی که خشنود باشی و خدا از تو خشنود باشد و اگر اراده  
 اتمام نباشد اما بدقت شهود و غضب نماید و برین دوای من کند و راضی شود اما  
 از برای آنکه ملامت میکند صاحبش را هنگامی که تقصیر در عبادت خدا تعالی  
 در قرآن کریم وارد شده و لا اثم بالنفس الا انما یفهم مخدوم یعنی نفس ملامت  
 و اگر ترک اعراض نموده و مقتدای و فرمانداری مقتضای شهود بنا و بر او  
 میباشد و راضی امان بود و میباشد در قرآن مجید بر مپیسل حکایت از خشنود  
 مذکور است و ما ارضیه فی ان النفس لا تمانع بالامر الا ما ربح فی بینه اراده من انچه  
 ان بنی که اطمینان باینکه نفس خود بکنم بدرستیکه نفس او گشته است بیدار  
 وقتی که خدا رحم کند **فصل** بدانکه در لشکر غضب و شهود گاه میباشد که فرمان

قلبی میرند فرمان برداری بر او ایستاد میکند بر راهی که ملوک میکند و در آن خود  
 با او میکند و در سفری که میباشد و گاه میباشد که از فرمان او ببرد و در سر میکند  
 مالک شوند و او را بنده خود میباشد و این سبب هلاک میشود و از سفری که این جهان  
 ابدی رسد باینجه اند و او را ملوک کوی دیگر است که علم و حکمت و تفکر باشد و سزاوار  
 دل است که از این لشکر استغاثه جوید بدینست که این لشکر خداوند عزوجل است مسلط بر  
 دو لشکر و گاه میباشد که آن دو ملحق بشکر شیطان میشوند پس اگر کسی استغاثت از لشکر  
 بخوبی و لشکر غضب شهود را بر نفس مسلط سازد البته هلاک میگردد و زبان کار میشود  
 زبان کار ظاهر و حال کثیری و این چنین است چو اگر عقلهای خود را فرمان بردار  
 موعده اند و استنباط حیلها از برای بر آمدن شهود بنا میباشد و سزاواران بود که شهود  
 فرمان بردار عقلها باشند و در هر چه عقلها بآن محتاج باشد **فصل** دیگر بدانکه در  
 و از پیش آری چهار چیز مخلوط شده و ازین راه چهار صفت از صفها در جمیع شده و  
 صفهای سعی و پیوسته و شیطانی و ربانی است وادی از آن جنب که غضب بر و مسلط  
 مباشر کارهای حیوانات و زنده میشود مانند و متفق بودن بظاهر و مغیب داشتن بطن  
 و تسلط بر مردم حین بزودن و دشنام دادن و از آن جهت که شهود مسلط بر او شد و  
 حیوانات چهار پا میگردد مثل خواش و بار بچینی داشتن و حرص در چیزها و غضب



بجماع و غیر اینها و از آن راه که در نفس او می آید از امرهای الهی بماند چنانچه در قرآن  
 نازلست قل الزم من اوتی دعوای ربوتی از برای خود نماید و محبت مباد و در سبب  
 بومرمان و بلندی مرتبه و هر چه را محض من خود ساختن و استقلال در امور و تقو  
 بترتیب خلایق و خلاصی از بند بندگی و قاضی و رعیت مباد و بر اطلاع بر حق و علم  
 بلکه دعوی میکند از برای خود علم و معرفت را و احاطه بجمع امور را و خوش حال میشود  
 نسبت داده شود بدانش و نمکین میشود از نادان و از عمده اوصاف ربوبیت احاطه  
 حقایق نمودن و مستولی بودن بسلط و همه خلایق است و آدمی بر این حق می باشد و از  
 حیث که از جهاد و پایداری جدا شده و تمیز میان خیر و شر رعایت با مشاغل و انصاف  
 غضب و شہوت حاصل میشود و در صفت سلطان و صاحب شریک و مکر و دغ  
 شعور خود را در استیلا راههای حیل و شر و توسل میشود و در مطالب مکر و حیل  
 و او اینها بدش را در صورت چیز اینها در خلق سلطانست و در هر کسی این چهار اصل  
 ربوبیت و شیطنت و سبقت و بهیبت باشد سرشته شده تمامی اینها در دل ایشان  
 گردیده که با جمیع اینها در پرستاد و خود و ملک و شیطان و حکیم است اما خود  
 عبادت است از شہوت چنانکه از ملک خود از راه رنگ و شکل و صورت او است بلکه  
 آنان را هست که اخلاص و محبت خود نماید و طبع در غضب غیر میکند و بسیار غمخوار میشود

نمیشود و عموماً با اندازه بر چیزها مبادارد و ملک عبادت از غضب چنانکه بدی و حیوانات و  
 باسلک کننده در اعتبار صورت و رنگ و شکل است بلکه مغف در رنگ از عبادت و در  
 کردن و کز بدقت و در باطن ادوی طیش حیوانات درنده و غضب و عموماً خود را  
 مشهورت آن موجود است و خود از راه حرم و مرث میکند با راههای شنیع و بیج و حیوان  
 از راه غضب دعوت میکند بظلم و از راه پند و شیطان هدیه شہوت خودی و غم  
 درنده دارد آدمی بر می آید و در هر یک از این دو راه بود مکر و تسلط مکر و اندو در نظر و  
 خوش اینده مباد از آن خلق را که بران افزیده شده اند و حکیم که منزه عقل است مامور  
 که حیل سلطان و دیگران را دفع کند با اینکه ظاهر ماری بر پنهانی مسا و نور و خشن و  
 که از راه است برای آدمی این را سلطان بران پنهان مالاخبر و مامور است که بشکند و  
 خود را بمسلط ساختن ملک و بران چنانکه غضب تند و شہوت شکست میشود و مامور  
 که دفع کند تندی مکت و بمسلط گردانیدن خود را بران و مجموع را در تحت فرمان خود  
 و هرگاه اینها که هم جای آورده و قدرت بران داشته باشند کارها را حد و سط و عد  
 در ملک بدن پیدا میشود و مجموع اینها بر راه راست خواهند رفت و اگر عاجز باشند  
 غالب شدن بر اینها غالب میشوند و عقل و او را در خدمت خود مبادارند و هدیه شهنش  
 استیلا و حیل و فکرهای حق میشود تا خود را مکر و تسلط و مکر و اندو در نظر



اندر در عبادت سک با خاک خواهد بود و حال اکثر مردم اینست تا مادامی که بشنوند  
 ایشان معصوم بطن و فرج و مجادله با دشمنان باشد **فصل** اما اینچنان اطاعت خواهد کرد  
 صادر میشود حالت پشیمانی و ناپاکی و اسراف و بخل و دیار پرده دری و بی پروا <sup>افشا</sup>  
 و حرص و طمع بسیار و بزبان اظهار دوستی که در دل اثری از آن نباشد و حد و مرز نشناسد  
 عزیزانها و اینچنان اطاعت سک غیب در دل خفته میشود و حالت جلالت و ارتکاب <sup>خسب</sup>  
 و طلب علو و کفایت و طبع کردن و تکبر نمودن و بخود بالیدن و شوخی با مردم کردن  
 و افتخار نمودن و مردم را خوار داشتن و حقیر شمردن و بدخواه بودن و در غیب بیم داشتن  
 و عزیزان از اطاعت شیطان بسبب اطاعت شهوت و غیب حاصل شود حال مکرر <sup>و</sup>  
 و حیل و دی و بی بدبری و ر و باه بازی و چیزها را مشبه ساختن و اظهار چیزها  
 برخلاف واقع نمودن و در لباس زنی عریض ساختن و کارهای قبیح کردن و مانند  
 و اگر چنانچه اطاعت شهوت و غیب نکند و اینها را در حق تو مان صفی برآورد  
 هر آینه قرار خواهد گرفت در دل او صفیای الهی که علم است و حکمت و تعین و احاطه  
 چیزی و شناختن چیزها چنانچه هکند و مستوی هر بر اینها بودن بقوت علم و بینا  
 و اهلیت پشوان بر مردم داشتن بکمال علم و بزرگی رتبه او و مستغنی خواهد شد از غنا  
 شهوت و غیب خواهد رسید با و از محافظت خواهد شهوت و برگردانیدن آن با اعتدال

با اعتدال صفیای شریفه مانند با عدل و قناعت و ارمیدگی و زهد و خدای و برپا  
 و شکفتگی و هفت خوش اینده و جفا و خوش زبان و مهربانی و مانند اینها حاصل شود  
 در میان عاقلان خوش غیب و غالب شدن بر آن و برگردانیدن آن بعدی که واجبست  
 شجاعت و کرم و محبت کرمی بر بدین و عاقلان نفس خرد و صبر و حلم و بر عقل و شوری و  
 و ثبات قدم و نجابت و شعور و نمکین و عزیزانها و دل مانند اینها است که احاطه نموده  
 با و این نوع امور که در او اثر میکنند این اثرهای در پی با و می رسد این اثرهای پسندیدنی  
 که هم باعث زیادت در جلاله و درویشی و مسفندی و در خشنودگی آن در دل میشود تا بعدی که  
 در در نهایت و صانع جلوه کو مکرر و حقیقت چیزی که در درین مقصود است ظاهر میشود  
 چنین قلبی آشاد شده و در حدیث نبوی که فرمودند که هر که از محضای عز وجل اراده کند بهر <sup>چیز</sup>  
 دل او را و اعطای او مگرداند و در چیزی دیگر فرمودند هر که از غلبت دل و اعتقاد <sup>شد</sup>  
 که بنده دهد خواهد بود او را از جانب خدا حافقی که ضبط او نماید و اینست آن دل که یاد <sup>خدا</sup>  
 در قرآن میگوید و در قرآن مجید نازل شده لا یذکر الله فقلین القلوب یغی کاه با مشیت <sup>بیاد</sup>  
 خداها او می شود و اما اثرهای نا پسندیده مانند دروغ بست پتو که با بنده دل <sup>سخت</sup>  
 همیشه در پی بر روی هم نشینند تا آنکه او را سیاه و تیره سازد و با کلبه از بغض الهی <sup>تافت</sup>  
 و اینست او از طبع و دین که در قرآن مجید وارد شده خدای عز وجل فرموده کلا بآذان <sup>عالم</sup>



قلوبهم ماکا و ایکسون یعنی باید که باز ایستند از آن سخن بلکه پوشیدن است سفیدی دل ایشان  
 آنچه کرده اند از معصیتها و نیز در دمان و نشاء اصنام بدینهم و تطبیع علی قلوبهم فهم لایستون  
 یعنی اگر خواهم معذب میشا دیم ایشان را بکناها ف که کرده اند و مهر میگذاریم بر دلهای آنها  
 پس ایشان را با تدا بیقراری که بفرمیدند و متفرق شوند و در این اثر شریعت نشینند و کفر  
 و ربط بکناها ان شد چنانچه نشینند در دایره دیگر مربوط به هر کاری شده در آن  
 که فرمود ما ندوا الله واسمعوا و در موضعی دیگر فرموده و انقوا الله و اطعوا الله  
 جای دیگر فرموده و انقوا الله و بطکم الله و هرگاه کناها ان جمع گردد بر دل گذاشته میشود  
 هنگام نابینا میگرداند بدن خود صلاح دین و سهل میشود از عزت را و عظم میرسد  
 امر بنیاد و قیامت و معروف دنیا میشود و هرگاه احوال اخرت و احوال ان کوشش را  
 شود از کوشش میشود و از کوشش دیگر بیرون میکند و در دل او قرار نمیکند و او را بر این  
 و تدارک میدهد و اینها الجماعت اند که از اخرت عاجز می شده اند مانند کافران کرده اند  
 و احوال اخرت را مخفی کرده اند و اینست معنی سپاه شدن دل و بکناها ان چنانچه در آن  
 و است پیغمبر یا ناطق است از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه و است که ظاهر میشود  
 در دل قطعه روشن سفیدی و هرگاه بنده علمای صالح کرد آن قطعه بزرگ و زیاده میشود  
 تا نا اهل سفید شود و ظاهر میشود تفاوت در دل قطعه سیاه و هرگاه بنده و تکلیفها

علمای حرام شدن قطعه بزرگ و متانای دل سپاه که در دهر بران گذاشته شود و یکدیگر  
 امیر خیران نباشد بعد از آن این امیر ثلاثت فرمودند که اهلان علی قلوبهم ماکا و  
 یکسون حضرت امام محمد باقر فرمودند بدینست که در ظاهر و شریعت یکی دلست که  
 مرکز شود هیچ چیز را ضبط نمیکند و آن دل کافرت و دهر دلست که در هر ای چیز  
 کشاده و چراغهای هدایت در او فروخته شده و نور او تاریک است و قیامت خوار میشود  
 و آن دل بنده مؤمنست و حضرت امام جعفر صادق فرمودند ما فی از ما فی  
 نب و دروغ میباشد که در دل نرا بماند میباشد و نیز کفر و دل در او نیست مانند جگر  
 کهنه بعد از آن فرمودند باین شخصی که حاضر بود با این پایی این حالت دارد خود انکار  
 فرمودند که بعد از آن قطره و نشانی از جانب هدای فرمودند در دل پیدا میشود و با خبر  
 از کفر و ایمان **فصل** بدان تحقیق که دل مانند بنا نیست که در هر ای مغده داشته باشد  
 و از هر ای چیزها با تخم وارد شود یا مانند نشانه است که از اطراف چیزها با آن  
 یا مانند آینه نصب شده که انواع امور را مختلف بر و کند و تازه بتازه در صورت  
 دیده شود یا مانند صورتی که برفهای مغده داشته باشد از هر ای و اجای غشیه  
 فرود ببرد و راههای اثرهای که هر جائی تازه بتازه در دل میباشد با از ظاهر است که آن  
 و ساسه و شامه و ذابقر و لامسه باشد و با از باطنست که چنان باشد و شویون غیبی



خفته اند که در فراز او ترکیب شده بدست که هرگاه ادوی اصل چیزی مجاز بناید اثری از آن  
 در دل ظاهر میشود همچون مثلا هرگاه شهودت بجز در این سبب بسیار خردن با قوت در  
 اثری در دل پیدا میشود و اثرها در بانی میماند و چنان از چیزی بچیزی دیگر منتقل بسیار  
 میشود و در سبب انتقال چنان منتقل میشود و انچه از جالی همیشه از راه این سبب منتقل  
 میباشد و نزد بلع ترش همان که در و حاصل میشود و خاطرها نیست که در و خاطرها میکند  
 و عارضه میشود از فکرها و فکرها هم از آنکه از خاطرها بنانگی تار شده باشد بلکه  
 سابقه آن بود و الحال متذکران کرد و خاطر است که محو دارد میشود از برای آنکه  
 و غم و ادا و چیزی غمزدن البته بعد از آن میباشد که چیزی در دل خطی نماید پس صد کارها  
 میباشد و بعد از آن خاطر محو در غمت است و رغبت محو است و نیست محو غم و غم محو  
 و قسم میشود خاطرهای که محو رغبت خاطر که محو نیست محو غم و غم محو  
 خیر و ساند خاطر که محو نماید چیزی بچیزی که در آخر نافع باشد پس این  
 مختلف میباشند آن که محو است از الامام بنامند و آن که محو است از او و سوسه محو  
 و سبب خاطر که محو نیست بنامند و نامیده میشود بلکه عبارت است از فرشته و باقی  
 که شریعت میکند از سلطان میگویند و لطف خدای عز و جل را که بسیار است و مستعد  
 الهام ملک میگرد و توفیق بنامند و آنچه بسیار است مستعد قبول و سوسه سلطان میشود

از انواع و خندان میگویند و ملک عبارت است از غلوف که خدای عز و جل او را برده است  
 از برای رسانیدن خبر با نادر علم و ظاهر سلخ حق و وعده مؤدب بچیزهای مستحق و شرف  
 عبارت است از غلوف که کار او وعده مؤدب بر است و امر کردن بچیزهای مستحق و رسانیدن از  
 پریشان هنگام ادا و خبر و همیشه هر یک از ملک و سلطان دل با بجانب خود میکنند که  
 حضرت پیغمبر و سید که در دل او و در چیز غلوف میباشد بلع خاطر از جانب ملک است که  
 وعده و خبر میدهد و صدق حق بنماید و هر که این را بر خود بیاید که از خدای عز و جل بداند  
 و شکر را بجای آورد و خاطر دیگر از جانب دشمن است یعنی سلطان که او وعده میکند و  
 نکند حق بنماید و نمی میکند از خبر و هر که این را بر خود بیاید بنام بر خدای عز و جل  
 سر سلطان میکند از آن حضرت این امر را تلاوت فرمودند الشیطان بعد کم القدر و بارک  
 و الله بعد کم مغفوره من و فضلا و الله واسع علم یعنی سلطان وعده پریشان میکند  
 در وقت تقصیر مؤمن در راه خدا و او میکند شمار بجعل و خدا وعده میدهد شمار با آن  
 از حق عدم مدد و اذن و مؤمن در دنیا و آخرت و خدا احسان کند و است بر صفات  
 با استحقاق ایشان و نیز از حضرت فرمودند المؤمن میان دو انگشت از انگشتان  
 میگرداند و از هر کس گفت که میخواهد این کتاب را که است از آن که خدای عز و جل بزرگوار  
 از برای بجزای میگرداند و قدر حق بر حرکت دادن و تغییر او دارد و با آنکه او را مستحق



ساخته چو اگر این دو مخرج خدا بند کرد ایندن دله با انگشتان که مخرجانند مثلا  
 در گردانیدن اجسام و بلعجب قطره از پیش سلاحت قبول اشیای ملکه و  
 اشیای سبیل این داده در قبول اشیای هر یک از این دو سلاحت و در عجا  
 که یکی از اینها بود یکی میاید بسبب مانعیت هوا و میل به موت و مخالفت آنها  
 و هرگاه غالب شود بر دل باد و دنیا باعث هوا و شیطان فرست میاید و در  
 او میکند و هرگاه منجر باد خدا شد شیطان رهاست میاید و کاذب بود و سوار  
 و ملک اقبال نموده الهام بخیرات میاید پس معلوم شد که منافع و عبادت الهام  
 ملک و شیطان در محرکات واجب است تا فایده ملک او از برای یکی از آن در شود  
 ساکن گردد و آرام بگیرد و عبور این دیگر بندرت بر سبیل راه رفت باشد در قرآن  
 نازل شده ان الذين انفقوا مالههم طائفة من الكمال تذکروا فاذهم مبرورین یعنی  
 که جماعتی که از خدا میترسند هرگاه خیال شیطان در خاطر ایشان خطور نماید  
 حق می افتد پس براه حق بنیاد شده خود را از معصیت بان میدارند **فصل** بدانکه گاه  
 که خاطر شیطان مشبه خاطر ملکی میشود چو اگر از مکرهای شیطان است که بد  
 بصورت خوب و میاید چنانچه یکبار که بطریق و عطر را میداند میگوید که ای  
 خاق را اینکه که هر از زامجهل فرموده اند و بسبب غفلت هلاک شده اند و

۲۶  
 و مشرف بود خول جنت گردیده اند با رحم بر بندگان خدا نداری تا ایشان را بفرستد  
 از هلاک خلاصی دهد و خدای عزوجل قبول بیانی و زبان کوپان و گفتار پسند  
 داده پس چون گفت از نعمت خدا میکنی و مغرور من غیب او میشود و از اظهار علم و معرفت  
 خدای عزوجل براه راست ساکت میباشی و همیشه این خیالات در خاطر او جای  
 و بلطاف الهی او را میگذارد با آنکه مشغول و غافل میشود بعد از آن دعوت میکند او را  
 کردن از برای مردم خود سازی با براد الفاط مسخر و اظهار جزیندن و با او میگوید که  
 این کار کنی نزد و دلمای مردم را بعتبار خواهد بود و این سخن حق است و در حق  
 این را محکوم به میگوید و اندر آتش او پلیدهای را و قبول حقایق و از آن جاه و  
 بزیادی علم و عین حقارت مردم نکوستن را و تو که میدانی و آینه است و سبیل  
 هلاک میگذارد و شروع در سخن میگوید و گاه میرسد که اراده جز نموده و حال آنکه  
 قصد او جاه و قبول و دم است و این سبب هلاک میشود و چنین گاه میکند که در نزد  
 مرتبه غلظی دارد و حال آنکه از آن جمعی است که حضرت پیغمبر در میان ایشان این کلام  
 فرمودند بدرستی که خدا تقویت میکند این دین را جماعتی که رضی از دین ندادند و بد  
 که خداوند میاید این دین را بر **فصل** بعضی از اهل معرفت گفته اند الهام  
 و در شیطان در نفسها چندین وجه و علامات واقع میشود یکی از آنها ماتم و



یقین است که از اتوی جانب نفس حاصل میشود و در مقابل آن هوا و شهوات  
 که از ضعف جانب نفس میباشد و دوم از آنها مانند فکر در باب اسما و صفات و  
 نفسها و نظم و نسق و محکم بودن آنها بر وجهی که از اثر شک و شبهه ناپدید و حاصل  
 معرفت و حکمت و ادراک حقایق است که بر اتوی جانب نفس واقع است و در مقابل آن  
 ملاحظه افلاس بطریق اشتباه و غفلت و لغو این بر وجهی که از آن شبهه و وسوسه  
 حاصل میشود و در مقابل او هر دو متخیل که بر ضعف جانب نفس واقع است بدین معنی که  
 اینها برای حکم بمنزله ملک منزله از غیوب که عبارت است از عقول و نفوس کلیه از برای آنکه  
 حکم میدادند و متعالیهای یقین است و اینها برای متشابه خیالی بمنزله مشایخ و نفوس  
 از برای آنکه اینها برای متشابه و متشابه مطالب با اصل و بی فایده است و سیم از آنها  
 فرمان برداری پیغمبر مختار و پیشوایان اهلدار که واقع در مقابل اهل عباد و اکل  
 از کفار که عالم را خالی از ضایع میدادند و از برای صانع شرعی و مانند قوای  
 پس هر کس که سلوک راه هدایت کند بمنزله ملک است که الهام خیرات مینماید و  
 سلوک راه ضلالت نماید بمنزله شیاطین است که مرد و او را بر مشرور میدارند و چهار  
 آنها مانند تحصیل علوم و ادراکات است که متعلق بپایه عالی و ذوات  
 مثل ایمان بخدا و ملک و پیغمبران و رضا عزت و معیشت شدن خلایق و قیام

قیامت و استوار بودن در نزد خدای عز و جل و حضور ملک و پیغمبران و شهدای  
 که در مقابل تحصیل علوم و ادراکات است که از راه حیل و مکر و کلاه بازی فایده و فکر  
 در امور دنیائی که از محسوسات گذرد و بوده باشد بدین معنی که ستم اول شریف  
 روحانی و لشکرها و خدای عز و جل که در باطن اسما و صفات است و ستم دوم  
 بشیاطین که رانده در گناه الهی و منوع از دخول اسما و صفات شده در ظلمات هوا و  
 و در دنیای این عروج بمقامات عالی و عروج و در اخوت از نعمهای محبت الهی و دان  
**فصل** بدانکه آنچه بخاطر خطر میکند از گناهان مواخذه و بازخواست ندارد  
 و از برای آنکه نمیدارد از آن اختیاری نیست و همچنین میل خاطر و شوق بمقاماتی  
 برای آنکه درین دو بین اختیاری ندارد اما اعتقاد داشتن و جزم کردن باینکه  
 سزاوار است که آن گناه کرده شود این بر دو قسم است با اضطرار است با اختیار  
 و احوالات در این مختلف و هر چه از آن اختیاریست بازخواست دارد بخلاف آنچه  
 اضطراری است اما قصد معصیت بندگان البتة مواخذه دارد مگر آنکه آن را بوجوب  
 بیاورد و ترک آنرا از ترس خدای عز و جل کرده و بر قصدی که کرده پشیمان شده باشد  
 و در این صورت ثوابی از برای او نیست خواه شد زیرا که قصد معصیت کما  
 و خود را بآن داشتن و جهاد نفس بفرمان او نیست و قصدی که موافق طبع باشد



دلائل نمکند بر غفلت ثانی از خدای عزوجل بلکه جز را باز داشتن بجهاد نفس و مخالفت  
 طبع محتاج است به قوت عظیمی پس سعی در مخالفت طبع مؤمن و از برای خدا کاری کردن  
 دشوار تر از سعی در موافقت شیطان و موافقت طبع است و در این هنگام باید که  
 ثوابی از برای او نباشد و از آنچه که سعی او در باز داشتن نفس و این قصد را  
 بجهاد دارد بر قصد معصیت و اگر چنانچه آن فعل را که قصد کرده بعمل نیاید از راه  
 و مانعی با اندام معذری بزرگ آن را نباید نه از راه توسل خدا گاهی بر نام عمل او نشسته  
 شد پس اگر قصد او علیست از عملهای قلب که اختیار است و دلیل بر این بفضل چنین  
 که از حضرت پیغمبر و روایت شده که فرشتگان بخداوند عالم بان عرض میکنند  
 که خداوند فلان بنده توانا به مؤمنه که معصیتی بکند و حال آنکه خدای عزوجل با  
 بنده انا تراست از فرشتگان پس خداوند عالم با ایشان میگوید که منتظر باشید  
 بجای آورد یک عفو بپیر نام عمل او بنویسید اگر ثواب کند از برای او ثوابی بنویسید  
 که ترک آنرا از برای رضای من کرده و روایت است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این  
 ان بند و امانی انفسکم او تخفوا معاسیکم به الله یعنی اگر اظهاری که بپایان پذیرد معصیهای  
 از غرقها بپایان خواهد شد شما را خدای عزوجل با آنچه در دل گذرانیده که ان غفلت  
 فرمود این امر بر پیغمبران و ائمه ای سابقه عرض شده و قبول نکردند از راه

دشواری آن دانوده بر اوست خود عرض کرد و ایشان قبول نموند و چون حضرت از  
 دید که این را قبول کردند با آنکه طاقت آنرا نداشتند فرمود که ای محمد <sup>ایشان</sup> چه قبول  
 این را نمندی با اگر آن و غفلت آن و پیش ازین بر پیغمبرها و ائمه ای که در پیش  
 و امت قبول کردند پس لازم شد بر من که این را از اوست قبول فرمادم و فرمود لا تکلف  
 نفسا الا وسعها یعنی که تکلف نمیکند خدا بقتل مکر یا آنچه بران باستان قادر باشد  
 و از این جز ظاهر شد که هر چه در تحت اختیار بنده باشد و قدرت بران ندارد  
 از خواطرهای افضل آری مؤمنانند و باین خواس ندارد و از حضرت پیغمبر علیه السلام  
 که نه چیز است که ان امت من مومنین و ماسقط شده و مؤمنانند ندارد خطا کردن و  
 و آنچه نمیدانند و آنچه طاقت ندارند باشند و آنچه را مضطر باشند و آنچه را  
 مجبور اگر آگاه کنند و آنچه را شام و شوم شوم از فال بد زدن و آنچه را غافل رسد و یا  
 از پیش مردم از خیر و شر و حد داشتن مادام که بر زبان پادشاه ظاهر نشود و از امام  
 محمد باقر علیه السلام با حق صلی الله علیه و آله روایت است که خدا بپایان رسانیده است از برای حضرت زارا  
 در دوزخ و نسل او این را که هر کسی که قصد طاعت نماید و بجای نیاورد از برای او  
 بکتاب نوشته شود و اگر بجای آورد ده ثواب نوشته شود و هر که قصد معصیتی کند  
 و بجای نیاورد بدو گناهی نوشته شود و هرگاه بجای آورد یک گناه بر او نوشته شود



و در دو انبی و بکر و اد است که هرگاه بنده گاهی بکند مهلت داده میشود از مباح تا  
 اگر توبه کرد برو گاهی نوشته نمیشود و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از مردی که  
 گاهی از مواد میخورد و در حالت غضب با اهل بیت او را مواخذه نمیکند و حضرت  
 امام موسی کاظم فرمودند بجهت آنکه قوت داده خدای عز و جل مؤمن را بفرشته  
 حاضر میشود و در نزد او هر وقت که کار خوبی میکند و پرهن کار میباشد و قیام میکند  
 هر وقتی که گناه میکند و ستم کار میکند و با نفرشته نشاط میکند از راه خوشحالی  
 که عمل خوبی میکند و بکار میخیزد از غلبه هرگاه عمل بدی میکند پس پاس رفتن  
 بداید با اینکه اصلاح نفس بر خود میکند تا بقیه نماز یاد شود و سود کند و غلبه  
 که اینها را با بندگان دعا کردن و حضرت که رحم کند خدای عز و جل هر چه را که فتنه  
 و عمل بان بکند با قصد شری بکند و خود را از گزند باز دارد بعد از آن فرمودند که  
 اهل بیت عصمت و طهارتیم تقویت میکنیم انفرشته را بفرمان برداری خدا و عمل  
 کردن از برای رضای او **و مقاله دیگر بیان صفات پاكيزه كودن نفس**  
 و در این چهار باب است **باب اول در معنی خلق و پاكيزه كودن آن** بدانکه خلق عبارت  
 از هیئت و حالتی که در نفس راسخ و ثابت باشد بجهتی که صادر شود از افعال  
 بدون فکر و تأمل و آن هیئت اگر بعنوان یک صادر شود از افعال خوش اندیشند

پسندیده هم بحسب عقل و هم بحسب شرع از اخلق حسن گویند و اگر افعال متعارف و متعارف  
 شود از اخلق سنی میباشد و چرا شرط کردیم که آن هیئت راسخ باشد از برای آنکه کسیکه  
 بذل مال از مواد میخورد بر سبیل نذرین از برای مطلق نمیکند پسند که خود کردن خلق او  
 مادم کرد در نفس او راسخ و ثابت نباشد و چرا شرط کردیم که صدور افعال باستانی  
 قائم باشد از برای آنکه کسیکه متکلف بذل مال نماید نمیکند پسند که خود خلق او است  
 عبارت از ایتان بفعل نیست از برای آنکه بسیار کسی باشد که خود خلق او باشد اما  
 بذل مال نکند از برای بهمالی یا از برای مانی دیگر و بسیار باشد که بخل خلق او باشد  
 و بذل مال نماید از برای غرضی یا از راه دیار پس ناچار است در خلق خوب از قوت علم  
 و قوت غضب و قوت شهوت و قوت عدل بودن میان آن هر سه و خوب قوت علم  
 آن در آنست که بجهتی باشد که باستانی فوق کند همان راست و دروغ در گفتار  
 و میان حق و باطل در اعتقادها و میان خوش اندیش و ناخوش در کردارها و هرگاه  
 قوت حاصل شد ثمرة حکمت از او حاصل میشود و حکمت را از خلفهای خوب است چنانچه  
 قرآنست و من قوت الحکمة فقد اوفى خیرا کثیرا یعنی بهر که حکمت عطا شود باو خیری بسیار  
 رسیده خواهد بود و خوب قوت غضب و شهوت در آنست که کم و زیاد آنها بجا  
 که حکمت و دین مقتضای است و اما قوت عدالت عبارت است از ضبط قوت غضب و شهوت



در بحث اشارت عقل و شرع و عقل بمنزله <sup>دست</sup> صفت که فرمان فرما باشد و قوت عقل با  
از قدرت داشتن بر چیزها و قدرت بمنزله کسب که نافذ حکم و فرمان روا باشد  
و فرمان عقل جاری می باشد در غضب و شهوت و مثل سگ صداست که غلبه  
کردن تا آنکه در هاشدن و باز استادن بحسب اشارت عقل باشد نه بحسب غلبه  
نفس و خواهش آن و مثال شهوت مثال اسب است که سواران شوند در طلب کلاه  
می باشد که پامت کشیده با ادب می باشد و کلاه سرکش می باشد و هر کس که مغفله  
در فرمان یافتن با اعتدال باشد علی الاطلاق خوش خلق خواهد بود و هر که بغیر از او  
در با اعتدال باشد و در بعضی نسبت بان مغفله که در با اعتدال دار خوش خلق  
بودن مطلقا و هرگاه قوت غضبی بنکو و با اعتدال باشد از انجاعت می مانند و  
قوت شهوت بنکو و با اعتدال باشد از اعفای می خوانند و اگر قوت غضب از اعتدال  
بطرف زیاده کند از انور می مانند و اگر میل بجانب نقصان کند و جین و ضعف می  
و اگر قوت شهوت میل بطرف زیاده کند از انور می مانند و اگر میل بنقصان کند  
خود می خوانند و پسندیده انا بنها انت که بر وسط باشد که عبات است از اعتدال  
و هر يك از دو طرف خالی از فضیلت و ناپسندیده است و از برای عدالت  
زیاده و نقصان نمی باشد بلکه یکی ضد دارد که جوهر می کنند و هرگاه استعمال

حکمت در غرضهای فاسد شود و از او از امر و مجرب نه می مانند و تقریبا از املات می کنند و  
و سلطان با هم حکمت مخصوص یافتن پس ماده حلقهای خوب زیننده و اصلهای آن چهار  
حکمت و شجاعت و عفت و عدالت و پسندیده ماء دیگری بکمال اعتدال در این چهار  
و از برای همین است که خدای عز و جل در قرآن مجید بطریق مدح خطاب با حضرت فرمود  
و انت لعل خلق عظیم یفقه بحقیق که خلق عظیم داری و سایر مردم بفقاوتند و در قریب  
و دوری از آن پس سزاوار آنست که هر کس اقتدا با حضرت نماید چرا که می فرمودند که می  
شده ام بر بعضی از برای آنکه نام سازم خلفای پسندیده را و در قرآن مجید اشارت  
خلقدار و صفات و زمان واقع شده چنانچه فرموده اند انما المؤمنون ائمة المؤمنین باقیه  
ثم انما ابوا و جاهدوا با ما و انفسهم فی سبیل الله و احکامهم الصادقون یعنی بران جنبه  
که مؤمنان این جماعتند که ایمان بخدا و رسول آورده اند و بعد از آن سبک و پناورده و جمعا  
بالحق و نفسان راه خدا می رفته اند و اینها گروه راست کو باشند و در این آیه نیز بفرمان  
و رسول داشتن بدون سبک میل است از خود که بضبط قوت و شهوت بر میگزینند و  
بنفس کردن عبادت است از شجاعت که هیچ با استعمال قوت غضب است بقضای عدل  
و حد اعتدال و قوی را در قرآن وصف کرده و فرموده است و علی الکفایت و اینهمه  
و غلبه و بکار فرزند و هر یک در بر می آید در میان خود که مؤمنان باشند و در این



که شدن جانی دارد و وجه جانی و کمال در هر حال در شدن پادشاه **فصل**  
 بدانکه بعضی از کسان که بطاقت و مقابل شده و جهاد نمودند و با شکستیدن ایشان  
 بپاکیزه ساختن نفس اصلاح و اخلاق را دشوار شمرده و بجهاد نیت کرده که این را راه ضروری  
 نقصان او باشد کان برده که بشیران مخلصان بپشت و طبعها بشیر نباید و استدلال  
 بر این مطلب بدو چیز نموده یکی آنکه خلق مضمحل عبارت است از صورت باطن چنانچه خلق  
 خارج را است از صورت ظاهر و همچنانکه خلقت ظاهر را بشیر بخواند و در همین خلقت  
 بشیر بخواند و دوم آنکه حسن خلق بزیادت خلق غضب و شهوت و عیب و پناه اینهاست  
 و این اوست متع و مشغول این که رسیدن بشیر او فائز بدین فایده که اگر مطلوب قطع  
 قلبت از لذتهای دنیا و این حال است و در جواب این کلام باطل میگویم اگر اخلاق فاضله  
 نباشد و عیبتا و عیبتا و ادب کردن با باطل نبود و خدای عزوجل نفرمودند فدا فی سبیل  
 و قد خاب من دنهائهم بجهاد که رسکاش شده که پاکیزه کرده نفس خود را از آلودگی  
 بد و بجهاد ماند هر که نفس را پاک داشت و تربیت او نموده و حضرت پیغمبر و مؤمنان که  
 کردند خلفهای خود را چون در حق اوست منکر این توان شد و حال آنکه نفس خلایق  
 حیوانات و چهار پاها را که اسد زهر اگر صمد و حشوی را انسانی میتوان کرد و سکی که در صفت  
 بخورین صمد نادید کرده میشود بنوعی که صمد را عاقل نموده از آن چیزی بخورند

و اسب از سر کشتهایم و فرمان بردار میکرد و تمامی اینها بجهاد خلقت اند و محقق کردند  
 از روی مطلوب بود استحقاق را ظاهر بسیار فائز است که موجودات بروی میزند یکی آنکه  
 طاعتی در اکل وجود و سایر احوالات این نیست مانند آسمان و سایر احوال و عیبتا  
 عصمت ظاهری و حوام عصمت باطنی و محال و چیزی که موجود و کامل است و از وجود و سایر  
 آن فراغی واقع شده و منهدم و منهدم است که وجود دارد اما وجود فانی کمال باله و در آن  
 اگر شرط آن تحقق شود و شرط کاه می باشد که و اسب را بخوار بنده می باشد مثل استخوان  
 که سبب عزما شود بیک نفسی او بنده شد که اگر تربیت بیاید عزما می باشد اما بهیچ وجه  
 نمیتواند شد و تربیت نیز سبب میشود پس هرگاه استخوان عزما با خوار بنده سازند  
 مثلا آنکه بعضی از حالات را قبول نکند و بعضی را قبول کند همچون غضب و شهوت اگر  
 باشیم که از آنها را با کلمه نایم بجهاد که اثری از آنها باقی نماند قادر هستیم اما اگر خوار  
 که بر پاخت و جهاد امان از آن و فرمان بردار کرد این قدرت بران داریم و اینها چیزهای  
 مثلا این سبب نجات و رسیدن ماست بخدای عزوجل و مطلوب همین است و سبب  
 از آن مؤمنان آنها با کلمه چون از الایمانا مطلوب با شد و حال آنکه شهوت از برای فایده  
 افزوده شده و در خلقت او از ضرورت است که اگر شهوت طعام منقطع شود هلاک  
 میشود و اگر شهوت جماع را قطع کرد و مثل منقطع میشود و اگر غضب اصلا باقی نماند



دفع چیزهای مهلكه را از خود بخواند و هرگاه اصل شهوت باقی باشد از غضب  
مالی که شهوت پرمایند باقی خواهد بود ما آنکه صاحب برمال مال بدارد و طلب  
بیشتر شهوت بکشد زایل گردد بلکه مطلوبی است که با اعتدال که حد وسط است میان  
و تفریط و مقصود از مقصد غضب آنکه جانب و حرارت بر وجهی حاصل شود و این  
بان میشود که آن تند و جبین هر دو خالی باشد و بالجمله مطلوب آنکه غضب فی نفس قوی باشد  
و با وجود قوت فرمان بردار عقل باشد که اگر غضب باطل شود جهاد با آن منع خواهد بود  
و چون طمع غضب و شهوت با کلبه مطلوب باشد و حال آنکه پیغمبر آن خالی از آن نبوده  
حضرت پیغمبر فرمودند من ادرهم بغضب و ایم چنانچه ادرم بغضب یابد و گاهی در غضب  
مذکور میشود که مکره انتصاب میبود پس غضب و امدند جبری که گویای مبارزه از خفت  
سرخ میشود اما نمیکشد مکر حق را و غضب ایشان را از حق پیروی نمبرد و در قرآن مجید  
شده و الکاظین القبط یغی بر هیز کاران انجامند که خشم خود را با وجود قدرت نشاند  
و نفروند و الفاقدین القبط یغی خشم ندانند و باید بسیار باشد که شهوت بر  
مستولی میشود بجایی که قدرت بردن آن ندارد و نمیتواند کرد و را به بعضی تنگنا  
اقا برایش بجا اعتدال بود میکند پس معلوم شد که نفس خالق ممکن است و تجربه و مشاهده  
بر این بنویسد که شکی نیست که **فصل** کاه می باشد که اعتدال قوت شهوی در وجه

فطرت را از نفس می باشد بجایی که از پاره می شود ادرم در بیت ی باید در حال که کامل  
و خوش خلق باشد و شهوت و غضب بر عقل او تسلط و غلبه نباشد مانند اینها و آن  
علیه السلام و گاه می باشد که اعتدال آن دو قوت که می باشد و حصول آنها بجا آمده و  
می باشد با اینکه در شهوت و نفس بر کاههای که مقتضی حسن خلق است پس هر که خوا  
باشد مثلاً از برای خود تحصیل خلق خود بکند طبعی است که کب کند کار بر کار  
خود میکند با اینکه بذا مال بکند و همیشه بکلف برین مواظب نماید و با نفس عباد  
نماید تا آنکه دادن مال موافق لایع او گردد و بر او آسان میشود و نفس او صاحب جود گردد  
هر که خواسته باشد که خلق تواضع را تحصیل کند و کسی بر و غالب نباشد طبعی است که  
مدد و مالیت نماید بر افعال صاحبان تواضع و در آن مدد با نفس عباد نماید و بکلف  
تواضع را بر خود مینهد تا آنکه خلق و طبع شود و طریقی تحصیل جمیع حلقها گردد و در  
نهندیده است اینست و منتهای حصول اخلاق آنست که صد و رافعا از صاحبان اند  
و خوش آینده کرد پس کسی که بگویند که از دادن مال لذت یابند آنکس که بکراهت بذا مال  
ناید و مواضع کثیرا گویند که تواضع را لذت بخش و اخلاق و دین را نافع و ثابت و در نفس  
ملازم که جمیع عاداتی بگویند معتاد نشود و عاداتی بد مزه و نکرده و مادام که مواظب بر  
نکند مواظبتی که با آن مشغول افعال جلیل باشد و تنعم باها نماید و از افعال قبیح گرا



داشته باشد و از آنها عالم کرده و چنانچه حضرت پیغمبر و فرمودند و شوق چشم من در نماز است  
 و هرگاه که عبادت خداوند را با کراهت و دشواری باشند راه نقصان خواهد بود  
 و با این حال بکمال سعادت میتوان رسید بلی موافقت بر آن نمودن بجای هدیه جزب است  
 نسبت بقرآن منسوب بکردن کرانه طبع و رعیت باشد و از برای اینست که خدا  
 عزوجل فرموده و لیسوا لکرمه الا علی العاصین یعنی بدستگیر نمائید عاصیان را مگر بر کسی  
 که شوق و شگفتی داشته باشند و حضرت پیغمبر هم فرمودند عبادت کنید خدا را بیضا  
 و رعیت را اگر استقامت نداشته باشند صبر برد شواری کردن چیز بسیاری دارد و شوق  
 رسیدن سعادت که وعده شده بر حق خلق کافی نیست که در بعضی اوقات <sup>مطلوب</sup> <sup>مطلوب</sup>  
 لذت بابد و از معصیهها کراهت داشته باشد و از بعضی اوقات این چنین نباشد بلکه  
 است که عمل الذم و تادیب این چنین باشد و هر چند عمره را از ترس و فضیلت <sup>سزاوار</sup> <sup>سزاوار</sup>  
 و کامل تر کرد و از برای اینست که از پیغمبر هم چون سوال از سعادت واقع شود فرمودند  
 که سعادت عمره را ذات در طاعت خدا و ازین راه بود که انباء و اولیاء کواهد <sup>از</sup>  
 نبوت داشتند چه اگر دنیا را از هر خدایت و هر چند از هر کس که طول عمر عبادت <sup>شد</sup> <sup>شد</sup>  
 ثواب و اوقرت و نفس صاف تر و پاکیزه تر و خلقهای قوی تر و راسخ تر خواهد بود <sup>مفصل</sup> <sup>مفصل</sup>  
 از عبادت فانی نمودن اینهاست در دل و عود آثار عبادت بکثرت موافقت بر آنها

بر آنهاست و مقصد و فایده اخلاق است که محبت با از دل زایل شود و محبت  
 خدای عزوجل مانع را نیاید که در دنیا آنکه هیچ چیز نترسد و محبوب تر از لقای خدا <sup>مطلوب</sup> <sup>مطلوب</sup>  
 نباشد و هر صفتی که در دل ظاهر شود اثر آن باطن می رسد و بر وفق انصاف حرکت <sup>بدن</sup> <sup>بدن</sup>  
 و هر صفتی که بر اعضا جاری میشود اثری از آن بدل می رسد و گویا طالب پاکیزگی <sup>مطلوب</sup> <sup>مطلوب</sup>  
 عبادت بکثرت مطلب می رسد و از معصیت بکثرت از آن عزم نمیشود و اما بکثرت  
 بطل کردن بطل کردن روز دیگر می کشاند و همچنین تا آنکه همه نفس <sup>مطلوب</sup> <sup>مطلوب</sup>  
 می کشد و از تحصیل بکمال می رسد و بعضی معصیه های مغیره بعضی می کشاند تا آنکه عبادت  
 و بطلان اصل ایمان را از خود می ریزد و اصل سعادت فوت میشود پس مراد از <sup>مطلوب</sup> <sup>مطلوب</sup>  
 طاعت کما سهل یسر و معصیت را کم دانستن است که قدر بسیار از آنها اثر میرسد  
 و قدر بسیار از اجتنای هر یک از افراد می باشد پس کی مانع اثری می باشد و بسیار  
 می باشد که تحصیل خلقهای خوب مشاهده صاحبان افعال جلیله و صاحبان <sup>مطلوب</sup> <sup>مطلوب</sup>  
 معصیه و انجم است هم نشانه خوبند و حاصل خلقهای بدان مشاهده صاحبان <sup>مطلوب</sup> <sup>مطلوب</sup>  
 بد و صاحبان ایشان می باشد و انجم است هم نشانه بدند زیرا که طبع انجمی <sup>مطلوب</sup> <sup>مطلوب</sup>  
 و تر هر دو را می رسد و هر کسی که در حق او این سه صفت جمع گردد و هر یک <sup>مطلوب</sup> <sup>مطلوب</sup>  
 تا آنکه محبت طبع و عدل و فدا کردن صاحب فضیلت شود آنکه در نهایت فضل <sup>مطلوب</sup> <sup>مطلوب</sup>



خواهد بود و هر که طبع ناپاکی داشته باشد و هم نشانی بدان برای او رود و در  
بدان ایشان تو اکی دو اسباب شر از برای او میباشد تا آنکه با مبالغه کند آنکه در  
دوری از خدای عزوجل خواهد بود و در میان این دو مرتبه با اختلاف این سر حد  
مختلف اند و در هر یکی در قرب و بعد بحسب مقتضای صفت و حالت او است  
هر کی مقال خدای عزوجل بکند جزای از او میاید و هر که صفات در او اثر بکند جز  
میاید و خدای عزوجل هم مردم نکرده بلکه برای آن بخود قسم میکند **فصل** در آنکه  
عزوجل هر کما مانده و بنده منزه او را بر عیبهای نفس خود ببیند و هر که  
او کامل باشد عیبهای او برای پنهان نباشد و هرگاه عیبها را دانست ممکن است که  
از او بکند و لکن اکثر مردم عیبهای خود جاهلند و خاری که در چشم برادر من می باشد  
میبیند و ساق درختی که در چشم خود نشان باشد نمی بیند پس هر که خواهد بر عیب  
مطلع شود باید که دوستی بکند و استگوید انا و صاحب دین و او را داخل بر خود سازد  
تا ملاحظه احوال و افعال او بکند و هر چه این دوست را خوش نیاید از اخلاق و  
و عیبهای باطنی و ظاهری او را گاه سازد با آنکه استفاد اطلاع بر عیبهای خود از زبان  
دشمنان نباید زیرا که بحسب غضب اظهار بر عیبهای خود میشود چنانچه گفته اند  
عن الزملائین کل عیب کلمة و لکن عن الخطیئین السوا یا یعنی کینه از که خشنود

خشنود است دینه او از ملاحظه عیبانش کند میباشد و هرگاه خشنود نیست هر عیبها را  
ملاحظه نماید و ظاهر میبازد و شاید که انتفاعی از دشمنی که بر دل او انداخته باشد  
و ذکر عیبهای او کند پیشتر باشد از انتفاع از دوستی که مشاهده نماید و مدح و ستایش  
و عیبهای او را از زبان دشمنان سازد و لیکن لطیف هر کس این حالت افریده شده که نکند  
دشمن نماید و آنچه او گوید عمل برسد کند اما خالی از آن نیست که از قول دشمن  
از برای آنکه عیبهای او را بشنود و دشمنان میبازد و منتشر میشود با آنکه معاشران  
بکند و هر چه در میان مردم مضمون میاید مطالبه نماید از خود بزرگوار و هر چه را خود  
خود را بان مطالبه نماید و باین غروب سازد و بدینست که مومن ایند مومن پس در  
دیگران عیب خود را میبیند و باید دانست که طبعهای مردم در مراتب هوای از دیگران  
و هر خلیفه که بزرگترین مصطفیان باشد همین دیگر خالی نباشد از اهل ان با  
از عظیمتر از آن با از چیزی از آن پس تتبع احوال خود را بمنزه نفس از هر چه در  
ببیند بعد پاکینه میبازد و همین برای تادیب نفس است چرا که اگر هر کس بزرگ  
آنچه را از غیر نمی بیند همه از ادب آموزنده مستفیض خواهند بود بحسب طبعی که در دنیا  
و علیه السلام گفت کدام شخص تو را ادب آموخت و مورد زاری ادب بناموخت اما  
جهل جاهل اگر بدیدم اجتناب از او نمودم **باب دوم** در آنچه عیبهای بد میبکند از



و فرج و زبان بد آنکه سوخ خلفها از نفس بتکرار خلفها میشود و صدور علما از دل <sup>سطح</sup>  
 اعضا میباشد و بعضی صلاحیت آن دارد که صادر شود از آن علما <sup>حلب</sup> بنکوتر  
 خلفهای خرب بکنند و قابلیت آن دارد که صادر شود از آن علما <sup>باشد</sup> بد که مورث خلفهای  
 پس ناچار است از رعایت دل و اعضا خود باینکه هر دو را بر جنات بدارد و از شرف  
 منع نماید و عظیم ترین مملکات آن برای فرزندانم شهوت بطن و فرج و زبان است  
 حدیث نبوی در دست هر کس که از شربطن و فرج و زبان محفوظ ماند و باشد از هر <sup>نی</sup>  
 محفوظ مانده و بسبب شهوت بطن بود که حضرت ادم و حواریان منزل از هر <sup>مستطاب</sup>  
 بیرون کردند و در منزل خودی و پیرشان جای دادند زیرا که آن خوردن و شرب <sup>از درختان</sup>  
 هفت ممنوع شده بودند و شهوت ایشان غالب شد بجایی که از آن درخت <sup>نورند</sup>  
 و ظاهر شد از برای ایشان عورات آنها باینکه با هم از بدن ایشان فرود رفت و <sup>بیک</sup>  
 ملاحظه مورث دیگری نمودند و بقیه بطن منع شهوتها و عمل پیدا شدند و <sup>نما</sup>  
 و انفسا است زیرا که شهوت فرج و رغبت بسیار بزیان تابع شهوت بطن است و <sup>بیک</sup>  
 رغبت در حال و جاه که وسیله تو معر در طعامها و زبان است تابع شهوت خوردن  
 جماع کردن است و انواع و عنایتها و اقسام رغبت و حسد ها تابع زیادت مال و <sup>هست</sup>  
 و متولد میشود از آنها افت و با و قیاحت مفاخرت بنسب با جاه و مباحات <sup>بسیار</sup>

به بسیاری حال با اولاد و بزرگ و فرزان روائی و اینها هم مثلزم کنند و شنی عجب <sup>نما</sup>  
 و باطنش و کینه و دشمنی صاحبی را میکشاند با ساد شدن سنگاری و فعلی که مردم <sup>نما</sup>  
 آن کنند و علما میزنند و تمامی اینها نیز اعمال معده است و آنچه متولد میشود از <sup>نما</sup>  
 میری و پیری معده و اگر بنده نفس خود را بیک سنگی نرم و فرغانه بردار سازد و راهها <sup>نما</sup>  
 شیطا تو را بر و شک کرد اندالت و زبان خدای عز وجل را خواهد برد و راه <sup>نما</sup>  
 رفت و بخوابین نخواهد شد که مستغرق در خواب شود و دنیا را بر آخرت اختیار نماید <sup>نما</sup>  
 مقدار حرص بردنها خواهد داشت حضرت پیغمبر فرمودند فرزندانم راه <sup>نما</sup>  
 پویناغت بدتر از شکم کاپوت فرزندانم را و مشرقه که پشت خود را بر پاد و اک <sup>نما</sup>  
 شکم پر سازد چنان کند که ثلثی از آن را از برای طعام و ثلثی را از برای آب و ثلثی <sup>نما</sup>  
 نفس کشیدن باشد و نیز آن حضرت فرمودند هر چه از این طعام و شرب <sup>نما</sup>  
 کرد ما شند زراعت است که مردم هرگاه آبش زیاد شود و نیز فرمودند فاضلترین <sup>نما</sup>  
 از روی مرتبه نزد خدای عز وجل آنست که امتداد زمان جمیع و فکر او نماز <sup>نما</sup>  
 ترین نماز نزد خدای عز وجل هر کس که خواب بسیار کند آب بسیار <sup>نما</sup>  
 امام حنفی صادق فرمودند بدین معنی که شکم آدم بخوردن بکلوه سرکش میشود و <sup>نما</sup>  
 حالت بنده بخدای عز وجل آنست که شکم او از طعام سبک باشد و دشمن ترین حالت <sup>نما</sup>



نزد خدای عزوجل آنکه شک او پو باشد و در کتاب صباغ الشریع و در کتب اخلاقی  
 و مومند هیچ چیز از برای دل مؤمن ضرر رساند و از پر خوردن پخت و پر خوری موثر  
 و چیز است یکی مساوی قلب و دیگری بر آنکه شستن شستن و کوسنک نان خوش  
 از برای مؤمن و عذاب است از برای روح و طعام است از برای دل و معنی است از برای بدن  
 حضرت امین بر پر خوردن و نای پراک من هرگاه معده پر شد فکر خواب میرود و حکمت  
 میشود و اعضا از عبادت کردن میماند و مجمل کلام آنکه فواید کوسنکی بسیار است از آن  
 صفای قلب و رفتن آفت و لذت از طاعت پر داشتن و شکستگی که مانع معصیت و  
 غفلت است و یاد کوسنکی قیامت کردن و شکسته شدن شهوت فوج که از راه آب  
 خوردن غالب میشود و دفع خرابات که فم را کند میکند و اوقات عمر را مناجات  
 و پر خوانستن عبادت و نماز شب کردن و اوقات یکدیگر و از فواید کوسنکی اسان شدن  
 مواظبت بر طاعت است اندام مسکی بدن و فارغ بودن از اهتمام آن بحقیق طاعت  
 و تمیز از اگر رفتن و خوردن و دفع مرهمان که مانع طاعت است و در حدیث و آیه  
 شده که معده خانه رخ است و پر هیز کردن اصل هر دو است **فصل دوازدهم** در آنکه  
 اعیان در جمیع احوال و اخلاف حد و وسط است و آنچه در فقیهات کوسنکی مذکور شد  
 مشعر بر آنکه افراط در آن مطلوب باشد و لیکن این چنین نیست بلکه از اسرار حکمت

حکمت شریف است آنکه هر چه لطیف و نبت نای یکطرفه آن دارد و در آن نای یکطرفه  
 در شرع مبالغه و منع از آن بروجی شده که جاهل چنانی باید که مطلب شرع مقتضای  
 طبیعت بقدر امکان اما کس که عادت میداند که مقصود حد و وسط است از برای آنکه  
 هرگاه مری و اطلب نماید سزاوار است که شرع نماید کوسنکی را طلب کند تا آنکه  
 باعث و شرع مانع باشد و هر یک با دیگری مغایرت نماید و اعتدال حاصل شود  
 حضرت پیغمبر مبالغه در مدح شب عبادت ایشان و در روز داشتن روزی  
 و بعد از آن داشتند آن حال بصر مردم که همیشه روزه میگیرند و تمام شب بعبادت  
 میگذرانند منع نموده همیشه روزه داشتن و تمام شب بیدار بودن و هرگاه  
 دانستی پس بداند که بهر سبب طبیعت معتدل است آنکه بقدری بخورد و کس احسان عقل  
 نکند و احساس تمام کوسنکی نیست بلکه شکم را فراموش کند و اصل خوردن را از  
 در او نکند از برای آنکه مقصود از خوردن بقای جوارح و قوت عبادت و تغل  
 مانع عبادت است و اتم کوسنکی نیز در اثر مشغول بسیار در مانع عبادت میشود پس  
 خوردن معتدل باشد بچیزی که از آن باقی نماند تا آنکه تشنه بماند اگر چه سیراب  
 در آنرا انسان متوجه از تغل طعام و الم جوع و اشاره باینکه شده در این راه  
 و لا تسرفوا فی غیره و بیاسامید و اسراف میکند و حد اعتدال در آن است که طعام



نفوذ تا وقتی که اشیای آن بهر مدد دست از خوردن بدارد و حال آنکه اشیای آن  
 باشند باشد **فصل** و اما شرط شهوت فرج وادی از برای بقای نسل و پایداری  
 اوست و از برای آنکه او را اولاد باشد تا لذت های اخروی را با آن تمیز کند زیرا که  
 لذت جماع اگر پاینده باشد عظیم ترین لذت های مادی خواهد بود چنانچه الم افش عظیم  
 الهی است پس ترساندن و امیدوار کردن و در ایجاد ناهمساندوان در حال  
 میشود مگر بلامحسوس و لذتی که او را کرده شود پس فایده شهوت اینست اما  
 ضبط آن شود و مغلوب نکردن مقدار لذت در آن هست که در میان این راهها  
 معیار از برای آنکه در شهوت نیز افراط و تفریط می باشد و افراط آنست که بر عقل غالب  
 میشود تا آنکه لذت مادی در مرتبه و در تمنع از لذت و کثرتان بر داشتن و از سلب  
 راه اخروی محروم میشود تا آنکه می تواند به کل شرم از اشیای زشت و فحش و کفر  
 و هم و غالب بر عقل باشد گاه می باشد که این شهوت مبنی میشود یعنی که حیوانا  
 چهار پامیدارند چنان عیق که از غلبه شهوت ناستی میشود و هم عقل را از غلبه  
 خدمت شهوت میبازد و حال آنکه عقل از برای آن افزیده شد که چیزهای مان  
 او باشند نه آنکه او خادم شهوت باشد و همیشه از برای آن تدبیر ها کند و این عیق  
 قلبی است که از خیال اخروی مانع باشد و قصدی دیگر نداشته باشد و واجب

برادی که برهنه کند از مقتضات آن با آنکه بهر چه نظر کند و فکر در آن نماید دیگر عیبی نکند  
 و اگر برهنه گاه که مستحکم شد و دفع آن در غایت دشواریست و تفریط شهوت فرج بسیار  
 دامنست که از حد اعتدال خارج باشد یا بضعیف بودن از بهره مند ساختن منکر  
 خود و این نیز مذموم است و محمود آنست که شهوت معتدل باشد و در کم زبادی و زیاده  
 بود از عقل و شرع باشد و هر گاه مجذبات باشد بکوسکی و نیاز تنگی او را نکند  
 حضرت پیغمبر فرمودند ای گروه جوانان بر شما باد بهیچ کردن و هر که را بدین روش  
 برود و داشتن که در روز و نیز که شهوت میشود **فصل** بد آنکه این شهوت غالب  
 شهوت است برادی و نافرمان بردار تر است و عقل را در هنگام بر آنکه شکر  
 اقل چون مقتضای این شهوت چنج و زشتی مردم از آن شرم میکند و از این کتاب  
 میترسند و امتناع اکثر مردم از آن با از راه عجز است و با از راه ترس و با از راه حیا  
 و با از برای محافظت بر حرمت و در هیچیک از اینها ثوابی مضبوط نیست و هر که در  
 از اینها اختیار خطیبت از مقله های نفس بر خطی دیگر و این مضبوط ثواب نیست  
 بل چون که بگوید از افراد عصیان آنکه بنده قادر بر چیزی نباشد میتوان گفت  
 در این موانع فایده هست که آن دفع گناه باشد و از برای آنکه هر که نزل و ناکند  
 گناه از آن دفع شده بهر سببی که نزل از آن کرده باشد ولیکن فضیلت و ثواب



در آنست که ترک از او بر خدا کرده باشد یا آنکه قادر بر آن بوده باشد و مانی ندانند  
 باشد و اسباب متبر باشد خصوصاً در وقتی که شهوت منوی باشد و این درجه  
 صد بقا است و از برای اینست که حضرت پیغمبر فرمودند هر که عاشق میشود و محبت  
 ببرد و پنهان سازد عشق را و پیر شهید خواهد بود و این فرمودند هفت گند  
 که خدای عز و جل سابع لطف و رحمت بر سر ایشان خواهد کرد روزی که سایر غنائم  
 سایر خدا نباشد یعنی روز قیامت و آنحضرت از جمله هفت کس بود پراست و کزین  
 صاحب شرف و جمال و پانچود دعوت نالید و امزد در جواب گوید که از خدای عز و جل  
 متبریم و فخر و یوسف و امشاع و از دنیا با قدر و رعیت فخر است مشهور  
 عز و جل یوسف را برین عمل در قرآن مجید مدح نموده و حضرت یوسف پیشوا  
 کسبت که تو بنویس عجاذه سلطان در این شهوت عظیم با فتنه باشد و حقیقتاً  
 و تعالی فرموده قل المؤمنین یضوا من ابصارهم و یحفظون فروجهم یعنی بگوئید که  
 خود را نا محرم پوشند و محافظت فرمایند خود بکنند و حضرت پیغمبر فرمودند  
 تپش زهر آلوده از تپشهای سلطان که بر نال و کشنده میرسد پس هر که ترک کند  
 نظر کردند بعلوم از ترس خدا عطا میکند خدای عز و جل با و ایمانی که شیطان او را  
 در دلی پدید و این لطف فرمودند که پیغمبر پیش و بنار او فتنه زن از آنرا که

اول فتنه نبی امیر است از راه زنان بود **فصل** و اما از بان از جمله فتنهای عظیمه و از  
 لطایف فتنهای غریبه است زیرا که حب او کوچک و طاعت و معیت او عظیم است  
 از برای آنکه ایمان و کفر ظاهر میشود مگر یکباره از بان و این دو فتنه طاعت و نافر  
 و نیز هیچ موجودی با معدوم خالق یا مخلوق جنائی یا عیالی یا واهی نیست  
 زبان بان میرسد و متعین نمی باشد با اثبات آن میشود چرا که هر چه علم بان میرسد  
 بقدر آن می کند یعنی باطل و هیچ چینی نیست مگر آنکه علم بان میرسد و این حالت  
 است که در سایر اعضا یافت میشود از برای آنکه چشم در می باید مگر رنگها و صور  
 و گوش در می باید مگر اصوات العیام را و همچنین سایر اعضا از بان میدانند  
 دارند که بتوان بوابر گردانند و از برای جولا نکامان نهایی و حدی نیست و از برای  
 آن در چند و شر جولا نگاه وسیع است و هر که اب شیرین زبان را رخصت کفایت  
 بدهد و واکندارد از در حائلی که از خا و عنان آن نموده باشد سلطان او را  
 در هر میدان بر خواهد نمود و خواهد گشتا پندار را بخاری که محبت او بر  
 میل های و خالی و توقی شکافند و مشرب بر اندام باشد تا آنکه مضطرب  
 او را ببلایک و ماسا طسار فرود بروی در اقصای جهنم مگر آنچه در دین اندازد  
 از سخنان که در آن چیزی نباشد چنانچه در حدیث نبوی وارد شده و غیاث



نمیتوان یافت از تشریفان مگر آنکه مقید شود بتمام شرع پس رها نشود مگر چیزی  
 که در دنیا و آخرت نافع باشد و باز دانسته میشود از هر چیزی که از شران نرسد خواه  
 در دنیا خواه در آخرت و علم بجمع از سخن گفتن با مذموم ازان بسیار پنهان و  
 ناپایست و علم بمقتضای آن بر کسی که دانسته باشد که آن و دشوار و نافع و برادر آن  
 اعضا بر آدمی زیانست از برای آنکه نتیجه در حرکت دادن آن و مؤثنی در رها کردن  
 آن نیست و مردم در اجتناب از افات و مفاسدان و پرهیز از ظلم و داهیای  
 ماسهل بسیار نموده اند و آن عظیم ترین النیب از برای شیطان در گمراه کردن  
 انسان و از برای اینست که حضرت پیغمبر فرمودند که هر که خواست خودش را بخواند  
 و فرمود خاموشی حکمت است و کم است کسی که این کار بکند بفرمان خدا و عاقبت  
 در خواست و شپ و نیز فرمودند نگاه دار زبان خود را از برای آنکه نگاه داشتن  
 صدقه است که بان صدق نموده باشی بر نفس خود بعد از آن فرمودند بنده  
 ایمان نمیدانم تا آنکه محافظت زبان بنماید و نیز فرمودند هر که از عملهای که میکند  
 سخن را بداند کم سخن خواهد گفت مگر در موضعی که بکار آید و حضرت امیرالمؤمنین  
 بر مردمی گذشت که سخنان بیفایده میگفت پس آن حضرت بر سر او ایستادند و  
 فرمودند ای مرد سخن بر تو و فرمودند که موکلند بر تو چیزی چند و ایشان بر تو گناه

گاهی میشود و برخدای عز و جل همین میکنند پس سخن بگوی که فایده نبیند  
 و اگذا سخن را که بکار تو نیاید و حضرت امام بن العابدین فرمودند زبان  
 فرزند آدم هر روز صباغ مشرف بر جمیع اعضا میشود و میگوید که چه حال دارد  
 میکنید حال ما اینجا است اگر تو ما را بحال خود بگذاری و بعد از آن میکنید که آن  
 خدا بتوس در باره ما و از اقسام میدهد میکند جز این نیست که بیست و ثواب عقیاب  
 بیاورد و حضرت امام محمد باقر فرمودند شجره ما کذب میباشد و سخن نمیکند  
 و حضرت امام خضر صادق فرمودند خواب راحت بدست و سخن راحت بدست  
 و سکونت راحت عقلست و فرمودند در حکمت ال داود مسطور است که عقل  
 انست که عارف باشد بر مردم زمان خود و موجب اصلاح خود میشود و زبان را  
 گداز گفتار و فرمودند که لظان به پر خود گفتای پس از آن اگر کان کنی سخن  
 از تو است بپایین بدان که خواستش از طلاست و در مباح الشریع از فقر  
 صادق و مروت که سخن ظاهر صیانه پذیرد و دل آدمیت آن مفاو کدورت و  
 دانش و نادانی حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمودند ای پنهانست سخن  
 زبان و عباد که سخن که سخن نکوبند و تقوا و معلوم میشود پس سخن را که بگوید  
 و عرض کن از تو عقل و معرفت که داری اگر سخن از برای خدا و در امر خدا باشد



بگوید و اگر غیر از این باشد خواستی به از آنست و هیچ عبادی بر اعضا کعبه بر  
 و مرتبه اش فاضل و قدرش در نزد خدای عزوجل عظیم تر از سخن گفتن نیست <sup>چیزی</sup>  
 که خستندی و خستگی در آن باشد و از برای نزدیکی بخدا و از برای انشاء نعمت <sup>حق</sup>  
 در میان بندگان باشد بپنج که خدای عزوجل نکرده است در میان خود <sup>بعبادت</sup>  
 در ظاهر ساختن آنچه پنهان بایشان رسانیده از علمهای مکنون و وجههای <sup>مخفی</sup>  
 چیزی بغير از سخن و همچنین میان پیغمبران و امهات و باین ثابت شد که در میان <sup>سایه</sup>  
 و لطیف ترین عبادتهاست و همچنین هیچ معصیتی نیست که بر بندگان کران شود <sup>مستحق</sup>  
 آن نزد خدای عزوجل و در ترویج و ملامت آن شد بدین حد و در آن متعجب تر از این <sup>است</sup>  
 باشد و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که سخن بهر است با سکوت <sup>فرمود</sup>  
 هر یک را اوقات بسیار است اگر از اقله اسلام باشند سخن بهر از سکوت است گفتند <sup>که</sup>  
 باین رسول الله سب این و هر چه است فرمودند از برای آنکه خدای عزوجل پیغمبران <sup>را</sup>  
 و اوصیای بکوت نفرستاد بلکه بکلام فرستاده و کسی بکوت سخن میگوید <sup>و</sup>  
 محبت خدا نشود و سکوت از آنست که خدای عزوجل فرستاده و از غیب دور نگردد بلکه <sup>نعمت</sup>  
 هر از سخن شده و از فرمودند که من ماه را با افتاب بکشان نیز از آن کرد و نور <sup>سکوت</sup>  
 بکلام و صفای کلام افضل کلام را بر سکوت چنان بپای **فصل** بدانکه اوقات بسیار

زبان بسیار است از آنکه خطا کردن و دروغ و عیبی که شایع ماندند و غلبه  
 و عده سخن چینی و پراوتفاق و بخش و جلد و مدح نفس و تخاصم با مردم و حرفهای  
 و فرود رفتن در باطل و کربانیدن چیزها از محل خود و کم و زیاد کردن و از ارشاد  
 و پرده درمی و فاش کردن راز و شوخی و استخفاف و عیبهای و افتخارهای مذکور و <sup>بسیار</sup>  
 بر زبان میگردانند و بر آن کران نیست و از برای اینها در دل حلاوت و بر اینها با غنما  
 از طبع و شیطانی میباشد پس هر که خوی در اینها نگیرد که قادر باشد بر آن که  
 زبان در فرین خود داشته باشد و در هر جا که واجب باشد از آن بگذرد و از هر چیز <sup>واجب</sup>  
 نباشد از آن باز دارد و چرا که این از علمهای مشکل است و خوی در این خطرناک و در <sup>سکوت</sup>  
 جهان حاصل و از برای اینست که فضیلت سکوت عظیم نموده اند با آنکه در سکوت <sup>مستحق</sup>  
 جمع و قرار دانی میباشد و از برای فکر و ذکر عبادت فارغ میتوان بود و از بدنامی <sup>مستحق</sup>  
 گفتار و ردینا و از حسابان در حق سلاصی حاصلست در قرآن مجید و اوقات <sup>مستحق</sup>  
 مایل فطرت قول الالدیر و قیام عتید یعنی ادی مکمل میشود چیزی مگر آنکه در نزد <sup>مستحق</sup>  
 بر و آماده که بغير از بگوید فی الحال بنویسد و نیز را گفته اند لا خیر فی کفر من بخیر <sup>من</sup>  
 امر بعد از او معروف او اصلاح بین الناس یعنی خوبی در بسیاری از سرگشتی آنها <sup>است</sup>  
 مگر مگر کسی که امر بعد از او معروف با اصلاح میان مردم کند و خیرت پیغمبر <sup>فرمود</sup>



خوشحال گشته بخنان ز یاد بزرگانک همدار و روز یاد مال را اتفاق نماید و <sup>در آنکه</sup>  
 در اول فصل در رفع و عیب را مقید ساختیم باینکه شارع اذن نداده باشد آنکه <sup>بسی</sup>  
 از افراد در رفع و عیب می باشد که جایز است حضرت امام حنفی مایه دق هم فرمودند  
 هر دو غی صاحبی را می باشد باینکه خواستند نمود مگر در سر چیزی روی که  
 در حاکم بدر رفع و عیب بدین داده باشد این قسم در رفع گناه ندارد و دیگر روی که  
 اصلاح میان دو کسی نموده باشد و بهر یک شخصی نقیض آنچه دیگر گفته بگوید و <sup>مصلحت</sup>  
 از این اصلاح باشد پادوی که عیال خود و عده نموده باشد و اراده و قایمان <sup>شده</sup>  
 باشد و این حدیث از حضرت پیغمبر <sup>ص</sup> نپی وارد شده و نیز در جبهه وارد شده <sup>نشد</sup>  
 که عبارت است از نهان ساختن چیزی در خاطر و اظهار عیان نمودن و <sup>مصلحت</sup>  
 که احتیاج بدر رفع کفایت نیست و این در مقامیست که مظهر بی شرم شوند و <sup>خفت</sup>  
 پیغمبر هم فرمودند هر که پرتو جارا از روی خود بپزند عیب او جایز است و <sup>ند</sup>  
 که عیب فاسق حرام نیست و فرمودند هر که را داد او قرض معتبر باشد و بیعتی <sup>زد</sup>  
 حلال است غرض او را بدین و او را عقوبت نمودن و نیز فرمودند صاحب حق <sup>کند</sup>  
 که اظهار کند عیب کسی که بر حق دارد و پیش از این حدیثی گذشت در وجوب <sup>عیب</sup>  
 صاحبان بدعت و شک از برای مردم از ایشان پیر میزند و از حضرت پیغمبر <sup>ص</sup> هم روا <sup>نشد</sup>

روایتیست که فرمودند ایا بازی بسید از بند کوفی خواست که مردم ایشان را نشاند بلکه  
 بدیهای او را ذکر کند تا مردم از او اجتناب کنند و در رفع عیب خانی هست که <sup>بسی</sup>  
 پرتو از روی آن برداشت حق را ظاهر ساخت از حضرت پیغمبر <sup>ص</sup> روایتیست که فرمودند  
 می دانند که عیب کدامست گفتند خدا و رسول خدا بجهت می دانند و فرمودند که عیب <sup>است</sup>  
 که باید کنی برادر من را چیزی که هرگاه بشود گواهی داشته باشد گفتند یا رسول <sup>الله</sup>  
 اگر چیزی را بدیده باشم در آن برادر باشد فرمودند اگر در دستش شود عیب خیر است <sup>مرد</sup>  
 و اگر در دست نباشد بجهان برود عیب خواهد بود و در مصلح الشرع از حضرت <sup>ص</sup>  
 روایتیست که فرمودند رفع عیب آنست که باید کرده شود شخصی یا چیزی در نزد <sup>خود</sup>  
 عیب نباشد و مذمت کرده شود در چیزی که محمود باشد و نه مذمت و اقامه <sup>لن</sup>  
 کردن در دیگر غایبی یا چیزی در عیب باشد و ملامت بر صاحبش در آن چیزیست <sup>چه</sup>  
 باشد این چنین عیب نیست بخت اگر چه صاحبش هر گاه مان را بشود گواهی <sup>داشت</sup>  
 باشد و این در حالتیست که تو متوجه و خالی از آن عیب باشی و حق را از باطل <sup>مکلف</sup>  
 خدا و رسول از یکدیگر جدا سازی بشرط آنکه قایل را بجهت از بیان حق و باطل <sup>درین</sup>  
 خدا و رسول از یکدیگر جدا سازی بشرط آنکه قایل را بجهت از بیان حق و باطل <sup>بین</sup>  
 خدا و رسول از یکدیگر نباشد و اما اگر دادش از این شخص است و نه از <sup>مصلحت</sup>



البته از راه و نادیده و از حد و مرز و اگر چه در واقع آنچه گفته می باشد  
 سزاوار است که این حد و مرز محض کسی باشد که علم یقین از این چیز نداشته باشد از  
 پنهان نشاندن و انکار نمودن آن گواهی نداشته باشد و دلیل بر این آنست که از  
 خود و اینست که در مورد عینیت است که بگوید در این چیز چیزی نگردد  
 و فاش سازی بر او چیزی که خدای عز و جل با و پنهان گردانیده باشد و جاهل  
 باشد و حدی بر او در این چیز لازم نشود و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت  
 که هر که ذکر کند کمال هنگامیکه غایب باشد یعنی کسی که او باشد و مردم دانند  
 عینیت او را ندیده خواهد بود و هر که بگوید در شان کسی که غایب باشد چیزی را که  
 در او باشد و مردم ندانند عینیت او کرده و هر که مذکر کسی چیزی را که در او باشد  
 و آنرا بر آن کسی ننویسد و خواهد بود و از حضرت صادق علیه السلام روایت که عینیت آنست که  
 در حق برادر خود چیزی را که خدای تعالی بر او پنهان ساخته باشد و افاضه چیزی که  
 ظاهر باشد عینیت نیست مانند نندی عقیق و زبانی اضطراب و بی نایی و بعضی از  
 ملامت عینیت را محض عینیت است که گردانیده اند که عارف با صواب عینیت باشد  
 با آنچه حق است داشته باشد از برای آنکه دلایل هر ملامت عینیت شامل جمیع  
 که گمراهندند زیرا که حکمی که در عینیت فرموده اند در شان مؤمنانست و در حق بر آنست

مؤمن پس شامل خواهد بود کسی که اعتقاد حق نداشته باشد و از حضرت امام جعفر  
 صادق علیه السلام روایت که اهل عینیت مضم بدو قسم میشود اول آنست که از برای عز و جل  
 ختم باشد دوم آنست که از برای همراهی جمعی باشد سیم آنست که از برای پنهان باشد چهارم  
 آنست که بصورت نماید چیزی را که شنیده باشد بدون آنکه صدق و کذب از او معلوم گردد  
 پنجم آنست که از راه بد کاف باشد ششم آنست که از راه کذب باشد هفتم آنست که  
 سخن پست و استخفاف باشد هشتم آنست که از راه تعجب و استعجاب باشد نهم آنست که از  
 دلش و ملاول باشد دهم آنست که از برای ذیبت و اراستگی باشد بعد از آن فرمودند  
 اگر عینیت کسی کرده باشد و بان کسی برسد حلیت طلب نماید و اگر با و زیاده باشد از حد  
 عز و جل استغفار کند و سایر اوقات زبان متع است از بیان **باب سیم** در غضب که  
 بدانکه غضب شعله آتش است که فروخته شده است از آتش الهی که فروخته باشد  
 و غالب میشود آتش الهی مگر بر دلهای و انانی پنهانست در کانون سینه مانند  
 لشکر در زیر خاکست و عینیت این اراذل و لهای مؤمنین بیرون میآورد و عینیت  
 جاهلین و کفار را میزد و تکیه که در دل جباران و سرکشان مدققت افغان چنانست که  
 در شهر بسوی سلطان نمین دوایند و انانی را ظاهر میآورد چنانچه سلطان  
 در هنگام سجده ادم نکردن گفت خلق من ناس و خلق من طین یعنی من از آتش و من از گِل



وادامه را انکه همان کل از یک و تار است و شان انش شعله کشیدن و افروخته شدن  
 و حرکت کردن و کذاختن و این از غضب بهم میرسد کینه و حسد است و باین در هلاک  
 میشود و ناسد میشود و هر که ناسد میشود و خالی این دو پاره کوشش است که عذاب  
 است از دل هرگاه آن پاکیزه و پیعیب باشد باقی حید از برای خوبی آن خیزد پاکیزه  
 خواهد بود و حضرت پیغمبر ص فرمودند غضب ناسد میباشد از ایمان و مانند ناسد  
 سرکه غسل را و فرمودند هر که غضب خود را باز دارد و باز میدارد از وی خدای جل  
 عذاب خود را و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که تحقیق که غضب اخگر است و از  
 که در دل فرزند آدم افروخته میشود هرگاه احدی از شما غضب در آمد چنانچه های  
 رخ میشود و رکهای کردن او پیرا میشود و شیطان داخل در وی میشود و هرگاه  
 که بر خود از حالهای مذکور تو میدانی که بر روی خاک فرو نشاند که یقین  
 و سوسه شیطان از او ناپاک میشود و فرمودند هر که غضب را ناسد شود بر خیزد و خیزد  
 باید که بنزد پاک او رود و عضو از اعضای خود را عضو از اعضای خود را  
 که هرگاه بدن خویش بیدن خویش بیدن خویش برسد غضب و زنی نشاند  
 فرمودند بدین صیغه امام زین العابدین ع میفرمودند چنانچه عذاب است  
 از غضب بدین صیغه که شخصی غضب را ناسد میشود و میگردد که اگر حرام ساختن خدای جل

غر جمل کشن او را نهفتن تا میزند نیز اگر شوهر دارد باشد و فرمودند هر که غضب  
 خود را باز دارد خدای عز وجل عیب او را از مردم و همشاند و فرمودند بدین صیغه  
 تو خیر تو شمر شده ای و فرزند آدم باید که در وقت غضب تا بباد کم نور را در وقت  
 که بغضب در آم و حضرت صادق ع فرمودند غضب کلید در شربت و بدانند که ای  
 هرگاه بغضب در آید بر کسی که واپس تر از او است و در خود باید که تسلط و قدرت  
 دارد و در آن هنگام خون را بجوش باید و در تحت جلد منتشر میشود و اگر غضب  
 در آید بر کسی که بالاد است او باشد و از انتقام و تلافی مایوس باشد در آن وقت غنی  
 که در تحت بشو می باشد موجب قلب میشود و این موجب خون و اندوه می خورد و  
 مایوس باشد در آن وقت خون که در تحت بشو می باشد موجب قلب میشود و این موجب  
 خون و اندوه میشود و زنگ روی او زرد میشود و اگر غضب ناسد شود بر مثل و مانند  
 که در انتقام کشیدن از آن در مثل باشد خون او ترده خواهد بود میان انتقام  
 و انتقام پس رخ میشود و زرد میشود و مضطرب میگردد از برای اراده انتقام  
 انش غضب شعله و رسد موجب دفع موزبات میشود و از برای همین افزوده شد  
 و این پیش از آن میباشد که آن موزی دافع شده باشد و هرگاه که دافع شده باشد  
 موجب دفع غبط و انتقام میشود و موزی غضب و شوق آن انتقام است و لذت آن



و ارام نمیکرد و قوت غضب مکن با نظام و مردم در امتداد فطرت خلقت در قوت غضب بود  
 فتمند بعضی را قوی میبندد و بعضی را قوی و بعضی را اعتدال اما فکر بطان بسبب فقدان  
 این قوت است یا بسبب ضعف است و این مذموم است و صاحب این حالت را <sup>مکمل</sup> <sup>مکمل</sup>  
 که حس و عصب ندارد این چنین که بسیار ناهشی می باشد و از اثر این حالت  
 آنکه بر جرم حق نمی ورزد و تحمل خواری از کسانی که در حق می باشد و در  
 مشاهده امور منکره نفس او خوار و وضعیف و ساکت می باشد و در قرآن  
 هدای و زجل بر کزیدگان مجایز را مدح نموده بیدت و حب چنانچه فرمود  
 است اذ علی الکفار بغی سخت و غلبتد بر کافران و بان فرموده یا ایها الذین  
 الکفار و المنافقین و غلبت علیهم بغی ای قتل چهار کفر با کفار و منافقین و در  
 کن یا ایشان و بر ایشان سخت بکشد و غلبت که در این دو ابر مذکور شد  
 از آثار قوت غضب است اما افراط قوت غضب آن است که بر صاحبش غالب شود  
 از فرمان عقل و دین پیروی رود و بصیرت و قاطع و فکر و اختیار از برای او  
 حالت باقی نماند و بسبب غالب شدن این صفت کاهی نظری می باشد و کاهی  
 عادت میشود از معاشرت مومن با جمعی که سرور و زبرد بر تشیع فقط و فرمان برداری  
 و این را شجاعت و مردی می نامند و کما حدی از ایشان میگوید که من صبر <sup>مکمل</sup> <sup>مکمل</sup>

۶۴  
 بنکم و از کسی که در این دنیا نیست و من این نوع سخن است که عقل اندام و مع ذلک در <sup>عقل</sup>  
 خیر و نادانی این سخن را میگوید و هر کس این کلام را شنید در نفس از غضب و عصب <sup>نشد</sup>  
 باقی ماند و ثابت میشود و از بیدن و شنیدن هر پندی که در گوش می رسد و بهر <sup>عقل</sup>  
 بر می خیزد و از برای آنکه روشنی عقلش بدو و غضب فرو نشاند و بگوید بر من <sup>عقل</sup>  
 از آثار این نوع غضب در ظاهر بدون هیچ زک و ارتعاش اعضاست و بهر <sup>اعیان</sup>  
 و از رقیب و نظام و اضطراب در حرکت و حرکت زدن بعدی که بر کار بیافاقت ظاهر <sup>عقل</sup>  
 حد قمار سرخ کرد و دود ماغ بر باجید و هشت روی از حالت اسلیم پیروی رود و بعضی که  
 اگر غضب است در حالت غضب زشتی صورت غضب جز در این ملا خطره نماید از اثر <sup>عقل</sup>  
 زشتی صورت غضب و ساکن خواهد شد و سکی نیست که زشتی صورت باطن عظیم تر <sup>عقل</sup>  
 از زشتی صورت ظاهر اگر ظاهر نوزد باطن و زشتی اولاد باطن پیدا میشود و نا <sup>عقل</sup>  
 بظاهر می رسد و آنچه که شد آثار است که در حیدر هویدا میشود اما اثران بر زبان کشان <sup>عقل</sup>  
 بدشنام و نفس و سخنان زشت که عقل از آن ناله می دارند و قایلان نیز در وقتی که <sup>عقل</sup>  
 فرو نشسته ناله می دارد و با وجود این حالت سخنانش بر زبان و کلماتش مغفول <sup>عقل</sup>  
 اما اثران بر اعضا که از دین است و هم بر روی آوردن و جامه اش دامن دین و کشتن <sup>عقل</sup>  
 و زخم زدن در وقتیکه قان باشد بدون احتیاطی و اگر کبر او غضب کرده و زدن <sup>عقل</sup>



از انقام کشیدن و دود همدغف او بر خودش بر میگردد و جائه خون را میدهد و بر روی  
 خود میزند و گاه میباشند که میزدند و مانند دو بدن یکپیکه همان وقت و بد هوش و سرگردان  
 باشند و بایست که بر زمین میافتند نه قدرش بود و بدن دارد و نه میتواند که بر خیزد  
 از راه زیاد غف و حالتی و برادر میدهد که شب بجاالت بهوشی است و بسیار می  
 که جادات و حیوانات دامنند با نیکو کار و جوانان از زمین میزند و میکنند و گاهی  
 که حیوانات میکنند با نیکو دشنام بخوانند و جارات میدهد و با ایشان نجی و می  
 و میگوید تا کی انجا نبخوار کنم و پندارد با عاقله سخن میگوید و اما اثر غف در دلکشته  
 و اظهار بدی و شامت بنا خوشی اخوان کشنده بر غف کرده و اند و هکین شدن  
 از خوشحالی او و صند فاس خوردن اسرار پرده در و عیان اینها از چیزهای <sup>خج</sup>  
 گفته شده اثر غف است که در حد افراط باشد و سزاواران برای صاحب این <sup>خج</sup>  
 غف انکه علاج نفس خود بکند با نیکو تندی غف را بکند و بر حد وسط باشد  
 که عبارت است از اعتدال قریط و افراط و انصراط مستقیم است و بار یکی از مود و تیز <sup>خج</sup>  
 شمر است اک ان حد وسط عاجز باشد سخن بگوید که نزد یک بوسط باشد در قرآن <sup>خج</sup>  
 وارد شده و آن است طبع او ان تعدوا بین النساء و لو فرضتم فلا یملک اکل الابل انفسه <sup>ها</sup>  
 کلمه لغز بعضی استطاعت ندارد بلکه عدالت جویر زهد در میان زنان و هر دامن <sup>ها</sup>

و تبه دوست داشته باشند و اگر دار پدایشان را مانند زنگ که نه بشوهر و نه <sup>باید</sup>  
 دار باشد و از این ایه شریفه استفاد شد که هر که ایشان بتامی خیرات <sup>باید</sup> نتواند بخیر  
 که ایشان هیچ مشور بر بکند بلکه بعضی از شرها اسان تر از بعضی میباشند و بعضی  
 شانس رفیع تر از بعضی میباشند **فصل** بدانکه **کدام** که محبت میدارد و بجهت <sup>مومن</sup>  
 طبع اوست و از ان ملائک خلل از خشم و غف نباشد از راه خلقت طبع از  
 برای آنکه هرگاه محبوب او از وی گرفته شود پاکوی صد از او بکند البته غف <sup>باید</sup>  
 و این با خلاق اشخاص مختلف میشود و آنچه محبوب من و رست آنکه حضرت پیغمبر <sup>ص</sup>  
 اشاره بان نموده و فرموده است هر که صباغ کند در حالیکه این باشد در راهی که <sup>لک</sup>  
 ان میکند و بدن او صحیح باشد و وقت ان روز را داشته باشد هانت که تمام دنیا از برای <sup>خج</sup>  
 جمع شده باشد پس هر که بپوشد بجهت چیزها <sup>بالغیر</sup> و ان شر چیز را که حضرت فرمودند  
 از برای او مخصوص ضروری باشد میسر شود در حق صورتی توان کرد که در غیر اهل غف <sup>لک</sup>  
 بشود و مراد انکه اینچنین کسی که قدرش دارد که فرمان غف نبرد و عجب ظاهر <sup>از</sup>  
 بکار برد بر طریق که حسب الشرع موجب در نظر بعقل معین باشد و حصول این <sup>خج</sup>  
 و مختلف حلم و بود باری در مدق مدیده تواند شد تا انکه حلم و قتل خلق او شود و در <sup>ی</sup>  
 مانع شود و اما اقل نمودن اخلاصم را از دل که مقتضای طبعت ممکن نیست بلی ممکن <sup>است</sup>



که شدی از آن بکشد و از آن صفت سار و تا آنکه خشم در جان او بنمودی بهم فرستد و صف  
 او بعد و مسلک اثران در وی ظاهر نشود اما این چند بار شوار است اگر کسی که بگوید  
 که آدمی بان مخالفت و قوت که قوت شود واجب که تمام شود نه آنکه غلبه غلبه شود پس  
 مثلا که سفیدی داشته باشد و قوت آن باشد و پیر بر کسی غلبه نکند اگر چه ملاک  
 و لایم نیست که هر که از چیزی تمام شود البته بغضب در این چنانچه آدمی از ضد و مجا  
 تمام میشود اما بر ضد و مجا غلبه نمیشود پس هر که که قوت بر وی غالب باشد  
 چند آن خدای عز و جل داند پس بغضب در این اید از برای آنکه هر که در تحت بغض  
 حق مستحید اند مانند مسخر بودن قلم در دست کاتب و هر که که بباد شاهی رفتی بر کشتن  
 بفرستد بر قلم غضب نمیکند پس ممکن که بغلبه قوت بر قلم غضب نشود و همچنین  
 بخدای عز و جل قلم انکار است باینکه هر چه بداند آن خدا بداند و بداند که نفوذ میکند  
 عالم و هر چه بداند که در آن چیزی باشد و بداند که هر که سنگی و بیماری و زخم خورد  
 و کشته شدن باشد پس بغضب در این اید چنانچه بر وضو غضب نمیکند از برای آنکه  
 در آن می باید و جواب کویم این گفته شد در رفع غضب بر پنج مصلحت بحال نیست اما غلبه  
 بنین عنوان مانند بر وقت که بر عت بکند و غلبه و باین کشت قلب بر اسطفا در میان  
 خدا و با این چیزهای پس است که ملک آن ممکن نیست و اگر این حالت در کسی صورت گیرد

میشود باینکه در میان حضرت پیغمبر تصور باید و حال آنکه آن حضرت امیر المؤمنین است  
 علیه و رویت که زودند و صفی بن خیرم از برای پیغمبر غلبه نمیشود و هر که از برای حق  
 میشود کسی از حضرت زین العابدین و هیچ چیز تاب مساوت غضب او را نمی آورد تا آنکه انتقام  
 برای حق میکند پس معلوم شد که از برای حق از حضرت غلبه غلبه میشود و این غضب اگر چه از برای  
 خداست اما فی الجمله ملزم الاغاث بر ما باینکه بلکه هر که غضب کند بر کسی که من و زودند  
 و احتیاج را که در راه دین چاره از آن نیست اخذ نموده باشد در دفع و غضب الایمان برای  
 غضب کرده پس ممکن نیست که آدمی از آن منفک شود بلی گاه میباشد که اصل خشم در او فرو  
 مفتوح میشود و هنگامیکه قلب مشغول باشد بغیر و روی دیگر که اهل از آن باشد و در آن  
 کجایش غضب میباشد از برای آنکه مشغول چیز دیگر شود و هر گاه قلب مشغول بشود از آن  
 باشد منوع است از آنکه احساس اری دیگر میکند چنانچه سلمان رضی الله عنه در وقتی که  
 مشغول بر ادشام داد و فرمودند اگر میزان عمل من از طاعت مسکست پس من بدو از آن کم  
 کف و اگر میزان عمل من کوانت این جزو کف من و من بمنزله پس چون که هفت سالان معصوم  
 اعز بود و با او بدشام متاثر شد و ظاهر شد که باین مشغول قلب ما و من با غلبه ملاخفه  
 تصور فغان خشم و غضب میتوان نمود و بسوی دیگر عز از این دو سبب نیز تصور میشود باینکه  
 بنده بداند که خدای عز و جل باین دار و باینکه او غضب صریحا بدو شدت عجز از بند خدا



عز جلاله موجب خندان می شود و این نیز در میان احوال حال نیست **فصل در تحقیق قیام**  
 که علاج هر مرضی قطع و قطع ماده آن و از آن اسباب است و بیشتر اگر باعث برانگیختن غضب  
 می شود تکیه است و بخود بالیدن و غرور و غلبه و تنبیه نمودن و دست بردار کردن  
 و استغناء بر مردم کردن و سرزنش کردن و جد کردن و مخالفت نمودن و وین و این  
 و نهایت حسن زیاده مال و جاه داشتن و تالی این خلقهای نیکان بحسب مذکورند  
 و با وجود این بسیار از غضب خلاص می شود و ادب با بداند از این میسر می آید  
 نمودن با نیکو نگری با افاضه نیکوکاری و همچنین بخود بالیدن را بمعرفت تقوی و غرور  
 بدانشن آنکه از حفظهای ناپسندیده است بلکه غرور است با اخلاق قاضیه باشد  
 و محصل کمال بی تمام در محصل انضباط و اخلاق و حسن استغناء کردن را با جالب از آن  
 و سلبیدن مردم و خود را محافظ نمودن از آنکه کسی بر او استغناء کند و سرزنش نمودن را با  
 از کفایت و بیج و محافظ نمودن خود را از جواب ناکواری و ناپاکی بر روی و غرور  
 بقضات بر قدر ضرورت کردن از برای آنکه عرف استغناء را محصل کند از خواجگان  
 خود را از مزمار و علاج هر خلق از این خلقها وصفی از این مضامین است و بهر حال  
 مشت و قاضیه و ریاضت آنکه بدی عاقبت آن خلقها را بداند تا نفس از آنها میل کند  
 قیامت آنها مقصود و بعد از آن مدتی مدتی مواظب بر بارش تقوی اخلاق مذکورند

بنیادها آنکه عادت شود و نفس یا مندارها الف یکد و بر او امن شود و هرگاه از خلقها  
 از نفس عادت شود نفس یا او را بکفر معین شود و از صفتهای ناپسند خلاق میگوید از غضب  
 از آنها منولد می شود و علاج غضب در هنگام برانگیختن شدن آن است که نیکو بگوید  
 و غرور از سر سلطان و هرگاه مایه باشد بنشیند و هرگاه نشتر باشد بر نیکو  
 و در صورت غسل کداز آب سرد و اگر غضب از آن است و این علاج چهار مرتبه  
 وارد شده و علاج دیگر آن است که فاعل کند در آنچه وارد شده در غلبه و در غلبه  
 خشم و عفو کردن و حلم و تحمل نمودن و عذای غرور و قیام مجبور و عفو کردن  
 مایه و عرف و اعراض من الجاهلین یعنی اگر عفو کردن را و اگر کسی بداند عذر از آن جاهل  
 و این فرموده و الکاملین الغیظ و العاقبتین من الناس و الله عجب المحسنین یعنی جامع  
 آنانند که باز میسر دارند خشم خود را با آنکه قدر بر او مضادان داشته باشند و عفو  
 از مردم بدی که یا ایشان کرده باشند و عذای غرور و عفو میسر میسر میسر کنند  
 و باز فرمود معارف بالی همی فاذا الدی یبذل و یبذل عداوة کانه ولی حم و مایه  
 الذین یبروا و مایه لها الا و حفظ عظیم یعنی دفع کن بدی را که با تو کرده اند یعنی مکرر  
 الامر به باشد و هرگاه مایه کار یکی میان تو و میان آنکه دشمنی بود هر این طریقی  
 که آن کسی دوست و مایه باز کرده و داده نشد است این حفظ یعنی در برابر بدی مایه



کردن مکرر جاعت صابران و داد نموده است این حضرت مکرر کسی که در این صاحب بی عظم  
باشد و حضرت پیغمبر فرمودند هیچ جرعه نمی باشد بنده که قدر آن عظیم تر باشد از جرعه  
که فرشتان از او برای طلب رضای خدای عزوجل و حضرت امام محمد باقر فرمودند که  
فرشتان در خشم خود و قادی بر امضاء آن باشد بر مبادی خدای عزوجل و از آن من و ایما  
و حضرت امام جعفر صادق فرمودند هیچ بنده نیست که خشم خود را فرشتان مکرر کند  
عزوجل عزت او را در دنیا و آخرت زیاده اند و نیز فرمودند خوب پاری کنند است حلم از  
ادی و اگر صفت حلم را ندانند باشی خود را بشکاف بر حلم به بند که آن نیز نافع است و فلا  
دیگر از برای فرشتان شدن آتش غضب آنکه ترسانند نفس خود را از عقاب الهی و در  
محتاج تر باشد بفرمود خدای عزوجل و علاج دیگر آنکه در باطن خاطر نشان خود کند عافیت  
دشمنی و انتقام کشیدن را و اینکه دشمن نیز با او کرده است و خواهد لب و از آزارها و  
رسايند و علاج دیگر آنکه فکر کند در قیام صورت خود در حالت غضب با آنکه یاد کند  
صورت دیگران و هنگام غضب کردن و علاج دیگر آنست که بدانند غضب کردن  
با آنکه چرا امر موافق و از خدای عزوجل شده نه موافق و از او و از حضرت پیغمبر فرمود  
که فرمودند که گاه باشد محقق که بنی آدم بطبقات مختلف اوینده شده اند بعضی از ایشان  
در غضب می آیند و در پشیمان میشوند و بعضی روز غضب می آیند و روز پشیمان

میشوند و این حضرت مکرر زود پشیمان شدن جبر و تلافی روز غضب آمدن را میکند و  
زود بغضب می آیند و در پشیمان میشوند و گاه باشد که هر یک و دم است که در بغضب آیند  
و غضب خود را فی الحال فروشانند و زود پشیمان شود و بدترین مردم آنست که زود بغضب آیند  
و در پشیمان شود **فصل** بدانکه هرگاه کسی غضب خود را فی الحال فروشانند از آن و اگر آن  
کشیدن عجز باشد از غضب رجوع بیاطن میکنند و در اینجا عجیب میشود و کینه می کند و  
کینه آنست که کسی را هیش در دل که آن میشود و دشمنی ادبی باشد و از آن غرض صداره و در آن  
پاینده و باقی می ماند و حضرت پیغمبر فرموده اند که مؤمن کینه ندارد و بد آنکه کینه مؤمن  
معصیت است اول حسد زیرا که کینه صاحبش را بران میدارد که از روی ذوالفهم  
بکند و غمگین باشد بر غمی که باور رسیده و با ذوالفهم که باور رسیده مخوف حال گردد از  
که بر و نازل شد و قوم آنکه نهاده بر حسدی که در باطن دارد شتاب او نیز میکند بیکدیگر  
رسیده شتم آنکه بر آن اشفاق کرده کاره میجوید هر چند که آنکس گوی و میماند که در جهان  
آنکه بخوان که جایز نیست در شان آن که میگوید از دروغ و عینیت و فاش کردن را از  
دری و غیر اینها بچشم آنکه حکایت گفتار و کردار او را می نماید بر سبیل سخی و استغناء  
آنکه حقوق او را بجای می آورند با آنکه بزرگ ملتزم می کند و حق او را از او می کشند و دفع می  
می نماید و همگی از اینها حرام است و از کینه ناشی میشود و اقل مراتب کینه آنست که از آقا







در خیال آنچه مدار که هر کس دارد غفلت را واداشتن میباید و راضی نباشد بقیه  
 من در میان مندگان که در مام و هر که چنین باشد من ازان بستم و اوارن بستم و این  
 حضرت پیغمبر فرمودند مدد بجوید بر آمدن حاجات با برهان داشتن احوال  
 از برای آنکه هر کس غفلت ندارد مردم بدو حسد میرند و نیز فرمودند ستر خفالت است که  
 کوزانها خلاصی نیابد و در راهی دیگر فرمودند کس که کسی از اخلاص میباید  
 یکی کان بدردن و دوقم قال بدردن و شتم حسد برین و فرمودند بیان کم از برای  
 شما بیرون شدن از امارا هرگاه کان بدردن و شتم و یقین میکند و هرگاه کان  
 زد بدان در کز بد و بد و میکند و هرگاه حسد بر دزدان و بد و بد و بد  
 حضرت صادق سلام الله علیه فرمودند ذات دین حسد و بخود بالیدن و فرمودند کس  
 و در مضایع الشیبه از آنحضرت روایت کرد صاحب حسد منی بخود میرساند پیش  
 من رساند بکسی که حسد بران دارد مانند شیطان که با او کذا است سبب حسد او برای  
 لغت را و از برای آدم این مرتبه را که خدای عزوجل برگزید او را بتوفیق دادن توبه و عفو  
 نمود و برابر ثابت بودن بران چنانچه در قرآن مجید وارد شده ثم اجباه و تبتغاب علیه  
 هدی و بلند ساخت او را بر سدن بکنه حقیقت معقد و پوایی که از وی مایه خود بود از او  
 داشتن شیطان و فریب او را نخوردن و بدانشین آنکه حقیقت بر کز بیک معصوم

بودن از سر و مو شمر شیطان لقب است بران حضرت فرمودند چنان باشد که برین  
 حسد برین آنکه توحید بر کسی داشته باشد بدستی که منان عمل حسد میرساند  
 بقول بران خود روزی هر کس در روز از او معذرت و در میان و در مان نیست  
 بر حسد کجا سحر نفی رساند و بحسب چه میگوید تواند رساند و احدی  
 کوری باطن است و از انکار لطف و احسان خدای عزوجل ناشی میشود این کوری  
 انکار و بالندان برای کفر که لای بان دو با وج کفر میسند و قابل فرزند آدم  
 حسد بحسب ابدی قتل شد و هلاک کرد و هلاک کرد که از ان بخان با فساد  
 توبه میکنند برای آنکه بر حسد مضر میباشند و اعتقاد بحسد میباید و این حاکم  
 در طیف سرشته شده و چون حسد از امور طاهره است چیزی با آن معارضه میکنند  
 اقتضای طبع است و در هر چه طبع از اصل خود تغییر مییابد هر چند معالجه آن  
**فصل معنی حسد** که است داشتن غفلت است بر آنکس که حسد بران میرند و محبت داشتن  
 جزو ال غفلت ازان و اگر خواهش بر دال غفلت او کما غفلت ازان و او را غفلت نداشته باشد  
 اما غفلت غفلت ازان برای خود خواهش داشته باشد از اقبطر و منا و خواسته  
 عجب اشارت معنی آن واقع شده چنانچه فرموده و قد ذلک فلک من لک من و ذلک  
 شرابی که اهل محبت و ایمان باید که ز غفلت کنندگان و غفلت که مذکور شد



در او میباشد مباحث و اگر در او نیست محبت است حضرت پیغمبر و فرمودند من  
عقله میدارد و منافق حد میرد و فرمودند حد و اینست مکرر در و چیز یکی انگیز  
خدای عزوجل مالی عطا فرموده باشد و مستطاعه باشد و در دار نقاشی نمود  
ان در معرفت خود و قوم و در اخذای عزوجل علی عطا نموده باشد و انگر محل بان  
کند و تعلیم مردم نماید و بدان حدیث بنظر را حد نامیده چنانچه در بعضی مواضع  
حد را مانع نامیده اند و بدان اشعار است بانکه هر یک بجای دیگر است  
و هرگاه بکافی غنای برسد و بان نعمت استعانت بر آنکس فتنه جوید و میان و میان  
کند و از ایشان رساند در اینصورت من و نداد که کسی گراحت ان نعمت و رغبت  
ان دانسته باشد از ان چیست که ان نعمت است و انرا راه که نعمت است و بسیار  
که ناپسند است بسیار است مثل عداوت داشتن و باغی بود و بیکر نمودن و عجب  
و از قوت مقاصد محو بر رسیدن و محبت پیشوائی داشتن و از جمله اسباب حسد نیز  
غش و بغل است زیرا که هر که گراحت نعمت بر کسی میدارد و پا از برای انکه دشمن او  
و نخواهد که چیزی با او رسد و یا انان راهت که میداند که هرگاه انکس نعمت داشته  
تکبر بر وی خواهد نمود و او غل کبر و تفاخر و پراختی خواهد نمود و اینست را از باغی بود  
که مذکور شد و پا از برای انکه در طبع او خفاش تکبر بر محسود مذکور است و نعمت

داشتن او مانع از انکه محسود بر محسود بشود و پا از ان جهت که نعمت را عظیم و مغیر را  
بزرگ میدهند پس عجب میکنند از بهر مند شدن چنین که چنین نعمت و پا از ان جهت  
که منزه از غش شدن مطالب بیه منزه انکس و بان انکه با ان راه ان نعمت را از  
او رساند و مانع شود از رسیدن او بغیر منائی که دارد و پا از ان راه است که عیب  
و پیشوائی دارد و هرگاه منفعی که او دارد بکوی داشته باشد مضرب است مخصوص  
بود و پا از برای سیرت مذکور نیست بلکه بیه غش غش و بغل ان باشد با انکه چیز  
بندگان خدای عزوجل از ان سر گذر چنان نعمت بخودش منتقل شود و بسیار میباشد که  
این اسباب بسیار از انها در بابی کسی یافت میشود پس حدش عظیم میشود و  
میکرد و قوت گرفت که قادر بر پنهان داشتن حد پیدا شد و نمیتواند که با صاحب  
سلوک باشد بلکه برده حق معاشرت دارد و بهر دو اظهار عداوت میکند **فصل**  
ان در یاد این میباید بسیار زیاده و زیاده باشد و هرگاه در میان جمع بیه و بعدا احق  
در محاسن رود و در غرضها که داشته باشند لازم نمایند و یکی در ان میان مخالفت  
با دیگری در غرضهای طبعی ان دیگر از ان منفرد شده و منفرد میدارد و بکنه او را  
میکرد و در ان هنگام نخواهد که او را خیر ببرد و تکبر بران بنماید و انتقام از او بگیرد  
غافل غرض از ان سلوک نموده و گراحت میدارد از نفعی که ان کسی را بمطالبی که دارد میرساند



حدود میان دو کسی که در دوشه و رانده میباشند و تحقیق نمیشود بلی اگر جان و زحمات  
 در مکه یا بازاری یا مسجد و یا مدرسه و یا نام ناپند و در مطالبی که غرضهای ایشان <sup>خالف</sup>  
 یکدیگر باشد از آن مخالفت کراهت و عداوت بهم میرسد و باقی اسباب از این راه پیدا  
 میشود و از اینجهت است که عالم بر عالم و عابد بر عابد و مدبر بر عالم <sup>مستند</sup>  
 و تاجر بر تاجر و مدبر بر دیگری مگر آنکه حسدش از رهنمائی دیگر سوا پیشه <sup>غایت</sup>  
 باشد و همچنین بر برادر و زاده و مددگار و بر بیکانها و همچنین حسدند بر زن <sup>بیک</sup>  
 که شوهرش است یا کینه مدخله داشته باشد پیش از حسدی میباشد که برادرش  
 و دختران داشته باشد و سبب در اینها هم تراجم در غرضها و مظهرهاست بلی هر کسی که <sup>حس</sup>  
 بسیاری بر مختل جاه و اعتبار است یا محبت عظمی داشته باشد یا بیک نام و <sup>تقدیر</sup>  
 او در جمیع اطراف عالم منتشر شود این چنین کسی حسد ندارد بر هر کسی که متادک <sup>احاطه</sup>  
 که بان نفاق کند و منشا جمیع اینها محبت و نیاز است از برای آنکه از خاصیت دنیا است که هر <sup>ندک</sup>  
 ازان با حسی که برسد دیگری را از آن قدر مضیی نمیتواند بود و این بخلاف نعمتهای <sup>است</sup>  
 که در آن شکی نیست و نعمت هم از آن ثابت است از برای آنکه هر قدر از آن <sup>بیک</sup>  
 دیگری بپایان برده نمیشود و بدون آنکه از او این چیزی کم شود و از این راه <sup>است</sup>  
 که هر که محبت بشناختن عذای و فخر و شناختن صفات او و بشناختن ملائکه <sup>مستند</sup>

و بغیر از آن و بشناختن اسرار از مین و آسمان داشته باشد حسد بر کسی که این محبت را  
 داشته باشد ندارد و این وقتی میباشد که عارف باشد یعنی آنچه که مرشد از برای آنکه  
 معرفت بر عارفان تنگ نمیکند بلکه بکثیر معلوم هزار عالم میتواند بود و منشا <sup>و</sup>  
 لذت هر یک میشود بدون آنکه لذت احدی بر عیش دیگری کم شود بلکه بکثیر <sup>رفان</sup>  
 انی و الفت و مژده افاده و استفاده زیاده میگرد و زیرا که معرفت خدای عزوجل <sup>باست</sup>  
 وسیع و بی پایان است که گنجایش تنگی ندارد و غریب و متزلزل نوز خدای عزوجل نیز تنگی  
 ندارد از برای آنکه عظم ترین نعمتهای که از پیش خداوند عالم است لذت <sup>است</sup>  
 و معانت و راحت در آن میباشد بلکه بکثیر عارفان این زیاده میشود بلی اگر <sup>مطلوبه</sup>  
 علی از علم و مال و جاه باشد حسد بر یکدیگر میدارند از برای آنکه مال از اعیان  
 الهیه است و در نزد هر که یافت میشود در دست دیگری میتراند بود و معنی <sup>جمله</sup>  
 دلهای مردمان شدن است و هر که از محبت تعظیم عالمی پر کرده اصلاً منوجه تعظیم عالم  
 دیگر نمیشود با آنکه منوجه میشود و همین البته سبب حسد میشود **فصل در آنکه**  
 از مهنای عظیمه الهیه است در مهنای دل را علاج نمیتوان نمود مگر بعلم و عمل و علی که  
 ناهست از برای مهن حسد است که بخصی بدان که حسد منزه بدین و دنیا نیست <sup>است</sup>  
 و ضروری بدین و دنیا نیست مگر نفع میرساند و هرگاه این را از روی <sup>مستند</sup>



بدانی بود مثنی یا خود و دوستی یا دشمنی خود ندانسته باشی البته اگر از حسد مفارقت  
 خواهی مثنی اقامتی و عکس حسد بدین نومرهای است که بسبب حسد راضی بقضای خدا  
 عزوجل نیستی و گراختداری نفعی را که خدا در میان بندگان خود مقرر کرده و عذر  
 که خدا بپایان مملکت خود برپا داشته بحکمت لطیفی که دارد و متکراین و ابی شده  
 الهی را ناگوار و ناخوش خواهی شد و این جنابیت که بر روی ملک تو حید نموده و غارت  
 کرد در چشم ایمان افکنده و غیر است در صحنه سامند و این نوع جنابیت در دین حال  
 با وجود ایمان با مرد موثقی تفاوت و ریزید و زوال جز خواهی او نموده و مفارقت کرد  
 طریقه اینها و اولیاد در چنین خواهی بندگان خدا و مشارکت نموده با شیطان در  
 بلا از برای مؤمنان و زوال نعمت از ایشان و تمامی اینها حاصله های پلید است که چنان  
 قلب ازان مبارزه مانند قاتل ساختن آتش هیزم را و محو کردن شب و روشنی و زوال  
 و اقامت در سایه حسد بدینا است که بسبب ان مقام در عذاب و همیشه در عذاب و اند  
 میباید از انداه که خدای عزوجل دشمنان تو را خالی بنماید از نعمتی که بایشان برساند  
 بهر نفع که در ایشان چینی در عذاب و از هر بلائی که از آنها میگذرد در غم و الم نبوده و  
 خاطر و دلشک میباید و آنچه را توان برای دشمن خود بخواهی از نعمت در این وقت دشمن  
 در تویی باید و حال آنکه از نعمت آن محسوس بود و از بل نیستی چه اگر نعمت محسوس

میشد هرگز نفعی بر تو و بر برسان باقی نمیداند و نعمت ایمان نیز باقی نمی ماند از برای آنکه اگر  
 حسد بر مؤمنان در نعمت ایمان میبارند در قرآن مجید دارد شده و وقت غلامت  
 اهل کتاب و یهود و نصاری و الا انهم و ما یستحقون فی انفسهم و ما یستحقون فی انفسهم  
 از اهل کتاب که شمار آگاه سازند و حال آنکه گمراه میباشند مگر خود را و شعور را  
 ندارد بلکه هر چه خدای عزوجل تقدیر کرده از اقبال و نعمت نلجاریا بنده بسیار  
 فائز که مقدر شده و تدبیری در دفع آن نمیتوان نمود بلکه هر چیزی نزد خدا  
 با اندازه است و از برای هر مدتی کتابی نوشته شده و هرگاه نعمت عباد را محسوس  
 شود صریح در دنیا بوی خواهد رسید و در آخرت نیز کما فی قوله و اما  
 محسوس در دنیا و آخرت متفق میشود این او است و افعی اما ضعف دین است که  
 میباشند از جانب تحضر ملوق که حسد بود و ابیضا و کردار بد بکشد مانند  
 کرون و بدگونی و پیره درمی و ذکر هر چه با یزید و اینها همه هدیه است از جانب حق  
 که با آنکس مفریق با آنکه حسنه های تو بد و این عمل او منقلب میشود بسبب آنکه میخواهی  
 او از نعمت مفلس محروم باشد چنانچه نود و نه از نعمت محروم شده پس نعمت را  
 بغضه که دارد اضافه میکند و شقاوت و خوف شقاوت از برای خود تحصیل میکند  
 و اما ضعف دنیای محسوس ما شنیدیم ترین غرضهای مردم ناخوشی و دشمنان و اند



اثبات و اینک انما عذاب و مفرم باشند و هیچ عذاب عظیم تر از آن حالتی که ترک کرد  
 میباشد و آنچه مراد حاسد است تو با خود کرده پس سزاوار برای حاسدانست که  
 حد احکم سازه و هر چه را اقتضا کند از قول و فعل نفس خود را بر خلاف آن تکلیف  
 پس حد او را بر بد کونی گشاید خود را تکلیف کند مدح کردن او و تنگی و پدا گفتن اگر  
 حد او را بر تنگی بدار خود را بر بواضع او و عذر خواهی بر بندد و اگر او را بواضع  
 بدار سعی کند بر نپا کردن احسان و هرگاه تکلیف این کارها بکند و محسوس این را  
 بداند از وی خشنود شد عیب با او خواهد داشت و هرگاه دوستدار او شود و  
 بن بر میگردود و دوست او میشود و مدد مان آن دو اتفاق که قاطع مادم حد است  
 و آنچه را او لا تکلف میگردند در اخ طبعی میشود و اصل در علی حد فلی استیجاب  
 از نکر و خود را غنیمت بدین و مناسب هر چه چیزهای مفایده داشته چنانچه پان <sup>بعد از این</sup>  
 خواهد آمد **با چهارم** در بیان دبا و کبر و عجب است بدانکه در بصر عبارت است <sup>است</sup>  
 و صاحب ریا از حدی عرف جل دشن مباد و در رفات مجید و افشده و بل للقلین الذین  
 عن ملوتم ساهون الذین هم براون و منعون الماعون یعنی عذاب شدیدی برای آنان  
 کنندگان ریا پستان جماعه که از نماز خود غافل میباشند و برای آنان مبادارند تا آنکه  
 در علمار با میکنند و مع میکنند از اتفاق معرون و نیز وارد شده بر ائین الناس

ولا بد کردن اقدار الا فلین یعنی با میکنند از برای مردم و باد خدا میکنند مگر که غیر از  
 واقع شده کالدی بنفون ما لدرنا الناس یعنی باطل میکنند صدقات خود را بخت گذاشتن  
 رسانیدن مانند باطل ساختن منافقین که اتفاق میکنند مال خود را از برای ریا  
 و حصرت پیغمبر از موده اند که خدای عز وجل فرماید هر کس عمل بکند که شرک و سب و سب  
 عمل با من غیر از آن عمل بنمای از آن شرک خواهد بود و من از آنکس بپزارم و من  
 انعام از شرک و بن آن حضرت فرمودند از زبان شرک و فرمودند زود  
 که باید بر مردم زمانی که باطنهای ایشان بدست و ظاهر ایشان نیکو باشد از برای  
 در دنیا و رادشان رضای خدا نباشد و بنشان ریا خواهد بود و هیچ خوف نخوا  
 داشت تا آنکه خدای عز وجل ایشان را مبتلا ببقای خواهد نمود و خدا را دعوت  
 خواهند کرد دعا کردن محضی که در هر بلوق شده باشد و خدای عز وجل دعا  
 مستجاب نخواهد نمود و بن آن حضرت مرویست که فرشته عمل بنده را با آسمان  
 در حاله که بان خشنود میباشد و هرگاه حسادت بنده را با آسمان بر خدای عز وجل  
 میفرماید که آن عملهای را در اسفل درجات جهنم جای دهد از برای اینک آن <sup>بنده</sup>  
 در عمل اراده رضای مرا ننمود بلکه قصدش ریا بود و حضرت امیر المؤمنین سلام  
 علیه فرمودند تو سید از خدا تر سیدن و یا ندان و عمل کنی بدون قصد آنکه ریا



به پند پاشوند زیرا که هر که عمل کند از برای خدا و امکنند و خدای عزوجل  
 با عمل کرده و نیز فرمودند صاحب ریاست مدار هرگاه در زمان جنگ  
 شاد میشود و کاهل میشود و هرگاه غمناک باشد و غمناک میشود که در جمیع امور مدح و ستایش  
 او گفته شود و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که چون برابر عمل با او داشتن و مؤثر است  
 از عمل کردن پرسیدند که بر عمل با او داشتن چه چیز است آن حضرت فرمودند در صلوات  
 فقر میکند و از برای خدای تعالی میباید و کسی را با خدا شریک نمیکند و آن عمل  
 در نامه عمل او پنهان نمیشود و بعد از آن ذکر آن عمل را میکند و آن عمل میشود  
 و در نامه عمل او علامت نمیشود و بعد از آن ذکر آن عمل را میکند و در نامه عمل او باقی  
 نمیشود و حضرت امام حسین فرمودند که خدای عزوجل فرموده من بعد از این  
 هر که بر من شریک سازد در عملی که کرده باشد قبول نمیکم من مگر آنچه را که از برای  
 محض رضای من باشد و آن حضرت فرمودند هر که شریک بدین عملی که هر که عمل کند  
 از برای مردم ثواب و بر مردم خواهد بود و هر که عملی از برای خدا میکند ثواب او خدا  
 و نیز آن حضرت در غمناکی فرمود که هر که با خدا و بندگان و ملائکه و ملائکه و ملائکه  
 احد فرمودند که مردی عملی میکند که امیدواری در حق ملائکه خدا و فرزند خدا  
 داشته باشد باید که عمل صالح بکند و کبریا در عبادت شریک خدا ندارد که ثواب

۱۵۰  
 میدارد ایمان و میگردان عمل طلب رضای خدا نمیکند بلکه قصدش آنست که مردم مدح  
 بکنند و بخوانند که در عبادت آن عمل مذکور شود و شریک و عبادت در راه مذکور و اینست  
 بعد از آن فرمودند جمیع بنده نیست که عمل را پنهان بکنند مگر آنکه بعد از مدتی او را  
 ظاهر میکردند و نیز آن حضرت فرمودند هر احدی از شما عمل خوب را ظاهر میسازد و عمل  
 پنهان میکند و باز کثرت بخود میکند که بدانند این چنین کاری فایده ندارد و حال آنکه  
 خدای عزوجل فرموده بل لا تلتعن بغیر من یبکد ایدی بر من خود صاحب غیب  
 و بر عملهای خود مینماید بعد از آن فرمودند بدین معنی که هر که باطن آدمی خوب باشد ظاهر  
 تقوی پیدا و فرمودند هر که عمل را پنهان کند و از خدای عزوجل باشد ظاهر  
 خدا پشیمان از آنکه بنده اراده نموده و هر که عمل بسیاری بکند و بدین خود را بپند  
 و شب را بیداری بکند تا نماز او را در مردم باشد خدای عزوجل او را در نظر مردم کم  
 مینماید و بیکانکه باکی نیست در خشنودی از ظهور عمل که هرگاه قصد حاصل پنهان شدن  
 طلعت باشد و با خلوص انفراد از برای خدای عزوجل کرده باشد هرگاه مردم بر آن عمل  
 کردند و اندک خدا پشیمان این از مطلع ساخته و کارهای پسندیده او را ظاهر ساختند  
 کذب بر من حاصل حق با وی در تو جبر حق و لطف او با آن زیرا که آنکس طاعت و معصیت  
 پنهان کرده و طاعتش را ظاهر گردانند پس حق بخشنود و او نیز با حق لطف حق با او



بود و در بلع روم و در نزد ایشان معتبر بود و در آن عجب نازل شده فل بفضل الله و رحمة  
 بذا لك ظاهر و این بگوید محمد که بفضل و رحمت خدا باید که خستد باشد و همچنین  
 کند بر ظاهر ساختن خدا بقال علیه و آله و اینها ساختن عمل زشت را در دنیا  
 در اخوت این چنین خواهد کرد حضرت پیغمبر و نمودند هیچ معصیتی را خداوند  
 در دارد بنای پنهان اینها را مگر آنکه در اخوت پنهان خواهد ساخت پس خدای بند  
 استدلال اول بقول عمل است فی الحال در استدلال دوم نظر باینده است که چنین  
 کار داشته باشد که مری که مطلع بر عمل او شوند و عیب خواهند بود و پیری را  
 و این نیز مضاعف میشود پس ثواب عمل ناهری را خواهد داشت بسیار از ثواب  
 و ثواب عمل پنهان خواهد داشت بسیار از ثواب عمل ناهری و هر که پیری او بکند  
 او ثواب عملهای پیری کند که حاصل خواهد شد بدون آنکه چیزی از ثواب اعمال  
 کم کرد و همچنین اگر خستد شود بفرمان برداری و مردم از برای خدا در مدحی کلامی را  
 با آنکه خستد شود بجای که مرمان بطبع خدا میدادند و بآنکه رهای ایشان مایل بطلان  
 روایت کرده و پیغمبر پیغمبر گفت یا رسول الله من عمل را پنهان سازم و میخواهم که  
 مطلع شود اما اگر احدی مطلع شد خستد میشود آن حضرت فرمود ندانید که خود  
 خواهد بود ثواب عمل ناهری و ثواب عمل پنهان و از امام عین ما فرمود پس پسند از روی

که عمل جز کو و هرگاه کویان مطلع شود امر خستد شود لغزین فرمودند که بگویند  
 و همچنین نیست مگر آنکه عیب میدارد بر آنکه خدا بتعالی جز او را ظاهر کند باشد که  
 این نداشته باشد که اگر قصد او در عمل ظهور آن باشد ثواب خواهد داشت  
 خستد و بی ظهور عمل باکی ندارد و همچنین باکی نیست در پنهان داشتن معصیت  
 آنکه مردم اعتقاد بر این کاری ان داشته باشد بلکه قصد او احتیاز از پرده دوری باشد  
 یا از برای آن باشد که شیاع را بر پنهان ساختن معاصی موزه و این را بان میتوان دانست  
 که گاه است از ظاهر شدن معصیت دیگران یا از برای آن باشد که ان علامت را  
 منام آورد و این را صاحب عیب نیز اگر طبعی است این نیست یا از برای آن باشد که مبادا مردم  
 بر معصیت او شود چنانچه در حدیث وارد شده یا از برای آن باشد که مبادا مذمت  
 در معصیت افتد و این را بان میتوان دانست که مذمت او مذمت دیگران در پیش  
 باشد و تفاوت در آن در مذمت شدن از مذمت نباید یا از برای آن باشد که مبادا از  
 باور رسد یا از برای عیب باشد که این از راه نجابت طبع می باشد چنانچه در حدیث  
 شده که هر نوع عیب خویش و در خبری دیگر آمد که عیب است از ایمان باز  
 ان باشد که مردم پیروی او در پنهان ساختن معصیت بنمایند یا از برای آن باشد که  
 عیب دارد که در نزد خلایق محبوب باشد تا بدانند که خدا این عیب بان داد



که هر که بخدا استقامت دارد او را دوه لهای مردم محبوب بسیار **فصل** بداند که با  
در میان آن حب لذت مدح و نزار از لام مذمت و طمع در مال و دمان ناشی میشود و هرگاه  
مبنده معرفت بهم رساند معرفت را و آنچه از او عزت میشود از صلاح باطن و باینجه از  
فی الحال مردم میشود از توفیق الهی و از آنچه در اخلاص از آن محروم بماند از تقرب نزد  
عز وجل و آنچه را قهر من میشود از عقاب و خشم خدای عز وجل و خوار و در میان  
از برای او حاصل میشود از جانب مردم خدای که به ایشان میکند باینجه از او فزاید  
از اخلاص و آنچه از او محروم میشود از ثواب اعمال هر ایند البتة از او بخواهد نزد  
بسیار میباشد که بیک عمل که خالص باشد کف حسانت رحمانی یابد و هرگاه  
ان عمل فاسد شود مشغول بکفر و شتات شده ان کفر و حجاب میباشد و صاحب  
بالتی حتمی اندازد و مع هذا سبب ملاحظه خاطرهای مردم انقدر پریشان غم  
او را در دنیا و میدهد که شرح بنزدان نمودن برای آنکه رضای مردم فانی نیست  
که بان توان رسید و هر چه موجب خشنودی و کوهی شود باعث دلگیری و کوهی که  
میشود چه خشنودی جمعی در دیگر ساختن جمعیت و هر که طلب خشنودی و مردم کنند  
خدا را ناخشنود سازد هم خدا استقامت را و غضب میکند و هم مردم را بر و غضب و در واقع  
و بنیچر من است در مدح کردن مردم و حال آنکه خدا را مدح ایشان از خود

و بخانده باشد با آنکه ایشان موجب ذیانت روزی و درانی غم و نیش و در دنیا  
که پریشان و غمناک باشد بقیه با و نخواهد رسید و علاج قطع طمع چیزهای مردم است که  
بداند که خدای عز وجل لهای مردم و آنچه بنده در ذلالت و دان و بدان ذکر میدهد  
او اخلاصی ندارند و بدانند که روزی دهند بهت بعبادت خدا استقامت و هر که طمع مردم  
میدارد خالی از خوار و خست بماند و اگر بطلب برسد خالی از مت و ضمت بماند  
و هرگاه که در خواطر خود افشا این سیاه را و من را از جای دهد و غمت و شت  
دل او متوجه خدای عز وجل میشود کافیت در علاج ربا آنکه مردم بدانند آنچه خود را  
ان قصد بر او اخلاص اخلاص البتة او را دشمن خواهند داشت و بزودی خدا استقامت  
او را بر مردم ظاهر میکند و اندک او را دشمن دارند و اگر اخلاص بپوشند از برای خدا الله  
اخلاص او را بر مردم ظاهر میکند و ایشان را دوست و همکارانند و همگی را فرمان بران  
او میکند و زبان ایشان را بگوید و شای او میکشاید با آنکه کالی در مدح ایشان و نطق  
در مذمت ایشان مقصود نیست و بنیچر از او را است که خود را عادت دهد بر پنهان  
عبادت و درهای نفس الهی را بر مردم بپندد چنانچه در امور پنهان را های ظاهر باشد  
الها را یبندد تا آنکه قناعت کند بعلم و اطلاع خدای عز وجل بر عبادت او و دل او غیب  
عبر خدا استقامت نکند و این کار اگر چه در ابتدا می آید و دشوار میباشد لیکن هر که



بران تکلف میکرد که آنان ساطع می شود و بران اسان میکرد و بسبب الخاف الی کپی در  
 با و می رسد و مددی که بندگان خود را می کنند از حسن بوفیق و تائبید و هر نفعی که خدای  
 بر بندگان عطا میکند پیرا و را می دهد مگر آنکه ایشان منشا ایشان شوند پس از بند  
 مؤمنانست و از خدا هدایت کردن و خدا بی غنا از نیکوکاران را ضایع نماید در مصیبت  
 از امام حقیق صادق م روایت شده که فرمودند پیشتر چیزی که یاد بران واقع می شود و فکر  
 و خوردن و سخن گفتن و راه رفتن و هفتی کردن و پوشیدن و خندیدن و نازیدن  
 و جهاد و قتل و قتل و سایر عبادات ظاهر نیست و هر که باین خود را خالص سازد از  
 خدا و بداند که کذا برای او و بعد از آنان با آنچه و را معذور باشد خود را عذر  
 اینچنین که از قبول عبادت خواهد یافت و از آن گروهی خواهد بود که امید خلاق  
 و اتفاق بان میتوان داشت افاضی علی که در هر حال بران طریق مستقیم بود و می کنند  
**فصل** و اقارب از غیر عبادات کاه موجب کاهی واجب میباشد زیرا که بر مومن واجب  
 که حفظ از خود بکند و کاری نکند که عیب او را کنند و این نیست از برای صاحبان  
 که در حضور مردم و تکبیر و سجده می خوانند اگر چه در خلوت میباشد اگر در آن  
 که مختلف می شود باختلاف زمانها و شهرها و شخصیها و رعایت این را نمودن از امور  
 است از حضرت امام حقیق صادق م روایت است که وقتی آن حضرت روی از اهل

مدینه دادند که چیزی از برای مالش خریدند و چون حاملان جنین بود و هنگامیکه حضرت  
 دید شرمه شد پس آن حضرت فرمودند که چیزی میسر مالش خریدند و بر داشتند و نشانی  
 میبری بخدا قسم که اگر از ترس اهل مدینه نمی بودم منم چیزی از برای عیان خود  
 برداشتم بجهت ایشان بیستم و از آن حضرت آن بود که منم اهل مدینه غیبی و می کنند  
 جدا حضرت که امیر المؤمنین سلام الله علیه باشد این کار میکرد و اتفاق در زمان بود که  
 می بیند جایز بود که حضرت امیر و تکبیران نبود بلکه از برای آنحضرت منقبی بود  
 که انظار بقدر احوال می کردند و روایت است که حضرت پیغمبر و روی داده بودند که نزد  
 خود روید و داندشای بیرون آمدن از خانه نگاه می کردند و عوام خود پیش مبارک  
 هموار می نمودند بعد از آن که با حضرت گفت که یا رسول الله یا امی هم خود را از برای  
 ادایش می کنند در جواب فرمودند بلی بدرستی که خدای عز و جل دوست دارد که هر کاه  
 او بنزد برادران مؤمن رود و ادایش خود را از برای ایشان بکند و حضرت را امر از مؤمنان  
 علیه فرمودند که باید هر کس از شما بدیدن برادر مستحکم و خود را از نیست دهد و مانند  
 که از برای من می کنند که می خواهد او را در غیبت من بکند و حضرت ماری را  
 که جامه پاک دشمن را هزار و نیکو ناری سازد و قتل ایچیز مذکور شد و بایست پسند  
 و اقا که از نیا محبت است و تکبیر از کینه با حسد با با حامل می شود و دست



انواع و انواع خدای عزوجل از وقت تکبیر می خواند چنانچه فرموده اند ساعدی و ابی انبیا  
تکبیر و فی الارض و فی السموات یعنی رفته باشد که بگوید انرا از قبول کردن اینها من اینها را که  
تکبیر میکند بر مردم و در وی زمین و آسمان و این فرموده اند که انک الله علی کل  
شکس حیار یعنی همچنین هر یک از خدای عزوجل بود هر یک و متمکنا و حضرت پیغمبر  
و فرمودند که داخل بهشت نخواهد شد کسی که در پیش هم وزن داشته و از آن خدای عزوجل  
و نیز فرمودند که خورده را عظیم شود و تکبیر کند در رختها و بخدا ملاقات خواهد کرد  
انکه خدای عزوجل بر او غضبناک باشد و حضرت امام محمد باقر فرمودند که اگر کسی  
مخصوص خدای عزوجل برسد بوی و هر که تکبیر کند نماز هر با خداوند کار بخود  
بود در آنچه مخصوص و است و حضرت امام جعفر صادق فرمودند که هر که تکبیر  
میکند از نماز خدای عزوجل و زیور نیست که در خود با خدا است و فرمودند که در جهنم بود  
از برای متکبران و نامان رود خانه سقر است در وقتی که از شدت حرارت سقوها  
خدای عزوجل و ان خدا اذن طلبید که نفس بکشد پس نفس کشید و از حرارت نفس  
سوزانید و فرمودند متکبران در عرش بصورت مورچه مشغول خواهند شد و مردم  
بای مال خواهند مزد نا وقتی که خدای عزوجل حساب خلافت خارج شود و نیز  
که در آسمان دو فرشته است هر یک بر یکدیگر که افشاری نامیدان دو فرشته را

بود است میکنند و هر که تکبیر کند از برای است و به مبارزند از حضرت پیغمبر و است  
که هیچ بنده نیست که از برای خدا افتاد که کند مگر آنکه خدا تعالی او را بلند و تیره میکرد اندک  
از آنحضرت و است که فرمودند خوش میاید و اگر مردی چیزی را بدست خود بر داشته  
از برای مال خود ببرد و خود را هزار مال کرد اندک دفعه کبر از خود بکند و نیز آنحضرت  
با صاحب خود که چادرش را میباید و ای پاهای من که شریف عبادت است  
فرمودند که تواضع و افتادگی است و از آنحضرت روایت شده که فرمودند هر که مرا  
است و ابرو بیندازد برای ایشان تواضع کند و هرگاه متکبران را بر پیشند تکبیر کنند بر ایشان  
این موجب خوارگی و زیرین آید اما میشود و منقول است که حضرت امام زین العابدین  
که وقتی بر جماعتی که خورده داشتند گذشت و بر الاغی سوار بود و آنجا عت طعام مناج  
پس آنحضرت را دعوت بطعام خود نمودند آنحضرت فرمودند که اگر من روزه میخورم  
با شما طعام بخورم و چون بمنزل خود رفتند فرمودند که طعامی مرا بپا کنید و بیارند  
ان طعام را بعل آورد و بعد از آن آنجا عت را دعوت کرد و ایشان در نزد حضرت طعام خورند  
و حضرت با ایشان طعام خورد که مبادا آنها شک خاطر شوند و حضرت امام موسی کاظم  
فرمودند تواضع آنکه با مردم سلوک کنی بطرفی که میخواهی و دم با تو سلوک کند و در  
الشرع از حضرت امام جعفر صادق روایت است که تواضع آنکه هر شریعتی که میگوید



که ملکه باشد و اگر تواضع را زبان میگوید و در مضمین پند هر این زبان میگوید و بر او <sup>حقیقت</sup> دوم  
 آنچه از عاقبت چیزها پنهان است و تواضع افشاگر آن برای خدا و در راه خدای عزوجل باشد  
 و آنچه از این دو باشد مکر و ریا است و هرگز از برای خدا تواضع کند خدا بقای او را  
 بر بسیاری از بندگان بلندتر میکند و اهل تواضع علاماتی چند میدارند که <sup>شماره</sup>  
 آسمان و عارفان و پیروان این علامتها را میشناسند در قرآن مجید واقع شده و علم  
 و جمال بیرون بیامدنی بر اعراف و ان هست که هر کس را بعد از این میشناسند و اصل  
 از بزرگترین خدا و هبت از او داشتن و او را عظیم داشتن ناشی میشود و هیچ <sup>را</sup>  
 نیست که خدا بشما او را بر پسندند و قبول کند مگر آنکه بایانها در تواضع است و حقیقت  
 بمنداند مگر بندگان خفیه که همیشه خدا را بیکانگی پرستند در قرآن مجید وارد شده  
 و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما <sup>سنگ</sup>  
 خدا انجا عشت که بر روی زمین با هستی میروند و اگر جماعت نادانان با ایشان گفتند  
 سلام و بر روی میکنند و خدای عزوجل بهترین خلاق و برگزیده مردم را که حضرت محمد  
 و آل و روم باشد و تواضع فرموده چنانچه کسر و اخفیف جناحی لمن ایتبعك من القوم <sup>منین</sup>  
 یعنی تواضع کن از برای هر کس که تابع تو شد از مؤمنان و تواضع منزه از افادگی و شکستگی  
 و باطنش و عز و شرف و مجاست آن خدا بشما و این خصال پسندیده حاصل میشود مگر آن

در عز و شرف و تواضع و شرف تا حقیقت میسر میشود مگر از برای کسی که در تواضع نماید **شکل**  
 فکرها که بر خدا میباشد چنانچه فرمود و فرعون گردید و کاه بر بجزان میباشد چنانچه گردید  
 اسرار و بر بجزان مصلی الله علیه و آله از راه استغفار و میگفت اینست آنکس که خدا او را <sup>میل</sup>  
 مایه برگزیده و کاه بر سایر مردمان میباشد باینکه خود را عظیم شمرد و عزیز خود را خفیه ماند که  
 هرگاه حق خواند بنده از بندگان خدا شود ننگ داشته باشد از قبول آن و متذکران  
 شده انکار حق نماید چنانچه بسیار گشتان که مباحثه و مجادله در علوم نمایند از برای غلبه  
 و اسکاوت و از امان مکر حق میروند و نیز کاه نکر بعلم میاشد و کاه بعبادت و بر هر <sup>وی</sup>  
 و کاه بر نسب و حسب و جمال و مال و قوت و بسیاری مدد کار و متابعت میاشد و نکر <sup>بعل</sup>  
 دو سبب میدارد یکی آنکه مشغول میباشد بچیزی که علم نمائند اما علم حقیقی نیست و دوم  
 آنست که خوض در علم نمائند اما نفس و بون و خلقهای بد وارد و نفس را او پاکیزه <sup>خسته</sup>  
 و نظیر اینها بجهاد نذارد و خود را در عبادت پروردگار براضت فرموده بنا بر این <sup>کوهر</sup>  
 مانده و هرگاه خوض در نوع علم نماید انعام در دل او وارد میشود بمنزلی ناپاک و <sup>مرد</sup>  
 آن پاکیزه نمیشد و از حقیقتی از آن علم ظاهر میشود و علائق آنست که بداند نکر این  
 نزاوار نیست مگر از برای خدا عزوجل بمنتهای موبدانند که هرگاه نکر نماید نزد خدا مقصود  
 مغفرت خواهد بود و آنچه را خدا از بندگان دوست میدارد آنست که افادگی بکنند <sup>ناله</sup>



بکلف خود را مکلف خواهد ساخت بچیزی که خدا دوست دارد و دیگران <sup>ند</sup> بداند  
که هبه خدا بر اناپان تمام تراست و بداند که خدا انجا اهل عفو میکند چنانچه اگر از علم <sup>عفو</sup>  
عفو میکند و بداند که هر که تا زمان خدا کند با شناسائی و دانائی جناب او <sup>خواهد</sup> قبیح  
بود از برای آنکه حق نعمت خدا را در آن علم بجای آورده و از برای اینست که حضرت <sup>مغفور</sup>  
و مورد در عالم را در مقام خواهند آورد و در آنست که عفو خواهند داد <sup>روها</sup>  
او را از اندوختن پیوسته خواهند داد و آن روده ها را با خود حرکت خواهد داد <sup>خداوند</sup>  
حرکت که از آنست که اسباب را با خود حرکت میدهد و بعد از آن اهل جحیم بدو <sup>خداوند</sup>  
مشت خواهند گفت چه حالتی را اگر این عذاب گرفتار شده در جواب خواهد گفت <sup>که</sup>  
ایم بجزر می نمودم عمل بان نمیکردم و نمی از شر میکردم و اینان بان می نمودم و خدای عزوجل <sup>در زمین</sup>  
عبداللای بدو اعجاز و بلیغ بن اعور را اسب عقیل عوده و حضرت علی علیه السلام فرمودند که  
بر علما بد که بدترین حالتی است که بر ایشان شعله خواهد کشید و حضرت صادق <sup>و فرزند</sup>  
از برای جاهل هفتاد گناه آوریده میشود پیش از آنکه از برای عالم یکی گناه <sup>آوردند</sup>  
میشود و بر عابد پرهیز کار لازم است که بداند که هر عالمی که بسبب علم تقدم برود <sup>دارد</sup>  
و مزاور نیست که تکبر بران عالم کند زیرا که علایب فضیلت علم را دانسته و چنانکه <sup>ممکنست</sup>  
علم بر عالم حقیقی شود و منزه بوی رساند ممکنست که وسیله نفعی او و کفایت <sup>شود</sup>

۸۱  
شود بدست و کلماتی بنویسد که کاهان میشود و هر که عالم نیست حال او بر آن <sup>شود</sup>  
است و مدار و بخات بر خاتمه است و بر عابد واجبست که اگر کسی را به بندگی از <sup>لوت</sup>  
زاست بگوید شاید او بخات باید و من هلاک شوم پس باید آنکس را از خود <sup>بند</sup>  
نداند و از عاقبت خود در میان باشد و بگوید شاید بنکی آنکس پنهان باشد و این <sup>از برای</sup>  
از برای او مهتر است و بگوید که من نادانم شاید در او خلل خودی باشد در میان <sup>از برای</sup>  
و میان خدای عزوجل هم بان و قبول قوی او را بکند و عاقبت حال او را به <sup>مهر</sup>  
حتم کند و بگوید که بنکی من ظاهر است و این از برای من بدتر است از آن راه که <sup>این</sup>  
نیستم که طاعتی را که ظاهر ساخته ام افتخار اخلاص شده باشد و افتخار باطل کرده <sup>است</sup>  
و محکم کلام آنکه هر که بگوید که در نزد خدا شایسته باشد و قدر الهی بر شقاوت <sup>ان</sup>  
سبقت گرفته باشد و بگوید که بگوشش ندارد که هیچ حالتی بگوید که را خوی <sup>عنا</sup>  
شود هر کس را مهتر از خود میداند و فضیلت در اینست در قرآن مجید واقع <sup>شد</sup>  
و آنکه بنی یونس ما انقویم و قلوبهم و جهل یعنی مؤمنان انعامند که ایمان <sup>مکند</sup>  
و مع هذا بسیار می رسند که قبول نشود و هر که از جهل نسب تکبر کند باید که <sup>عنا</sup>  
قلوب را بداند و چون بنی یونس اول آنکه بداند که این مقام نادانست از <sup>ان</sup>  
حقیقت که خود را عزیز می شمارد از راه کمالی که با دیگران و همین مقصود است <sup>از سفری</sup>



که گفته اند لکن غرض بابا دوی شرف <sup>ن</sup> لغد صدق و لکن بشی ما ولد یعنی اگر کسی بگوید  
صاحب شرف راست میگوید اما باید فرزند زاید انداخته و کالی ندارد و از کالی دیگر  
صاحب کالی میکند پس هر که نیکو بنیب نماید اگر در صفائی که خود دارد خست و نداشت  
چون کالی دیگری جبر خست او را میکند بلکه آن کسی که متکبر خود را باین نسبت میدهد اگر  
باشد و خنایه گفت که فضیلت را من دارم تو کسی و جز این نیست که تو کسی هستی <sup>ن</sup>  
شاید از فضل من گریزی باشد و تو آنکه نسبت حق خود را بداند پس بدین <sup>ن</sup>  
نشان بدستی که بدین روز یک با و نظره بلباس نکند از آن مبر سیده و جود  
خاکست که در مخامخ قرار است و این نسبت را حلی عرف جلد در قرآن مجید و نشان  
است چنانچه فرموده <sup>ن</sup> الذی احسن کل شیء خلقه و هدی و خلق الانسان من طین <sup>ن</sup>  
ناله من سلاله من ماء مهین یعنی لطیفان خدائی که هر چیز را خوب آفریده و آید او <sup>ن</sup>  
ادم را آن خالق موند و بعد از آن نسل آدم را از آب کند بدن خواری گردانیده و افعال  
تکلیف محال است که نقل کند بیاطن خود آن نظری را که عقل میسند تا به پند از چیزها  
میتج و رسوا چینی چند که کالی خود را بدن بر و مکن شود آن برای آنکه بلباس <sup>ن</sup>  
اخی او سرایت نموده چنانچه غامط در روها و ببول دان و ملامت غلطی در <sup>ن</sup>  
دقیق در دهان و جود در کوی و خون در رگها و خواب و جرم در سخت جلد و بوی <sup>ن</sup>

دور بعل و روزی یک تیر باد و مرتبه از الرطاب بدست خود میکند و روزی یک <sup>ن</sup>  
برست الحلام و روزی برای آنکه بیرون آید از اندرون او چیزی که اگر بچشم به پند از <sup>ن</sup>  
خود اهد شود چه جای آنکه دست بر و یابد یا از او بیاید و دیگر آنکه اول مرتبه از چیزها  
پلید بدست آفریده شده مانند نظره و خون حیض و چون آمده است از <sup>ن</sup>  
بول و مرتبه از چیزهای پلید بدست آفریده شده مانند نظره و خون حیض <sup>ن</sup>  
آمده است از مجرای بول بر می که مرخص حیض و مجرای پلیدهاست و اگر چنانچه در <sup>ن</sup>  
حیض یک روز خود را پاک کند و نشوید بویهای بدی که افتاده را و پس <sup>ن</sup>  
اعلی رسیده و در او می شود که کف تر از هر کثافتی باشد و اما آنکه <sup>ن</sup>  
است که بدانند چیزهای پاک بر آن مسلط شده از نا توان و مرصنا و بدانند که اگر <sup>ن</sup>  
رگ از رگهای بدن او بدو آید عاجز تر از هر عاف و خوار تر از هر خاری خواهد <sup>ن</sup>  
و اگر چنانچه مکن از چیزی بود باید گفت که از او پس کرد و اگر پیش داخل پنی <sup>ن</sup>  
داخل کوش او شود البته او را میکشد و اگر خادری داخل پای او شود او را <sup>ن</sup>  
و اگر یک روز نب کند مقدار قوت او تجلیل میرود که مدتی جهل نمیشود و او <sup>ن</sup>  
میکرد اند و اگر یک روز نب کند مقدار قوت او تجلیل میرود که مدتی <sup>ن</sup>  
عاجز میبارد و این هم ادی قوی تر از الاغ با قبل باشد با کاه و میباشد و چون <sup>ن</sup>



مزدیچیزی که حیوانات در آن برادی تقدم داشته باشند و اما تکی توانگری و بیای  
 مال و اتباع آنها را است چینی که از انسانی پیروی است و از قبل مال و قوت علی  
 نیز نیست و این قبیح ترین انواع تکبر است پس کراحت و تنگ باید داشت از مشرفی که  
 میبرد در آن باب تقدم داشته باشد و در نه از آن تو اندر بود و هر که تکبر از راه عبادت  
 در نزد پادشاهان کند بنای کار او بر دگر است که غلبان او پیش از دگر است که آتش در  
 آن افروخته و جوش باشد و اگر لطف پادشاه با وی بفری بیاید خوار از بهنج  
 خواهد شد و محلا هر که تکی باری که خراج از وی باشد نماید چهل و ظاهر  
 خواهد بود **فصل** **بدا که سفاهت از کبر تمام متبر می شود** مگر بقطع نمودن اصل آن **بعضی**  
 و قلع نمودن درخت آن انعامی که در دل رویده و آن باین می شود که خدا را بشناسد  
 و بداند که عظمت و بزرگی غیر خدا را نیست و نفس خود را چنانچه باید بشناسد تا بداند  
 که از هر خاری خاری و از هر کی کبر است و بداند که لایق او نیست مگر تواضع و خوار  
 و زبون و اگر دیده بصیرت او شود ملک او از فرمان برای علاج او کافست  
 واقع شده مثل انسان ما اگر فونی ای پی خلقه من نقطه خلقه فقدره ثم البطل  
 ثم امانه فابره ثم انما و انش و یغی دور باد و از دست خدا که هر کافر نیست است هیچ  
 نمیکند که خدای عزوجل او را بچرخ چنان افکند که از نظره او نپد است او را ظاهر کرد

کرده اعضا و اشکال او را باند از مخصوص پس راه چند باب و نمود بعد از آن او را میزد  
 و داخل در قبر گردانیده بعد از آن هرگاه که خواسته او را زنده گردانیده در محشر بیاید  
 خداست او را کامل گردانیده باشد و او را با او و آنگاه شود و زندگ او را همیشه با  
 او گذاشته باشد جایز است که سرکش شده و مشی و فراموشی کند اقاد را با  
 حبه و صفای مولانا و در دهای عظیم و انهای مختلف و بیمنهای مخالف بگذرد  
 از صفا و سودا و بلیغ و باد و خون را بروی مسلط ساخته تا بعضی از اجزاء بدن او  
 دیگر را از هم بپاشد خواهد باغ خواهد خنود باشد یا نباشد و با اختیار گاهی گرسنه  
 تشنه میشود و گاهی پیار و گاهی میبرد و هیچ چیز را مالک نمیشود از نفع و ضرر  
 و شرکاهی نخواهد چیزی را بداند و بشناسد و گاهی میخواهد که چیزی را در  
 نگاه دارد و فراموش میکند و گاهی میخواهد که چیزی را فراموش کند و از غافل شود  
 غافل نمیتواند شد و گاهی میخواهد که دل او متوجع شود و برادر **سراس**  
 و فکرهای باطلی اندیش نذر دلش مالک دلش میباشد و نه نفس مالک **میکرد**  
 بسیار میباشد که رعیت چینی میدارد که هر که در است و بسیار میباشد که  
 از چیزی میدارد که حیوانش در است و طعای را از بند میبرد که او را هلاک میکند  
 میماند و در واقع اگر اهرت میدان که نفع میرساند و حیوانی بخشد و هیچ خطر از دست



نباشد که این باشد از آنکه سلب شود از او گوش و چشم و علم و قدرت و اعضا  
 در هم میچسبند و عقلش ریزد و شود و روحش پرواز نماید و جمیع اجزای بدن <sup>هد</sup> پراکنده  
 از وی سلب شود و مضطر و خوار باشد که هرگز او را واکندارد و بانی نمائند و اگر  
 اسبی با او برسد فانی میشود بنده الهی که هیچ چیز خود را مالک نیست پس اگر  
 خود را بشناسد میداند که هیچ چیز از وی خوار و نیست و میداند که اگر چهل بری  
 غالب نکند و در کجی که بقا و است و آنچه مذکور شده احوال وسط کار است و اما <sup>کار</sup> آخر  
 او جانی که بران دارد خواهد شد و کسب کرد در قرآن مجید بان اشاره شده باشد <sup>نمود</sup>  
 اند ثم اما نفاقره یعنی خدای و فجا و امیرانند و داخل قیامت و ایند پس مردار کنند  
 پلیدی شده اعضا صورت او کهنه شده و اجزای او از هم پاشیده و استخوانهای او <sup>سه</sup>  
 و کهنه شده و در هم شکسته و بعد از آن سر کوب میشود در اندرون کی ماه و هر حیوانی که  
 جسد او ای پند میزند و هر ای که ملاحظه آن نماید و را پلیدی شده و نفرت میدارد  
 بطن احوال او آنکه عود کند بلخه اول بوده با پیکر خاک شود تا از آن کوفه و خامه <sup>ساخته</sup>  
 شود و چرخش باشد که بر حالت خاکی میماند بلکه بعد از آن کهنکی بسیار <sup>تاریخ</sup> نمیشود  
 مضطربهای بلاد یکشد و اجزای پراکنده اجمع شده از قبیل بدون باید و حاضر میشود <sup>احوال</sup>  
 قیامت خواهد دید قیامت برپا آید و آسمان از هم در پید و در هم شکافتند و در <sup>بندیل</sup>

که تبدیل باشد و گوشتها که مخلوق کرده و ستودهان که پخته شده و افتابی که گشته  
 و حالتی که پخته و فرشتهای درشت و سخت و چینی افروخته و پخته که کار و نظریه  
 و حسرت برد و صحنهای ملکشاده پند و آنچه گفته و کرده آنکه و بسیار بسیار  
 که باشد در اینجا نوشته باید و نیست <sup>همه</sup> ثم اذا شاء انشره پس کس که حال او چنین <sup>بود</sup>  
 بود و آنچه کار است با تکرار بلکه ما یک لحظه خوش حالی چه جای خوشی بی اندازه و <sup>بسیار</sup>  
 کردن و اما علاج علی کبر و تراضع نمودن است از برای خداست و از برای مایه <sup>مراعات</sup>  
 کردن اخلاقی و مواضعین وارد شده که حضرت پیغمبر بر روی خاک طعام <sup>نمود</sup>  
 جز این نیست که من بنده ام و طعام بخورم مانند کسی که بنده باشد در وقت شخصی <sup>بسیار</sup>  
 گفت که چرا جامه خوب نمیپوشی گفت که من بنده ام اگر روزی از او شوم خوارم پوشید <sup>در</sup>  
 از این آزادی اخوت بود از آن جهت و علامتها از برای تراضع میباشد که بان <sup>ن</sup>  
 میتوان نمود پس باید که تراضع امتحان خود را بان علامت بنماید تا مطابقت شود <sup>با آنکه</sup>  
 مواضع از برای آنکه بسیار میباشد که کسی تراضع را از خاطر میکند راند و دعوی <sup>برایش</sup>  
 از کبری نماید و اگر واقعه واقع شود نفس بطبیعت اطمینان میکند و آنچه را دعوی <sup>نمود</sup>  
 فراموش میاندازد و اما محود است که تراضع با همه کس بکند بدون آنکه خود را <sup>خسب</sup>  
 سازد از برای آنکه در هر خلق طاعت و اطاعت و تقربطان مذموم است و هر چه او <sup>نمود</sup>



خدای عزوجل وسط است و وسط است که به صاحب حق او را عطا کند و عطا  
 در چیزها عبارت از اینست **فصل** و اما عجیب عبارت است از عظیم شدن نعمت و تکلیف  
 کردن و غافل بودن از نسبت دادن نعمت بخدای که انعام کرده و اگر خایف باشد  
 و زال از نعمت و از تغییر یافتن آن نرسد یا آنکه شغف نعمت از راه باشد که خدا <sup>احسان</sup>  
 مژده ندهد از آن راه باشد که بخود نسبت دهد اینچنین کسی صاحب عجب نخواهد بود  
 بر آنچه در معنی عجب گفته شد غالب شود بر نفس و اینک او را نزد خدای عزوجل <sup>و کرامت</sup>  
 و اینک مرتبه عظمی نزد او دارد و در و اندک بر وی مکر و هیجاری شود و احوال را  
 ادلال بعلیه نماید و لغت ادلال ناز و عشوه کردن است و صاحب این حالت <sup>چون</sup>  
 از برای خود منزلت عظمی نزد خداست و مقتدر بر وی و بگوید های خود می بالد و می  
 گوید که در علمها ناز و عشوه میکند و همچنین گاه میباشد که بعضی چیزی عطا میکند  
 و از اعظم بدینست و منت بر آنکس میکند از صاحب عجب مکرر و او را چنانچه <sup>نیز</sup>  
 خدمت فرماید با آنکه تکلیفات ساقیه نماید و توقعات باندازه داشته باشد و <sup>استقامت</sup>  
 نماید از آنکه مطالب او را انجام نداده صاحب ادلال خواهد بود و در قرآن مجید <sup>در بیان</sup>  
 مذمت و انکار این ایه نازل شده و پور عین از آن عجب که کثرت نعمت در روز جزا <sup>چنین</sup>  
 بسیاری عده شمارا عجب در آورده و تکلیف بان نموده از استمداد خداوند کار غافل <sup>کردند</sup>

۸۵  
 کرده شکست خورد بد و در موضعی بگوید شده و نظرا انهم ما نعلم حصن من شهر  
 فاناهم الله من حيث لم يحتسبوا یعنی کان ببردند قبله بنی نظیر که حصارها و قلعههای ایشان  
 مانع خواهد بود از آمدن عذاب الهی پس عذاب خدا بر ایشان نازل شد از آنجا  
 که کان نداشتند و بنزد فرمان واقع شده و هم عجب است انهم بحسن صنایع  
 کارهای بد میکنند و کان میریزند که بسیار خوب میکنند و این حالت نیز عجب <sup>بهر</sup>  
 مکرر دو گاه میباشد که آدمی بگوید که در دادن خطا کرده عجب میدارد چنانچه <sup>بگوید</sup>  
 صواب میباشد در قرآن مجید وارد شده افمن ذن لرسوله علمه فامعنا انی چون  
 باشد حال کسی که کردهای بد او در نظرش ذنب است بیاید و از آن خوب داند و <sup>حقیقت</sup>  
 پیغمبر فرمودند من چنانست که هلاک کند است عجبی که صاحبان بروی <sup>آن</sup>  
 عجل عمل کنند و زمان بردارند از آنکه بدو هم هوای نفس را که آدمی متابعت آن نماید  
 عجب داشتن آدمی بنفس خود و بنزد فرموده اند که هرگاه به بدین تجلی که اطاعت <sup>نیز</sup>  
 شود و هوای که متابعت کرده شود و عجب داشتن هر صاحب را از برای خود دانستن  
 حالت حل از خود شود بخود پرداختن متابعت کیس ممکن و نیز این صفت فرمودند  
 اگر شاهان گاهی نکند متبسم بر شاهان بر اگر عظیم تو باشد و آن عجب است و این <sup>کلمه</sup>  
 دو مرتبه از راه تا بگوید فرمودند و حضرت امام حقیق مادی فرمودند بدین معنی که



خدای عزوجل کامدادن برای مؤمنین بهر از عجب دانسته و اگر من چنین بود هرگز مؤمن  
 بنگاه مبتلا نمیشد و فرمودند مردی میباید که گاهی میکند و پشیمان میباید <sup>مکند</sup>  
 که خستود میشود از آن عمل پس مرتبه او را بپسند از آن حالت که داشت میشود و اگر  
 چنانچه از آن گناه کردن و پشیمان بودن را میداشت از برای او بهر بود از طاعت <sup>کردن</sup>  
 و خستود بودن و نیز از آن حضرت مرویست که عالمی نزد عابدی آمد و گفت <sup>است</sup>  
 نماز تو عابد گشت از مثل من کی میرسد که نماز تو چونست حال آنکه چندین سال است  
 عبادت خدا میکنم پس از عالم پرسید که چه فرمودی گفت عابد گفتم انقدر میگویم که <sup>است</sup>  
 از چشم جاری میشود پس از عالم گفت خنده تو در حالتی که ترسان دهان <sup>باز</sup>  
 از گوشت در حالی که عمل خود باری و شکفتنی باز کن بدین که هر که صاحب این حالت <sup>است</sup>  
 از عمل او مقبول نمیشود و از حضرت امام محمد باقر <sup>ع</sup> روایت است که فرمودند وقتی در  
 داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق و هر دو در مسجد پیروز رفتند فاسق <sup>بیشتر</sup>  
 شده و عابد فاسق گردیده بود و سببش آن بود که عابد داخل مسجد شده و عبادت <sup>کرد</sup>  
 مشغول بود و فکر او در عبادت بود و فکر فاسق در پشیمانی از معصیت <sup>بود</sup>  
 و استغفاری نمود از گناهان که کرده بود و حضرت پیغمبر <sup>ص</sup> فرمودند که حضرت موسی <sup>ع</sup>  
 گفت که خبر ده و این گناهی که هرگاه فرزند آدم بکند تو بروی غائب میشوی در جواب گفت <sup>هرگاه</sup>

هرگاه فرزند آدم بر خود ببالد و عمل خود را بسیار سزود و گناه در نظرش کم نماید بروی <sup>لب</sup>  
 مشغول و پشیمان حضرت فرمودند که خدای تعالی بدار و گفت که ای داد و بیدار <sup>بده</sup>  
 کاران تو برسان صد بقان را حضرت داد و گفت که ای داد و بیدار بده جماعت <sup>کاران</sup>  
 و بتوسل صد بقان را حضرت داد و گفت که چون گناه کار را بشارت بدهم و صد بقان <sup>بشارت</sup>  
 خدای عزوجل فرمود که گناه کار را از ایشان بدار و بشارت بده که از گناهان <sup>شان</sup>  
 در میگذرم و بتوسل صد بقان را از آنکه عیالهای خود عجب نماید از برای آنکه <sup>بشارت</sup>  
 پیشتر او را بر یاد ارم بجهت حساب مکر آنکه صلاح کرد و از حضرت امام موسی <sup>ع</sup>  
 از عجبی که عمل با فاسد کند فرمودند که عجب عیال را در از جمله عیال است که بد کرد <sup>ای</sup>  
 بنده و در نظرش زینب پاید و از آن عجب دانسته عجب نماید و گناه برود که بسیار خوب کرد <sup>کرد</sup>  
 و از جمله عیال است که بنده این باستان از خدا و منت بر خدا گذارد و در طاعت کرده و حال <sup>است</sup>  
 آنکه خدای عزوجل در آن طاعت منت بروی دارد و در مصایح اکثر هزار حضرت امام <sup>حضرت</sup>  
 صادق <sup>ع</sup> مرویست که فرمودند عجب و مفاسد عجب است از آنکه عیال خود عجب نماید <sup>حال</sup>  
 آنکه نمیداند که عاقبت او چه ختم خواهد شد پس هر که عجب خود و فعل خود نماید از <sup>است</sup>  
 دانسته خوف شده و از برای خود امانت نموده چیزی را که او نمی سزد و مال او <sup>و هر که</sup>  
 دعوی نا حق کند که از یکدک اگر چه دعوی او نفاذ پذیر باشد و عمره را از دانسته باشد <sup>و خدای</sup>



عز وجل او را معلوم داشته باشد زیرا که اول چیزی که صاحب عجب میسر داشت که سلب شود  
از وی آن چیزی که بان میسر آید تا بداند که عاجز و فقیر است و شاهد شود بر خود ناچیز و  
عجز شود چنانچه با سلطان لعین و امثال او عجب نگاهداری که دانند آن کفر است و در  
نفاق و ابله سرکش و شایسته جهلست و برکها پیش کراهت و موه اشراست  
و همیشه در جهنم بودن پس هر که اختیار عجب نماید محکم کفر را افتاند و فغان را گشته و  
نمره از او خواهد داشت **فصل** بدانکه اوقات عجب بسیار است یکی آنکه وهو <sup>میکند</sup> بگوید  
از برای آنکه یکی از اسباب کبر عجب است چنانچه اشاره باین شد و از جمله اوقات آن  
که مخیر بفرمودی ساختن نگاهان میشود و آنچه را میگذرد حقیر میبرد و عظیم می پاید  
پس معی در تدارک و تلافی آن نمیکند بلکه کان میکند که اوقات او رند خواهد شد  
عبادت را عظیم میبرد و بان شرف میدارد و منت میکند و بر عذای و زجر و آزار  
براهن و نعمهای خدا بر وی از توین و قدرت دادن بر طاعت فراموش میکند و هرگاه  
عجب بخواهد رساند از دیدن اوقات آنها بنیامد و هر که محسوس اوقات عملها تمام  
پیش کارهای او باطل خواهد بود از برای آنکه عملهای ظاهری هرگاه خالص و پاک  
از اوقات نباشد که نفع می بخشد و کسی محسوس میکند که ترس و هیت بروی غالب باشد  
نمرا آنکه عجب داشته باشد و هر که عجب دارد مرفوع خود و خدا میباید و از مکر و

۱۰۶  
و عذاب الهی این می باشد و کان میکند که زنده خدا تعالی منزلی دارد و عملهای که  
از نعمهای الهی و عطیه است از عطا پایی و منتی و حق کان میکند که بر خدا دارد و عجب  
او را باینکه مدح و ثنای خود کند و اظهار عجب و پاکیزگی آن معایب نماید و هر چنانچه  
برای و علم و عقل عجب کند بالغ میشود و او را از استفاده علم و طلب مشورت و سوال کردن  
و مستقل بخود و برای خود میگرد و تنگ میدارد از سوال کردن از کسی که دانستند  
از او سهولت بسیار می باشد که عجب می نماید برای غلبی که بخاطرش خفت و خوار شود  
می باشد که این چنین چیزی بخاطر او رسیده و خشنود میشود با چرخ بخاطر دیگران  
و باین مهر می باشد و معنی ناچیز و عظمی و عظمت را نمیشود بلکه هرگاه نظر بدین  
میکند ایشان را جاهل میبرد و اگر چنانچه خود را منعم سازد و اعتماد بر او خود نکند  
معرفی از نور و نوران بکند و اسفانت از عمل او بدین بگوید و موافقت کند بر در حق  
و سوال از دانستگان موندن ایشان را عجب او را عجب میسر آید و اینها که گفته شد  
اینها از اوقات عجیب و از این جهت است که از مهلکات است و آن عظیم ترین اوقات  
آنکه مست و کاهل میشود در محصل شغلات از آن راه که کان میکند که هرگاه  
فانته شده و مستغنی است این البته هلاک و ضیاع است که شبهه در سران نیست  
**فصل** بدانکه گاه می باشد که عجب آدمی با سبایی می باشد که بان تکبر میکند و غلبه



انکه در محبت تکریم و احترام شد و کامعجب بغیر از اسباب تکریم باشد مانند محبت <sup>شکر</sup>  
 و برای غلطی که از راه جهل از بنیاد برای صاحبش داده میشود و از این نوع <sup>بغیر</sup> محبت حقیر  
 خبر داده که بر مردمان اخوانان غالب خواهد شد و هر اموالی از آنها وقتی گرفتاری  
 بسیار میشوند بسبب عیبهای هلاک میشوند و هر طایفه خشنود میباشند بطریقه که  
 میدارند و جمیع اهل بد مینا و کراهی اندام عجب برای با مقصود است بدعت و کراهی میباشند  
 و عجب برای عبادت از این میل نفسانی و شبهها اندی برای میباشند و مکان <sup>میکند</sup>  
 که حق است و علاج این نوع عجب دشوارتر از سایر عیبهاست از برای آنکه صاحب <sup>ی</sup>  
 علم جاهلست بنیاط خود و اگر دانند که غلط است ترا از آن خواهد نمود و مریض را اگر <sup>ی</sup>  
 ندانند علاج از آن نمیکند و عالم میتواند که ظاهر باری جهل جاهل را و او را از جهل <sup>ی</sup>  
 آورد مگر در صورتی که برای و جهل حق عجب نماید زیرا که در این حالت کوشش بجز عالم <sup>ی</sup>  
 بلکه کان غلط بوی میرسد پس خدای عزوجل بدو و بر وی مسلط کرده که او را هلاک کرد <sup>ی</sup>  
 و جاهل کان میکند که ضعیف است و چون فرایند از چیزی که با عفتاری سبب سعادت <sup>ی</sup>  
 و فی الجمله علامتی که توان نمود انکه همیشه برای خود بی اعتقاد باشد و هرگز فریفته <sup>ی</sup>  
 نشود مگر آنکه مطابق و موافق ائمه و سنت پیغمبر باد و بل مطلقا جمیع اشیاء باشد <sup>ی</sup>  
 شرع و عقل و شرایط افکار و مواضع غلط افکار بتوان دانست مگر بطبع کامل <sup>ی</sup>  
 عقل

و عقل ثابت و سعی بسیار و طلب دشوار و مداومت بر ملاحظه کتابت و محبت  
 با اهل علم و تقوی و استفاده علوم و با وجود اینها در بعضی امور این از غلط <sup>ی</sup>  
 و طریق و طریق صورت از برای کسی که تمام عمر را صرف تحصیل علم نموده باشد انکه خیر و  
 مذمبههای مختلف نکند و کوشش با آنها ننماید و نشود بلکه اعتقاد نماید با آنکه خدای عزوجل  
 ملکیت و شریکی ندارد و چیزی مثل و مانند او نیست و شوا و پیامت و اینکه بغیر او <sup>ی</sup>  
 و در هر چه خبر است و مانند پیشوا یا اهل بیت پیغمبر سلام الله علیهم بکنند و ایمان <sup>ی</sup>  
 بجمیع آنچه در قرآن و سنت پیغمبر وارد شده بدو و محبت و تقیض و مشغول <sup>ی</sup>  
 و اجتناب از معاصی و شغف بر مسلمانان و سایر علمای پندیده شود <sup>ی</sup>  
 هر مریضی است که در برابر سبب آن ریزش از این کار فریاد و سبب عجب جهل محض است <sup>ی</sup>  
 علامتی معرفتی است که مخالفان جهل باشد و بی و باید عجب را مانند عباد خدا <sup>ی</sup>  
 افعالی که تحت اختیار نبوده است فرض کنیم از برای آنکه عجب با امور اختیاری غالب <sup>ی</sup>  
 از عیب بجهل و قوت و تب و آنچه در تحت اختیار نیست وادی او را ان خود نمیداند پس <sup>ی</sup>  
 که بر هر کاری و از خدای عزوجل و عبادت و عملی که باین عجب حاصل میشود با عجب بنده بان از <sup>ی</sup>  
 حقیر است که در او پادشاه شده و او عمل و عبادت با اذن حقیر است که از او <sup>ی</sup>  
 شده و سبب و بقدرت و قوت او بهم رسیده مگر از حقیر او این سخن جهل است <sup>ی</sup>



انکه محل را بخاری بنیت و آنچه در آن جریان می شود او را در حلی در ایجاد و محصل  
 بنیت پس چون عجب نماید چیزی که با او بنیت و اگر آن عجز دوم است باید که نام کند  
 در قدرت و ارادت و اعضاء سایر اسباب که در خل در تمامی کارهای دارد که اینها از کجا  
 و هرگاه بداند که جمیع اینها انقیاد از جانب خدا با و رسیده بدون ساقی و بی سلسله  
 که بان مؤید آن شد پس منزه از آنست که عجب وجود و کرم و فضل خدا نماید از آن عجز  
 خدا و عزوجل بوی رسانند چه بگویند که مستحق آن بنیت و او را بر دیگران برکنده بی سلسله  
 و وسیله و اگر گوید که خدا از فوق عبادت بمن داده از برای آنکه محبت بخدا دارم جوابی آنکه  
 در دل تو که افزیده و اگر گوید که خدا از او بدید که محبت و عبادت هر دو نفی است  
 خدا که او را بتو رسانیده بدون استحقاق از جانب تو زیرا که تو را وسیله و بی بنیت  
 باید که بجز خدا عجب نماید زیرا که احسان نموده وجود تو وجود مفاد تو و وجود علما  
 اسباب علمهای تو در این هنگام مخفی ندارد که فایده عبادت و عالم بعلم و جلال و غنی  
 عجب کند از برای آنکه اینها همه از فضل و انعام خداست و بنده محل دارد شدن فضل <sup>خداست</sup>  
 و محل نیز از فضل و جود او است زیرا که خدای عزوجل ترا و اعضاء ترا او ندیده و عزوجل <sup>قد</sup>  
 در تو ایجاد کرده و عفل و علم و اراده تو عطا کرده و اگر خواهی که بدانی چنانچه از اینها  
 از خود سلب کنی قادر نیستی مگر آنکه حرکت اعضاء تو ایجاد نموده در حالتی که مستقل

با اختراع است بدون مشارکتی از عجز تو با خود اختراع حرکات علی خلق حرکات بنیت شد  
 چنانچه حرکت در اعضاء بدانست که اعضاء تو را داشته باشد و در دل اراده باشد و اراده  
 علم بر او نبوده شد و علم بعد از وجود بنیت که محل علم است و چون اینها بتو بر می آید  
 شده بجان افتاد که خود ایجاد علم کرده و حال آنکه غلط کرده از برای آنکه بتو بی معرفت  
 موانع و متعذر اسباب جمیع از جانب خدا است و هیچیک با تو بنیت و انچه عیب است که  
 بجز عجب نماند و عجب نماند بیکسکه آنکه در دست او است و عجب نماند بجز و فضل و کرم  
 در آنکه در میان بندگان تو را بر فاسقان برکننده از آن راه که فاسقان را نکین داده  
 اسباب خواهشها و لذتها و از تو گردانیده و گردانیده است از فاسقان باعث جزا است  
 و آنچه با فساد عورت میکند و ان بواعث را بر تو مسلط کرده تا بر تو ایستاد بطاعت و برایشان <sup>ایستاد</sup>  
 بر معصیتها ملامت و اسان شده و آنچه خدای عزوجل با تو و با ایشان کرده بی سابقه و بی کس  
 بدون سابقه بدو و ان ایشان شده و او است که حضرت ابرویم پیغمبر در مملکت <sup>خدا</sup>  
 عزوجل گفت ای تو را مبتلا با این بلا کرده و حال آنکه هرگز چیزی بر من وارد نشد <sup>مگر</sup>  
 آنکه خواهش خود اختیار کرده ام بعد از آن ندائی از ابریده هزارا و از بوی و در کفری <sup>ابو</sup>  
 این اختیار را از کجا آورده پس ابرویم خاکسری بر داشت و بر سر محبت و گفت خدا با <sup>ان</sup>  
 اختیار از جانب تو است و از این فراموشی باز گشت نمود و بنیت داد او را عجز و استعانت



و از برای همین است که در قرآن مجید وارد شده و لولا فضل الله علیکم ورحمة مارکی منکم  
 من احدی این یعنی اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود یک کسی از شما بنور کار نمیرسد و حق  
 پیغمبر و فرمودند که هیچکس از شما نیست که عمل او موجب نجاتش شود پس پسندیدند که  
 شما نیز بعمل نجات خواهید یافت و فرمودند که من نیز بعمل خود نجات خواهم یافت هر که  
 و رحمت خدا شامل حال من شود و علی بن ابی طالب که قاطع ماده عجیب است که مذکور شد  
 این حالت برداشتن غالب شود پس سلب این نعمت باز میدارد و او را از محبت داشتن  
**مقاله سیم در مذمت دنیا و فریفتن شدن و در این پنج باب است**  
**باب اول در شناختن دنیا و اخوت بدانکه دنیا و اخوت تو عبارتند از دنیا**  
 انما هو الاصل طلب تو و حالت نزد یک بنو که مایل بر آن باشد دنیا نامیده میشود و حالت  
 تو و اوست که مایل بر آن باشد اخوت خوانده میشود پس هر چه تو در آن بهره و منی  
 غرض و خواهی و لذت در حالت نزد یک بنو پیش از آن باشد انچه در حق تو دنیا  
 اقابع لکن تو را بدان می و در آن پیغمبر و پیغمبر بود با شدن مذموم نیست از برای  
 انچه در دنیا با تو باشد و فایده آن بعد از مرگ با تو باقی میماند لکن عبارت است از  
 نافع و عمل صالح انچه از اخوت است و عبارت است از یکی از ادنیای نامند دنیا که عالم گاه  
 میباشد که این عالم میگرد تا آنکه علم در زمین و در آن نیز از هر چه میگرد و در آن عالم

و نکاح و طعام را بسبب لذت علم میکند از انچه که علم در زمین و در آن نیز از هر چه میگرد و در آن عالم  
 انچه میباشد این بهر و است که در دنیا نرود و باور سپیده و هرگاه که مادیهای مذموم  
 خواهم شد این نوع آری را از دنیا نخواهم شد بلکه خواهم گفت که از اخوت است و من  
 علی بن ابی عبادت میگرد و عبادت و انچه باید بچینی که اگر از آن منع شود این منع  
 عفو بر این برای آن خواهد بود تا آنکه بفهمان عبادان گفته اند پس هم از آن مکرر از انچه  
 مانع میشود همان من و همان زمان شب بلکه میگویم از جمله عمل صالح که از اخوت است و من  
 روزی شدنت حضرت پیغمبر فرمودند که عبادت عباد خداست و عبادت عباد خداست  
 خلافت و نیز فرمودند ملعون است هر که با خود دارد و در آن عالم و انکه کند و حضرت  
 سلام الله علیه فرمودند که خدا استقامت و جد او فرستاد که تو عیب بند هستی اگر در  
 نواز نیست اما این بود و تلافی عمل بدست خود نکوه میبوی پس حضرت داود و جبریل و  
 و عباد با هم که نمیشود برای بنده من داود و عبادان نم کرد خدا استقامت این را اند  
 داود و هر روز یک نذر میبخت و هزار درهم میفروخت تا آنکه سپید و شد  
 یافت و بهر سپید و شد هزار درهم فروخت و از بیت المال مستغنی شد و حضرت  
 امام زین العابدین فرمودند دنیا و دنیا است یک دنیا نیست که بنده را با خود  
 و دنیا را دیگر ملعون است که بنده را از اخوت دور میدارد و حضرت امام محمد باقر



هر که در دنیا طلب روزی کند از برای آنکه محتاج مردم نباشد و صرف عیال و همسایه را  
 ملاقات خواهد نمود و بعد از آنکه در حال آنکه روی او مانند شب چهارده خواهد بود  
 و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که کسی که بکشد بجهت معاش عیال مانند کسی  
 که در راه دنیا بکشد و نیز فرمودند که در شان روی که گوید در خانه خودی نشیند  
 میکند و در روزی بدارم و عبادت خدا بتعالی را بجای آورم و روزی در دنیا بکشد  
 این چنین کسی یکی از آن سگواران است که دعای آنها مستجاب نمیشود و نیز فرمودند که  
 خداوند بکشد در طلب روزی بگریزد و وقتی روی با حضرت گفت ما طلب دنیا  
 و محبت داریم که دنیا روی بکشد پس حضرت فرمودند که بکشد با مال دنیا چه کار  
 بکند از آنکه گفت که میخواهم صرف خود و عیال خود و صلوات رحم بکنم و مقصد فایده و نفع  
 بکنم از آنکه حضرت فرمودند که این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرت است و فرمودند که شیعه  
 دوستان را بپند هر که نزد دنیا را بترک آید و ترک آخرت را از برای دنیا بکند و فرمودند  
 که اهل مکه در طلب معیشت پدید می آید که پیران ما تعجب میکنند در طلب معیشت و طلب  
 میشوند و علی بن ابی حمزه روایت کرده که حضرت امام موسی سلام الله علیه را دیدم که  
 در خانه میفرمود و قدیمای مبارکش در عرق خود فرو میبرد پس گفتم فدای تو شوم  
 مردان شما اگر بجای شما کار کنند و فرمودند پس بدارم و بکند و در دنیا بکشد که بپزدان و بپزدان

و بعد از آنکه گفت آنکس که بکشد و فرمودند پس بدارم و بکند و در دنیا بکشد که بپزدان و بپزدان  
 بنزد کار من هر که بدست خود کار میکرد و بدو پل داری را عمل بپزیران و فرمودند که خداوند  
 صالحان است **فصل** بدانکه باقی بنماند با بنده در حالت و اعلا مکرر رفت و مقایله که  
 عبادت از دنیا بگذرد و در آن از پلیدی و نهادهای آن گرفتار نباشیم محبت داشتن بخداوند  
 و مقایله قلب و با کونین حاصل میشود مگر با زیادتان از شهوات دنیای و این بخداوند  
 میشود مگر بیکر بسیار و عبادت بر یاد او و محبت حاصل میشود مگر بیکر و معرفت و معرفت  
 میشود مگر بیکر دایمی و این سر رفت موجب غایت و سعادت بعد از حرکت باقیات  
 صالحات کرد و قرآن مجید وارد شد معانی از این شریفان است و در خبر و است  
 شده که اعمال مداخل میکنند از جانب بنده و هر که عذاب از راه باها منی خبر شود  
 در شب بعبادت مثل بصورتی شده دفع عذاب میکند و اگر از راه دستها منی  
 صدقه مدافعت نماید از حدیث و اما این و محبت هر چه است بنده را بدو خبر و است  
 و مشاهده حق و این سعادت بنده بعد از ترک روزی میشود نا هنگام که  
 هست شود پس قبرا و بستان از سیاهنهای بهشت میکرد و چون بیان نمود  
 آنکه با او محبوب دارد و موافق که مانع میشوند از آن گرفتار بدو ام ذکر حق مطالب  
 بحال آن و تقی میکردند و از نذران دنیا را هان با فخر علی بالبح میشود و در دنیا



مجبور بود بگوید و بروی واحد میفرستاد و سالم از مواقع و این از مفارقت و چون  
 دوستان در پناه وقت يك معذب باشد و حال آنکه مجبور بجز از دنیا ندارد و  
 غضب شد و محال در میان هم رسیده و راههای نادر و بازگشت مجبور نباشد  
 حقیقت يك بنی نیست بلکه عبارت از مفارقت از محبوب است و بنا و وارد شدن  
 بر خداست و در این هنگام کینه سلوک را از دست ناید و مواضع بر اسباب است  
 و اسباب اینها ذکر خواهد شد فکر و علمت که باز دارد و از شهر و نهادهای  
 در نزد وی دشمن گردانیده منع کند و از اینها و نای اینها ممکن نیست مگر هیچ  
 و محبت بدن معتد نیست مگر بقوت و لباس و مسکن و هر یک از اینها محتاج است بنا  
 بسیار و قدری از این سرگشته از این چاره نیست و هرگاه بنده آید از برای  
 خواهد بود و از جمله دنیا بپوشان خواهد شد و پناه حق و وی از غرور خواهد  
 فکر چنانچه اخذ اینها نماید بفساد نفس از دنیا پرستان و ایمان در حفظ  
 دنیا مگر و اولاً آنکه رغبت در حفظ دنیا منضم بچند قسم میشود یکی علمت آنکه  
 در لغت در معنی طلب و در و ان را حرام میکنند و معنی است که مانع میشود  
 بند و میان رسیدن به درجهای عالی و موجب طول حجاب میشود و از احاطه  
 و هر که صاحب بصیرت است میداند که طول و نفوذ در عیانت قیامت از برای هیچ  
 نیست

عذاب نیست پس هر که منافق باشد و در حجاب شود معذب خواهد بود و از برای این  
 که معرفت میبرد و نموده اند در حلال دنیا حجاب و در حرامش عذاب بلکه اگر حجاب  
 هر آنچه از فتنه میشود از درجهای عالی در رهت و آنچه وارد میشود بر دل از حجاب  
 در حجاب لب حفظ و حقیقت کربانی نداد از این عذاب و بیخ باین حجاب  
 در دنیا مبادی هر که نظری کن با مثال خود در حال کمال این مستقیم نیست و بنده  
 دنیوی نیست که از دامن صفت چون دل بر اینها پاره میشود با آنکه میدان که سعاد  
 که در دکان میشود و بقاء ندارد و آنچه است بکند و در نهادهای نادر پس چاره  
 خواهی داشته و روند شدن سعاد آن که صفت احاطه بقیامت میکنند و در تمام  
 اینها نتوان رسید و هر چه معرفت بنده قوی شود محکم تر است اجتناب از اینها و  
 پیشتر سلو قی حضرت عیسی که هنگام خوابیدن سر بر سنگ گذاشت و سلطان از برای  
 متحمل شده و گفت رغبت در دنیا کردی حضرت عیسی که آن سنگ را بدو راند و گفت  
 سلطان که در ایام پادشاهی طعامهای لذیذ بر دم میخورد و خود نان جو میخورد و  
 بر حوز باین طریق ملک سلخه بود زیرا که صبر کردن از طعامهای لذیذ با وجود اینها  
 و سوار تر است و از برای این بود که خدای عزوجل دنیا را از پیغمبر ماکر انداخته بود  
 روزی که ستمی بود و از برای این بود که بلا و محنت را اولاً بر اینها و اولیای سلطه  
 بند



پس بهر که هر چه بود مسلط گردانیده و تالی اینها از راه منفعت با ایشان و منت بر ایشان  
 بود تا آنکه ثواب اینها از پادشاه گرد و چنانچه بدو معین منع میکند و فرزندان از خود  
 موهبهای اندید و یا اگر امضد و بجا است و را میکند از راه مهربانی و محبت که با او  
 داده اند از راه بخل که موهب می نماید و یا بجز کفایت دانسته که هر چه از برای خدا  
 از دنیا است و هر چه از برای خدا باشد از دنیا نیست **فصل** ظاهر شد از اینها  
 آنکه دنیا عبارت است از حفظ نفس و کمال غلبه بر سببه و احیای بدن از برای آن  
 اخرون نیست و تعبیر از آن موهب میشود و اشاره باین شده و قول مجید که  
 مثلا و منی النفس من الهوی فان الجنة هي الماوی یعنی و باز دارد نفس را از  
 بدست که هفتاد و یک امکا است نه دنیا و تالی هواد و پنج چیز جمع شده در قول  
 مجید خدای تعالی اما لا جمع کرده چنانچه فرموده اما الجنة الدنایا لعب و لهو و زينة  
 و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد یعنی جز این نیست که تالی موهب دنیا را  
 و غفلت و زینت و در میان خود فخر نمودن و بسیاری اموال و اولاد است و  
 موهب آن که این پنج چیز از آنها حاصل میشود هفت چیز است و در این پنج  
 زين للناس حب الثواني من الدناء والبنين والفتا والقطر من الذهب والفضة  
 الجنة السموات والارض والحرث ذلك مثل الجنة الدنایا والله عند من المات

یعنی زینت داده شده است از برای مردم محبت شهرت از زبان و فرزندان و مالمان  
 که اصناف مضاعف شده باشد از غلبه و فقر و اسبهای صاحب علامت و چهارپایان  
 و زراعت و این که گفته شد مناع جرات و نبات و باز گشت حریف در سر خداست  
 ایمان دنیا اینهاست که مذکور شد الا آنکه اینها را با بنده در نوع ربط میباشند  
 بادل میدارند که عبارت است از محبت داشتن دل با آنها و موهب که از آنها بر میدارند  
 مغفرت و ناممکن دانستن آنکه دل او مانده باشد و خراشندگی اندازد میشود و در این  
 ربط جمیع صفات قلب که متعلق بدنیاست و لطف مثل کبر و کینه و حسد و ربا  
 و اواره و بدکاران و صاهله و بدین و محبت مدح و ثنا و محبت بر بسیاری مال و کمال  
 و فخر کردن و دنیا و تالی که عبارت از اینهاست و اتحاد بنای ظاهری عبارت از  
 مذکور است و در ربط دوم آنست که باید بدین میدارند و عبارت از مغفرت بودن بدین  
 با صلاح و ایمان مذکور و تا آنکه صلاح حفظ بدن و غیر آن بهم رسانند و آن  
 تالی منتهای و پیشها نیست که مردم با آنها مشغول شده اند بجهت فخر و خود را بقیه  
 و حال که باز گشت ایشان بدان خواهد بود فراموشی کرده اند و اگر سبب اینها  
 میدانستند و کفایت در حاجت نموند مشغول دنیا ایشان را فراموشی و آنکه  
 مشغول ایشان را از ذکر نیست است از برای آنست که جاهلند بدین و محبت در دنیا



و بخاطر دین و چون ثقلهای در پی هم رسیده و بعضی مقل شده و بعضی  
 بطلان دیگر الی غیر نهایتی گردیده لهذا در بسیار و اشغال جهان شده معصومان را  
 فراموش کرده اند و آنچه در مذمت دنیا وارد شده باین بر میگردد و که گفتیم **باب**  
**در آنچه وارد شده در مذمت دنیا بدانکه دنیا دشمن خدا و دشمن اولیای خدا**  
 و دشمن دشمنان خداست اما دشمنی آن با خدا آنست که راه رفتن بندگان خداست  
 و از برای اینست که از زمانی که افتاده شد مصلای قتل لطف بآن نکرده و اما  
 آن با اولیای آنست که بر مبنی که دارد و خود را از پست دانه و شکفتگی و برتری طاعت  
 که دارد ایشانرا غلبه ساخته تا آنکه تلخی صبر را در مفارقت آن حبشه انداخته  
 و شمع آن باد دشمنان خدا آنست که بگری و حمله که دارد ایشانرا و گذاشته است و  
 موزه است ایشانرا بدانی که دارد تا آنکه بگریه و پناهموده اعطاد بآن کرده اند و  
 اسد ایشانرا در فوق که بان محتاج تر بودند و چیده اند از درخت دنیا و  
 که حکمها در زنان پاره پاره میشود و بعد از آن محرم ساخته است ایشانرا از  
 ابدی و ایشانرا فی آن صورت مینهند و از فکرهای آن استغاثه مینمایند و  
 ایشانرا میزد و در حقهم با ایشان گفته خواهد شد خوار باشد در این  
 بگویند و اینها را از جماعت که حریفه اند دنیا را و آخرت را و صحنه داده اند و خدا

و عذاب از ایشان تخفیف نخواهد یافت و کسی باری ایشان را نخواهد کرد و ایا  
 قرائی که وارد شده است در مذمت دنیا بسیار است و بیشتر از آنست که  
 بر مذمت دنیا و گردانیدن مردم از آن و بر دعوت ایشان با آخرت بلکه معصومان را  
 پیغمبران مذمت دنیا مستور فرستاده اند مگر از برای این و از بیکه ظاهر است  
 احتیاج با مستشهادهای قرائین است و اما براد بعضی از اخبار میگویند تا آنکه  
 از آنچه از اخبار پیشمار شد که امام از حضرت امام حکیم صادق علیه السلام روایت کرده و قتی  
 حضرت پیغمبر پیروان آمد و دگر بود پس فرشته نازل شد و با وی کلبه های کج  
 زمین بود و گفت با هم اینها کلبه های کجای زمین است و پروردگار فرمود که  
 که بکشد و کلبه های کجها را و بردار از اینجا آنچه میخواهی بدون آنکه چیزی از درجه تو نزول  
 کند شود پس حضرت پیغمبر گفت دنیا خانه کسبست که خانه دیگر که آخرت نداشتند  
 و کسی از برای دنیا جمع مال میکند که عقل نداشته باشد پس آن فرشته گفت بگو  
 که تو را بگو بر پیغمبری و منافع این کلام را شنیدم از فرشته در آسمان چهارم هنگام  
 کلبه ها بمن داده شد و بنیان آنحضرت و و است که وقتی حضرت پیغمبر بمن  
 بریده کرده بود و در کوی مشعل بر فضیلت افتاده بود گذشت پس با احتیاج  
 گفت که این بزرگوار چند می رسد گفت اگر زنده میبود بیک در هم می آید و بدین حضرت



فرمودند که در طلب کردن دنیا صبر بلخون هر چه بدو طلب کردن اخوت ضرر رسد  
برسانند آن که مرزا و اوتراست صبر در ساندن و بنظر آنحضرت فرمودند که  
حضرت پیغمبر فرمودند من کجا و بنکجا مثل من و مثل پنا سوار است که ظاهر شود  
برای او درختی در وقت که ما و ساعتی در دین ما این درخت بخوابد و بعد از آن  
بگذرد و درخت را واکذار و بنظر آنحضرت روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین  
کتابی یکی از اصحاب خود که او را معطر میفرمودند نوشتند و معنون کتاب آن بود که  
وصیت میکنم تو را و نفس خود را پس هر کار که بخوانی که معصیت آن حلال نیست  
بغیر از آن امید نباید داشت و حاصل نمیشود و توانگی مکرر بماند هر که از خدا  
بترسد و نیت و نیت کند و سر بر آب میخورد و بر آب نشسته میشود و عقل آن از اهل دنیا  
بدنش با مردم دنیا و دل و عقلش معاینه اخوت پنا بد و نیت نشاند و روز باطن او  
دیده های وی از محبوبیت دنیا را ملاحظه میکند و حرام دنیا را پدید میبرد و اگر  
اجتناب نماید و بخدای عزوجل قسم میگیرم که من را بجلال خالص پنا پنا میماند مگر آنقدر  
چاره از آن نباشد از پاره نان خشک که پشت خود را بان حکم سازد و جامه که سرش  
نماید و ستر تن و درشت ترین جامه و اعتمادی و امیدی با نهد که ناچار است  
بندارد بلکه اعتماد را میدوی بر خالی اشیاء بود و جد و سعی میورزد و بدن خود را

در تعب و انداز تا آنکه استخوانهای پهلوی وی ظاهر شود و چشمهایش فرومیرد  
و بعون این خدای عزوجل فوت میدن و عقل او عظم میکند و انچه از برای او ذخیره  
در اخوت پنا تراست که در دنیا ترک کرده پس واکذار دنیا را بدستگیر است دنیا  
کو و در آن مکرر اند و نفسها را هزار مبدان و در باب بان مانده و مکرر  
و پس دنیا کاری خواهم کرد که بکار من آید و گوی که پیش از تو بودند بسبب از زوهای  
دراز و پس انداختن عللای هلاک شدند تا آنکه برک برایشان ناکهان و بظنک  
شد و مستقل شده بر ثوابی فایسوی قبرهای پنهان و انک و اولاد و عیال ایشان  
و اکذا شد پس از هر چه منقطع شده پناه ببر بخدا پنا بدلی که از ترک دنیا جدا  
گشتن میباشد و نیتی که در آن مسوی با نطق میباشند پس آنحضرت دعا کردند که  
باری کند خدای عزوجل ما و نور را بر طاعت و نور و هدایت و نور را بر علمانی که در دنیا  
ان باشد و حضرت امیرالمؤمنین هم در صف پنا فرمودند چه وصف کنیم داری را اگر  
ان تعب و احزان فنا باشند و در حلال ان حساب و در حرامش عقاب باشد هر  
درد پنا تو انگر شد در فتنه می افتد و هر که بریشان شد غمگین میشود و هر که از آن  
میکورزد و هر که از آن کناره گیرد از پنا میرود و هر که ملاحظه ان کند از راه عبرت دنیا  
پنا مبدان و هر که بر عین نظر بکن کند او را پناهای سازد و از حضرت امام محمد با



و رویت که حضرت امام زین العابدین <sup>ع</sup> فرمودند بدو سبک در بنا و حلق نموده و  
حالیکه پشت کرده است و اخوت و حلق کرده در حالیکه رو کرده و از برای هر یک از  
دو اهل بیت پس اهل اخوت باشند از اهل دنیا باشد و از زاهدان در دنیا  
و از زانان در اخوت باشند بدین معنی که زاهدان در دنیا و از امکا و خا  
و نش و آب و گل و موی ساخته اند و از دنیا مطلق شده اند و هر که مشایخ است  
بی رغبت است بخواهشها و هر که از انش و رسیدن حرامها کار میکند و هر که زاهد  
دنیاست مصیبتها بروی اسان میشود و آگاه باشد که خدای عز و جل دایمده کافیه  
ماند که کس که بپشتان را در بپشت پائین پند و محبتان را در جهم معذب باشد  
از سر ایشان آیند و دلای ایشان اند و هکین و فقرهای ایشان را الله کما هان  
و حاجتهای آنها کم چند روزی بر غنهای دنیا صبر کرده اند و عاقبت ایشان براحهای  
و در از انجامیده و شبکه دام پاهای حفت کرده از عبادت خدای ایشان و اشکها  
بر کوفتهای ایشان جاری میشود و تضرع بدرگاه خدا میکنند و سعی از خلاصی از  
جهم میکنند و در روز برابری انباشند و بنویسند و در پیرین کار میباشند و ترس از  
در عبادت ایشان ماست و توبه بار بار کرده و کسکه نظر بایشان کند میگوید که آن قوم  
و حال آنکه در صف ندارند با آنکه میگویند که عقل ایشان پیریشان شده اند از ترس از

عظمی که انش جهم باشد و آنچه در جهم است از انواع عذابها و از حضرت امام زین العابدین  
علیه السلام پرسیدند که چه علت نزد خدا میباشد که فرمودند هیچ عمل بعد از معرفت خدا  
رسول و نبی از دشمن داشتن داشتن دنیا نیست و این را شیعیهای بسیار است و همچنین  
شیعیهای بسیار است اول چیزی که نافرمان خدا بان شد کبر است و آن مصیبت  
هنکا میگوید با دست بکار از سجده ادم نموده و کافر گردید و دیگر صراحت و آن  
ادم و حواست هنکا میگوید خدای عز و جل بایشان گفت از هر موی که در بدن است  
بخورید و نزد باری ان درخت مخصوص میشود که از حلقه طایمان حواصید و بدین  
نمونه اند از درخت مخصوص با آنکه محلیج بان بنویسد و این خلق در غایت آنها فانی  
قیامت باقی ماند و این از برای ایشانست که پیشتر چیزهایی که فرزند ادم طلب میکند  
چیزی میباشد که بان محلیج میباشد و دیگر صراحت و آن مصیبت فرزند ادم  
که حد بر پدرش هایل نموده و او را کشت و از اینها بهم میرسد محبت زنان و  
دینا و محبت ریاست و محبت راحت و محبت سخن وری و محبت بلند و تیر بودن و مال  
بسیار داشتن و این هفت خصلت همه در محبت دنیا داشتن جمع است و از این را  
که انبیا و علما گفته اند محبت دنیا اصل هر کما هیبت و دنیا رود و پاست بیکه انش کردند  
با اخوت میرساند و دیگری ملعون و از رحمت خدا دور است و از حضرت امام محمد باقر



روایات است که چهار فرمودند ای جابر هر که درین خداداد نهایت صفا و کبریا داخل دل  
 شود دلان از غنچه خدای جابر دنیا چیست و چه چیز تواند بود یا در دنیا  
 چیزی هست که طاعتی که بخوری یا جامه که بپوشی یا زنی که باوی نزدیکی کنی ای جابر  
 بیرون رود یا مطمئن نباشند و این معنی باشد که چگونه وارد اخوت خواهند شد  
 جابر مؤمنان بیرون در دنیا مطمئن نباشند و این معنی باشد که چگونه وارد اخوت  
 شدای جابر اخوت جای ارامت و دنیا جای فتن و زایل شلالت اما اهل دنیا  
 غفلتند و مؤمنان دانشمند اهل فکرند و میزنند و این کوشش از خوشی دنیا  
 از مشانا ستوان ذکر خدانشده و آنچه بچشم از زینت دنیا دیده اند باعث نالفتن  
 ایشان از ذکر خدانشده بنا بر این بواب اخوت فایز و مهیو مند شده اند چنانچه علم  
 شده اند و انحضرت امام حقیق و رواق است که فرمودند هر که معذای فریاد  
 اراده جبر بنده نمود و او را در دنیا اهدوی و غنیمت میکرد اند و دانشمند میدانند  
 در دنیا و عیهای دنیا را با و نباید و هر که این هر سه روزی او شود نای جهان دنیا  
 روزی ان شده و فرمودند که با مشید که عام است بر شلچشیدن لذت ایمان  
 از دنیا بی رغبت شود و فرمودند هر که معذمن از دنیا کناره گرفت بلند و سیر  
 و حلاوت محبت الهی را بچشد و در نزد اهل دنیا چنان صیاد که عقل او پشیمان

شده و غلط کرده اند بلکه حلاوت محبت خدا بر ایشان مستولی شده و محبتی که صیاد  
 خدا نمی چسبند و فرمودند هرگاه دل معذمن صاف شود دنیا بروی شلک عین و نالک  
 بلند و سیر شد مدال از دنیا بر میدارد و فرمودند نای جهان دنیا است و کلیدان  
 در دنیا است پس فرمودند که حقیقت پذیریم فرمودند و حلاوت با نازاد و دل  
 نمی باید تا وفق که بر و انداخته باشد که دنیا را دارد و نیز از اخوت منفور است که  
 زهد در دنیا بر نهند خدا بی محاکمت را در دل او ثابت میکرد اند و زبان او را  
 کو با میکند و عیهای دنیا را با و نباید هم مرصعای از او هم در ویان و صفا را  
 میرد او را از دنیا بسلامت و او را داخل دار السلام که هست باشد مدال و حقیقت  
 موسی کاظم فرمودند که ابوزر فرمودند و در کرد اند خدای عز وجل دنیا را ازین عالم  
 بدی کرده دارد و چیزی که از ان فتن صیرمانند و در کرده نان جواست که بکپی در صباغ  
 در شام بخورم و در جامه بپوشم است که بکپی بر یک بنده و بکپی ببارد و شل انکم و حضرت  
 امام رضا فرمودند که حضرت عیسی بن مریم بخوار بین گفتی بنی اسرائیل ما سفیر  
 برانچازد و ناسخا را فزون شد چنانچه اهل دنیا هرگاه از دنیا مضبوط است باشند تا  
 بخورند بر اینچازد دنیا ایشان فوت شده **فصل** در اخوت پیغمبر و در آن که اگر دنیا  
 در نزد خدا برابری با پرورش میکرد و مشرب ای انسان بکاف و غیره ایند و نیز فرمودند



زندان مؤمن و هفت کافر است و نیز فرمودند دنیا ملعونست و لجنه در دنیا  
 ملعونست مگر آنچه از برای خدا باشد و نیز فرمودند عجب تنای عجب از برای کسی که تقوا  
 بخیزد از آن که او بیست مؤمنه باشد و مع هذا از برای دار فریب کردنیست سزا  
 و باز فرمودند بسیاری مال شما را از باز خدا باز داشته فرزند آدم میگوید که مال  
 مال من ایا از برای تو از مال تو بهر حاصلت مگر آنچه را تصدق نموده و خیر کرده  
 یا خورده و فانی کرده باشی یا پوشیده و کهنه کرده باشی و نیز آنحضرت فرمودند که هر  
 صباغ کند و عمل هر آن دنیا باشد در نزد خدا و توبه بخشد و چهار چیز را  
 خدا بدو دلان میگرداند اولی که هرگز از وی منقطع نشود و دوم شغلی که از آن هرگز  
 نشود ششم پندشانی که هرگز توانگری در عقب نداشته باشد چهارم از وی که هرگز  
 آن نرسد و نیز فرمودند بعد از من دنیا بشمار روی خواهد کرد که ایمان شمارا بخشد  
 انهم هم را و فرمودند دلهای خود را مشغول ذکر دنیا سازید و خدای عزوجل در حق  
 فرستاد اندک مبلغی بجهت دنیا مکن که ایمان هیچ کس در درگاه من نیفتد که عظمای از عجب  
 باشد و حضرت عیسی علیه نبیا و علیه السلام فرمودند وای بر صاحب دنیا چون خواهد  
 و حال آنکه دنیا را خواهد گذاشت و چون این از تو می شود و حال آنکه تو <sup>میل</sup>  
 او را چون تکبر بران میکند و حال آنکه راوی آن میکند وای بر جاعلی که فرشته <sup>نیاید</sup>

۲۱  
 دنیا شده اند چون لازم ایشان ساخته چیز را که گراشت میدان و بعد اگر ایندمان  
 ایشان چنین را کرد و دست میدهند و اماست با ایشان لجنه با اهل دنیا و مد  
 شده از عماره وای بر کسی که صباغ کند و هفت او دنیا باشد و کاهان عمل او بیست  
 چون فردای قیامت بدو از من خواهد شد حضرت لعن بر پیش فرمودند ای پسر  
 من جزو شد دنیا را با خورن پاهو و دست و سوز کنی و مغز و پش اخوت را بدینا پاهو و راز با آن  
 و شخصی عجبی گفت دنیا از برای کیست در جواب گفت از برای کسی که از آن کند پست  
 اخوت از برای کیست در جواب گفت از برای کسی که او را طلب کند و حکمی فرمود دنیا خانه  
 خوابست و خواب تر از آن دل کیست که دنیا را آبادان میکند و بهشت خانه آبادان  
 و آباد تر از آن دل کیست که آن را طلب میکند فصل باید که ذکر کنیم بعضی از مثلها که  
 در مصنف دنیا وارد شده در قرآن مجید وارد شده ما مثل الحیوة الدنیا کاه از کثرت  
 من السماء فاحلطه بنات الارض فاصبح ههنا نذره الزمان یخبر جراین نیست که مصنف  
 و نندکان دنیا در حرمی و سرحد ذوال مانند کاهیت که از زمین رویده باشد  
 و باران بران باریده شود و غمانا می در روز دیگران کاه که ناز و خرم باشد <sup>کشته</sup>  
 در هم شکند و بادها او را پراکنده کند و حضرت پیغمبر فرمودند دنیا مثل <sup>میت</sup>  
 کمر کسی بر پند و نیز در پان کی باقی دنیا نیست بر کز شده فرمودند مثل دنیا مثل <sup>است</sup>







ان در بالای ایچاه و دوش سپاه و سفید باشد همیشه ان رشت را اهنه  
قطع کند و یکدم از قطع ان سستی نماید ان شخص با آنکه ان اژدها را بپند <sup>حفظ</sup>  
مقطع شدن ان رشت را دم بدم نماید منوجه شود باند ان عمل که بعد از ایچاه بان  
الوده بوده باشد و بخاک فرج باشد و زینبوری بسیار بر ان فصل هجوم آورد  
باشد و ان شخص مشغول بلبس ان فصل و حرص بران داشته و ان اژدها را در  
ان زینبورها از عز نماید و انی همت را مصروف بران داشته و اصل منوجه بالایی  
مرحوم و پاپین پانود پس بد آنکه چاه عبارت است از بنا و رشت عبارت است از  
واژدهای دهن کثوره یکت و دو مویش و زینبورت که رشت را مقارن <sup>مکند</sup>  
و غسل فرج بخاک لذتهای دنیا است که فرج مجتبا و المهاست و زینبورها دنیا  
پوسته اند که بر دنیا هجوم آورده اند و چه بسیار مطایفت این مثال را ایچاه از برای  
زده شده پس از خدا مطلبم که مرا هدایت نموده بصفتی عطا فرماید و پناه بان  
از غفلت و کراهی در مذمت مثال بد آنکه نفعهای پناستها و حیات  
بسیار دارد و جواب و اطراف ان وسعت و عظیم ترین نفعها و دثار <sup>نفعها</sup>  
ان مال است و عظیم ترین نفعهای مال انست که هرگز ادوی بران مستقیم نباشد و هرگاه  
که یافت شود و از انهای ان سالم بتوان بود و اگر نباشد فقری حاصل میشود که <sup>بک</sup>

که نزدیک میباشد که بکفر بکشاند اگر باشد که کشتی از ان بهرسد که عاقبت ازان <sup>ن</sup>  
کار نیست و بالجملة مال خالی از نایبها و انهمایست و نایبهای ان موجب بخواه  
انهمایش باعث هلاکت و تمیز نیک و بد ان از چیزهای بسیار دثار است که  
قدرت بران ندارد و ذکر صاحبان بصیرت که علمای سخن و امر مصلحتین باشند <sup>بدانکه</sup>  
کنکرها را ندارد و دعالت میدارد یکی نفاعت و دیگری حرص و حرص و دعالت <sup>میدان</sup>  
یک طمع با چهره دوست و هم است و دیگری مشغول به پیشها و منتهی شدن با ما <sup>بودن</sup>  
از حرص و کسی که مال میدارد و دعالت میدارد یکی نگاه داشتن مال و دیگری انفاق  
از انمندن و انفاق نمایند و دعالت میدارد یکی امر ان و دیگری مپانز روی و انها  
همه از امرهای مشاعرت و پرده اند روی این برداشتن از امور مصلحتی <sup>در میل</sup>  
در قرآن مجید فرموده انما اموالکم و اولادکم فتنه یعنی مالها و فرزندان شما فتنه <sup>بخت</sup>  
و تیر و زورند لا تلمکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولادکم <sup>نعم</sup>  
لنحاسرون یعنی باید که مشغول نشازد مالها و فرزندان شما را از یاد خدا و جماعت کبرا  
از یاد خدا باز میمانند البته زبان کاند و حضرت پیغمبر فرمودند محبت مال و محبت  
شرافت و برین یکی میرد بماند و در دل نفاق را مانند پیاستدن اب سبوط و فرمودند که  
دو کلو درنده که میان کله کو سفندی بینند انقدر و شاد نمکند که محبت مال و <sup>بک</sup>



در بین مرد مسلمان میکند و فرمودند که فرزند نام میگوید مال من مال من ایا از آن مال  
 تو چیزی هست مگر آنچه را مدته کرده و خرج نموده باشی یا خورده و فانی ساخته  
 یا پاشیده و گه کرده باشی و مردی با آنحضرت گفت یا رسول الله چیست و اگر خوا<sup>هش</sup>  
 مردن ندارم آنحضرت فرمودند یا مالی داری گفت بلی آنحضرت فرمودند پس مال<sup>خود</sup>  
 پیش بفرست بدیویتی کردی مؤمن با مالتی باشد اگر پیش فرستاده بخواهد که را  
 در پاید و بان برسد و اگر چنانچه واکند است بخواهد که بان بماند و از آن مفارقت نکند  
**فصل** بدانکه خداستاد بسیار موضعی از قرآن مجید مال را جز نامیده چنانچه  
 ان تراک خیرا الا صبه فا احرا به یعنی باید که و پیش کند اگر چیزی که عبارت از مال است و  
 گذاشته باشد و حضرت پیغمبر فرمودند خوب چیز است مال صالح از برای مرد صالح  
 و آنچه در صواب صدقه و حج و انفاق و اد شده مدح است بر مال از برای آنکه با نفاق<sup>بماند</sup>  
 رسد مگر بالعین حق در این مقام است که گاه مال وسیله مقصود صحیح میباشد  
 و گاه وسیله مظهرهای فاسد میباشد و مظهرهای فاسد مطالب است که باز نمیدان  
 بنده را از سعادت ابدی و راه علم و عمل را می بندد پس مال محمود و مذموم میباشد  
 محمود است نسبت بمقصود محمود و مذموم است نسبت بمقصود مذموم و چون طلبها<sup>باشد</sup>  
 بمنابت شوئیهای که راهزن را مخداسد و مال شهوتها را اسان بچاند و<sup>نسبت</sup>

و البته از برای رسیدن باینها خط از او در پیاده از قد کفایت بنظم شده اند  
 و اینها از شران استفاده نموده اند تا آنکه حضرت پیغمبر فرمودند خداوند بگردان<sup>شد</sup>  
 الیمه را بقدر کفایت پس آنچه از دنیا محض جرایب طلب نموده اند و آنحضرت فرمودند  
 خداونداننده دارد و در جاهای که مسکن باشم و بیابان و در جاهای که مسکن باشم **فصل**  
 بدانکه مال مثل مال است که در آن نه قائل و دان که بجهت دفعی و نه زرافت که را  
 تر پاک و ماند بافت میشود و هرگز منفعت و ضرر از آنجا که از معرفت اجتناب  
 بمن و جلب منفعت میکند و فرایده مال منقسم میشود بفرایده دنیوی و فرایده دینی اما  
 فرایده دنیوی حاجتی بذکران نیست زیرا که انواع و اقسام معرفت بیان دارند و اگر چنین  
 میشود همگی حصر بر طلبان نمیداشند و اما فرایده دینی سر زحمت آنست که  
 معرفت نفس خود کند یا در عبادت یا در چیزی که استغاثت جوید بان در عبادت  
 خدا قدر آنست که صرف روم کند و آن جهان نعم است مدته و روت و حفظ غرض<sup>خود</sup>  
 خاتم گرفتن اما صدقه گرفتن ثواب آن محقق نیست و در خبر آمده که غضب خدای عز<sup>وجل</sup>  
 و زویشاند و اما روت و اد است که صرف کند مال را بخواهنگران و بخیان در<sup>صفت</sup>  
 و هدیه و اعانت و همراهی ایشان و آنچه بسبب آن تحمیل برادران و در مسکن<sup>باشد</sup>  
 و کسب منفعت بخشد که کند زیرا که موصوف بچندین مکر که که احسان مبرور<sup>کند</sup>



در حق جوایز می ملوک نماید و ثواب این بنی عظیم است و اخبار بسیار و فضیلت  
 و صفات و اطعام طعام دارد شده و در هیچ خبری شریک نشده که اینها با پولانی  
 اینها حق است بلکه مطلق است و شامل اغنیان نیز هست و اما حفظ عرض را دانست  
 صرف مال کند از برای دفع هجو شاعران و عیب کردن سفیهان و گناه ساختن زبانی  
 ایشان و دفع شراف و فایده این با اینکه بحال ظاهر میشود در دین نیز فایده ها  
 دارد و حضرت پیغمبر فرمودند آنچه را ادی از مال حفظ عرض کند از برای ان ثواب  
 صدقه دارد و اما فایده صی و نکردن مال بخدمت است که ادب را بواجب بسیار میکند  
 و اگر خود مباشر اندا شود او قاتل منایع میشود و دشوار میگردد بران ملوک را  
 اخراج فکری و ذکر کمالی ترین مقامات سالکان است و در حدیث است که صورت شخص  
 معنی میکند بلکه بان تحصیل چیزی نماید مثل بنا کردن مسجد ها و پلها و رباطها  
 و بیمارستان و نصب غزنیای اب و در راهها و غیر اینها از فقهای بزرگان برای منفعت  
 مسلمانان و همیشه بکار جاری و بانی میباشد و تاد و نکاد پستمار جلب کنند  
 و دعای مالکان میکنند تا اینها فایده های مال است و در دین سوای فایده های  
 دنیا عجب الصدق و ان خالصی از عواری سوال و حقاقت فقر و تحصیل غنی و بزرگی  
 در میان مردم و تحصیل برادران و یاران و دوستان و وقار و دفع در راهها و اما

اقل مال منقسم میشود بدین و دین و دنیا اما انان دینی بر سر خود است از آنکه بعضیها  
 نیز اگر شهنشاهان و بزرگان غنائی چیزها میکنند و وقتی کار می انجامد است گاه  
 که معصیت میکنند چنانچه گفته اند از جمله عیصیهما انما انکاد و دست رس ندانند  
 هرگاه ادی ما بوس باشد از نوع معصیتی که رغبت بان معصیت میکنند و اگر قدرتی  
 در خود باید رغبت بان میکنند و مال نیز قدرتیست که باعث معصیت و تجاوز است  
 در عداورد و اگر بیکه موافق خواسته ها عمل کند حلال میگردد و اگر برعکس  
 و افتد و برکردن با قدرت دشوار است و فقرهای منظم تر از فقهای اوقات تنگی  
 و در آنکه بقیم در مباحات میباشند و این رتبه است که کم گویا وجود مالم ضبط میکند  
 و صاحب مال کی قادر است که توان جویند و رجاء در دست پیوسته و ترک کند  
 طعنه های لذیذ چنانچه حضرت سلیمان در ایام پادشاهی میکرد و قدرت بران داشت  
 و همین احوال صاحب مالان میباشد که تنعم بدینا میکنند و خود را بران مادم میکنند  
 و الفتی بقیم گرفته محبوب وی میشود و میریزد انان نمیترانند کرد و بعضی از تنعمها  
 بعضی دیگر میکنند و هرگاه انی بسیار بکنند از راه کسب حلال بان نشود  
 و سپید پس ناچار ترکب شبهها میشود و خوش میکند در خود غنائی و مباحه در  
 و دروغ گفتن و نفاق داشتن و سایر خلقهای بدنا انکه او و پادشاهش نظام

هنگام خوشی



باشد و نم کردن بروی اسان شود زیرا که هر که مالش بسیار است احتیاج از برودن  
 میشود و هر که مردم محتاج باشند با ایشان نفاق صورت پذیرد و در طلب رضای  
 نافرمانی خدا را میکند و اگر از افت اول که از کتاب بر ما رسیده باشد سالم بماند از این  
 سالم بماند و از آفتهائی که از احتیاج مردم میرسد دشمنی و دوستی و از این  
 میشود و حسد و کینه و پراکندگی و کذب و غیبت و سخن چینی و سایر معصیها که مختص  
 و زبان است و البته از اینها تغذی بسیار اعضا میکند و غای اینها از شوی ما  
 و احتیاج بحفظ و اصلاح است و آفت سیم و آن افتی است که هیچکس ضامن آن  
 نمیشود و آن است که اصلاح مال باز میدارد و او را میراند خدا و هر چه بنده  
 از پاد خدا باز دارد زیان است و از برای این است که حفظ عیسای فرمودند که در  
 تصرف است یکی آنست که از غیر حلال اخذ شود فرمودند در غیر مقصود صرف نمیشود  
 گفتند اگر در مصروف صرف شود فرمودند که اصلاح آن باز میدارد از پاد خدا و آن  
 آن و ضوابط است که صعب است زیرا که اصل عبادت و لب و سرافها پاد خدا و فکر در  
 و این حسد و دل نافرمانی و صاحب ذرات صبیح و شام و در فکر نزاع با کار و حساب  
 چنانست آن میباشد و با شرک و کفر و بد و در رفیق در گفتگو و با اتباع پادشاه  
 بر سر خراج و خصوصت و باز در و آن در تقصیر و عمارت در نماز و میاشد

و صاحب تجارت همیشه در فکر چنانست شرابی و سود را بیهوش برداشتن و تقصیر  
 و منابع گردانیدن مال میباشد و همچنین صاحب کله و سایر اصناف عالمها و در  
 آنها از کثرت شغل غفلت میکند که گنج گذاشته شده باشد و در زیر زمین و صاحب کف  
 نیز همیشه در آن فکر هست که در چه چیز از امر من کند و چه کفایت حفظ آن نماید  
 و میترسد که احدی بر آن مطلع شود و در دفع طمع مردم از آن میگوید و با وی مال  
 انکار مردم و پنهان بقی ندارد و کسی که قوت مکر و زبانتی دارد از جمیع اینها  
 بیگانه است و آنچه مذکور شده آفتی بود که متعلق بدینست و سواي اینها  
 مال و بختها بکشد از ترس و اندوه و غم و غصه و غیب در دفع ماسدان و حفظ  
 و کسبان پس ترا مال که بدان دفع آفت توان نمود آنست که بقصد قوت دارد و  
 باقی را در جنات صرف کند و آنچه غیر اینست هر گشته است **فصل** بد آنکه در غم و  
 آفتی باید که قضا فایز باشد و طمع از مردم نداشته باشد و ملاحظه این مردم دارند  
 نکند و هر قدر بر کسب مال عرصه نباشد و این ممکن نیست مگر آنکه بقصد کفایت  
 کند و از زوهارا کوناه سازد و اگر غنی بکثرت مال و طول امد داشته باشد  
 قناعت از آن قوت میشود و بسبب طمع و خوار و حوس و قلت قناعت ناچار چگون  
 میشود و حوس و طمع او را بخلهای ناشایست و آن کتاب مکران که از مروت است



میکشاند و آدمی مظهر بر حسن و طبع و فطرت قناعت شده حضرت پیغمبر فرمودند  
اگر از برای من ندادم و در دستانم از نلای فقره باشد طلب بر دو خانمستم خواهد کرد  
و بر بنیاد شکم فرزند او را مگر حال که عبادت از رک و اخلاص شد نشاید  
عز وجل با هر که لطفی داشته باشد او را از بنیادش بر داده قبول تو به ان میکند و نیز  
هر چند و کس که سر نشوند و در هر حال و نیز فرمودند فرزند آدم <sup>پیغمبر</sup>  
در دو فصل حرص و طول امل و چون اینها را پس آدم است که او را اگر آید  
مضر نیست که هلاک میکردند و آدمی جوان میشود در دو فصل قناعت و هلاک  
خداست و رسول خدا بر قناعت مدح نموده اند و حضرت پیغمبر فرمودند خوشا  
حال کسی که هلاک است با سلام بماند باشد و پیش از کفایت باشد و بقدر کفایت <sup>بنا</sup>  
کرده باشد و فرمودند در مقام هیچکس نخواهد بود از غنی و فقیر که از فقر خواهد <sup>شد</sup>  
که در دنیا خوشان بقدر کفایت میبود و فرمودند ای گروه فقران بدو داعی باشد  
تا ثواب فقر فایز گردید و اگر چنین نکند ثواب نخواهد داشت و فرمودند ثواب فقر <sup>را</sup>  
ملاع دنیا نیست بلکه ثواب فقر است و فقر و تنگدستی در دین و دنیا <sup>است</sup>  
که هیچ نفسی هرگز تنگدستی مکرر در میان تمام بان برسد پس از خدا بفرستد و حال <sup>طلب</sup>  
دو زی یکند یعنی اندک سعی میکند و مبالغه بسیار میکند و حضرت امیر المؤمنین <sup>ای فرزند</sup> فرمودند

ای فرزند آدم اگر از دنیا بگذری خواهی که توانا باشی پس اندک چیزی از دنیا بخوا  
کفایت میکند و اگر پیش از کفایت میخواهی پس تمام آنچه در دنیا است تو را کفایت میکند  
و حضرت امام محمد باقر فرمودند هر که چشم بیالادست خود را بشناسد و از <sup>نیست</sup>  
بندد آنچه خدای عز وجل بر پیغمبر خود فرموده کافیت و اینست کلامی که فرموده و لا <sup>تدین</sup>  
عینک الی ما منقلب از و احبناهم زهر العجوة الدنایه چشم مدار با آنچه ما است <sup>شد</sup>  
از مردم را بدین بهر دست ساختیم از خوشبختیهای زندگی دنیا و اگر چیزی از آن بخوا <sup>د</sup>  
زندگانی پیغمبر را بپا داور که مؤمنان حضرت جو و حلوان و خرم و غیره را با شای <sup>د</sup>  
عز ما بود و انهم در وقتی که هم میرسد و الا کاه بود انهم بنزد و حضرت امام حنفی <sup>و</sup>  
فرمودند بدستی که خدا بخواهد میباید که دیگر میشود بنده مؤمن که هرگاه <sup>تو</sup> بروی  
ساختن اقامت را بخواست بن نزد دیگر میباید و خشنود میشود بنده مؤمن من اگر <sup>بزرگ</sup>  
فراخ کرد ایندم و اقامت را بخواست از من دور میباید و نیز فرمودند هر چند <sup>بنا</sup>  
بنده زیاده میشود و دنیا و ثواب میشود و فرمودند در مناجات موسی <sup>و</sup> مذکور است  
ای موسی هرگاه دیدی که فقر و بنواورد بگور جبابه سالکان و هرگاه دیدی  
توانگری و بزرگو میگویند که ای که که فخر در عیوبت ان شده <sup>است</sup> فصل خلعت  
مال میریزد مگر بجا قناعت نزد هر چند چیز از آنکه مقصود از مال را بداند



بدانند که از برای چه فرموده شده <sup>بگو</sup> آنچه احتیاج بآنست تا کسب ضبط نکند مگر قدر حاجت  
 دوم رعایت داخل مال را بجا نیاورد آنکه حرام محض یا آنچه حرام بر وی غالب باشد اجتناب  
 نماید و از راههای مکرر و هدر دادن در روشت اجتناب نماید <sup>بگو</sup> رعایت خارج نکند  
 و در خرج کردن میان روی بکند نه اسراف کند و نه تنگی بکند خدای عزوجل در قرآن  
 در مدح مؤمنان فرموده و الذین اذا انفقا ولم یسرفوا و کان بین ذلک قواما <sup>بگو</sup>  
 انما عندک هرگاه اتفاق است اسراف نمیکند و تنگی نمیکند بلکه میان روی میکند  
 و در حدیث نبوی وارد شده که هر که میان روی کند پادشاه میشود چهارم آنکه هر  
 از حلال کسب کرد در جایی که حق باشد صرف کند و بغير حق صرف نکند از برای آنکه کار  
 کسب کردن بناحق یا مرف کردن در ناحق برابر است <sup>و اصل</sup> بخت آنکه دادن و ندادن و اتفاق  
 و اصل بخت خود بکنند پس هر چه را خد کند بان بخت خد کند که استعانت بخواند  
 به عبادت و ولا کند از آنچه را و امکنند بان بخت که بان پی رعیت و از اخیر شمرده و هرگاه  
 اینها را محافظت نماید و وجود مال ضرری نرساند حضرت امیرالمومنین <sup>علیه السلام</sup> فرمودند اگر  
 فرا گیرد تمام آنچه در روی زمینست و مراد آن رضای خدا باشد خواهد بود اگر  
 تمام روی زمین را و کذا و مرادش رضای خدا باشد نخواهد بود اگر کسی  
 کند آنکه بخت استعانت به عبادت میرساند با پادشاهان بخت فارغ بود از برای

از برای عبادت جواب گوئیم که بهتر این در آنست که بند را از بار خدا مشغول سازد  
 و اگر پادشاهی باز دارد او را از خدا ترسان کند و در حق آن اولی خواهد بود و اگر ترساید  
 داد و داد از بار خدا دوری و حق آن اولی خواهد بود و سبب این آنست که بخت  
 و فتنای عبادت بخل قلبت بال پس اگر هر دو در این مساوی باشند در جبهه افتاد  
 خواهد بود اقاد را بجا میآید که فتنهها را بجا میآید و موضع زمین را برای آنکه  
 بسیار میباشد که ترانکران میکنند که دل بال بخت استعانت این دو باطنش پنهان  
 و شعوری بان ندارد و وقتی مطلع بر آن میشود پس باید که بخی بر خود را بکند و این  
 حالت است که جمیع ترانکران دارند مگر اینها و اولیاء و هرگاه معلوم شد که اینها  
 پادشاهان راست پس علی الاطلاق میگوئیم که پادشاهان را برای هر مردی اصلح و اولی  
 از برای آنکه ملائمت و وفاداری او بدینا در غالب اوقات ضعیف تر میباشد و بعد از  
 علامه ثواب استیجاب و عبادات او ضعیف میشود زیرا که مقصود در عبادات محض  
 زبان و بدن نیست بلکه از برای آنست که این او بخی حکم شود هر چند که دل فارغ  
 تا به عبادت در این خدا پست است و از برای اینست که در اخبار فضل پیرمرد <sup>علیه السلام</sup>  
 وارد شده و بنوعی معقولان نیست که البینه مالک هیچ چیز نباشد حضرت امام <sup>علیه السلام</sup>  
 در انشاء متفق که با صبر میفرمودند این سخن را گفتند که خدای عزوجل بخی را تعلیم کرد



که چون اتفاق مال ناید و این چنان بود که وقتی آنحضرت بهتدیه حضرت مقال از  
 داشت و گراشت داشت که جمع کند و آن بانی ماند و باشد پس صدق کرد و می باشد  
 و چیزی نداشت و در آن وقت سایل سوال کرد آنحضرت چیزی نداشت که سایل بگوید  
 کند سایل ملاحت حضرت را کرد آنحضرت نمی گفتی شد از آن راه که چیزی نمی یافت که بگوید  
 و در نهایت رحم و شفقت بود پس خدای عزوجل آنحضرت را تعلیم فرمودند و از  
 کردند باین سخن که ولا تجعل لک مغلورا الا مغلا ولا تبطل اکل الباطل و لا تبطل  
 محو ایقوست خود را غلور کردن مکن بآنکه هیچ بکس ندهی و دست خود را بآنکه  
 بهین مکن با آنچه هر چه داشتی بدهی پس پیشی در آنکه ملا صد کرد و مشی و در  
 با شوی پس حضرت امام جعفر سلام الله علیه فرمودند و خدای عزوجل است که گاه  
 که مردم سوال از تو میکنند و تو را معذور نمایند و هرگاه جمیع مال خود را بدهی و مال و دین  
 میشود بعد از آن آنحضرت بیجا است موفیق گفتند که بعد از این چیزی که در فضل و زهد مثل  
 سلمان و ابوذر و غیره باید و سلمان هرگاه مصیبت خود را از حضرت بگوید و بگوید که از  
 میگردد تا سال دیگر وقت مصیبت او بیاید پس شخصی بلمان گفتی تو چنان بدهی که در آن  
 این کار میکنی و حال آنکه میدانی شاید او و نیاز تو را بهی سلمان در جواب فرمودند  
 بر مردن من میرسد چرا امید بر ندکی من نداشتی جاهل را با امید این که هرگاه

۱۰۶  
 نفسی و روزی خود را نباید ما حبش را مضرب میدان و هرگاه مصیبت خود را بفرمود  
 از عید شود اما ابوذر چندین بار گفتند که داشت که اغدا امید شد هرگاه  
 کوشش خواستند با هم پنهانی وارد میشدند و گفتند بجهت ایشان میگفت و هرگاه در میان  
 مقامان که با وی بودند پریشان می یافت شری با او گفتند برای ایشان میگفت  
 قدری بجهت خود بر میداشت اما از پاره آن حصه که فرمود و پیش میرسد بر میداشت  
 و کسوزا هدر از پنهان بود و حال آنکه میگوید رشان ایشان بخوان پیشمار گفته  
 و مع هذا چنان بود که مالک چیزی بماند چنانچه شماسو فرمود و میکند و در آنکه  
 هر چه داشته باشند و در آن زمانند و بریم بدهند تا آنکه خود و عیال خود بخورند  
 باشند و بدانند آنجا است که شنیدم از پدرم که از پدران بزرگوار خود روایت میکرد  
 آنکه حضرت پیغمبر روزی فرمودند از هر چه چیزی انقدر تقبیل میکنم که از بنده من  
 اگر بدین او را در داد بنام مغرض کند از برای او خیر است و اگر مالک آنچه در من  
 و مغرض است بشود از برای او خیر است و هر چه خدای عزوجل بامر من بکند از برای  
 او خیر است **نکته** ظاهر شد از آنچه گفتیم این که خلاصی از آفت و مفاسد است  
 ممکن نیست مگر بدهد در آن و زهد است که خواهش قلبی بدینا نداشته باشد  
 مگر بدهد و زهد و این و تبتا بسیار عالی در قرآن مجید وارد شده و فرج



علی توصیف زینب را موضع و قال الذین اوتوا العلم و یکم ثواب الله خیر و در این باب  
خداوند عزوجل زهد را نسبت به علم داده و اهل زهد را عالم نامیده و این بجا است  
و نیز فرمودند من کان یرید عزت الدنیا و ما لرفی الاخرة من منصب یفیه هر که اراده  
دنیا دارد از دنیا منسوبی بآن میدهد اما در آخرت منصبی نخواهد داشت و خیر  
فرمودند هر که صیغ کند و همت او دنیا باشد خدای عزوجل کار او را برآورد و میکند  
او را متفرق میان دو پادشاه را در برابر روی او میدارد و حاصل میشود از این  
آنکه پادشاه را بجز مقدار رسیده و هر که صیغ کند و همت او آخرت باشد خدای عزوجل کار  
او را جمع میدارد و محافظت میکند پیش او را و باطن او را غنی میکند و دنیا را  
بوی میکند در حالیکه متکبر و غرور باشد و فرمودند هرگاه بنده را به یکدیگر  
و زهد در دنیا و دنیا دوستی او شده بان بنده نزد پاک شود که محبت بر خورده و منسوب  
شده و فرمودند در دنیا بدارید تا شمارا دوست داشته باشد و زهد در مال را  
بناپذیر تا شمارا دوست داشته باشند و فرمودند هر که خواهد که خدای عزوجل کار  
بوی عطا کند بدو و تعلیم و هدایت را روزی ان کند بدو و هدایت کند و باید که  
زهد در دنیا بورزد و زهد سه درجه دارد درجه پائین تر آنست که مطلوب از  
نجات از آتش و سایر عذاب آخرت باشد و این زهد خافیه است و دوم آنست که

۶۷  
مطلوب از زهد رجب در بین خدایت و غنای هست و این زهد امیدوار است  
نیم و آن درجه بالاترین است و آن آنست که مطلب بجز از خدا و ملاقات با  
و این زهد عارفانست و زهد با عباد احکامی که دارند منقسم میشود بر واجب و  
و ملائم پس واجب زهد در حرام است و سنت زهد در حلال و ملائم زهد  
در چیزهای شبهه ناک و در مصایح الشریعه آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند  
که زهد یکبند در آخرت و خلاصه از حتم است و زهد عبارتست از ترک هر چیزی  
که باز دارد تو را از یاد خدا بدان تا سفت بر فزون چیزی و بدون عجب بهر سبب  
در دنیا و دنیا دوستی و غلبه بر دنیا و غلبه بر دنیا و غلبه بر دنیا و غلبه بر دنیا  
و بود نشاء افتد آن همیشه از آنست که پادشاه با سق و چنگ راحت زنی و زاهد کسی که  
اختیار کند آخرت را بر دنیا و خواری را بر عزت و تقوا بر راحت و کسب داری و  
عاقبت آخرت را بر غنای دنیا و ذکر را بر غفلت و نفس او در دنیا و دلش در آخرت باشد و  
آنحضرت فرمودند که زاهد را پاکست و فرمودند کسی است که مال حلال میکند از  
حساب و ترک حرام میکند از ترس عذاب فرمودند زهد در دنیا آنست که مال را ضایع  
مانند و حلال را حرام کند بلکه زهد در دنیا آنست که اعتماد بر باطن داری پیش از آنست  
که بخدا داری و خیر را بر تو زمین سلام الله علیه فرمودند زهد در دنیا آنست که ساختن کار



و شکر گذاری هر رفتی و پر مهری از هر چه خدا حرام نموده و نیز فرمودند تا ای خدا  
 در دو کلمه از قرآن جمع است خداوند عالم بان فرمودند لکلا ناسوا علی ما ناکم و لا  
 ما انکم یخفوا انکم عکسین بشوید بر آنچه از شما غیب شده و خشنود نکرید با آنچه بر شما  
 و هر که بکشد شکر ممکن نشود و بر اینده خشنود نکرید چیزی از زهد را فرمودند  
 پس انحضرت فرمودند بنندگان خودم قسم که این ابر در معنی زهد تمام است **فصل**  
 از ثمره زهد سخاوت و از ثمره زهد در پناخت پس اگر مال نباشد سزاوار  
 بنده قناعت است و اگر مال موجود باشد سزاوار حالت سخاوت و احسان معروف  
 زیرا که سخاوت از اخلاقیات است و این اصل از اصول اخلاقیات و از اینجاست که  
 حضرت پیغمبر که فرموده سخاوت به خشنودگی درختی از درختان بهشت است و شا  
 آن درخت بر زمین او پیخته شده پس هر که شاخ از آن درخت را بگیرد می تواند  
 به بهشت و فرمودند جبریل میگفت که خدای عزوجل میفرماید که این دین دینیست که  
 از برای خود پسندیده او و اصلاح میکند این دین را مگر سخاوت و حسن خلق است  
 دارد و عفت بدین را باین دو فرمودند خدای عزوجل پناهنده است از  
 خود را مگر بر سخاوت و حسن خلق و نیز فرمودند از مویجات از پیش دادن طعام  
 و فاش سلام کردن و خوش سخن است و فرمودند پهلوی کسی که از گناه میگریزد

بدینکه خدای مستکبری از او میکند و هرگاه لغزشی کرد خداست و با یکدیگر و نیز  
 طعام صاحب خود دولت و طعام بخیل و صفاست و فرمودند صاحب کم بخیر از یک  
 و بر دم نزدیک است و به بهشت نزدیک است و از عجب دور می باشد و بخیل از خدا که  
 و از مردم دور است و به بهشت دور و به عجب نزدیک می باشد و جاهل حق مجرب است  
 خدا از عابد بخیل و بدترین منزه است و رفیع ترین درجه ای سخاوت است  
 و ان عبارت است از خود کردن بال و احتیاج بان خدای عزوجل در هر صبح و شام  
 و یثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة یعنی بخشد و در ابر خود و هر  
 غایت احتیاج داشته باشد و نیز انحضرت فرمودند هر کسی که خواهش بخیری داشته  
 باشد پس از خواهش خود نموده و دیگری را ایشاد و اختار چون کند گناهان  
 او پاره میشود و سزاوار برای فقیرانست که مضائقه نکند در این قلی که اگر  
 خودش فاضل باشد از برای آنکه بر ایشان باین دسترس میدارد و ثواب این  
 مالهای بسیار است که با توانگری داده شود حضرت پیغمبر فرمودند که گاه می باشد  
 که یک درهم از صدقه در نزد خدای عزوجل بجز از صد هزار درهم می باشد پس  
 بار رسول الله این چون میشود فرمودند که در میان مال بسیاری که دارد صد هزار آن  
 میکند و دیگری دو درهم دارد و غیر از آن مال نیست پس یک درهم را برضا و رغبت



میکند و غلب این بکن هم پیشتر از آن صد هزار در هر یک و بدانکه امثال در مقامی که  
 دادن واجب باشد بخلت و دادن در مقامی که امثال واجب باشد اسراف است  
 و حد وسط از این دو پسندیده است و سزاوار است که بخاومد و جوهر را غلبه  
 از حد وسط بدان از برای آنکه حضرت پیغمبر ص ما مور بود بجاوت و این سخن را  
 گفته شد که بخل ندارد هر چه داری بده چنانچه در این مثنوی بیا مذکور شد و نیز  
 در قرآن مجید وارد شده در مدح مؤمنان و الذین اذا انفصلوا لم یسرفوا و لم یقربوا و کان  
 بین ذلک و ایا فیض ایضا میگوید که هرگاه اتفاق کنتم اسراف نمیکند و تنگ نمیکردند و در  
 که حد وسط است میباشند پس چه است که در میان بخل و اسراف و تقصیر و سب  
 و ان انکم انذار و دادن و ندادن را بقدر واجب قرار بدهد و همین کافی نیست که  
 اتفاق کند و بدل را حق نباشد و یا نفی خود در گفتگو باشد بلکه باید که دل او را با  
 علامه نباشد مگر از آن جهت که اگر برای انکه صرف کردن باشد در آخر موقوف بر آن  
 باشد خواه بجهت شرع و خواه بجهت عروت و عادت واجب و عروت و عادت نظر با  
 نظر باحوال اشخاص مختلف میشود و بسیار میباشد که قیاس میباشند از حق مضایقه کردن  
 که از فقیر قیاس میباشند و با عیال و خویش چندی چند قیاس میباشند که با یکا نیز قیاس  
 با هم با چیزی چند قیاس میباشند که با عزیزها به قیاس نیست و در میان چیزهای چند

قیاس میباشند که در خرید و فروش و داد و ستد قیاس نیست و میزبانها و باطله بخل است  
 کردن عالت از مطلق که آن مطلب هم تر از حفظ مال باشد و بخاومد و در مقابل  
**باب چهارم در تعریف بخت بخت** بدانکه اصل جاه بهین شدن اوازه و مشهور شدن  
 است و این امتیاز عظیم و خواهش باین ناپسند بلکه پسندیده که نامحبت مکرر  
 خدا و اوسته و هر که میباشند از برای انتشار دین بدون سعی انکس در طلب شهرت  
 خدای عزوجل فرموده تلك الذرا لخرة یجلبها للذین لا یریدون علوا فی الارض  
 فنادوا العاقرة للفقین یعنی بهشت را اگر داند ایمان از برای کسانی که در دنیا  
 اراده مری و فساد نداشته باشند و حضرت پیغمبر ص فرمودند بجهت جاه و مال در دل  
 نفاق دامیر و باند چنانچه اب سیر و امیر و باند و نیز فرمودند که دو کلاه در دنیا  
 کو سفند اعتقاد رساند نمیکند که بجهت جاه و مال در دین و در میان میکنند و فرستادند  
 جز این نیست که هلاک شدند مردم ببالعت هوا و عجب و مدح و ثنا و نیز فرمودند  
 اینقدر از شر از آدمی کافیه در میان مردم در دین و دنیا اگر انگشت نما باشد مگر  
 خدای عزوجل او را معصوم داشته باشد و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه  
 فرمودند جاه از کهنه بپوش نامشهور نشوی و خود را بلند مگردان از برای آنکه  
 مشهور و علم شوی و خود را پنهان دار و ساکت باش تا سالم بمانی و هرگاه چنین







جاه میباشد از برای جاه ترهای بسیار باشد مثل مدح و تعریف و اندازن از برای آنکه  
کسی اعتقاد کالی میدارد ساکت از آن نباشد بلکه همیشه مدح او را میکند و مثل خدمت  
هر امر از برای آنکه نتواند که بعد از اعتقاد من همان برداری نکند و مثل اربابان و بزرگان  
و تعظیم و احترام باستاء سلام کردن و در مجلسها او را بر صدر جا دادن و در جمیع  
اورام مقدم داشتن و بدانکه مالک دلها شدن و عیان دارد بر مالک مال شدن  
از چندین راه اول آنکه بجای تحصیل مال نمودن اسان تر است از تحصیل نمودن جاه  
پس عالم با ذاهد که در دلهای او دارد اگر قصد کسب مال کند اسانتر از برای آنکه  
مال مردم مخدولهاست و صرف کسی میکند که اعتقاد کالی بان داشته باشند و اما  
مرد خبیث چه سرو پای که کالی ندارد اگر گنجی یابد و جاهی که بان حفظ مال نماید  
نداشته باشد و خواهد که بال تحصیل جاه کند او را میسر نمیشود و دوم آنکه مال در  
بطلان و تلف شدن است از برای آنکه در زمین و غیب میشود و پادشاهان و  
طبع در آن میکنند و محتاج است بحفظ و حواس و حفظهای بسیار راه بان می باید  
مالک دلها شدن این افک را ندارد از برای آنکه صاحب جاه از غضب و دردی  
دراغ و امان میباشد بل غضب جاه بان طریق ممکن است که کسی را بهای مردم را  
برهم زند و حال صاحب جاه را در نظر هار نشسته کرده اند و غیر کالهای مردم را بد

بدهد و آنچه میدون بخود اندازد اوصاف کمال افتاد یعنی این مصادها اسانتر است آنکه  
جاه از مغفلان مراب نمیکند و زیاده میشود و بنب و زحمتی از برای آنکه هرگاه در جاه  
شخصی بخود اعتقاد بکمال آن از راه عمل با غیر اینها می دانسانند و البته در راه  
کالات آنکس را از برای دیگران میکنند و این در شهرها منتشر میشود و دولهای را  
بدام آمده از عیان و فرمایند و می نمایند از هر کس مراب بدیگری میکند و زیاده میشود  
بجای معنی نمی آید و اما مال هر که هر چیزی از آن مالک شد همین خود مالک است  
و بس و نمیتواند که از آن یاد کند مگر بنب و زحمت بسیار اما بخت جمع مال و کج داشتن  
چیزها را از جنه کردن و خواندن بسیار هم دانسانند و بدون احتیاج با پنهان و بجا  
بسیار و پنهان شدن و از راه پنهان دوی که میداند هر کس بان شهرها غنی است  
و مردم انجاها را خواهند که عظیم او بکنند و آمده ان بر غنی ان غنیها یکی سبب  
یک ظاهر و دیگری پنهان که هم زبیر کان از پنهان ان عاجز است چه جای نادانان زیرا که  
از پیشتر که در غنی پنهان است هم میرسد و حالتی که از طبع مختلف است و مطلع بران  
نمیتواند شد مگر جامع که بکنند چیزها رسیده اند و اما سبب ظاهر و غنی ان خون از  
نمودن اسانتر از برای آنکه صاحب خوف از راه بد کافی جوهر میباشد وادی هر چند  
فی الحال کفایت میماند شده باشد لول اهل میدارد و بخاطرش میرسد که این مال را

بدیگران



کتابت وی شده بپایان شد که تلف شود پس محتاج بدیگری کند و هرگاه این بخارش  
و سپید خونی در دل او پیدا شود و این خوف را دفع نمیکند مگر اینشتی که از وجود مال  
دیگر حاصل شود تا آنکه اگر آن مال تلف شود این مال کفایت او را میکند و همیشه از آن  
مستغنی گردد و خود میدارد و بجای آنکه بندگان داد و فرار میدهند که عرش دراز خواهد  
و احتیاجش زیاد خواهد شد و بعد رسیدن آنها ببال و مشورت پس از این بندگان  
طلب میاید چیزی را که دفع ترس میکند و آنچه زیاده مالی است تا آنکه اگر پیاده دیگر  
مستغنی شود از مال و ایافتی سود و تلف شود و این ترس است که در نزد مقدار فقر  
از مال می آیند و از برای اینست که خواهش بالخیال و لذت نه باشد تا آنکه مالک جمیع  
دود پناست بشود و از برای اینست که در حدیث وارد شده دو مرد بودند که یکی بنشیند  
یکی بر روی علم و دیگری بر روی مال و همین ملک مطرد و جاریست در خواهش اعتبار و  
در دلهای جمعی که از وطن و بلاد دورند و اگر خالی از آن نیست که بخاطر گذرانند که  
گاه باشد که از وطن بیرون رفتن بجای ایشان و و با ایشان از وطن خویش بیرون آمدن  
بوطن می آیند و محتاج شود به استعانت از ایشان و قاصد پنهان که قوی است آن  
که روح امر است از راهای بانی و بالطبع عیب بر روی میدارد و معنی بر روی فقر  
بودن است و بنده بودن چنین است بر نفس و شوار اگر چه نفس از رسیدن بنهایت کمال

۱۱۲  
کمال عاجز است از اخلاص کمال از آن ساقط نیست و همیشه بحال و رفعت باشد  
لغت از آن بر میدارد از آن راه که کمال است از راهی دیگر پس هر چه منجرب است بحسب  
و بحال خود میدارد و همان کی که عبارت است از عدم صفات کمال از آن راه  
دشمن میدارد پس استلا و غلبه بر ماله و له با بالطبع محبوب شد اما اگر چه در بعضی  
مطلبها حاجتی بان نباشد و از این راه است که بنده ساختن بندگان و مالک شدن  
از او از طلب میکند که چه چیز غلبه باشد **فصل** بدانکه کمال جمع که هر که بداند  
است بخدای عز و جل نزد بلی میشود و بعد از آنکه برای نفس کمال است و آنچه بانی  
چیزی نیست مگر بخدمت بندگان صفات افعال او و بحسب حق در آسمان و زمین و در  
و اخوت و آنچه متعلق است و بعد از آن علم معنی از بودن که عبارت است از خلاصه مراد  
شهرت و محبت های بنا و غیره و غلبه بر آنها مسئول بودن از برای نشر بفرشتگان که  
ایشان را حرکت در می آورد و غضب بر ایشان معلوم میشود و اما چیزی که ناغفرت در  
بر معرفت خدای عز و جل مثل معرفت لغت و ب و تقوی و قرآن و فقر و احادیث و لغت  
ساختن نفس تا شایسته معرفت خدا شود و چنانچه در قرآن فرموده رستگار و سعادتمند  
گشت که نفس را از پلید پاپا که ساخته و نیز فرمودند هر که در راه ما جهاد کند ما  
مستغنی خود را بان می نمایم پس از آن چه ما بپشت کریم از آن پناست از آن



که وسیله شناخت خدا و تحقیق از او کسب و آموختن و تفکر بریده دارد و شک نیست که کمال  
 حقیقی نیست از برای آنکه قدرت آن حقیقی نیست بلکه قدرت حقیقی خدا پرست خود جل  
 و انجیم میرسد بعد از داده بنده و قدرت و حرکت آن البر با حدث شده چنانچه در  
 خودش تحقیق این شده بلی بنده و کمالی از راه قدرت میباشد نسبت به حالت فعله  
 بحال سابق بفعل و انقدرت و وسیله است بکمال علم مثل سلاقی و اعضا و مرتب شدن  
 دست از برای اخذ خوردن و پا از برای رفتن و حواس از برای ادراک و اگر این قوتها  
 نسبت از برای آنکه رسیدن به تحقیق کمال علم و گاه میباشد که و باقی داشتن این  
 محتاج بقدرت بر مال و جاه میباشد از برای آنکه موصول شود به این بوی طعام  
 لباس اما با اندازه معلومی و اگر در راه شناخت خدا استعجال نکند این خبری و در آن  
 مکر از جهل و لذت کفری و کمالی باید و بنودی منقوض میشود و بنده را راهی بکمال اندک  
 که بعد از مرگ باقی ماندن میباشد زیرا که قدرت آن بر عین ماله و منزه ساختن ماله  
 و بدنامی است و آن بعد از مرگ منقطع میشود و هر که این را کمال داند بسیار نادان  
 خواهد بود و تمام مردم در این نادان مستغرق اند و گمان میکنند که قدرت بر عینها  
 بغیر غنم و بنمک و قدرت بر عین بلایا و بیماری مال و قدرت بر تغییر ملک  
 جاه و کالت و چون این را کمال دانند از محبت ازاد اند و چون محبت این را دانند

۱۱۵  
 دارند و طلب از انموده اند چون این را طلب نده اند مشغولان شده اند و بر این مرتبت  
 کمال حقیقی که موجب عز و مجد است که ان علم را از او کسب فراموش کرده اند و انجا  
 ان جماعتند که اخوت را بدینا فرود خندند عذاب ایشان تخفیف نمیشود بابت و کسی که  
 ایشانرا نخواهد کرد و اینها ان جماعتند که معنی خدای عزوجل را در قرآن نفهمیدند از کفر  
 فرمود ما المال والنون و نبتة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات چه مندر بک معنی  
 مال و فرزندان و نبت حیات دنیاست علمها و علمها که باقی میماند و صالحی میشوند  
 و نزد خدای عزوجل بهر است پس علم و ازادگی باقیات صالحات است که کمالی از برای  
 نفس اند و باقی میمانند بعد از مرگ و مال و جاه بنودی غانی و منقوض میشود و مثل  
 انها را خدای عزوجل در قرآن مجید نده چنانچه فرموده اند انما اصل الحیوة الدنیا کما  
 انزلناه من السماء فاخلط بربیات الارض فاخرا به و معقوبه شرحه گذشت پس هر چه  
 بمرده انهم میباشد بعد از مرگ از تلخیص دینا و هر چه باقی میماند از باقیات صالحات  
 و ظاهر شد از اینجهت گفتیم آنکه کمال قدرت بال و جاه کمال و هیبت و اصل ندارد و آنکه  
 هر که نام عز و اصرت طلبان نموده گمان کند که مقصود اینست البر جاهل خواهد شد  
 مگر آنقدر از دنیا که آدمی را کمال حقیقی برساند **فصل** در آنکه چنانچه ناچار است  
 از اندک مالی از برای ضرورت طعام و لباس و چنین ناچار است در اندک جاهی از برای



ضرورت با مردم و چنانچه از مستغنی نیست از طعامی که تناول کند پس جایز است که در  
داشته طعامی را و مالی که باین طعام بخرد همچنین خالی نیست از آن چنانچه بخارد و کس  
او را بکند و برین فقی که اعانت او را بکند و بیاد شاه که عاقلان او را نماند و دفع کند  
ظلم بدکاران را و از وی پس خواهش است با اینکه از آن خادم اعتقاد در سینه داشته باشد  
که باعث خدمت او شود و مضموم نیست و همچنین خواهش است با اینکه در دل رزق  
و سیر و اعتبار داشته باشد که رعایت و اعانت او را خوب بکند و همچنین عبت داشتن  
در دل است و اعتقاد را اعتبار و دفع داشته باشد که او را ستود و تعلیم او را خوب بکند  
بجای او داشته باشد و همچنین عبت داشتن با اینکه در دل پادشاه اعتقاد عمل و دل  
باشد که دفع شر از وی بر بهترین وجهی بکند زیرا که جای مثل مال و سبیل است بر آن  
بفرستد پس وقتی میان مال و جاه نیست و عزت که عین مال و عین جاه محبوب است  
بلکه عبت اینها تا از منزلت عبت که او در خانه باب خانه میدارد از برای آنکه بجهت رضا  
حاجت مضطربان و بخواهد که از فقاری حاجت مستغنی باشد تا آنکه از آنجا نرسد  
باشد اما کسی که عبت با مال و جاه داشته و موصوف نفی و عیبان میشود و مادام که  
معضی نکشاند و مادام که در آفتاب آن مؤمل بدو رخ و مکر و انکاب حرام نشود  
که عبادت او سبیل تحصیل آن نکند زیرا که عبادت او سبیل مال و جاه نموند چنانچه

و این حرام است و برای حرام باین بر میگردد و اگر طلب مال و جامه باین کند که باین  
عیبها و کاهها و کاهان خود را بپوشانند تا کسی نداند و اعتبار آن زایل نشود  
پس مباح است از برای آنکه عاقلان بر پرده پوشی بر قیام چنانچه است بلکه جایز است  
برده در عی و اظهار قیام نمودن و این از قبل تدلیس نیست بلکه منفعت از  
و همچنین اگر در دانتین آن فایده نیست مثل آنکه کسی از پادشاه پنهان دارد  
خوردن را و اظهار پرهیزکاری نکند چرا که بپدر پرهیزکارم تدلیس خواهد بود  
و اما اقرار بر شرع نموندن موجب اعتقاد پرهیزکاری نیست بلکه مانع از  
شرع خوردن **نکته** و اما عبت مدح و ستا چند سبب دارد اول این موی  
سیماست آنست که نفس شعور بکمال خود میرساند هرگاه شعور بکمال خود میرساند  
انتباطی و نشاطی و لذت خود میابد و مدح با عتبات که استعداد بکمال نفس  
کند و باین علت لذت مدح و ستایش هرگاه مدح کند بصیرت کاه می باشد که مدح  
مغنان کثرت نکند و باین علت دشمن میدارد مذمت کردن را و کراهت از آن میدارد  
لذی برای آنکه مشر است بفقیران در نفس آنکس سبب دوم آنست که مدح دلالت میکند  
بر آنکه در احوال و ملک و مدح است و آنکه برید و معتقد و سخن مر عبت مثبت است  
و مالک شدن بر عبودیت و شعور بجهل آن لذت است و باین علت است که لذت



نر میشود هرگاه مادی کسی باشد که قدرت و سعی داشته باشد و بدین معنی ان فایدهها  
 رسد مثل پادشاهان و کابر و علما و مکرر است مذمت و دیگر شدن از ان نیز  
 که گاهی سبب است که ثنائی نکند و مدح مدح کننده سبب صدمه نمودن  
 مستغانت حضور ما اگر مادی کسی باشد که گوش بخوان ان کند و مدح از ان عظیم  
 و این مخصوص مدح است که در مدحی باشد سبب جهام انکه مدح دلالت بر خست  
 بزرگی مدح میکند و دلالت میکند بر اضطرار مادی در مدح کردن یا بر غلبه  
 و غلبه و خست نیز اندک است از ان راه که مضن مفر و قدر است و گاه می باشد که  
 این سببها مدح کردن با مادی جمع میشود و لذت عظیم نر میشود سبب اول این  
 مدح میشود که بدانند مادی در مدحی کرده صادر و نیست و اگر چنانچه اند  
 اعتقاد ندارد و یا بجز میکند لذت که سبب دوم مذکور شد نیز باطل میشود که  
 عبارت از مستی بودن بر مادی و لذت چیزی که باقی ماند است که خست  
 غالب و موقی باشد بر انکه زبان مادی با مضطر از تناهی و ناظمی باشد **فصل**  
 هر که عیب جاه بر دل او غالب باشد نامی هست او صورت رعایت مردم میشود و شبه  
 شمع می دارد که خود را نزد ایشان دوست گرداند و بپا کند در عیال از برای ایشان  
 و علی الدوام در هر غلی مغنی شود و خست که در تن او نرود مردم عظیم کرد و این غم

نفاق را اصل فساد است و این نیز می تواند با اهل مروت و عبادت کرد و پادشاهان نیز  
 و رزیک می باشد از برای منو تسل شدن بر بودن و لها و از برای این که خست  
 عیب مال و جاه و مناد این دورا تشرید و کرک درنده که نرودند و فرمودند که  
 نفاق را در دل مردم پانده اند و پانیدن لب نیز و از برای نفاق انکه ظاهرها  
 باطن باشد در قول و فعل و هر که طلب ان میکند که در عیال حاضر لی باشد  
 با ایشان نفاق مورز و مضلتهای پسندیده که ندارد اظهاری و این  
 نفاق و علاج علوی است که بدانند که از برای سببی که عیب جاه دارد که ان کمال قدر  
 بر اشخاص مردم و بر لهای ایشان باشد اگر مکرر نکرده و سام با نذران و لیل میشود بلکه  
 اگر تمام مردم روی زمین تا بیجاه سال بجهده او را کند نر می کند و نه انکه که بجهده او  
 کرده شده باقی ماند و حال انکه مثل حال صلحان جاه است که پیش از وی بودند  
 جمعی از برای ایشان قتل می کردند پس نفاق را است که بر عیب جاه و لذت  
 که بان حیات ابدی بی پایان حاصل میشود و هرگاه کمال حقیقی و کمال و همی را چنانچه  
 گذشت بدانند ملا حظر جاه در نظر ان کم میشود اما در نظر کمی کم میشود که ملا حظر  
 اخوت کند بعدی که کو با انرا بپند و بنا را حق می شود و را حاضر باید و لیکن در  
 اکثر مردم ضعیف و مقصور است و بنا و ان مقدار نر ندارد که عاقبت چیزها را بپند



در خان مجید وارد شده بل نژاد ثروت الجوع الدنيا لاخرة جفا بطنی نما احتیاج  
 میکند زندگی دنیا و حال آنکه اخوت بهر دو پاینده تراست و بین وارد شد کلاه بل  
 محبتون العاجله و تذر عن الاخرة یعنی دوست میدارد دنیا را و امیکذا بد آخر  
 و دیگر ایهام در این معنی نازل شده پس هر که در این زمینه باشد سزاوار است که  
 دل را در محبت جاه بکند با آنکه بدانند از غایب پنا و غم کند در حفظ هائی که اهل  
 در داد پنا خود را هدر نهد و بلاهای آن صفا بیند از برای آنکه هر که صاحب جاه است  
 محسود باشد و مردم صفت از این پندارند و همیشه بر جاه خود متبر کنند و احتیاج  
 از آنکه مرتبه او در درگاه بقیه بیاید و بقیه دل پیش از آن بقیه بکشد در جاه آنکه شود  
 و همیشه در میان اقبال بچیزی نموند و اعراض از آن کردن و در میان پس هر چه  
 آن بود دل مردم باشد شکیست بچیزی که بناویان بر موج دریا باشد چو اگر ثبات بود  
 و مشغول رعایت دلتا و حفظ جاه و دفع کید حاسدان و منع از ارض عثمان بود  
 از خدا باز ماندن و منع من غضب ان شدنت درد پنا و اخوت و آنچه گفتیم  
 مختلها بیت که درد پنا و اخوت بوی میرسد و لذت جاه را مکرر میدان و امید که  
 بچیزها میباشند از راه جاه برابری با نرسی کرد و میدهد نمکند چه جای آنچه در  
 از وی فوت میشود و هر که بصیرت منصف باشد باید که باین علاج خود را بکند

بکند و کسیکه بصیرتش نماند از پائین قوی باشد هرگز ملتفت دنیا نمیشود و آنچه گفتیم  
 محبت جاه است از راه علم و اما علاج آن اندازه عمل است که اعتبار در دلتا داشتن را  
 ساقط سازد با آنکه با آنکه این یکم تا و یکم و قناعت کند با اعتبار داشتن در نزد خدا  
 و از مردم کاره ببرد و بجای رود که کسی او را شناسد از برای آنکه کسیکه در سر خود خوش  
 در خانه خود بنشیند و همان روم برون حالی از این نیست که خواهد بپایند و غلبه  
 مردم و قوی و مرتبه داشته باشد و بسیار میاشد که کان میرد که محبت جاه ندارد و غلبه  
 میاشد و از آن راه ارسیده میاشد که آنچه در دلتا میخواهد میرشده و اگر اغراض  
 با و بقیه بیاید و مذمت او را بکند با آنکه است و صند با و چیزی که لایق نباشد که  
 مضطرب شده مقام خواهد کرد و بسیار باشد که عذر دها خواهد و سو کند  
 که این چنان است از دل مردم بیرون برود و بسیار باشد که در معذرت خواستن  
 محتاج بدروغ و تدلیس باشد و پروا نکند و از این ظاهر میشود که محبت جاه و  
 منزلت دارد و مادام که طمع مردم داشته باشد ممکن نیست که طلب اعتبار نکند و قطع  
 طمع از مردم میرشست مگر بقناعت پس هر که قناعت کند از مردم مستغنی شود و هر که  
 مستغنی شده دل او در خیال جاه نخواهد بود و در پیش او اعتبار در نزد مردم داشتن  
 قدر و نخواهد داشت و بر جمیع آنچه گفتیم در علاج جاه استعانت نماید با خدا



که در مذمت جاه و مدح کنای دارد شده مثل حدیثی که در مشکوٰۃ مؤمن خالی از خوار  
 پایداری پاپریشان نیل شد و دیگر حدیثها که وارد شده و محبت مدح مثل محبت جا  
 مقسم میشود بجام و باج و نافع و ضار و علاج ان مثل علاج محبت جاه است و نشان  
 آنکه وقتی که بدان مدح او شده ای ندارد پس استهزاء بان شده و اگر دارد باید بگوید که  
 کمال و همیست یا اخ و پست که موافق بجا نماند است و علاج کراهت از مذمت است که  
 که مصفی که مذموم شده اگر آن موجود است او را بجهان کرد داد آگاه ساخت و باید  
 که خوش حال شود و راز از آن گوشت و اگر ندارد کفار و کاهان ان میشود و باید که  
 خدا را بکند و مردم بر آنکس نماید که حق را هلاک ساخت چنانچه حضرت خبیر بن کعبه <sup>مکه</sup>  
 و ندان پیش از این جماعت کفار شکستند فرمودند هذا و نذاهد این کفر قوم را اگر نداد  
 و نیز او خوش شود بپسند از کینه مذمت دشمن او را کند و نفس او دشمن او پس باید که  
 هرگاه مذمت دشمن خود را بشنود و شک کند که اگر مذمت نفس او نموده <sup>حق</sup>  
 بر عیبهای ان مطلع شده اعتقاد نماید شیوع و بزرگ آنکس و این از برای او ماست <sup>مست</sup>  
 که از حق کشت و غمی است از برای او هرگاه بسبب مذمت در نظر مردم بی اعتبار شود <sup>انک</sup>  
 بقدر جاه مبتلا نشود هرگاه حاصل شود از برای وی منافی که تعجب و عجب <sup>نکند</sup>  
 باشد پس شاید که این تلا و عیبها باشد که عاجز است از ازاله ارفاق و بد آنکه علاج <sup>مدح</sup>

مدح و کراهت مذمت باشد که مذمت باشد تا اعتقاد این مرتبه که مدح میکند و مذمت کند  
 در نزد کسی بکسان باشد و مقام معویبت است و اگر ادبی و نظام و سعی کند و عیب <sup>خفت</sup>  
 هرگز نافع نخواهد بود از برای کاری دیگر و همان سعادت عیبهای بسیار است و این  
 از ان عیبهاست و هیچ بلد از اینها را ملی نیست ان نمود مکر عیبا و عظمی در عذر و راز  
**باب پنجم** در مذمت غرور و بد آنکه غرور بسیار است از آمدن نفس چیزی که <sup>فرا</sup>  
 هو و طبع بان ملبل باشد از راه شهر دیگر شیطان پس هرگز از راه شبهه ناست  
 اعتقاد خوب بخود دارد و در دنیا با دروغ و مزور است خدای عز و جل فرموده <sup>کلا</sup>  
 لغرکم <sup>و شیطان</sup> لکم الدنیا و لا یزکم بالله الغرور یعنی باید که جهات دنیا فیه شمار ندهد  
 نیز شمار اغرور بخدا ندارد که ان عذاب حق این باشد و نیز فرموده لکم <sup>نفسکم</sup> نذمکم  
 و تریم و غرکم الا ما فی حق جاه امر الله و غرکم با بقدر الغرور یعنی و لکن متجاوز  
 در فتنه انداختند و توقف کردند و شک آورد بدو از زوایا و بی شمار ادا تا آنکه <sup>مرا</sup>  
 آمد و شیطان شمار اغرور بخدا ساخت و حضرت خبیر فرمودند خود را متجاوز <sup>نکند</sup>  
 و انظار نمودن ایشان چون عین عظمی میسرند بیداری نادانان و قضا ایشان <sup>مقدار</sup>  
 بکند و عبادت ان صاحب تقوی و یقین بظهور است از پس شدن روی زمین <sup>میاد</sup>  
 صاحبان غرور و نیز فرمودند بزرگ است که خرد را خوار داشته باشد و عمل کند <sup>از</sup>



بعد از آنکه راجع به کسب که تابع هوا شود و امیدها بخند داشته باشد و مثالی از برای  
 عرض بجهت اشیاء ابرار کنیم بدانکه مثال غرور بچاند دنیا و غفلت از شدت آنست که  
 بعضی از کفار و عامیان گفته اند نقد میر از نین و دنیا نقد است و این نسبت است به  
 میر است و اختیار آنرا باید نمود و نیز گفته اند یقین میر است از شد و لذت های دنیا  
 یقین است و لذت های آخرت مثل است و یقین را نیک و امنکند ایم و اینها قیاس است  
 شبیهت بقیاس شیطان که در سجده آدم گفت من بهیم انادم من انانی او نیک  
 و آدم از کل و اشاره باین جماعت شد و آنچه در قرآن مجید است که اولئك الذين استولى  
 الدنيا بالاخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون یعنی جماعت که آخرت را داده و دنیا  
 دنیا را خورده و تخفیف در عذاب از ایشان نخواهد شد و کسی باری الهی را نخواهد کرد  
 علیهم غرور است که تا بدل صدق خدا را بکند و آنچه فرموده ما عندکم یفقد و اعتداله  
 یعنی آنچه را شماست فانی میشود و آنچه نزد خداست باقی بماند و فرموده والاخرة خیر من  
 بقا آخرت بهتر و پاینده تر است و فرموده و ما لکم فی الدنیا الا ماعیة الاخرة یعنی دنیا  
 مگر ماعیة غرور و غریب با آنکه بر همان ضلالت قیاسی که شیطان در دل ایشان زینت داد  
 بدانند و طریق بطلان آن آنست که این قیاس مرکب است از دو اصل یکی آنکه دنیا نقد است  
 نسبه است و این اصل در معنی و اصل دوم آنکه نقد میر است از نسبه و این اصل محال

و قیاس است و این چنین نیست که گفته اند بلکه اگر نقدی در مقدار و مقصود مثل  
 نسبه باشند نقد میر است و اگر کثر باشد نسبه میر است زیرا که صاحب این غرض  
 بخارن کریم نماید بکدر هم نقد را میدهد که در هم نسبه میکند و در این مقام نمیکند که  
 نقد میر است از نسبه پس از این بخارن کریم و هرگاه لیبب بهار از ثنا و ثوابها  
 و طعامهای لذیذ بنویسند ترک انهارا فی الحال میکنند از ترس آنکه مبادا در قیاس است  
 آن زیاد شود و در این صورت ترک نقد یعنی نسبه را می ماند است و تمام ناجوان  
 میکنند و در سفرها تقیها میکنند و ترک راحت نقد را از برای سود نسبه میکنند  
 هرگاه که بکدر هم را فی الحال بامیده در هم نسبه دهند پس نسبت لذت دنیا را در سود  
 کمی بخیل بلذت آخرت در مدت پشیمان و تا بریز معلوم شود که این قیاس غلط است و اما  
 گفته اند که یقین میر از شک و مینا یقین و آخرت شکست فساد این قول پیش از شما  
 قول اولست از برای آنکه این قیاس هر دو اصلش باطل است زیرا که یقین و قول میر از  
 که مثل آن باشد و الا ناجور و سو که میکند بر یقین و در سر بر شک و هر که غفلت  
 در مسئله دینی مینماید در اجتهاد بر یقین است و در رسیدن بر مسئله علم بر شک و پس  
 تلخی و بر یقین است و از مغایرت شک و صیاد و یقین دام افکندن بر یقین است و در  
 صید بر شک و همچنین اجتناب و عاقبت اندیشی طریقه مافلان است و هر که شک دارد



در این حکم احاطه بر وی واجب است که بگوید سر کردن مرچند و منکم که نه است و است  
 است با آنچه از این گفته میشود چیز گشت پس اگر آنچه میکنند در وقت چیزی از این وقت  
 میشود مگر پیش ایام حیات و اگر راست همیشه در جهنم خواهد بود و صبر بر این مگر نیست  
 دقم انکر لغز شکست و این اصل بن غلط بلکه در نزد مؤمنان یقین است و منکر این  
 دو چیز است بگو ایان و صدق بنیاد و علامت و دقم و محو الهام است که ان برای انبیا و ایا  
 حاصل میشود زیرا که حقیقت چیزها چنانچه هست از برای ایشان کشف شد و مشاهده ما  
 بصیرت باطن نموده اند چنانچه نوبیده ظاهر مشاهده محسوسات را میکند پس هر چیزی که  
 از دیده میکنند دانسته و محض تقلید و افعال مفرور بخدا شدن است که بگوید  
 بزبان گفته اند که اگر باز گشتی بخدا خواهد بود ما از دیگران سزاوارتریم با احسان از ان راه  
 در دنیا مال دار تر و خوش حال تریم چنانچه خدای از ان دور و دور که در سبک در جنب بگوید  
 داشتند حکایت فرموده در قرآن مجید که یکی از ان دو میگفت و ما اهل الساعه فائز و لکن  
 الی رقیب لا یجتنی خیرا من غافل یا یغفر کان ندایم که قهاغه با شد و اکی بخدا و ابله گویا باشد  
 می از پستان خواهیم داشت و این قیاس است از قیاسهای شیطانی چرا که ایشان ملا  
 نعمتهائی که در دنیا دارند پندارند و نعمتهای اخروی را بر این قیاس میکنند که در دنیا عذاب  
 پرا فاده پس عذاب اخروی را عذاب دنیا قیاس میکنند چنانچه در قرآن دارد شد و عذاب

فانهم لا یعذبنا الله با یقول یعنی با خود میگفتند که چرا این مکرر بخدا ملاقات  
 نمیکند و گاه میگویند که نظر بر زمان میکردند و ایشانرا حقیر و پست و پائین نمیدیدند  
 عیب ایشانرا که در دنیا آنها را حقیر و پست نمیدیدند و میگفتند هؤلاء من الله علیهم من بیننا و بینکم  
 در میان ما و بر کزیده خداوند کارند و میگفتند که ان خیرا من سقرنا الیه یعنی اگر ایمان بخیر  
 انما سبقت بهما با ایمان میکردند و ترتیب قیاس ایشان اینست که خدای عز و جل نعمتهای  
 دنیا را الهان بکسی که ان را دوست میدارد و هر که دوست دوست در اینده نیز احسان خواهد  
 کرد و محلاست به این قیاس است که هر احسان کننده دوست میباشد بلکه این نعمت که  
 نعمت بناد احسان شده اند و این چنین کسی مفرور بخدا شده زیرا که ان برده که در نزد خدا  
 عزیز است و این دلیل دلالت بر رحمت و عزت نمیکند بلکه در نزد محفل دلالت بر خفت  
 حقارت میکند از برای انکه نعمت عینا و لذتهای ان مهلکند و بنده را از خدا دور میدارند  
 و خدا را بتیاری هر چه میسر میاید بنده خود را از دنیا و او را دوست میدارد مثل انکه شما پادشاه را  
 انعام و شراب پر هر چه میسر میاید محال انکه ان پادشاه را دوست میدارد چنانچه در حدیث  
 وارد شده و علاج این عجز است که علامات و نشانه های و نشانه شود با بر بصیرت  
 برهان و با تقلید و کان در قرآن مجید وارد شده ان محسبون ان مندم من مال و نین  
 و نایع علم فی الحیات بل لا یشرعون یغفر ایا کان میکنند که اینها با ایشان داده اند



از مال و فرزندان خیریت که بر روی ایشان رسانیده اند بلکه شعورند و اندک از انچه در  
 بر حرم و خیرهای ایشان نیست و نیز فرموده است که در جمیع من حیث لا یعلمون یعنی زود  
 که ملائکه از اهلک میدهند و از راهی ایشانرا و اگر داریم که ندانند و نیز فرموده فحقنا علیهم  
 کل شیء حق از افرجه با او و اخذ نام نبسته تا از هم ملبس یعنی رهای غنهای را بر روی ایشان  
 کشیم تا آنکه هرگاه بخیلها شود کرد بپندد عذاب بر ایشان تا کاهان نازل میشود پس از آن  
 و بجزر میگردند و مثلاً این روی بخوبی و عجل و بصفت خداست از برای آنکه هر که  
 شناسد از عذاب وی این میشود و با مثلاً این خیالات و فیه منشی و نظر بحال فرعون  
 و قارون و پادشاهان روی زمین میکند که چون خدای عزوجل را استبداد ایشان  
 مزه پس بیدترین عذاب آنها را هلاک کرد در قرآن مجید وارد شد و مکر و مکر الله  
 والله جزا لما کربن ولا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایشان مکر کردند و خداوند  
 برابر مکی کرد و خدا بهر مکی کند و است را این میباشد از مکر خدا مکر جماعت را  
 کاران **مسئله** بدانکه لطیف مزین بسیارند و راههای غرض ایشان مختلف است  
 گناهند که مکی امور و عبادتند مانند کسی که مسجد هارا میبازد و از مال حرام آنها  
 زینت میکند و بعضی اند که نیز نمیکند همان اچنان برای خود یا از برای خدا میکند  
 و اعطی که عزیز او مقبول عوام بودن و جاهدا شدن باشد و بعضی اند که ترک میکنند

اچنانکه تمام بان بپنداشت و مشغول بفرموده میشوند مانند کسی که همت او در نماز و عبادت  
 بر و سراسر در پند باقیع خارج و وقت تا آنکه جماعت از وی غرض میشود و اینک  
 در خارج و مشایخ و مع هذا حضور طلب دارند و کمال میبرد که اگر کسی  
 پند با اخراج عود بکشد از مردم باین کمال عبادت خواهد شد و بعضی اند که بپند  
 قرآن مغرورند و او را بر من میخوانند و بسیار میباید و بعضی بر و نه داشتن مغرور  
 اند و بسیار است که تمام سال روز میباید اما از بان را در عین و شکر از حرام  
 افطار باز ندارند و بجز کمال چند دارد و بعضی فیه منشی شده اند و بجز در بدو  
 آنکه از مظللهای مردم بیرون رفته باشند و بدو ندادی و بها و طلب از حلال و حرام  
 داده نماز از وی غرض میشود و از شوق جامه و بدن عاجز و مندرم ده یکی که ظالمان میکنند  
 میشود و اینها هر یک را بپند که عبادت اسلام از وی ساقط میباشد و بعضی مغرورند بر  
 نازی مسجد یا اذان در آن میشوند و اگر دیگری امامت کند یا اذان بگوید در وقت که  
 غایب باشد بسیار اشتغال میشود هر چند دانند که آنکس بر هر کار نیز و دانند که  
 و بعضی اند که امر بچیز مینمایند و خود را فراموش میکنند و هرگاه امر کند در شوق طلب  
 و یا است و عزت میکند هرگاه رنگ مکی شود و کسی در برابر کسی فضا شود و میکند  
 امر معروف و نهی از منکر با صفتش چون انکار بر من میکند و فراموشی در این بسیار



و بشوایست و بقوا از مغز و بن کسب که احکام شرعیه را دانسته و نفی در آنجا نموده  
 و مشغول آن گردیده اما بجنس افعال اعضا عاقلان افراد از مفاصل و جبر کردن آنها  
 بر طاعتها مهمل میکند و با آنکه خستی احوال قلب را مهمل میکند در مفاصل مذموم و <sup>خفا</sup>  
 بد و از دل خود بسیار زود و بعلم خود مغز و رشک کان میکند که نزد خدا بیگانه <sup>ظنی</sup>  
 افتد از علم دارد که خداست این چنین عالمی را عذاب بخشد کرد بلکه بقول شفاعت <sup>انها</sup>  
 در حق مردم خواهد کرد و او را مطالبه بکناهایان خواهد کرد و انا بجنه که نزد وی <sup>است</sup>  
 عزت دارد و بقوا از مغز و بن کسب که بخود میبالد و کان میکند که اخلاق <sup>مستط</sup>  
 ندارد و مرتبه او نزد خدا بلندتر است از آن که او را با اخلاق ذمیه مبتلا سازد بلکه <sup>عوا</sup>  
 با آنها مبتلا میسازد و هرگاه آثار تکوینیه را است و طلب علو و شرف در وی ظاهر <sup>میشود</sup>  
 میگوید که تکبر نیست بلکه طلب عزت دین و اطاعت شرع و معرفت دین حق و سر <sup>کون</sup>  
 حکم و هرگاه سخنان خداوند در حق امثال خود یا در حق کسی که سخن از او در <sup>کون</sup>  
 کان حسد بخود نمیزد بلکه میگوید آن برای حق بغضب درآمده ام و مطلب <sup>طلب</sup>  
 در عداوت و ظلمی که منتهایند و اگر سخن بدی در حق عالمی دیگر گفته شود <sup>بغضب</sup>  
 در دنیا بد که از برای خود بغضب درآمده بلکه بسیار باشد که خشنود شود و اگر <sup>موت</sup>  
 در خواطرش حفظ کند میگوید عاقلان که من را با ناپا و عین من از اطاعت علم و عمل <sup>است</sup>

انش که مردم پیرو من شوند تا بدین خدا و هر چه شوند و از عقاب خدا خلاص <sup>بایند</sup>  
 شغری مغز را تا مل نمیکنند و این که چرا خشنود بنشیند و در پیروی من <sup>بک</sup>  
 مانند مانند خشنودی که از پیروی خود میدارد و اگر فرض وی صلاح و <sup>خشنود</sup>  
 شود بصلاح مردم در دست هر کسی که باشد و بسیار میباشد که مذکر این <sup>مستط</sup>  
 باز سلطان او را و اعطای کند بلکه میگوید هرگاه مردم بواسطه من مهدی شوند من <sup>است</sup>  
 خواهم داشت و خشنودی من از قرب خداست بقول مردم اما این کابیت که بخود <sup>مستط</sup>  
 و خدای عز و جل بر این او مطلع است و غرض او را میداند و بعضی مشغول علم کلام و <sup>جدل</sup>  
 نمودن در بابها و ترجیح بر مخالفان شده و اعتقادش آنست که علی بد و نهیمان <sup>بایند</sup>  
 صحیح نیست مگر ابرار گفتن جدل متکلمان و آنچه او را دلیل اعتقادات <sup>کی</sup>  
 بخدا و صفات خدا عارفان از این طایفه نیست و هر که اعتقاد بذهب اینها <sup>مستط</sup>  
 و علم اینها را از آنکه فایده آن ندارد اما ظاهر ظاهر از اهل جدل و مردم <sup>جدل</sup>  
 و در حدیث نبوی و امر و مثل هیچ فوئی بعد از هدایت که اندک فوئی که <sup>جدل</sup>  
 و اگر فتنه از عمل مردم شده باشند و بعضی از مغز و بن کسب را غفلت شده اند و بلند <sup>است</sup>  
 ترین آنها کسب که سخن گوید در اخلاق و غنی و صفات قلب از خوف و رجاء <sup>مستط</sup>  
 و امثال اینها و کان میکند که هرگاه این سخنان را بگوید و مردم را با آنها دعوت کند خود <sup>است</sup>



موصوف با آنها خواهد بود و حال آنکه در نزد خدا خائستارانی یافت می شود که عوام مسلمانان  
 نیز می دانند و جماعت دیگران در این حقاقت اطمینان خود میکنند و بلحقه خود اینها  
 مطالبه میکنند و بنسب و بخت و ثنای نفس قناعت نمیکنند و بعضی از مغروران این کار  
 دانند که حکمی که در مجلس قضای خود از حکم پادشاه و بنده نیز بغیر از اینست که بظاهر حکم  
 بنابر این عملها بر دفع حقوق مردم وضع کرده اند و بعضی الفاظ را تا و لهای غلط کرده اند  
 بظاهر همان می شنوند اند و خطا کرده اند مثل آنکه قوی داده اند که زن هرگاه بخواهد  
 از مهر بکشد شوهر در میان خود و خدا بری الذمه میشود و این خطا است بلکه گاهی می بیند  
 که شوهر بدی باز نشی میکند بعدی که از بدخوف کار را بر زن ناسک میکند و از برای  
 مضطربان میشود که ابراهیم شوهر را از مهر بکند تا ازان خلاص شود بدون آنکه شوهر  
 در قرآن مجید وارد شده و آن طین لکم من بی منفسا یعنی که بخشود و چیزی از مهرها  
 بخورد و خشنودی باطن هر زانی بر دست بدست زیرا که گاه باشد که دل را از چیزی  
 که نفسی بآن خشنود نباشد مثل ادوی بدل اراده بجامد میکند اما بنفست خشنود  
 و خشنودی نفسی است که بدون اضطراب ابراهیم بکند و همچنین اگر از کسی مالی را  
 مردم طلب کنند و آنکس بگوید که حضور مردم چیزی ندهد از روی آن که کسی  
 در خلوت از وی مطالبه تا بوی میدهد اما چون از خدمت مردم بترسد میدهد

و سوال کردن در جایی که از شر مردم می توانند فرود آید و بتیاز با مردم پیش خدا فرق  
 میان زدن و ظاهر و زدن باطن پیش از برای آنکه باطن نزد خدا ظاهر است و همچنین  
 اگر عطا کند باطل از ترس زبان او را از شریک گرفت و نیز سخنانی که بنزدان گویند  
**فصل** و از مغروران می دانند که ایشانرا اهل ذکر و اهل طریقت می نامند و از برای خود  
 برهات از ساختن و تکلف می نمایند جاهای پاره پاره می کشند و بر روی یکدیگر می کشند  
 حلقه می نشینند و ذکرهای خاص می کنند و بنوعی شعرها می خوانند و کلامی را باطن  
 بلند می کنند و راهی بهم و معرفت ندارند و آوازها مانند آواز الاغ می کنند و بعضی  
 می نمایند و دست می زنند و خوض در غیبه می نمایند و خندید می نمایند و زلف می کشند  
 و با آواز بلند خدا را می خوانند و فریادهای رسوا می کنند و بعضی از آنها دعوی علم و معرفت  
 با مشاهده معبود و تجاوز از مقام محرم و ملازمت حق در حق می نمود می نمایند اما  
 از این امور بغیر از اسم الهی چیزی ندانند و مخافی چند که معنی محصل ندارد بهم بافتند  
 و در نزد اطمینان استعمال میکنند که با سخن از وی می گویند و از آسمان خبر میدهند و  
 اصفاء عباد و ملا را بنظر حقارت می نمایند و در شان عابدان می گویند که نزد وی چند  
 که خود را بتعب انداخته اند و در شان عاقل می گویند که بیخنان از خدا می آیند و از خود  
 انکارات دعوی می کنند که هیچ پیغمبری دعوی ننموده و نه علم کسی دارد و نه عمل پاکویی



ایشان مانند مکر از راههای دود بزای وی و مانند پیش از انگیج ایندی و همگی بر  
 از دحام بنایند و کوش بخان و میافکنند و بیار میباشند که ان برای اوصاف افغانه  
 میکند کوبا اورا معین خود گرفته اند و ستهای او را میروستند و بر روی بالش میافکنند  
 ایشان میدهد در شهرها و اسان میکند از برای ایشان مثلایات را با و میدان طعام  
 مانند چها پان و پروا نمیکند که ان حلاکت با از حرام انچه در نزد مردان شیرین  
 اینده است دران باب با ایشان ماهر میکند و دین خود را و دین ایشان را باطل  
 تا انکه در رعایت حامل گاهان خود تمام و دوز قیامت خواهد بود و حامل گاهان  
 که گاه میمانند انهارا بد و نعلی و بد گاه است که کب نموده اند **فصل** و اما مال  
 چند کوهند که هر مردی میداند بنام صاحب و مدرسی و در باطما و بلهار انچه از برای  
 همه مردم ظاهر باشد و مال عوامی که کب کرده اند صرف انان میکنند و اسم خود را در انجا  
 میکنند تا هفت پانام ایشان باشند و بعد از مرگ ایشان باقی ماند و کان میکنند که این کار  
 امریست شده اند و اخلاص در انور زیده اند و اگر یکی از ایشان تکلیف کرده شود که  
 صرف این بناها نماید و تمام در ان موضع نیست نشود هر انچه رودی و شوار خواهد بود و  
 و انی نخواهد شد و حال انکه خدای عزوجل مطلق بران خواه نام انکی ثبت شود  
 باشد و اگر نه که مراد انکی رضای مردم است نه رضای خدا چنانچه بنوشته ام بنویسند

و بیار میباشند که در همتا یکی ان پادشاهان فقیری میباشند و صرف مال بدن هم  
 صرف میافکند و زینت انها میباشند اما یکدینار صرف فقر میکنند و بعضی از انها گاهی  
 که اموال خود را صدق و بفقر و ساکن نمیکند اما در مجانی که جمعیت باشد و بفقران  
 عادت ایشان شکر گذاری و افتاء معروفست صدق میکند و کراهت میدارد و از  
 که در خفیه باشد و اگر فقری پنهان دارد این را از وی چنانچه بر خود و کفران فقر میبرد  
 و بعضی از انها کسی است که حفظ مال و مالکان میکنند از راه بخلی که دارد مشغول  
 عبادت های بیک که محتاج بانفاق نباشد میشود مثل انکه دوز میباید و ناز شب و خم  
 قران میکند و کان میرد که خوب میکند و بعضی از انها کسیست که صدق نمیکند مگر زکو  
 واجب دایمی و زکو را از مالی که برون باشد و کسی رغبت بان نکند اما میکند و  
 از انرا میدارد که خدمت او را میکنند و در حاجات او سعی نمایند و کان میرد که او را نکند  
 از برای رضای خدا کرده و انواع غرور بسیار است و در مصباح الشریعه از حضرت امام  
 روایت شده که فرمودند غرور در دنیا مسکن و در اخرت مغنوت است از برای انکه هرگز  
 و واپس ترا که فرود هیچ از خود نتج نمیکند از این راه که بسیار میباشند که ببال و نشند  
 مغرور میشوند که شاید بنده بانی و بیار میباشند که مغرور بر مراد و اولاد و احباب  
 میشوند که شاید بپ ایشان خلاصی بای و بیار میباشند که مغرور بر مراد و اقبال و



بار زو و هوس پیشی و پنداری که صادق و صواب و بسیار میباشد که مغرور پیشی با  
 پشیمانی بر تقصیر توالی در عبادت و شاید که خدا بپندارد دل تو خلافت از او داند و بسیار  
 که بتکلف خود را بر عبادت بندگی خدای عزوجل از تو اخلاص بخاهد و بسیار باشد که  
 و نسب فر کنی و حال آنکه غافل باشی از آنچه در علم خدا پنهان است و بسیار باشد که گاه  
 که خدا از پنهانی و حال آنکه دیگری را پنهانی و بسیار باشد که گاه کنی که خدا را پنهانی  
 آنکه مراد توان باشد که مردمان بنویسند و بسیار باشد که گاه کنی که نامحرم مردم و چیز خوا  
 و حال آنکه راد توان باشد که مردم مایل بنویسند و بسیار باشد که مذمت خود را کنی و با  
 غرض تو مدح باشد و بدانکه از ظلمات غرور و هوس بیرون نیزی مگر با زکات  
 بخدای عزوجل و خضوع از برای و شناختن همه ای احوال خود از آن راه که موافق عقل  
 و دانش و مطابق دین و شریعت و طریقه پیشوایان و امر هدی سلام الله علیهم باشد  
 و اگر چنانچه را منی باشی بجائی که داری هیچکس از علم خود محروم و منافع و در گذران  
 نخواهد بود و از برای خود حرفی در زمین نیست باقی گذاشته خواهی بود **فما العجا**  
**در خالقهای پندیده و کیفیت تحکیم انفاست و در این شش باب است باب اول**  
**در عبارت و ان عبارت است از ثابت بودن باعث دین در مقابل باعث هوا پس**  
 بهشتیها مانند عبارت و دیگر و هم مانند مصیبت را بر مطلق میکنند و خدا را از آن

جمع و بیبالی و ان عبارت است از هرگاه که نفس در بلند کردن او از و بر روی زدن  
 و جامه را چاک ساختن و صبر از شهوت بطن و فرج را عفت میماند و خدا را شکر و صبر در  
 توانگری را ضبط نفس میماند و خدا را بطر و صبر در حرب را شجاعت میماند و خدا را  
 جبن و صبر در خوف نشاندن خشم را حلم میماند و خدا را غضب و صبر در بلا هار او  
 صدور میماند و خدا را صفت صدور و تنگی و علالت داشتن و صبر در پنهان داشتن  
 چیزها اکتان میماند و خدا را انا و صبر در نپادیدن عیبت را خند میماند و خدا را  
 صبر در صده باعث دین حاصل میشود از ملکه که باری کند گاه که خدا پند و مدح  
 هوا حاصل میشود از شیطانی که مددکار دشمنان خدا پند یکی اگر باعث دین باشد  
 بعد ملکه تا آنکه بر باعث هوا غالب شود و بر مخالفت آن باقی بماند و صاحبان  
 بسیار آن خواهند شد و اگر ترک باری کند و ضعیف شود تا هوا غالب شود و در دفع  
 میر نکند علوی با نیای شیطانی میشود و این اثبات بقوت معرفتی میباشد که از این  
 و ان عبارت است از پند داشتن با آنکه هوا دشمن است که براه زن سالکان راه خداست  
 عزوجل جلالت صابر اند از بر صغای بسیار و صوفی ساخته و قرآن مجید مکرر صبرها را یاد  
 و بسیاری از خیرات و درجات را است بصیرت و صبر و صبر کرد پند پس و فرموده و حلقا  
 امر بدهد و با بر نا ابر و پند کرده اند ام ایستاد پیشوایان که بفرمان ما هدایت مردم







وسلامی و ملاجه و بسیاری خدشان و در معاصبات و کثرت اتباع و انصار و جمیع  
 لذتهای بنای بر اینها و سوار است زیرا که هر که ضبط خود نکند و رعیت و مصلای  
 بناید و مستغنی از لذتهای مباحه شود و بخوشی زیاد از اندازه و سرکشی مبتلا میشود  
 انان هرگاه خود را مستغنی بپندارد سرکش و ناز مانی و در می شود و بعضی از عارفان  
 گفته اند صبر بر بلا نمیکند مگر مؤمن و صبر بر عافیهها نمیکند مگر مدمن و سببش انان  
 که این صبر است با قدرتی و هرگاه قدرت نباشد ضبط خود نموند اسانت و البتہ اگر  
 با عدم حصول طعام بر صبر کردن قادر است از آنکه طعام لذتی حافز باشد و غذا  
 بر تناول آن داشته باشد و اما آنچه موافق خواست و طبیعت نباشد خالی از آن نیست  
 که با و اسبته با اختیار بند است مانند طاعتها و معصیاتها و اسبته با اختیار انان  
 معصیاتها و بلاها و با آنکه اولش با اختیار بند نیست اما از الزام اخاری دارد  
 انتقام کشیدن از کسی که از او رسد پس این شرف شد و اولی که با اسبته با اختیار بند است  
 عبادت انان ای افعالی که طاعت باشد یا معصیت افعالی است پس صبر بر آن کردن  
 از برای آنکه نفس بالطبع از بندگی نفرت میدارد و در بویبت بلا خواهد چنانچه بیان این  
 گذشت و باز بعضی از عبادات مکروه طبع است از راه کاهل مثل نماز و بعضی مکروه است  
 بسبب بخل مانند زکوٰه و بعضی هردو سبب مکروه است مثل حج و جهاد پس صبر بر طاعت

کردن صبر است بر معصیاتها و هرگاه فرما بنور خدای عز و جل است محتاج است بصبر بر طاعت  
 در سه حالت حالت اول پیش از طاعت است و در این حالت محتاج است به پنج  
 و خالص کردن پندیدن انان اوقات و با و طاعت اوقات و حالت دوم حالت عمل است تا  
 شروع ان خدا در انشای عمل و انان با و ادب و پیشها تا کاهل ننماید و تا انحراف از  
 حال بماند حالت سیم بعد از فراغ از عمل است چرا که محتاج است بصبر از فاش کردن عمل  
 ان نمودن از برای آنکه مردم بشنوند یا برینند و محتاج است بصبر کردن از ملاحظه این عمل  
 بر وجه عجیب و از هر چیزی که انکار باطل سازد و ثواب از انجو کند و اما معصیت پس  
 درین انواع صبر بر معصیت صبر بر آن چیز است که عبادت ماضی شد باشد چه اگر عبادت  
 قبل از طاعت است و هرگاه عبادت با خواست طبع است و این دو لشکر از لشکریهای سبط  
 اعانت یکدیگر و در شکت لشکر خدا میمانند و باعث دین بودن بر از ان معصیت  
 از افعالیست که کردن ان لسان باشد صبر بر آن کردن بر نفسی که ان را میسر شود مثل صبر بر  
 های زبان از عینت کردن و دروغ گفتن و بدل نمودن و مدح خود کردن خواه بکانه  
 و خواه بصریح و میانهها و اسانتر از حرکت زبان حرکت چیزهاست که بخاطر صبر بر  
 و سوارهای شیطانی مگر آنکه امری دیگر که در دین هم باشد بر دل غالب شود و مستغنی  
 دل کرد مثل کسیکه میگوید و همه جنایات او یک جنایال باشد و پیش چیزهایی که



میسند یا مصلحتی را که نیست که فوت شده و مقدار آن ندارد و با مصلحتی با و نیست که نشد اما چون  
 مقدر شده خواهد شد و با و حال تصبیح و عبادت و دلالت بر اینست که برای بنده و هر کس  
 غافل شود در بکفنی از ذکر و کربان انس می تواند گرفت با از فکر و کربان استاده <sup>معنی</sup>  
 تواند کرد و معنی استاده محبت خدا تواند بود پس معنی خواهد بود قسم دوم آنکه <sup>در</sup>  
 ان و بوی با بخار بنده نیست اما اخباری در دفع او دارد مثل آنکه قبول با مصلحت از برای <sup>بکشد</sup>  
 با اخباری بر وی واقع شود خواه در نفس و خواه در مال و مهربان است که زلد انعام کند  
 خدای عز و جل بر سبیل حکایت فرموده و لیس فی علی ما از بنویس علی الله فلیکل المؤمنون  
 پی می بینیم ما بر از برای که با سامنده اید و باید که توکل کند بر خدا توکل کند ها و نیز فرمود  
 فاصبر علی ما یقولون و اهرم هم <sup>فین</sup> لعل فی صبرکم بر آنچه میگویند و کار که از ایشان گذارد که  
 خوبی و نیز فرموده و لیس فی من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا از برای که بر او  
 تقریر او شوقا فان ذلک من غم الامور یعنی البته میشود از اهل کتاب و از مشرکان بخدا  
 که بسیار از روزه میشود و اگر میسند از خدا بنویسد که بر منی که این او کارهای میسند  
 حضرت پیغمبر هم فرمودند پیوند کن با هر که از تو کار کرده باشد و عطا کن هر که <sup>عزم</sup>  
 کرده باشد و عفو کن از هر که ستم تو کرده باشد و قسم هم آنکه از او اخوان در سخت <sup>بند</sup>  
 نیست مانند معینها مثل اشغاب و تلف شدن اموال و بپاش شدن و امثال اینها

و این صریح است که معنی این چنین است حضرت پیغمبر فرمودند خداوند از تو سوال میکند انقدر  
 از یقین و اگر اسکن شود بسبب این مصیبت های دنیا و نیز فرمودند هیچ بنده مؤمنی نیست که  
 معصیتی بر وی برسد و بگوید آنچه را خدا فرموده مگر آنکه خدای عز و جل میدهد با و آنچه را  
 قلیله و آنچه را خدا فرموده اینست انا الله وانا الکریم یعین الله المجرن فی مصیبتی و اعیننی  
 می نماید پس است که ما از برای خدایم و باز گشتن ما بوی او است خداوند ثواب بدهد <sup>خدا</sup>  
 در مصیبت من و غرضی از این بر من و نیز آنحضرت فرمودند هر که بنده از بندگان <sup>خدا</sup>  
 مثل ما سازم معصیتی در بدن یا مال یا در ولد و بعد از آن بنده محفل ان مصیبت را بخیر  
 بکند من شرم خواهم داشت در روز قیامت که مصیبت کم از برای او از وی عمل را با دیران  
 حساب او را بکنام و نیز فرمودند هر که مصیبت برسد نزد مصیبت و صبر بر طاعت و صبر  
 مصیبت پس هر که صبر کند بر مصیبت تا آنکه او را بر خود هوا کند و بی تاب نکند بنویسد <sup>خدا</sup>  
 عز و جل از برای او سیصد درجه میان هر درجه نادر خبر بگو مقدار مساوت میان زمین  
 احسان باشد و هر که صبر کند بر طاعت بنویسد خدای عز و جل از برای وی شصت درجه  
 میان هر درجه نادر خبر بگو مقدار مساوت میان قدر زمین تا منتهای عرش باشد و هر که  
 صبر کند از مصیبت بنویسد خدای عز و جل از برای وی سیصد درجه میان هر درجه  
 نادر خبر بگو مقدار مساوت میان قدر زمین تا منتهای عرش باشد و از حضرت امام <sup>با</sup>

که خدای عز و جل فرمود



در صفت که میدوید بر است بر بلا که خیزد و پسندیده است و جز از حرامهاست و اگر  
 از اول اگر کسی سوال کند که چه چیز بدتر است میتوان رسید و حال آنکه اختیار با  
 نیست و مضطر است خواهی خواهی و اگر و دانست که در نفس بنده گناهت مصیبت نباشد  
 این خود داخل تحت اختیار نیست جواب گویم که بنده از مقام صابران بیرون نبرد و بجز  
 کردن و جادو و جادو و بر روی زدن و بسیار سکوه کردن و اظهار صلال نمودن و غیره  
 دادن در جامه و فرس و طعام مانند اینها و اینها اگر چه داخل تحت اختیار است و  
 اندک از ثنای اینها اجتناب کند و اقلها در منافضای الهی بنماید و بر عادی که داشت باقی  
 و اعتقاد کند که امانتی نزد وی بوده و در شده و نمکین شدن و گریه کردن بنده را از خدا صاب  
 بیرون ببرد از برای آنکه این ادوارم بشر نیست و آدمی تا هنگام ولع مفک از این بنیاد و از  
 اینست که وقتی ابراهیم فرزند حضرت یعقوب فوت شد از چشمهای مبارک آنحضرت  
 شد پس کسی گفت ای امانی نکرده ما را از جایی فرمودند این از برای دم است و خدای عزوجل  
 میکند بر کسای که دم میکنند و بنی فرمودند تا شک از چشم میریزد و دل نمکین است و گنجی بنک  
 که باعث غضب خدای عزوجل شود بلکه میگویم این کار بنده را از مقام صابران بیرون ببرد  
 برای آنکه کسی که قصد و حجامت میکند راضی میباشد و البته بان مقام میشود بلی از کمال میرزا  
 ساختن مرض و فقر و سایر مصیبتهاست و گفته اند از کجای نیک پنهان ساختن مصیبتها

و صد فر است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که حضرت یعقوب فرمودند که بنده  
 و فعل فرموده هر که سر در زنجیر شود و شکوه بکسان که عبادت میکنند نکند و گویست  
 نگوشتی بهر و خونی را بخون میبرد و میگفت و اگر او را شند دست ساختن عاقبت از  
 خدام بود و گناهی نخواهد داشت و اگر معین روح او بمن هم او را در تحت رحمت خود  
 میدم و جادو در این مغی بسیار است و در بعضی اخبار تبدیل گشت و خون به آب  
 نشده که بدل میکند خدای عزوجل او را بگوشتی و خونی و پوستی که گناهی باین نکر میباشد  
 و نفس شکایت باین شده که یکی به مبتلا شده ام مبتلائی که هیچکس بان مبتلا نشد  
 و رسیده است بن چیزی که بد بگویی نرسیده و فرمودند سکوه ان نیست که بگویند  
 حزاب نکر دم امر و زینت دارم و امثال اینها و حضرت امام حنفی مادق فرمودند هر که  
 از این بکشد و چنانچه باید قبول کند از او سکوه خدا بجای آید و همانست که سفت سا  
 عبادت کرده باشند پس بدند که قبول از ادکام است فرمودند صبر بران نماید و بکسای  
 نکند و هرگاه صبح شود سکوه خدا را بکند بر آنچه بر وی رسیده است و از حضرت امام محمد باقر  
 پرسیدند که چه چیز کلام است فرمودند بر لب که سکوه دران میرسد نشده باشند و  
 بعین فرمودند از جمله عظیم مؤمنان خدا و شایسته آن است که از درد سکوه نکند و  
 مصیبت ثنای امانت سکوه کردن و سوال رقی بلا از یک حضرت یعقوب فرمودند



بهشت که شکر پریشان خواهد بود و خود را بخدا میگویم <sup>طریق تحویل بهر طریقی</sup>  
 دین نزد دست و میفهمد ساختن باعث هوا و جبار و پادشاه و قدر مصیبت و مدد <sup>نار</sup>  
 کم کردن و غیره و قیامت او را دانستن و بسیار فکر کردن در آنچه وارد شده در <sup>فضل</sup>  
 مبر و خوب عاقبت آن در دنیا و آخرت و دانستن آنکه ثواب مبر و مصیبت پیش از آنست  
 که فوت شده و دانستن آنکه سبب مصیبت محسوس شده از برای آنکه فوت شده از و چیزی  
 که باقی نماند مگر در حق و دنیا و حاصل شده است از برای او چیزی که هر چه بعد از آن  
 باقی خواهد بود و هر که ضعیف را بد و غنی و غنی را بد و کجایشان دارد که ممکن شود  
 از برای فوت شدن غنی و سزاوار است که این باعث است از افسوس و عذاب بد و بد و غایت  
 بی باعث هوا و بند بر چنانکه غالب شد بر او ایستاد و جرات بهر ساند و مؤتش و رقاب  
 شدن زیاد و شود و بر آنکه ملا حظ و ماست علمهای شافیه و چون قوت هان را که از آن  
 صادر میشود حکم نر میباید و هر که خود را عادت دهد بر مخالفت هوا البه و راه که نشسته  
 باشد بر آن غالب میشود بد آنکه اگر معارضه نمودن با باعث هوا بتعب و مشقت باشد  
 نصیر میماند و اگر باسان باشد او را صبر میخاند و اگر اندک تعب داشت را بد و از صبر  
 و اگر لذت از آن برسد او را شکر میماند و لذت بردن استن باین معنی که از حفظ  
 نفس غافل شود و خود را با خدا ببندد و قوت میان لذت و اله کند **باب دوم** در دنیا

و مکر است و رضا بدست از ترك لغزش و خشنای خدای عزوجل فرموده و منی انهم  
 و منوعه خدای از ایشان را صفا است و ایشان از خدا را صند و حضرت پیغمبر از <sup>نجات</sup>  
 از اهل اب سوال کردند که چه حالت دارند گفتند که مؤمنان فرمودند علامت ایمان شما  
 گفتند که صبر میکنیم و نترسید و بلا و مشکو میکنیم و در وقت خروش و از صبر هر چه تقدیر شد  
 فرمودند خدای عزوجل منم بهورم که شما مؤمنید و در حدیث دیگر فرمودند شما <sup>حکیمان</sup>  
 و دانستند و از دانشی که دارند نترسید که پیغمبران باشد و حضرت اما  
 دین العابدین هم فرمودند صبر کردن و راضی بودن داس طاعت خداست و هر که  
 کند از خدا راضی باشد و آنچه تقدیر کرده خواه محبوب باشد و خواه مکره باشد  
 تقدیر میکند خدا استقامت را آنچه بنده را خوش آید یا ناخوش باشد مگر چیزی را که  
 از برای آن بنده بهتر باشد و حضرت امام محمد باقر هم فرمودند سزاوارترین مردم <sup>بیت</sup>  
 بودن آنچه خدای عزوجل تقدیر کرده کسب است که خدا را شناختن است و هر که راضی <sup>شد</sup>  
 بتقدیر خدا رضای الهی بر وی وارد میشود ثواب عظیم خواهد داشت و هر که راضی <sup>شد</sup>  
 بتقدیر خدا آنچه مقدر شده خواهد شد و ثوابان باطل خواهد کرد بد <sup>شد</sup>  
 امام حقیر ساد و فرمودند دانستند برین مردم بخدا راضی تر از ایشانست بتقدیر  
 خدا و نیز فرمودند در آن چنین هان که خدای عزوجل بپس نمودند این بود که



موسی بنا فریده ام خلقی محبوب تر از بنده من و بدرستی که مبتلا مبارز او را چیزی که  
 از برای او بهتر است و دور مبارز از آن چیزی را که از برای او بهتر است و من و اما  
 ثم با چرخ صلاح بنده مؤمن در آنست پس باید صبر کند بر بلا ی من و شکر نماید  
 و ایجا آورد و بقضای من دانی شود تا بنویسم اسم او را در نزد خود آن صفت  
 هرگاه عمل کند بر ضای من و فرمان بردار من باشد و حضرت امام موسی کاظم <sup>علیه السلام</sup>  
 سزاوار از برای کسی که آن جانب معنا چیزها را نمیداند و دانسته اند که در رشتن سبیل  
 روزی که خدای تقدیر کرده و گمان بد بخدا نبرد و در آنچه تقدیر کرده موفاید و خدا  
 در پناه فرخ برسد دلش از برای عبادت و انعمها و نعمها در راحت بودن و فایده  
 آن در اخوت خشنودی خداست و خلاصه آن غضب آن بختی که خدا بشارت فرمود هر که  
 دانی بقضای من نشود و صبر نکند بر بلا ی من باید که خدای عز و جل از برای خود طلب کند  
 طریق محصله صانع است که بداند آنچه خدای عز و جل از برای او تقدیر کرده و اصل محصله عبادت  
 هر چند محض ری بکنند و نرسد و بداند که فلان شدن فائده نمی بخشد و آنچه مقدر شده  
 نخواهد یافت زیرا که آنچه مقدر شده خواهد بود و آنچه مقدر نشده نخواهد شد و هر که  
 خوردن و نرسد بپایانده نمزدن قضیع او قاتلش بدو نفایده و وبال غضب الهی باقی خواهد  
 ماند بلکه سزاوار است که محبت خدا فاضل سازد و بر از احساس نمزدن با او چنانچه عاشق <sup>محب</sup>

و جوهری می باشد و سزاوار است که علم بر بسیاری ثواب بخشی از اسان کرد اند چنانچه  
 بیاد و ناجو مثل سخن بجا آمد و سفر را بنمایند و در روز را بخند و امیکند از ند که خدا عالم  
 با احوال بندگان حضرت امام حکیم صادق <sup>علیه السلام</sup> فرمودند که حضرت پیغمبر <sup>صلی الله علیه و آله</sup> هر که در چیزی  
 کوشیده بود نمکف کاشکی میزان می شد **فصل** بدانکه هر که این اعتقاد دارد که در  
 چیزی که مخالف هوا باشد و در انواع مصیبتها حالتی تغییر از صبر نیاید و رضا است  
 که تصور نمیتوان کرد این اعتقاد از راه انکار محبت ناشی شده و هرگاه ثابت شود که  
 محبت خدا و ثوابی هست تا مستغرق با خدا نمزدن و لب ممکن پس بخفی بنماید که محبت  
 و مناسبت و این از دو وجه میشود و وجه اول آنکه احساس با او نماید تا انکار است  
 الی و روی جاری شود و احساس بان نکند و چراغی بر می برسد و ادراک آن نکند  
 و مثال آن مرد عاریست که در حالت غضب باز من گاه میباشد که زحنی بوی میرسد  
 احساس بان نمیکند و هرگاه خون را می بیند مطلع بر زخم میشود بلکه کسی که بر عین امر  
 میرود گاه میباشد که خاری بیای او میرود و احساس نام آن نمیکند از برای آنکه در  
 مشغول با وی دیگر میباشد و هرگاه دل مستغرق امری شود و بتای متوجه آن گردد  
 ادراک امری دیگر نمیکند از برای آنکه دلش مشغول با وی دیگر میباشد و هرگاه در  
 امری شود و بتای متوجه آن گردد ادراک امری دیگر نمیکند و همچنین عاصی که ثوابی <sup>مستغرق</sup>



مستغرق باشد معترف با محبت آن باشد گاه می باشد که چیزها را آن می رسد که باید  
 تمام با غلبه شود و چون محبت بر دلش مستولی می باشد احساس تمام و غم نبیند  
 و این در صورتیست که از آری از غیر محبوب بر دلش برسد چه جای آنکه از جانب  
 رسیده باشد و حال حضرت الهی و عظمت آن اوست که هیچ جمالی را با آن نبیند  
 سجد پس هر کس که از آن جمالی قدری بر وی منکشف شود افتد از حیرت او را  
 و می رسد که مد هوش و بهوش شده احساس با وی نمیکند و وجه دوم  
 که احساس را از او ادرالام ان می کند اما راضی بان می باشد بلکه راضی و عظمی اراده  
 میکند که چه بالطبع گراحت میدارد مثل کسی که از صفات الهی و صفات و جامد میکند با  
 ادرالام ان می کند و راضی را غیبان می باشد و منور و ضا و منور و این مثال را  
 بودن بر سیدن المستوحاه می باشد که از جانب خدا الهی بر سیده میرسد و عین رسیده  
 که توانی از برای آن دهنده شده پیش از آنکه فوت شده پس راضی بان می باشد و غایت  
 و حق ایش بان میدارد و سکنی خدا جای ماورد و این در مقامیست که ملا حظرت از آن که  
 میشود نمایند و ممکنست که محبت با غلبه غالب شود که خط و منصب صاحب محبت و مراد محبوب  
 و رضای آن باشد و غرضی دیگر منظور نباشد و مراد محبوب و رضای او در نزد محبت محبوب  
 گردد و نام اینها در محبت های مردم با یکدیگر مشاهده شده و صاحبان طبع در مقام رسیده

۱۴۱  
 و شریف اینها را می خواند و اندر وی است که اهل مصر چار و ما مقدانی بخیر از ملا حظرت  
 و پدر حضرت یوسف تم ندانند و هرگاه که رسیده اند نظر بحال با کمال اخلاص میکنند  
 و از آن که سکنی غافل می باشد ندانند بلکه در قرآن مجید چیزی ذکر شده که مبالغه بر آن بیشتر  
 و آن چیز حکایت بریدن دندان مصراست و سنهای خود را بسبب حیرت که ایشان از او  
 داده بود بلا حظرت حال حضرت یوسف تم تا آنکه احساس بآل بریدن دست نمودند  
 و او است که حضرت پیغمبر سلام الله علیه گذشت بر روی کر و پیس و زمین که بود و غایت  
 ناله اعضای او پیچیده بود و گوشتهای بدنش میزد و بخت از علی لغزو میگفت و میگفت  
 که بباخت داشت را از اینچیزهایی که بسیاری از خلقش را بان مبتلا کرده و پیغمبر  
 فرمود ندای روح بیداری از نو کرد و این است که گفت بان روح الله من هبم از کسی که  
 که خدا باری در دل من جاداده در دل آن کسی جا نداده پس این حضرت و فرود ندر است  
 میگویند دست خود را بدست من بده ایمن و دست بدست چپ و داد و بفرمان الهی  
 آن هر بن رویا و هفتش هفتش هفتش هفتش هفتش هفتش هفتش هفتش هفتش هفتش هفتش هفتش  
 با حضرت عیادت میکرد **فصل** بدانکه معانی نفس و صانیت و همچنین گراحت از غنا  
 و اهل معصیت دانستن قطع اسباب معصیت نمودن و سعی در انزال کردن باطن  
 و غیر از منکر مخالف و صانیت و در این باب جمعی از اهل بطالت و غفرت غلط کردند



وكان كرهه اند که معصیتها و گناهها و کفر از بندگان اخی است و رضایان واجب است  
 و این غلط اندازد جهل بنا بر دو غفلت از اسرار شرعی ناشی شده و دعا کردن بجهت  
 که امامان و بزرگان شده ایم و انبیا و ائمه سلام الله علیهم با آنکه در اعلی مقامات و مقامات  
 بسیار دعا میکنند و خدای عزوجل در قرآن مجید بعضی از بندگان باین مدح کرده که  
 بعد از نماز و دعا و رها باین دعا میخوانند ما را از راه رعب و شتاب و ترس از عقاب و ترس  
 فرموده ادعونی استجبکم یعنی بخوانید مرا تا اجابت دعای شما بکنم و اما انکار معصیت  
 و کراهت از آن داشتن چیزیست که خدای عزوجل بندگان را باین امر کرده و مذمت ایشان  
 کرده بر این معصیت بود و چنانچه فرموده و رضوا بالحق و الدنیا و الدنیا و الدنیا  
 دانی بزندگی و پندارند میان مطهری شده اند و نیز فرموده و رضوا بان یکو فواضع  
 و طمع علی قلبهم یعنی دانی شده اند جماعت منافقان که با جمعی باشند که بجهاد و فتنه  
 و بر روی ایشان ختم شده و بحق میهند و میگویند و در حدیث مشهور وارد شده که  
 منکری دایه بیند و راضی بان باشد همانست که اعصیت را کرده و در حدیث دیگر  
 اگر بنده در عیش و سرور و بکری در مغرب بان دانی باشد در کفایت <sup>قائد</sup> <sup>دین</sup>  
 خواهد بود و اما دشمن داشتن کافران و منافقان و انکار آنها نمودن شهادت  
 و اجابت پشماراست و در حدیث وارد شده که محکم بر این اسباب ایمان در راه خدا

خدا مؤمنان را دوست داشتن و کافران را دشمن داشتن است اگر کسی که بد اینها  
 در دنیا بقضا و اراده شده پس اگر معاصی بیز قضا باشد عاقلست و منافق مؤمن <sup>است</sup>  
 و اگر بقضای الهی باشد پس کراهت از آن داشتن و از دشمن داشتن کراهت از قضا  
 خدا داشتن است پس بجهت هر یک از این دو توان نمود و حال آنکه باین تقیید  
 متناقضند و چون جمیع میان رضا و کراهت در یک چیز توان نمود جواب گوئیم که این  
 امر نیست که بر جمعی که صنفند و عقل ایشان از مطلع شدن بر اسرار علوی و قضا  
 مشبه شده با آنکه بعضی سکوت بر منکرات را مقامی از مقامات و مقامات و اند  
 و این را حسن خلق نامیده اند و این جهل محض است بلکه میگوئیم که رضا و کراهت  
 یکدیگر میخواهند بود این برای آنکه گاه میباشند که شخصی دشمن شود دشمن بعضی از  
 تو میباشند و سواد در هلاک آن میباشد پس کراهت از دشمنی آن میداری از آن  
 که دشمن دشمن تو مرده و راضی بمرگ آن میباشی از آن جهت که دشمن تو مرده و همچنین  
 معصیت دو جهت میدارد یکجهت آنست که نسبت بخدا دارد و از آن جهت که فعل و  
 و اراده خداست پس از اینجهت راضی بان میباشد که ملک را بملک و ملک را بملک و ملک را  
 و با آنچه کرده دانی هستی و بجهت دیگر نسبت به بنده دارد از آن جهت که کسب بنده  
 دو وصف است علامت دشمن بودن بنده در نزد خدای عزوجل آنست که اسباب



دوری و غضب بر وی مسلط شده باشد پس از اینجمله منکر و منعم است و شاهد بر این چیزها  
 که از حق مکرر و از حقیقی مضی میباشند و نظایر این بسیار است و واجبست بر هر بنده که چنانچه  
 آنکه دشمن دارد بکسر آن خدا او را دشمن دارد و بد باشد با کسی که خدا با او بد است اگر چه خدا  
 عزوجل بفرموده باشد او را مضطرب یعنی و مخالفتش نموده اما از راه موافقت با حق و  
 دشمن میدارد و الهما غضب میکند بر کسی که محبوب اظهار غضب بر آن کرده با اینکه او را از  
 خود دور کرد و باین جمع میتوان نمود میان آنچه وارد شده در بحث مؤمنان و بعضی کافران  
 در راه خدا و میان دانی بقضای خدا بودن و استمداد در این مطلب از سر قدر که در حق  
 آن نیست میتوان نمود و سر قدر را نشکرش و حق و اخلاص در مشیت و اراده خدا اقامه  
 ماند و مکر و هتک و چیزی را در عرضی است و رخصت در پیچیده از روی این برداشتن و از  
 و اولی سکوت از آن و پیرو شرع بودن است و غرض مطوم کردن بد و ن احوال بکشف  
**فصل** و اما شکر عبارتست از شناختن آنکه نعمت از جانب نعم دهنده است و شکر  
 داشتن بان و عمل بموجب فرج کردن بکند اینند چیزی در خاطر و حمد و شکر خدا را کردن  
 معنی را مرعاه خدا کردن کردن اما شناختن نعمت را از منعم است که بداند که هر نعمتی  
 جانب خداست و منعم حقیقی او است و واسطهها آن جانب او میزند در رسانیدن نعمت  
 در حقیقت آنکه که واسطهها را میخوانند و نعمت را از او و در حال ایشان انا اعتقادان

و اراده چیز و چند انداخته که مضطرب شده اند و در رسانیدن نعمت و هر کس اینها  
 بداند شکر خدا را کرده و اینست شکر کردن بدل و اما فرج بمعنی داشتن با صفت غنی  
 و بواسطه این بین فی نفس شکر است بلکه چنانچه شناختن نعمت از منعم شکر است  
 و اگر فرج تو منعم باشد و پس از نفس نعمت و نیز رسانیدن آن و از آن جهت باشد  
 که بسبب آن قدری داری بر مؤمنان شدت صریح خدا و در جوار او بودن پس این  
 عاقلست در شکر و عاقلانست که خوشتر است که باشد مکر چیزی که در سبب غنوت  
 باشد و عاقلانی شوی از هر نعمتی که غافل ساری تو را از یاد خدا و باز نماند تو را از راه  
 و این بین شکر بدست و اما عمل نوزن بموجب فرج که حاصل شده است از شکر  
 منعم است که تمام نانی با چنانچه مقصود بموجب منعم است و این بدل و زبان و جوارج  
 اما بدل آنست که معصوم و اراده آن نسبت به تمام خلق خدا داشته باشد و لغایبان  
 که اظهار شکر خدا میجوید که دلالت بر آن کند بمان و اما جوارج آنست که نعمتهای خدا را  
 صرف در طاعت او کنی و هر چه کنی از آنکه در معصیت صرف کنی پس شکر چشم است که  
 بهمان کند معنی را که در مسلمان دیدم باشد و شکر گوشت آنست که بهمان کند معنی را  
 که در حق مسلمان مشیده باشد و اینها و امثال اینها داخل در شکر نعمت اعضا است  
 بلکه میگویم هر که کفران نعمت چشم را بکند کفران نعمت است و انبیا و این معنی را اگر بداند



بچشم و با تائب هر دو محقق میشود و این دو را برای آن افزیده شده اند که در بدو شود  
 چیزی کرد و در بار آخرت نافع است و اجتناب شود باین دو و آنچه می کرد در بدو  
 صریح می ماند بلکه می گویند که اگر ادا نماند زمین و آسمان و او نماند و دنیا و اسباب  
 آنست که در دم با آنها استعانت بجویند بر رسیدن بخدا و نمیتوان بخدا رسید مگر  
 و این بان در دنیا و با اجتناب او و زهد دنیا و این بخدا حاصل میشود مگر بدان  
 بود که آن و محبت میسر میشود مگر بر نیکی که حاصل شده باشد بدو و این بر فکر و خدا  
 بر فکر و فکر ممکن نیست مگر بقیای بدن و بدن باقی نماند مگر بزمین و آب و هوا و  
 تمام میشود مگر با نماندن زمین و آسمان و او نماند و سایر اعضا و اینها هر از برای یک  
 و بدن و یک نفس است و نفس که باز گشت آن بخداست آنست که بطول عبادت و  
 مطهر باشد پس هر کس که چیزی را در عین طاعت استعمال نماید که از جمیع استیجاب  
 ازان نیست موزه خواهد بود از برای آنکه اندام بران معصیت کرده است بخدا و  
 در آن مجید و مودود و قلیل من عبادی الشکر یعنی کی از بندگان من شکر را بجای می  
 و نیز فرموده ما یفعل الله بعد انکم ان شکرتم و انتم یسألون شکر خدا را بجای او و یک و اینان  
 بیان در حدی از عز وجل ثمان عذاب خواهد کرد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 که حضرت پیغمبر فرمودند هر که طاعت را شکر کند و شکر بجای آورد و انقدر ثواب خواهد شد

داشت که روزی که بجز رضای خدا و روزی که بخواهد و هر کس که شکر است  
 باشد و شکر خدا را او در ثواب او مثال کسی است که متلا بیلان کرد و در میرین کند و هر که  
 نفی او رسیده باشد و شکر خدای بجای آورده مثل ثواب عروسی که فانی باشد خداوند  
 و نیز آنحضرت فرمودند هر که شکر خدای او در وقت او زیاده میشود چنانچه خدا  
 عز وجل فرموده لئن شکرتم لازیدنکم یعنی اگر شکر را بکنید البته بیشتر بر شما باد و میگویند  
 آنحضرت فرمودند هیچ بنده نیست که خداوند را بداند و خدا را بداند و این  
 زبان بکند و سخن او در حدی که از برای شکر او فرمود از برای او زیاده است  
 امام محمد باقر فرمودند که شیخ حضرت پیغمبر که فرمود عابد بودند و عابدی گفت یا رسول الله  
 چرا اینقدر خود را غیب میفرمائی و حال آنکه خدا بیست و یک گناهان گذشته و آینده را  
 از زبانت است آنحضرت فرمودند ای عابد ایا بناید که من بنده شکر گذارند و ما  
 و حضرت امام محمد باقر فرمودند که حضرت پیغمبر و ائمه اطهار را طاعت خدا بر سر انگشتان  
 پاهای ایشانند پس این اینها را که ما از ان شاء الله ان شاء الله ان شاء الله یعنی ای خدا  
 ما قرآن را بر تو نفرستادیم که تو اینقدر از غیب بگویی و حضرت امام جعفر صادق فرمودند  
 شکر گفت و اجتناب از حرامها نمودن و تپای شکر آنست که مردی بگوید یا خدا یا خدا یا  
 و نیز از آنحضرت پرسیدند یا شکر خدا دارد که هرگاه بنده او بجای آورد شاکر باشد

بوی بد و قدر آن نیست



بل پرسیدند که آن چیست است و نمودند آنکه خدا را بکنند بر هر نفسی که باور داده در اهل  
 و مال و اگر در حال که خدا بآن انعام کرده محظوظ باشد او ای آن حق را بنماید و از جمله شکر گذاری  
 قول خدای عز و جل است سبحان الذی یخلفنا هذا و ما کماله و یزین کرمه و حال سوار می باشد  
 و قول خدای عز و جل رب انزلنی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزّلین که در حالت فرود آمدن  
 باید گفت و قول خدای عز و جل ربنا ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل  
 من لدنک سلطاناً مبکراً که در حالت دخول و رادی و خروج از آن باید گفت و روایت  
 است از حضرت که هرگاه اری بر حضرت پیغمبر و او را می بیند که خوش حال میگردد بپای گفت الحمد  
 علی هذا الفخر و هرگاه ماری بر آن وارد می شود که غلغله می کند بپای گفت الحمد لله علی کل حال و آن  
 حضرت امام محمد باقر و روایت کرده اند که هرگاه ملاحظی از شما یاد کند نعمت خدا را باید که گوید  
 خود را بر خال که ندارد از برای شکر خدا کردن و اگر سواره باشد فرود آید و گویند خود را بر خال که  
 و اگر نتواند فرود آید از ترس شربت در میان مردم گویند خود را بر چوب مایل که در زمین می باشد  
 بگذارد و اگر نتواند که بر کف دست گذارد و شکر خدای عز و جل را بر اینچنان انعام بوی کرده  
 است **فصل دیگر** در بیان بعضی از شکرهای که باید کرد که هر یک از آنها از جانب  
 و اینکه شکر بر نعمت نعمت جدید است از جانب خدای عز و جل که محتاجت بنکوی و بگویند  
 حضرت امام جعفر صادق فرمودند که هرگاه از شما خدای عز و جل بپوشد که ای موسی شکر کن

بکن و خدای عز و جل را بجای او حضرت موسی و هرگاه خداوند از تو شکر بپوشد بجای او هم و حال آنکه  
 هیچ شکر از تو را بجای نمی آورم مگر آنکه شکر نعمت است که تو انعام می کرده بر حضرت علی و بعد از  
 ای موسی الحال شکر را بجای آورده که دانستی که شکر نیز نعمت است از حضرت امام زین العابدین  
 هرگاه این امر را بخواهند دانند و آن نعمت و انعام الله لا یحصوها می فرمودند نعمت خدای که نکند  
 در احدی حدی از برای معرفت نعمت خود مگر بدانشانی آنکه از معرفت نعمت عاجز است  
 نکند اینها است در احدی حدی از برای معرفت ادراک او پیش تو از دانستی آنکه ادراک  
 نمیتواند کرد خدای عز و جل قبول کرده است معرفتی عارفان را که دانسته اند که قادرند  
 معرفت شکر این معرفت تقصیر است شکر نعمت بیرون اند چنانچه دانسته است که عالم آن ادراک  
 از آن میکنند و دانستن آنکه ادراک از آن میکنند بآن نامیده از آن راه که خدای عز و جل دانسته که  
 بندگانش با مقدار و وسعت دارند و پیش ازین قادر نیستند احدی بجا بیاید از آن  
 رسید و چون بنمایند چیزی توان رسید که نهایت و کفایت ندارد و نعمت خدای  
 از آنکه نهایتی و کفایتی دانسته باشد و حضرت امام جعفر صادق فرمودند هرگاه داخل صبا  
 شوی و داخل شام شوی و در میان دعا بخوان اللهم ما اصبحت بی من نعمه او عافیت فی  
 دین او یا فتنه و حدیث لا شریک لک الحمد و لا شکر یجائی یارب حتی ترضی و  
 بعد از رضا هرگاه این را بگویند اگر میخواهد بر شکر آنچه خدای عز و جل بخواهد انعام کرده



و در باد رانست و در وای و آرد شد که حضرت فرج هم هر صبح این را بخواند پس  
 خدای عزوجل او را بنده بسیار شکر گذارنده نامید و بین آن حضرت مری است که از  
 تو نیز نشنیده شد شکر کن کسی را که بنواغلام کرده و انعام کن بکسی که شکر تو را کرده زیرا  
 که هرگاه شکر نغبت گذارد شود زایل نمیشود و هرگاه کفران آن بشود باقی نماند و شکر  
 موجب زیادتی نعمت است و اما نیت از پیشه حال و منتقل شدن از حالت مناسبت  
و از حضرت امام زین العابدین هم مراد است که خدای عزوجل در سید میبارد و هر بنده  
 اند و هکین و هر بنده شکر گذارنده را و خدای عزوجل در سید میبارد و هر بنده از  
 بندگان خود خواهد گفت ای شکر فلا نکس کرده در جواب خواهد گفت نه بلکه شکر  
 نور اگر علم پس خدای عزوجل خواهد نمود چون شکر فلا نکس کرده شکر باین نکرده بعد از  
 آن حضرت فرمودند هر کس شکر مردم را پیشتر بجای آورد شکر خدا را بجای آورد **فصل**  
بدانکه نعمت را یاد نویست مثل ثانی خلقت و لذت های خوش اینده و دفعی مفاسد و مضای  
و یاد نویست مثل اسلام و معرفت آن معصومین سلام الله علیهم و توفیق بر طاعت و محبت  
 معصیت و نعمت های دینی و عظیم تر است از دنیوی زیرا که ایجاد ابدی میسراند  
 شقاوت سهدی عذاب میبرد و کفایت در نعمت دنیوی با با مسلمانان یکسانند و شکر  
 بیشتر اند از ابله شدن آنچه را از ایمان نیت حضرت امام زین العابدین فرمودند هر که شکر

خدا را بر نعمتی بکند شکر خدا را کرده اما شکر بعبادت از آن نعمت و بدانکه طریقی محبت  
 شکر معرفت است و فکر در منابع خدا کردن و در بدو لحظه اذن و در بدین حال  
 اعلم بودند در پیشه ها و شکر کردن بر آنکه معصیتی عظیم تر باین رسیده و آنکه در آن  
 نیت و آنکه عفو است کما هو وی در میان رسیده و با خود بنقاده و آنکه از  
 عفو است در اخوان میبرد و الحال که رسیده فارغ شد و آنکه ثواب آن معصیت از برای  
 او بعبادت است و آنکه محبت در نهاد از دل کم میشود و اینها هر در حقیقت نعمتی است از  
 آنکه خالی از آن نیت که با کفایت کما هاست و بار باین نیت است و باز یاد می  
 اما با وجود این منافع عاقبت بعد است از بلا حضرت پیغمبر در دعا استفاده از این  
 و بلا می اخوت میگردند و معصیت و سایر معصیتان و او صای ایشان میگذرد که خداوند  
 بده بدارد و پناه من را که عاقبت باشد و بده در اخوت پناه من را که عاقبت باشد و  
 شاکت دشمنان استفاده میگردند و حضرت پیغمبر میفرمودند که خدا عاقبت با سوار  
 که هیچ عطای بر بنده نشده بعد از عاقبت مکر یقین و مراد از حضرت از یقین عاقبت  
 اندیشی و شکر چرا که عاقبت قلب اعلی است از عاقبت بدن **باب ششم در رجاء**  
 و رجاء عبارتست از انبساط و شکستگی قلب از برای انتظار بخوبی و هرگاه اسباب  
 و احوال حاصل باشد اسم رجاء بران صادر شود و در مثل آنکه کسی تخم خربزه در دست



پاکیزه که اب بآن رسد پیشاند و نفع در بدن داشته باشد و اگر بیماری از اسباب  
 مفقود باشد اسباب در بدن مقام محض و در حاکم است مثل آنکه نخود در زمین  
 که اب بآن رسد پیشاند و هرگاه شک در حصول اسباب داشته باشد از آنکه میگویند  
 مثل آنکه زمین پاکیزه باشد و اب باشد و میان آنچه گفته شد است که در پاره آخر  
 و دل مانند زمین است و ایمان مانند تخم و ظاهرها جاری مجری میل زمین زمین  
 و پاکیزه کردن آن از سنگها و کندن نفوسها و اب آوردن بر زمین است و دلی که  
 در بریدن بنا و مستغرقان باشد که مانند زمین شود و است که تخم در آن نمونکند و در  
 ماست و در دریا است و هیچ رسیده نخواهد شد مگر آنکه شسته شده است و هیچ  
 در می نمونکند که از تخم ایمان و کشت که ایمان منع کند با بلیدی قلب عیدی اخلاقی  
 چنانچه تخم در زمین شود و نمونکند و سزاوار است که امیدی که رسیده باور شود  
 مجیده شود با امید صاحب دین پس کسیکه زمین پاکیزه محض است و تخم حقیقی  
 پیشاند و هر چه محتاج باشد از تنقیه زمین از چیزی که مانع رسیدن تخم است عمل او  
 و در وقت خود اب را بدهد و بعد از آن نمیند و از فضل خدا منتظر دفع آنها  
 معنده باشد تا هنگامیکه زرع تمام شود و ثابت برسد این انتظار را جامه میکنند  
 و اگر تخم در زمین رسیده داری بلندی که اب بآن نرسد بکار و مشغول غریب تخم

هیچ چیز نشود و منتظر درو باشد و این انتظار را حاکم و غرض میگویند نه حاکم و اگر تخم  
 در زمین پاکیزه پیشاند اما ایشانند و منتظر اب بآن باشد و در میان کربان  
 نباشد و مشغول نباشد و این انتظار را معنی میگویند نه حاکم و اگر تخم  
 بر انتظار مجبوری که تمهید جمیع اسبابی که داخل در تحت اختیار رسیده است مثل بیک  
 و چیزی باقی مانده باشد مگر چیزی که داخل در تحت اختیار رسیده نیست و این  
 از فضل خدا بدفع موانع و مفسد پیش هرگاه رسیده تخم ایمان پیشاند باب طاعت  
 پاکیزه سازد دل را از خوار خلعهای مذموم و از فضل خدا منتظر باشد که از این  
 حالت ثابت بدارد تا وقتی که و حاکم او بخوبی و منجر بایر نشاند این انتظار  
 و جای حقیقی در نفس الامر محود و باعث بر موافقت و قیام بقضای ایمان در تمام شد  
 اسباب از زمین تا وقتی که خواهد بود و اگر تخم ایمان از در دل بکار و اقا با بکار  
 ایشانند و با آنکه دل از خلوههای ذمیه پاکیزه سازد مشغول طلب لذتهای دنیا  
 شود و منتظر از زمین باشد این انتظار و توقع حاکم و غرض است خدای عز و جل  
 در قرآن مجید در مورد آن الذین امنوا و الذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله ان  
 یجعلنهم رجلاً و یضربنهم انجماً و یجعلنهم رجلاً و یضربنهم انجماً و یجعلنهم رجلاً  
 و در راه خدا جهاد کرده اند اینجاست امید و از زمین خدا و این فرموده خلیف



بعد هم خلفه و ثواب کتاب با خدای عز و جل و بگوید سبغ لثانی بعد از  
 جماعت صالحان جوی آمدند که علم تو به را اموشند و فراموش کنند صنایع دنیا را بفرستند  
 میکنند و میکنند که او زنده خواهد بود و حقیقت پیغمبر فرمودند زیرا که کسی  
 که حق را بر طاعت بر بندد و عمل کند از برای بعد از او و اجتناب کسی است که نفس را  
 تابع هوا و هوس سازد و نمی کند بر خدا و گوید که خدا مرا اول خواهد آورد و بعد از  
 امام معتمدی می گویند قومی از شیعیان ثواب و خدمت میکنند و میکنند  
 که بخدا امید دارند و این لفظی فرمودند که دروغ میکنند و از شیعیان مانده اند آنها  
 جویند که اندکها را بر ایشان غالب شده و هر که امید چیزی می دهد از برای آنچه  
 میکند و هر که از چیزی می ترسد از آن میگریزد و فرمودند مؤمن مؤمن نباشد  
 تا آنکه ترسان و امید و آرزو باشد و خائف و باجی نباشد تا آنکه عمل کند از برای  
 میترسد و امید دارد پس در این هنگام نبد که سعی کند در طاعتها و اجتناب کند  
 از معصیه ها و از آنست که از فضل خدا منظر نایبست باشد و نایبست دخول  
 بهشت است و هر که گزاف باشد هر که تویر کند و تدارک نماند هیچ آنچه از  
 سر زده آن تقصیر است و از آنست که امید قبول تویر داشته باشد و هرگاه از معصیه  
 گراهی داشته باشد و معصیه او را بگوید و حسن او را خشنود گرداند و مع هذا

در بیان معصیه ها و اجتناب از آنها

هذا مذمت و علامت خود کند و هر که رغبت تویر داشته باشد و مشاؤون باشد  
 مژوا را است که از خدا امید تویر تویر داشته باشد از برای آنکه گراهی از معصیه  
 بر تویر از اسباب بهشت که تویر میکند و امید داشتن بعد از تحقیق اسباب میکند  
**فصل** اما خوف عبارت است از مثال شدن قلب و سوزن آن بسبب توقع مکرر  
 در آینده و هر چند اسباب مکرر و پیشتر باشد و خوف و شدت ناله طلب پیشتر  
 و بحسب مختلف اسباب خوف منقسم میشود و خوف از خدا گاهی بر خوف خدا و خوف  
 مفات او میباشد و گاهی بسبب کثرت جنایت بنده میباشد باز کتاب معصیه ها و گاهی  
 ببرد و بسبب میباشد و بقدر معرفت بنده بعلت و بزرگی استغناء خدای عز و جل  
 و بقدر معرفت بچهار نفس و جنایتها خوف قوی میشود پس هر که از خدا پیشتر  
 و معرفت بخدا و بنفس پیشتر میدارد و از برای این بود که معرفت پیغمبر فرمودند  
 من پیشتر از شماها از خدا میترسم که خدای عز و جل فرمودند تا آنجا که حق تعالی  
 العلماء یعنی جز این نیست که میترسد از خدای عز و جل و علمای پس بقدر کمال معرفت از  
 از دل بیدن و اعراض صفات هر که اما از بدن بلا غری و زنده می کشاند و گاهی  
 کرد نیست و اما در اعضا بیاد داشتن آنهاست از معصیه ها و مقید ساختن آنها  
 تا آنکه از گزند و تدارک آید و بشود از برای این است که گفته اند خائف کسی نیست که

در بیان معصیه ها و اجتناب از آنها



کنند اشک انچه باک کند بلکه کسی است که زک کند چیزی را که ترکد بران معائب شود  
و حکمی فرموده هر که از چیزی ترکد از آن میگرد و هر که از خدا ترکد خدا میگرد  
و قاعد مقام است که شهوات را بپنج کن کند لذتها را مکه و سازد نامعنها که  
نزد وی محبوب بوده مکر و کرم و چنانچه عمل مکر و مکر و نزد کسی که خواهش بان  
دارد و هرگاه داند بان تمهیدی است پس خواهشها بتوسعش و بشود و اعضا و  
برداران میشوند و در دل لاغری و شکستگی و جزای و فساد که بهم میرسد و یکی گفته  
مفادش میکند بلکه نای است آن معروف تر و خطر عاقبت میشود از برای کاری که  
فارغ نباشد و شغلی ندارد مگر بلا خطر احوال خود و حساب نفس و عباد بان  
و عایت آنکه نفس و خطر باطل نکند و هر چه بجا خطر کند و هر نفسی که بر زبان  
شود نفسی دایان بان خواست کند تا آنکه ظاهر و باطن آن مشغول باشد چیزی مگر از  
میرد و از برای او دیگر فارغ نباشد و این حالت کسی را میباشد که خوف بران غلب  
باشد و اقل و تبخیر که او را در عملها ظاهر شود است که از عباد اجتناب کند و  
داشتن نفسی را از عباد و صبر بماند و هرگاه خوف قوی تر گردد و اجتناب کند از چیزی  
که حرم همان ممکن باشد از تقوی بماند و گاه میباشد که چیزی که باکی و شرمند  
ترک میکند از برای چیزی که باکی میدارد و این را صدق و تقوی میکند و هرگاه ختم

شود باین حالت مجرد بودن از برای خدمت و چنان شود که بنا کند چیزی را که سکون را  
نکند و جمع میکند چیزی را که خواهد خورد و رغبه نکند بدینا که میداند از آن مقام  
خواهد خورد و نفسی از نفسها را صرف میزند تا بپایان رساند و میگوید و مقام  
حالتش را و از آنست که صدق ناصیه شود و داخل در صدق تقوی و تقوی  
و عفت در ورع از برای آنکه عفت عبارت است از اصلع از مقتضای شهوات و  
ثابت شد که خوف از راعضا میکند باین داشتن آنها از معصیت و اقل از نور و  
طاعت **فصل** بدانکه عمل کردن با اصداف است از عمل کردن بلخوف از برای آنکه نزد  
و در عباد محبوب تر است ایشان بخی و عجب بسبب امید غالب میشود و از برای این است  
که رغبت در عباد حسن ظن بخدا داشته و خصوصاً هنگام و در خدای عز و جل در  
جهد فرموده **یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقظوا من رزق الله ان الله یغفر الذنوب**  
**جمیعاً انه هو الغفور الرحیم** یعنی ای بنده گان من که معصیت کردن سم بر خود کرده اید از  
من مأیوس نباشید بدو رستی که خدای عز و جل جمیع گناهان را خواهد از بد و خدا  
امر زنده و بسیار رحم کننده است پس اصل مأیوس شدن را حرام گردانیده و نیز فرمود  
ان ربك لذو مغفرة للناس علی ظلمهم یعنی بدو رستی که خدای عز و جل صاحب ارزمت است از  
برای مردمان بر حسنهای که خود کرده اند و کرده و سر زنی کرده و فرموده و **لاکم**



ظنم بر یک از یکم یعنی این کان یک بود که بخدا برده بود و این شمار هلاک کرد و نیز فرمود  
 و ظنم نزل الو و کتم فی ما بوی ایضا کان بد بخدا برده بود و شمار هلاک کرد و نیز فرمود  
 و حضرت پیغمبر فرمودند که خدای عز و جل میفرماید که من نزد کافی هستم که بنده من باشد  
 باشد پس باید که کان برین هر چیزی که خواهد و نیز انحضرت فرمودند بنا برین هر چیزی که  
 مگر آنکه کان خوب بخدای عز و جل باشد و وقت آنکه داخل شد شخصی که کان  
 نزع بود پس فرمودند که این میباید آن شخصی که شنید چنان میباید که درگاه  
 میترسم و امید به رحمت خدا دارم پس انحضرت فرمودند جمع میشود این در وقت و وقت  
 بنده مگر آنکه خدای عز و جل عطا میکند بان آنچه را امید داشت و این معیار است  
 از آنچه میترسد و حضرت امیر المؤمنین شخصی که خوف از عبادت رسیده بود از راه بسیار  
 کاهان فرمودند که ما پس برون تو از رحمت خدا عظم تر است از کاهان خود را  
 حضرت مقبوب و آن شده که خدای عز و جل رحمت فرستاد که ای پندار که چرا انفری کوه  
 میان تو میان پارسا ز برای آن بود که گفته میترسم که کاش او را بخورد و شایع اندازد  
 از کوه ترسیدی و این امید داشتی و چرا نظر بغفلت بر آن کردی و نظر بجا افتد من گفتم  
 و حضرت امام محمد باقر فرمودند که حضرت پیغمبر فرمودند که خدای عز و جل فرمود که  
 باید عمل کنندگان بکنند بکنند بر اعمالی که میکنند از برای تحصیل ثواب من چرا که اگر ایشان

می کنند و در تمام عمر خود را بسبب اندازند و عبادت من که بار نفع خواصند بود  
 و در میان عبادت ما چنانچه باید بکنند عبادت من نخواهند رسید و نخواهند یافت آنچه را  
 بوسیله عبادت میکنند از گوی و داشتن من ایشان را و منم کردن ایشان در بهشت من و  
 جوارن بدرجهای عالی رسیدن بلکه باید که بر رحمت من اعتماد و وثوق نمایند و از فضل  
 امید و آرزو باشند و اطمینان ایشان بکار خوب من داشتن باشد چه اگر رحمت من در وقت  
 ایشان را صریح باید و احسان ایشان را بخوبی شودی من میماند و ازین من جانم و غرض را  
 بر ایشان می پوشاند بدستی که من آن خدام که بسیار بختا بنده آمدند و پناه هر کس و  
 اخوت بر مؤمنان و صفت رحمت ناصیه شده ام و نیز انحضرت فرمودند که در کتاب  
 حضرت علی علیه السلام یافتیم این را که حضرت پیغمبر بر بالائی میفرمودند بخدای که بفرمان  
 بنشینم یعنی هر که هر چه بنده چند میان او خشنود رسیده مگر بیکت حق ظن خدا  
 امید بان داشتن و خوش خلق بودن و از عیب مؤمنان خود را باز داشتن و  
 که بفرمان خدا نیست که بعد از توبه و استغفار خدای عز و جل هیچ بنده را عذاب نمیکند  
 مگر بریدگان خدا و بجا میروند در جزا صدق میگوید بدخلی و عیب مؤمنان کردن  
 و بجا افتاد که بفرمان خدا نیست هیچ بنده نیست که ظن خوب خدا داشته باشد مگر  
 آنکه خدای عز و جل توبه مؤمنان باشد زیرا که خدای کریم چنین هماره است آن



و شرم میکند که بنده مؤمن کان خوف بهان داشته باشد و خدای عزوجل خلاف کما  
وامیدان بنده را بجای آورد پس کان خوف بخدا بیاید و رعب خدای عزوجل <sup>باید</sup>  
و حضرت امام خیر صادق فرمودند حسن ظن بخدا آنست که امید نداشته باشد <sup>مگر</sup>  
خداوند تو امید مگر از کائنات همان خود و طریقی بحقیق رجا آنست که من ذکر شود فضیلتها  
سابقه را که خدای عزوجل بی واسطه شفاعت کننده عطا نموده و ثواب عظیم را که <sup>ن</sup>  
استحقاق و عده کرده و نعمتهای بسیار را که بفرستاد در دنیا و آخرت انعام نموده و <sup>شد</sup>  
شود سعت رحمت خدا را و سبقت گرفتن رحمت بر غضب را و اجازت مکر در رحمت <sup>و اند</sup>  
شده پیش از آنکه توان شد و اجتناب از بدکران اخبار نیست زیرا که محتاج بحقیق <sup>جا</sup>  
کسب که خوف بپایان بر وی غالب باشد و این چنین کی بسیار کسب و جانی که در <sup>مکا</sup>  
فرز رفته اند و مغرورند با آنچه در آن هستند از مناد و گناه مثل اکثر مردم این زمان <sup>از مردم</sup>  
ایمان شنیدن آن اخبار موجب زیاده و سرکشی و نادمی و **فصل** بدانکه رجا <sup>شستن</sup>  
ناحدهی محمد است و از آن که در کفر و برهبتان برسد محض حسرت است و در <sup>این</sup>  
عجده نازل شده و لا یامن مکر الله الا اله و الحارون یخافون یباید از مکر <sup>عجده</sup>  
خدا مکر جماعت زبان کاران و همچنین خوف داشتن با حدی محمد است و از آن که <sup>بکنند</sup>  
و بر تیر نا امید یی برسد محض کراهت در توان کریم و از شدت و من یفقط من <sup>ریت</sup>

و تیر الا الضالون یفوق امید نیست از حد خدا مگر کراهان و با خوف بیایس که محض کفر <sup>است</sup>  
می شود و قرآن مجید است ان لا یاس من دوح الله الا اله و الحارون یخافون بدینی که <sup>خدا</sup>  
ما یومن بشیء از حد خدا مگر جماعت کافران و اصل آنست که خوف و رجا برابر باشند <sup>از</sup>  
حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه بعضی از فرزندان خود فرمودند ای پسران من از <sup>خدا</sup>  
تیرس نبوی میدانی که اگر حسرت تمام مردم روی زمین را بنزد خدای عزوجل بیاورد <sup>از تو</sup>  
قبول نخواهد کرد و امید بخدا بداری امید یی که اگر کائنات تمام مردم را بنزد خدای <sup>از تو</sup>  
عزوجل بیاورد تمام انفس را نخواهد پذیرد و حضرت امام محمد باقر فرمودند هیچ <sup>نشد</sup>  
مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو چیز باشد ترس و امید و هر یکی اگر یکی <sup>کرد</sup>  
معیده شود نباد نخواهد بود و خدای عزوجل در وصف جماعتی که مدح ایشان <sup>کرد</sup>  
جمع نموده میان خوف و رجا و فرموده بدعون ربهم خوفا و طمأنینه میفرستند خدا <sup>را</sup>  
و حال آنکه ترس و طمأنینه فرموده بدعون ربهم غلبه میفرستند ما را از روی رعب <sup>است</sup>  
و اقامت غلبه رجا در غالب مردم فریضگی و قلت معرفت بلکه اصل از برای ایشان <sup>از برای</sup>  
غلبه خوف است که در وقت درون که در آن مقام اصل غلبه رجا است و حسن ظن <sup>از برای</sup>  
آنکه خوف نازل شد از ناز و امانت که باعث است بر عمل و در وقت درون هنگام <sup>عمل</sup>  
سیرامده و طاعت اسباب خوف نیستند زیرا که اسباب خوف موجب قطع کفایت <sup>است</sup>



و معنی بر تخیل رک و دینم بها باعث قوت طلبت و محبوب بیکد اند خدا را که  
 بان میباشد و نرا و دانست که هیچ بنده مفارقت از دنیا نکند مگر آنکه عجب خدا با  
 ثلعبت ملایان دانسته باشد هر که عجب الهای خداست خدای عزوجل عجب  
 الهای دوست و هر که بر محبوب خود و اندست و بخت عجب سرور میدارد و هر که عجب  
 مفارقت نماید عجب و عذابا و زیاده میشود پس هرگاه در وقت غلبه بر قلب  
 عجب اهل و ولد و مال و مکن و رفقا و صاحبان باشد محبوبهای او همگی در دنیا  
 اند و بنا بهشت و بیت و روک بیرون میرد او را از بهشت و جلال میشود میان او و  
 محبوب او و هرگاه بنده محبوبی بجز خدا و ذکر و معرفت او و فکر در آن ندانسته باشد  
 و علاه آن مانع است از محبوب او و دنیا از برای آن نداشت و برک او را بچگونگی  
 و از نماندن خلاص میشود پس در این هنگام غایت سعادت بنده دانست که میرد  
 که عجب خدا باشد **فصل** بعد آنکه خوف از خدا و مرتبه رسیدن به یک خوف از عذاب آن  
 خوف است که عام و در میان میدارند و این حاصل میشود و اصل ایمان بهشت و در دنیا  
 و با آنکه این دو جزای طاعت و معصیت اند و منفی خوف بسبب غفلت و ضعف ایمان  
 و غفلت بان زایل میشود که او را بپاد خدا آورند و موعظه کنند و همیشه و فکر و احوال  
 و انفع عذابهای اخروی باشد و بلا حفظ خافان و هم نشانی ایشان و مشاهیر

احوال آنها نیز زیاد میشود اگر مشاهده ایشان متفرق شود و نشاندن احوال ایشان نیز  
 خالی از ناامیدی نباشد و مرتبه دوم از خوف اعلان است که از خدا خائف  
 یعنی از دوری و منزع از الهای آن شدن ترسند و امید بطلبای آن دانسته باشند  
 خوف است که علما و صاحبان میگردند که هر چند صفات خدا الهی و منفی  
 هیبت و خوف و خدا را است و مطلقند بر سر هر که میرد و بجز که الله نفس نیست  
 شمار خدای عزوجل از خود و ابد شریفه و انقوا الله فی عبادته العلماء یعنی جز این نیست که میرد  
 بپادان خدا ترسند و اینگونه آنرا بخشی الله من عبادته العلماء یعنی جز این نیست که میرد  
 از خدا جماعه علماء و ابد حق الله منم و رضوا عن ذلک من خشی به یعنی خدا از ایشان  
 و ایشان از خدا را پسند و این خشود را برای کسی حاصل است که از خدا ترسند  
 یعنی هر که فرمودند اس حکمت ترس خدا است و در دعای که منسوب است به حضرت اما  
 دین العابدین و آورده که خداوند قهری تو عجب است از که گفتی را شنیده  
 تو ترسند و حضرت امام جعفر صادق فرمودند که هر که خدا را شناسد از خدا ترسند  
 از خدا ترسد دل از دنیا بر میدارد و فرمودند از جمله عبادان بسیار از خدا ترسند  
 خدای عزوجل فرموده آنرا بخشی الله من عباد العلماء و نیز فرموده من لا تحسب الناس  
 یعنی از مردم ترسند و از من ترسند و فرموده من یق الله یجعل له من خافه هر که از خدا



خدای عزوجل میگردد انداز برای او بیرون شدن از همتی و پناهی حضرت فرمودند بجهت  
 شرافت و نیک نای و دل بنده خائف گوشه نشین میباشد و نیز فرمودند بنده مؤمن  
 در میان بنده و خوف میباشد یکی خوف آنکه بنده خداوند عزوجل در گناهان <sup>گناهان</sup>  
 او چرخ کند و دیگری آنکه در باقی ماندن هر چه میسر آید از آن پس و اخلاص  
 صافی بنشیند مگر خائف و اصلاحی او را نمیکند مگر خوف و فرمودند مؤمن بنده  
 نا آنکه خائف و راجی باشد و خائف و راجی میباشد تا آنکه عمل کند از برای چیزی که <sup>میکند</sup>  
 و امید میدارد و در وقتی آنحضرت باستی این عارف فرمودند ای استی از خدا ترین <sup>میکند</sup>  
 که با خدا را ی بینی و اگر تو خدا را نمی بینی خدا تو را می بیند و اگر چنان میدانی که خدا تو را  
 نمی بیند کا فخرهای تو و اگر چنان میدان که خدا می بیند و در برابر او معصیت و <sup>میکند</sup>  
 مینائی پس خدا را سهل ترین نظر است که آن اخلاص و معنای تو و فرمودند هر که از <sup>میکند</sup>  
 بترسد خدای عزوجل چنان میکند که هر چه تو از او بترسی و هر که از خدا ترسد خدا <sup>میکند</sup>  
 چنان میکند که او از هر چیزی بترسد و حضرت پیغمبر فرمودند هیچ مؤمنی نیست که <sup>میکند</sup>  
 او بیرون آید اگر چه بقدر پر مکی باشد و آن اشک بر روی او برسد مگر آنکه او <sup>میکند</sup>  
 او را بر آتش جهنم فرمودند اگر دل مؤمن از ترس خدا بگریزد گناهان از وی فرزند <sup>میکند</sup>  
 چنانچه بر او از درختان و این باب و هر کتاب بعضی احوالی از لیب بن ابی سلیم روایت کرده

کرده که میگفت شنیدم از روی از قبلة انصار که میگفت وقتی در خدمت حضرت پیغمبر  
 در روز بسیار گرمی و در میان ما در غنای نشسته بودیم که در آن اشاردی آمد و جامه  
 کند و بر روی زمین بسیار گرمی غلطید و گاهی پست و شک و گاهی در برابر زمین کمر  
 داغ میکرد و میگفت ای نفس این عذاب را بجیش که عذاب خدا عظیم تر است از آنچه  
 من بتو کردم و حضرت پیغمبر ملا خطه کارهای این را میکرد و بعد از آن امر زجاریها  
 پوشید و در حجابها کرده و آنحضرت بدست مبارک ایشان بان میزد و بر او <sup>میکند</sup>  
 کرد و گفت ای بنده خدا دیدم که کاری که میکردی که هیچکس را ندیده ام این کار <sup>میکند</sup>  
 و چه چیز تو را بر این داشت که این کار بکنی امری که گفت که ترس خدا و بر این داشت <sup>نفس</sup>  
 گفتم ای نفس این را بجیش که عذاب خدا از این عظیم تر است پس آنحضرت فرمودند  
 که تحقیق از خدا ترسیده چنانچه باید ترسید و بدستی که خدای عزوجل میگرداند <sup>میکند</sup>  
 آسمان بنوعی از آن آنحضرت با حجاب خود فرمودند که ای گروه حامیان نزد <sup>میکند</sup>  
 این مرد و دید تا آن برای شما دعا کند پس صحابه پیش رفتند و امر دعا با ایشان کردند <sup>میکند</sup>  
 خدا و ندا هیچ کن او را بر هدایت و تقوی الهی ترست و اگر دان و بهشت را ملاوی <sup>میکند</sup>  
 و حدیث هلال گفت در حدیثی است مشهور و در کتاب بعضی احوالی مذکور <sup>میکند</sup>  
 امام محمد باقر فرمودند که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه با مردم گذارند <sup>میکند</sup>



قانع شدند و بر او عطر کردند و گریه کردند و از ترس خدا گریه کردند و بعد از آن  
 فرمودند که ما با شماست خداست و منم بخونم که بشناسم جماعتی که در زمان پیغمبر بودند  
 و صبح و شام میکردند در حالت که موهای ایشان پودشان و روها عباد را کور و شکست  
 از طعام بودند و میان ایشان افتادند بود برافروشی و شهادت در عبادت خدا بودند  
 او درندگانی در سجده و کاههای استاده بودند و پیغمبر کاههای ایشان در زمین میگذاشتند  
 و کاههای قدیم را در آن میکردند و میگفتند که خدا در خلاصی از آتش حنیم و بخون خداست  
 که ایشان را با این حالت بدیدم مع هذا از خدا ترسان و بر نفس خود مانان بودند و در  
 دیگر فرمودند که با او از آتش حنیم در کوههای آنها بود و هرگاه در نزد ایشان ناله  
 برده میشد میچیدند و چنانچه در خند میچیدند از بادهای سخت که گاه میرفتی آنجا  
 بشهرها را بخلت کنانند که آنقدر از خوف داشتند بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام  
 فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بعد از این حکایت دیگر کسی خندان ندیدند تا  
 نمودند و اما خوف ملک و انبیا و اولیا و ائمه هدی مانند خوف جبرئیل و میکائیل  
 و پیغمبر امام و حضرت ابراهیم و داود و یحیی و امام زین العابدین و غیر اینها را از این  
 در کتابها ذکر کرده اند و هر که خواست را بشود رجوع باینکه در این کتاب کجاست  
 ندارد و انداه طوی که دارند **نکته** بدانکه خوف متحقق نمیشود مگر با نظر و مکرر

مکرر میگویند و با حجب ذات مکرر است مانند آتش و با مکرر است از آن راه که بخون  
 مکرر می شود چنانچه معتقد است که مکرر است از آن جهت که بخون مکرر می شود  
 تا چار است اد برای هر خلق که یکی از این دو قسم دارد نظر است باشد و انتظار مکرر  
 در دل او قوی گردد تا آنکه بخاطر او در آن مکرر و دل او در سوزش باشد و رایت خلقت  
 در اینجه بر دل ایشان غالب باشد از مکرر و هائی که خدا را از آنها میدود و مختلف میباشد  
 و اما جو از خائفان که غالب باشد بر دل ایشان مکرر و هائی که حجب ذات نباشد بلکه  
 نظر غیر باشد پس بعضی از آنها کسی است که غالب میشود بر وی خوف و در پیش از توبه  
 با خوف بر هم زدن توبه با خوف صفت خوف از وفا کردن تمام حقوق خدا و فرج  
 با خوف زوال وقت قلب و مبدل شدن آن بصادق با خوف صلوات عباد مستقیم  
 غالب شدن عبادت در متابعت شهواتی که مایوس شده با خوف آنکه خدای عزوجل  
 و گذاشته باشد او را بطلعه هائی که تکبر برانداخته و در میان مردم بسبب اینها خیزد  
 محرم است با خوف زیادتی نشاء بر فرشتهای الهی با خوف آنکه از یاد خدا باز ماند  
 بدیگری دارد با خوف آنکه خدای عزوجل او را و گذاشته باشد بفرشتهای بی درین با خوف  
 ظاهر شدن مفسد ظالمینا آنکه ظاهر شود از برای وی از جانب خدا چیزی **خدا**  
 که گمان نداشت با خوف مظلای مردم کرد و نزد او باشد از عینیت و حیثیت و در این



بهر من با خوف چیزی که نمیداند که تا آخر عمر خواهد رسید با خوف و تعجل عفو و بخشش  
 و رسوا شدن پیش از مرگ با خوف و تقصیر شدن بپوششهای دنیا با خوف و مطلق شدن  
 خدا بر باطن در حالتی که از خدا غافل باشد با خوف آنکه عاقبت او در وقت مرگ بیدار  
 شود با خوف آنکه در روز جزا از قضا بیدار و برپا باشد و تمام اینها خوفیست که  
 عارفان میدانند و از برای هر یک از اینها حضور فایده هست با آنکه رسول کند  
 سبب اجتناب را از هر چه مخفی شود با بجز از آن متبرک پس هر که از غلبه عادت بر  
 مواظبت کند بر ترک عادت و هر که از خداوند عزوجل بر باطن او مطلع شود مشغول  
 شود بپاکبانی ساختن دل از وسوسه های شیطان و همچنین با قیام امام و غالب ترین این  
 بر پرهیز کاران خوف بدی خاتم است چرا که امر را در خطایی دارد و عالی ترین آنست  
 و دلالت کننده بر اینها بر کمال معرفت خوف و دانستن آن برای آنکه خاتم موعود نباشد  
 و از آن نماند میشود بعد از آن که اسباب بیاری در میانند در این خاتم الهی میکنند  
 در این کتاب در قضای الهی سبقت گرفت و اشارت باین شد و بجز حضرت صادق علیه السلام  
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانند از برای مردم و بعد از آن دست راست مبارک را  
 بهم گذاشت و فرمود ندای مردمان میدانند که چه چیزند که دست من گفتند خداوند  
 خداوند میدانند فرمودند نام بجهنم و اسم پدران و قیامهای ایشانست تا روز قیامت

بعد از آن دست چپ را بلند کردند و فرمودند ای مردمان میدانند که چه چیزند که دست  
 من گفتند خداوند رسول خدا را میدانند فرمودند نام بجهنم و اسم پدران و قیامت  
 ایشانست تا روز قیامت بعد از آن فرمودند خداوند عزوجل حکم کرده و عذاب خود را  
 ابر در اسریر فرمودند و گفتند که می دانم و بین حضرت صادق علیه السلام فرمودند که آه  
 که در سعادت نمند در راه اشتباه برده میشود تا آنکه مردم میگویند که چه چیزند  
 بلکه از ایشان است بعد از آن در میان عبادت و کمال است که در شقاوت و غفلت  
 سعادت برده میشود تا آنکه مردم میگویند چه چیزند سعادت نمندان بلکه از ایشانست  
 در میان بد و شقاوت بدیست که هر که از خداوند عزوجل سعادت نمند نوشتند اگر نماند  
 باشد از دنیا که بعد از فاصله دو ششده شتر که انبای او سعادت نمند میشود و اما  
 از خاندان که غالب میباشد بر نفوس ایشان است نظام مکر و هی که عجب ذات مکر است  
 پس بعضی از ایشان کسی است که غالب است بر او خوف بهوشهای ملک و مخفی از باخون  
 مکر و نیکو با عذاب خیر با هر دو و مقام با خوف ایشان در برابر خداوند عزوجل  
 داشتن از پرده در میان سوال از تضرع و طلب کردن با خوف صراحت و تیزی و کفایت  
 بران با خوف از آتش جهنم و غلبه و هوایان با خوف محروم شدن از نعمت که در  
 و ملک پانصد است و از نقصان درجات با خوف منوع شدن از لغای خداوند



این اعلانهاست و این خوف عاقلانست و خوفها سابق خوف عبدان و زاهدان  
 و علمه عاقلانست و مخفی نیست که فضیلت هر چیزی بقدر اعانت است بر سعادت و  
 سعادت مثل سعادت لغای خدای عزوجل نیست و این سعادت منتول رسیده که  
 بتجلیل محبت خدا و انانیت بان در دنیا حاصل میشود و محبت مکرر معرفت و حاصل میشود  
 معرفت مکرر مداومت بر فکر و حاصل میشود انانیت محبت و مداومت بر ذکر و تضرع  
 موافق بر ذکر و فکر مکرر بکنند شدن محبت دنیا اندل و کنده میشود این محبت مکرر  
 دنیا و شمولهای آن و زلزله چیزهای غریب بکن نیست مکرر بزرگ خواهشها و  
 خواهشهای محبت چیزها مقدار میشود که باقی خوف میشود پس خوف انانیت که شوق  
 میشود و در این هنگام ظاهر شدن که فضیلت خوف بقدر معرفت و شوقها و  
 بان داشتن آن معجزه و ترعیب بر طاعت است و این مخالف میشود بحسب اختلاف درجات  
 خوف چنانچه بیان کردیم **فصل** بدانکه بدی خانه سبب اختلاف دارد و مرجع آنها چنانست  
 اقسام اول و آن عظیم ترین سببهاست است که در وقت جانگندن و ظهور اهل  
 و لشکر با انکار بر دل غالب شود و در آن حالت که قیاس روح میشود بر این غلبه  
 شود بر دل عجب کرد و همان بنده و همان خدای عزوجل و این تفریق روی را بی غلبه  
 ابد نیست و سبب این است که روی اعتقاد خلاف حق در ذات و صفات و افعال خدا و  
 مخلوق

عقل خود را بتقلیدها ستر باشد و در وقت جانگندن بطلان این اعتقاد را در می بیند  
 داشته بر روی ظاهر شود چنانکه حالت اوله حالتی است که پرده از روی چیزها بر داشته  
 میشود و ظهور یغی از اعتقادات که از راه جهل باشد و سبب بطلان بقدر اعتقاد  
 با ملک در آنها میشود پس اگر انفاق افتد که در وقت خلوت این خاطر روح او را این  
 مفارقت کند پیش از آنکه توبه کند رجوع کند با صلا ایمان پس ختم عاقبت او بیداری  
 خواهد بود و روح او در حالت شرک مفارقت میزند و خواهد بود خدای عزوجل  
 فرموده و بالله من الله عالم بکفر و محبت چون بقدر ظاهر شدن از برای ایشان از جانب  
 خدا چیز مکرر کاننداشد و این فرموده خدا نیز که بالآخرین اعمال الذین عقل  
 فی الحیوة الدنیا هم محبون انهم یحسبون منعا فی ما کان کفرهم شارا یحیی که در میان کار  
 مردمند افغان کریمی ایشان در زندگانی با صانع شده و ایشان گمان میرند که خوش  
 میکنند و جماعت ابلهان از این خطا برکنار ندهند و از ابلهان کو و میکنند که ایمان  
 و رسول خدا و روز آخرت آورده اند ایمان بجلی و از برای اینست که وارد شده  
 اهل بهشت ابلهانند و در اجناسی از محبت و نظر و خوف در علم کلام وارد شده  
 و وارد شده که کفایت ظاهر شرع باید کرد با اعتقاد لکن خدای عزوجل شرک میکند  
 و در معنی است که خطا بحث از صفات عظیم است و عقوبت های او بسیار است و سزاوارست



و اینها را از ناهوار و غفلت از رسیدن بظن خدا تا امر و غفلت با سبب آنکه مظهر  
مستعد اند از محبت و بنا بر این بدان لنگر بنویسند و مصلحتی شوند و آنچه از اهل محبت  
عقل ناقصه ذکر کرد مانند برهان و معاد نیست و لهذا با آنچه در ابتدای نشو و نما  
رسیده الف و معلق میباشد و قصه های کرد و معانی و در اینک می شود از قبل سخن  
که اعتقاد از مودت با ما خود معین نمن از معلمان و ابتدای امر و حکم می آید  
و با این طبعها محبت و شمع و بران اقبال میکند و شمعها کروی و در اینک از غایت  
می گویاند و هرگاه راه سخن در ذات صفات خدا برای عقل مفتوح شود با آنکه  
در این پیش متفاوت و در طبعها مختلف میباشد و هر باهلی جری می باشد و اینک  
کمال و احاطه بکنه حق میکند در ان مقام زبان هر کویا میشود با آنچه در حلال این خلقت  
باید ملسمان جای که در مباد و بطلان الفنا و محال محکم میشود و با کلبه و مغلای  
اینان مدد می کند و پس معلوم می شود در اینک مشغول عملهای صالح شوند و آنچه  
از حد طاقت ایشان بیرون نیست ضرر منان نشوند مگر یکسره خدای عز و جل و ادا  
فکر کرده باشد تا و با آنچه با او تعلیم کرده باشد و حق حکمت در دل او  
شده باشد و این در نا با بی از قبل کبی است و رحمت و اقا سبب دوم در بعدی  
است که اولای ایمان ضعیف باشد و محبت دنیا و دلمستوی شود و هرگاه ایمان

ضعیف باشد محبت خدا ضعیف و محبت دنیا قوی میشود و از محبتی میشود که در دل  
جای محبت خدا باقی بماند مگر حدیث نفسی که در خاطر او مخطور کند و اثری  
در مخالف نفس و میل از طریقه شیطان ظاهر شود و این باعث آن میشود که  
مناصب شریفها فرو رود تا آنکه در او تیره و یا ماثور و سپاه گردد و بر او ظلمت  
گاهان در دل بر روی هم نشیند و همیشه این نور ایمان در دل باشد و در  
نماند تا ختم بر دل شود و در ننگ بگوید و هرگاه محبت های را باید منصف محبت  
ز یاد تر میشود و از آن راه کرمی باید که از دنیا معارف متفرق شود و در بنا بر  
کردن غایت و معانی مغایرت از آن سالم میشود و این مغایرت از غایت  
می باید پس بکار آنچه خدا تقدیر کرده از نیک در خواهرش میکند و بر این  
که بجای محبت خدا بنف خدا را بطن او پیدا شود و اگر در آن لحظه که این در خوا  
خطر کرده کرده اتفاق افتد که روح مغایرت کند پس میباید از برای او هم  
شد و هر که در دل او محبت خدا غالب تر از محبت دنیا باشد اگر چه در میان این  
داشتن باشد آنچه این کی از این نوع خطر دور خواهد بود و محبت خدا را  
مگر کسی که خدا شناس باشد خدای عز و جل فرموده قل ان کان ابائکم و ابنائکم  
و اخوانکم و ان طاعتکم و عشیتکم و اموالکم و نفوسکم و تجارتکم و کسبکم



و من هنا احب اليكم من الله ورسوله وجاهد في سبيل فترتبه و احب اليكم باقر بن عبيد  
محمد مسلم اگر پیران و فرزندان و برادران و زنان و خودشان و شما و مالهای که کس  
ایم و بخارن که از کسادان میسرید و خالهای که پسندیده اند محبوب تر است و در  
از خدا و رسول خدا و جهاد و راه او پس انظار مکتبنا او خدا کرم است باشد یا  
و اقامت مسمی بپاری محبت است اگر چه ایمان قوی باشد و پیران این است که سب  
معاصی غلبه شهوات و ثواب بودن انعام در لیکوت انس و عادت و تلم اخ  
در مدت عمرانی بان گرفته و وقت را بخیر و بدی و پیش و پس و باطل و حق  
پیش و پس در وقت و لذت و احوال و طاعت خداست و اگر پیش و پس و  
در وقت و لذت غالب بود او که معاصی است و بسیار باشد که در وقت غلبه شهوات  
دینا و معصیت قبض روح او شود و دل او را بستر بان باشد و انچه محبوب باندین  
از کتاب گناه نماید که گاه بگاهی از این خطر دور تر است و همچنانکه ادبی در خواب  
من پسندم که انچه را در قنای هر انی بان گرفته و پیش باشد با انچه در پیدای من  
ممنوع و همچنین در وقت بجا نكند و حال که وقت مقدم بران می باشد از بهوش شدن  
چیزهای مانوس می باشد و در دل جای میگیرد چه اگر و انچه بخت بخواب و بیا  
که غلبه انس بان خواهشهای دنیوی سب انچه که صورتی قبیح و درش مثل شود

شود و طبعش بان رغبت کند و قبض روح او در آن حالت بشود و مراد از بری خا  
اینست که هر اصل ایمان باقی باشد و هر که خواسته باشد که خواطر خود را بپازد و از  
منقل شدن ببعوضها و شهواتها باقی بدارد و عکس آنکه در تمام عمر بپا دارد و بپازد  
نفس از اینها و قلع شهوات از دل و این قدر رغبت که داخل در سخت اختیار است و همیشه  
بر چیز بزدلت و حقیر از فکر و ملاحظی که باز میدارد از طاعت علی ساختن خیر  
اینست از برای حالت جا نكند چه اگر آدمی همیشه بر حال که زندگان کرده و محبت  
بر حالتی کرده چنانچه در حدیث وارد شده و از برای اینست که نقل شده از قتال که  
فرع کلیه شهواتین را با مطلقین میگرداند او میگفت پنج و شش چهار و دل او مشغول  
بود که پیش از مرگ عادتشان داشت و انچه در وقت و لذت و خوف و طاعتهای بد  
که در دل حفظ و کند و پس و عبادتشان خاطر بدست انچه حضرت پیغمبر فرموده که  
مردی می باشد که پنجاه سال عمل هشیان میکند تا انکه ایمان او و هشیان بقدر قان  
دو شدن منور می باشد پس ختم میشود برای او با انچه در اول تقدیر شده و انچه  
حضرت فرموده از مقدار فاصله و می شدن منور مقدار وقت و سخت عملهای که  
موجب شقاوت باشد نمیدارد بلکه خاطرهای بدیست که بدل خطر میکند تا  
برون کریمت میرود از برای اینست که خوف عارفان از بدی خاتم عظیم می باشد



آنکه اگر او خواهد کرد خواب نبیند مگر احوال صالحان و احوال طاعت و عبادان را  
نمیزد اگر چه کثرت صلح و مواظبت بر آن تا نبیند مگر احوال طاعت و عبادان را  
مناظره میباشد اگر چه غالب اند که آنچه در خواب ظاهر میشود مناسب آن میباشد  
که در بیداری غالب است و ازین ظاهر شد که علمای یاریهای ضایع است اگر کسی  
نماند در دم آخر که بعضی روح آن میشود ظاهر شد که سالم بود یا با صفتی که در دنیا  
بسیار مشکل است و از این است که گفته اند عجب ندارم از کسی که هلاک شود چون  
مثلاً اما عجب دارم از کسی که بخت یافت چون بخت یافت و از برای اینکه این خط  
شهادت او ثبت کرد مشک بر آن بوده میشود و اول آنکه آن مکره است اما اول آنکه  
از برای آنکه بسیار است که در وقتی که خاوری بدی غالب است متولی بر دل باشد اتفاق  
و اما شهادت عبارت است از بعضی روح در حالتی که در دنیا عجب خدای چو با  
بنام عجب دنیا و اهل و مال و ولد از دل بیرون رفتن باشد از برای هر کس عجب  
و در حالتی که فوطن نفس بر دل نموده باشد مگر آنکه عجب خدا باشد و طلب رضا و آنا  
و دنیا با فوطن فرشته باشد و راضی باشد بر سبب که خدا است با وی نموده چنانچه فرمود  
ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة انما خواهر عجب بر سبب که خدا  
خرید است از مومنان نفوسها و اموالها را تا آنکه بعضی آنکه عیب از برای آن با آنها

**باب چهارم در محبت و انزاس بدانکه عجب غالب است از مقامات و طاعتات و عبادات**  
و بعد از این مقامی نیست مگر آنکه شرف از انزاس است مثل مشورت و مشورت و مشورت  
نیست مگر آنکه محبت از محبت است مثل دوستی و دوستی و دوستی و دوستی و دوستی  
نام الوجود است اما در اهل خدای نیست از صفاتی با امکان آن و اما عجب خدا که  
بان نموده تا آنکه بعضی از اهل عالم انکار امکان انرا نموده اند و گفته اند عجب خدا  
مواظبت بر طاعت ندارد و اهل تصدیق محبت محالست مگر با عجب و مثل چوین مگر محبت  
اند مگر انی و مشورت و دوستی و مواظبت بر طاعت و مواظبت بر طاعت و مواظبت بر طاعت  
لحظه در قرآن و حدیث و حکایات و همان وارد شده صریح است بر بیوت حقیقت  
خدا و لوازم آن بدون آنکه قابل تا و بدل باشد اما از شواهد قرآن این پنجیم و عجب  
خدا مؤمن را دوست میدارد و مؤمنان خدا را دوست میدادند و ابرو و الدین  
است خدا لله بین جماعت مؤمنان پس عجب عجب ایمان خدا را و ابرو و الدین  
و لوازم آن تا احب الیک من الله و رسول و منی اید در محبت ساجد گشت و حضرت عیسی  
فرمودند هیچکس از شما مؤمن نباشد تا آنکه خدا را دوست دارد و در نزد عجب و از غیر  
باشد و نیز آنحضرت در عازم بود بان خدا را دوستی کن عجب خود را و عجب کبر  
میدارد و عجب چیزی مگر عجب تو نزد او میکند و مکرر آن عجب خود را در نزد



ابرو و در خیمه مشور و ارد شده که حضرت ابراهیم علیه السلام گفت فرمودند در فکر  
 بجهت قبض روح او آمده بود ایا دیده کرد و دست و دست خود را میزد پس چنانچه  
 و بی برین نداده دیده دست کراحت از ملاقات و دست داشتند بعد  
 ملک الموت فرمودند که حال قبض روح را بکن و در مناجات حضرت موسی وارد شد  
 که ای موسی بن عمران دروغ میگوید هر که گمان میکند که وادوست میدارد و هرگاه  
 شد از من فاصله شده بخوابد اما هر دو بی محبت بگذار که یاد و دست خلوت کند  
 یاش ای پسر عمران که من حاضر و بر دوستان خود مظلم هرگاه شب تیره شد و  
 دلهای ایشان متوجه میشود و غیبی در برابر چشم ایشان نموده میشود و در  
 خاطره مینمایند و در حضور ما من سخن میگویند ای پسر عمران چنان کن که دل تو از برای من شکو  
 و بدن تو افتاد مکن باید و چشمهای تو افتاد و ریزند و شبهای تاریک و هرگاه چنین کنی  
 نزد من خواهی یافت و روایت شده که حضرت عیسی علیه السلام گفت که بندگان  
 لاغز و رنگهای ایشان متغیر شده بود پس عیسی با ایشان گفت چه خبر شما را با اینحال  
 که مشاهده میکنم در جواب گفتند ترس از حق و فرمودند لازم است که  
 عزوجل که خائف را این سازد و بعد از آن بفرمود بگویند و اینها لاغز  
 بودند فرمودند چه خبر شما را با اینحال کرده در جواب گفتند ایشان هفت روز

فرمودند لازم است بر خدا که عطا کند بر شما الهی میسر آید و بعد از آن شب  
 دیگر رسیدند و لاغزی متغیر افشا پیشتر بود و کوبار و عیسی ایشان را میفرمود  
 پس فرمودند چه خبر شما را با اینحال کرده گفتند محبت خدا فرمودند و بعد از آن  
 پس در کتاب علل الشرایع از پیغمبر مأمور است شده که حضرت شعیب از محبت خدا  
 کیستند تا که فرمودند و خداستاده دیده او را بیا که دانند و بعد از آن که فرمودند تا  
 شدند خدای عزوجل دیده او را بیا که دانند و باز فرمودند تا که فرمودند خدا  
 او را بیا که دانند چون و بی چهارم شدند و عیسی خدا عزوجل بوی تا که بیا  
 خواهی داشت اگر که تو از ترس از حق همین است تو را امان دادم و اگر از برای شوق  
 محبت است شعیب را بر تو مباح کرد ایندم پس حضرت شعیب عرض کرد خداوند آن  
 صدایی که گویند من از حق و نیاز شوق محبت است و لیکن محبت تو در دل من  
 جا کرده و صبر نتوانم کرد تا تو را بر بینم پس عیسی بوی آمده که این چنین است از  
 همین بزرگو و کلیم خود موسی بن عمران را خادم تو میکردانم و حضرت امیر المومنین  
 در بعضی از دعاها فرمودند ای چنان امکارای خدا و سپید و مولا و پروردگار  
 من که صبر کردم بر عذاب تو اما چه گزینم بر صبر کنم بر عذاب تو و حضرت امام حسن  
 در دعای عزیز فرمودند تو ان خدای که زایل گرداننده اعدا را از دلهای



خود تا آنکه عزیز و زاد دوست ندارد و پناه بگیرد و فرمودند ای خداوندی که  
 شریفی از این را بد وستان خود پس در برابر تو ایستادند در حالیکه ملوک و اعیان <sup>مکنند</sup>  
 و در مناجات انجیل که مذکور است بعضی از جمله وار شده که فرمودند <sup>چنان</sup>  
 تو هم بخیرم که البته تحقیق تو را دوست دارم و دوستی که حلاوتی در ملک و از گرفته <sup>نشد</sup>  
 محبت مدد من از تو گرفته و حالت در حکمهای عدل تو آنکه اسباب رحمت را از معصیان <sup>محبت</sup>  
 میبندی و در مناجات دیگر فرمودند حلاوتی دیگران ما را از انجیل که در خصال شریفی  
 در باغهای سپهرهای ایشان ریشه را حکم کرده و شورش محبت تو بر او و ریشه و دلهای ایشان  
 لعنه نموده و فرمودند و ملوک ما را به بندگان خود ایتقان بندگانی که بیاد <sup>عزیز</sup>  
 نبوی تو صانع جهانند و علی الدوام در تو را میگویند و در شریف و در <sup>مکنند</sup>  
 و از هیبت تو بر خود ملزمند ایتقان کسانی که صفای کرده اند از برای ایشان ایها  
 و مودت را که بران دارد میشوند و در سایه الهی از انجیل با پای بسیار فرمودند <sup>بر کردار</sup>  
 باطنهای ایشان را از محبت خود و سحاب کوته افکار از صفای شراب دوستی خود پس <sup>پس</sup>  
 بعد از مناجات تو رسیدند و از جانب تو پناهت مقصود هاسپوشند و فرمودند <sup>بخصوص</sup>  
 که عمل این من بنو منقطع شده و رعیت من بجانب تو معروف شده پس تو مرا <sup>بخیر</sup>  
 نواز برای دوست بخوابی و کم خوابی من از برای عزیز تو و اولاد تو و شیعیان من <sup>و رسالت</sup>

و مال تو از زوی غنی منست و بنواست شوم من و جبر من از شدت عجب و رحمت  
 شک و رقت و عراست شوم من بهای تو است و مقصود من در ضایعات و حاجت <sup>من</sup>  
 دیدن است و مطلوب من همان یکی است و غایت سواهای من نزد یکی است و <sup>چنان</sup>  
 من در مناجات شک و دوی من من و شفای هر روز محبت و خلک حق قلب و رفع <sup>کشت</sup>  
 من در نزد شک پس فرمودند قطع مکن مرا از خود و در مکرین مرا از خود ای غنی <sup>من</sup>  
 وای دنیا و آخرت من و نیز فرمودند خداوند اکبر آنکه که حلاوت محبت تو را بچند <sup>سپیدی</sup>  
 بعوض فضا کند و کسب آنکی که از این نزد یکی تو بکشد و طلب آنکه که مدان تو بکشد <sup>بند</sup>  
 بگردان و از آن کسی که بر کزیده او صلوات برای تو بکشد و خالص ساختن او را از <sup>عزیز</sup>  
 خواهر و محبت خود و مثالی کرد ایند او را اهل قات خود و باقی کرده او را <sup>عزیز</sup>  
 خود و احسان نموده با او بکر نظر کند بر روی تو و عطا کرده با او خشنودی خود را <sup>نشان</sup>  
 داده او را از محبت و بی شکافان تو را احسان نموده با او بکر نظر کند بر روی تو <sup>عطا</sup>  
 کرده با او خشنودی خود را و پیام داده او را از محبت و بی شکافان خود پس فرمودند <sup>عطا</sup>  
 و حیران کرده دل او را از برای اراده خود و بر کزیده او را از برای مشاهده خود <sup>نشان</sup>  
 روی مد او را از هر چیز پرده اخراج برام محبت خود و مفایع ساختن او را <sup>نشان</sup>  
 از برای محبت خود پس فرمودند با خدا با گردان و از آنکس که نشاء و شوق <sup>نشان</sup>



همیشه مشغول بنظر ایشان و نالاست و پشانی ایشان بر خاک کشند و بر  
 عظمت تو در سجده مانند و انگهای ایشان از تو سر برداشته و دلهای ایشان محبت  
 بسته شده و از هببت نمکنند شده ای انگی که انوار مقدس او از برای <sup>مست</sup> <sup>مست</sup>  
 عیان خوش آیند و شمعاعات نور و برای دلهای هارون منشا و انگیزش <sup>مست</sup>  
 ای منتهای دل مشفقان وای غلبه از دلهای محبان سوال میکنم از تو محبت تو را <sup>مست</sup>  
 محبت یزداد و محبت هر یکی که بفرزد یکی تو هرسانند و انگر بگردان خود برادر <sup>مست</sup>  
 از هر چه عزت داشت و نیز فرموده خداوند از این است خواطر هان کرد و افشا <sup>مست</sup>  
 کردن تو و هر چه پیش سر کرد و بسوی تو در راههای غیبی و چه خوش آیند است <sup>مست</sup>  
 محبت تو و چه کوار است اب و آب و نوره و مویه و حوارت شوق و اخلاص نمکند مکر <sup>مست</sup>  
 تو و انشوا و اهورا و زمینی نشانند مکرهای تو و شعاع و یوق و افرین نشانند مکر <sup>مست</sup>  
 بروی تو و از مبدی حاصل میشود و اینچنین از نزد تو شدن شود و اندوه و حسرت <sup>مست</sup>  
 دفع نمیکند مکر نیم لطیف تو و بیماری و اشفا نمیدهد مکر طبابت تو و غم و از <sup>مست</sup>  
 مکر نزد یکی تو و زخم و ابرو نمیکند مکر و گشتن تو از تقصیر من و من از <sup>مست</sup>  
 مکر غفور و وسواس سینه مرا زایل نمیکند مکر تو و امثال این سخنان در <sup>مست</sup>  
 ایشان پیش از آنکه تو را شمر و از حضرت امیر المؤمنین <sup>مست</sup> و و دست که فرمودند <sup>مست</sup>

بدستی که خدای عزوجل را شایسته از برای او لای او هرگاه میباشند مست میشوند  
 و هرگاه مست میشوند ناطق میکنند و هرگاه ناطق میشوند خوش حال میشوند و هرگاه  
 خوش حال شوند کدابخش میشوند و هرگاه کدابخش میشوند خالص میشوند و هرگاه <sup>مست</sup>  
 شوند طلب میکنند و هرگاه طلب کنند یابند و هرگاه یابند واصل میشوند و <sup>مست</sup>  
 واصل شدند متصل میشوند و هرگاه متصل شوند قریب میشوند ایشان و میان <sup>مست</sup>  
 بنمانند **فصل دیگر در محبت عبارت است** از اصل چیزی انداختن و این یکبار از معرفت <sup>مست</sup>  
 حاصل میشود و ادراک چیزی بجای است و باید که هر چند معرفت چیزی قوی <sup>مست</sup>  
 تر و بیشتر باشد محبت او قوی تر خواهد بود و بصیرت باطنی قوی تر است از بصیرت <sup>مست</sup>  
 و ادراک قلب شد بدتر است از ادراک عین و حال متنا که بعقل ادراک <sup>مست</sup>  
 تراست از حیا و صورتهای ظاهری که چشم دید و میشود پس البته نشاند <sup>مست</sup>  
 ادراک میکنند از امور شریقه الهیه که حواس ادراک آنها نمیتوانند کرد تمام <sup>مست</sup>  
 خواهد بود و باطنی سلم و عقل صحیح با قوی تر پس در این هنگام مکر <sup>مست</sup>  
 میشود مکر کسی که از راه تصور در حیرت بهیما باشد و ادراک او از محسوسات <sup>مست</sup>  
 مژده باشد و همچنانکه او محبت بخود و کمال و تقای خود میدارد و محبت <sup>مست</sup>  
 خود و کمال و تقای خود میدارد هم چنین گاه میباشد که محبت بپس از برای <sup>مست</sup>



میدارد نزار برای فایده که از آن در باید سوای ذات آن بلکه عین فایده ذات او  
 و اینست آن محبت عقیقی که اعماد باین میباشند این مثل محبت کمال و حسن داشتن  
 از برای آنکه هر جمالی که محبت کند از کسب که ادراک جمال میکند و این محبت از برای  
 جمالت زین که ادراک جمال همان عین لذت و لذت نظریات محبوب است  
 نظر بفرمودگان آنکه محبت صورهای جمیل را مقصود نمیتوان کرد مگر از برای برآمدن  
 چو اگر قضای شهوت لذت دیگر است که گاه میباشند محبت صورهای جمیل از برای  
 میباشند و ادراک نفس جمال نیز لذت است پس جایز است که نظر بذات محبوب باشد  
 چون متکبران توان شد و حال آنکه سبزه و آب روان محبوبند از برای خوردن  
 با مطلبی دیگر سوی نفس و سبزه و آب روان و حضرت پیغمبر و اخوی میماند  
 مسلم حکم میکند لذت ملا حظت روزها و شبها و مرغهای خوش رنگ و خوش رنگ  
 و مناسب است که آنکه گاه میباشند بلا حظت از آنها از دل بیرون میروند  
 بهر چه دیگر میباشند نیز حسن و جمال محض و در مدکان بیرون و مناسب خلقت نیست  
 که میگویند و ان خوب و خلق خوب و علم خوب و طریقه خوب و هیچک از آنها نیست  
 میشود بلکه حسن و جمال محض در مدکان نیست بلکه بسیاری از صفاتهای خیر است  
 باطنی مدراک میشود و علامت این است که طریقههای سلیم بر محبت انبیا و ائمه علیهم السلام  
 شد

مرسته شده اند با آنکه آنها را ندیده اند تا آنکه گاه میباشند که محبت بر روی معلوم نیست  
 خود از حد عشق تجاوز میکنند این عشق او را بر این میدارد که جمیع اموال خود را صرف  
 مذهب او و دفع از جانبان میکند و اگر کسی طعن بر امام و پیغمبر آن بنده و مخالف  
 خود را در مدح من هلاک کند از او ثوابی حفظهای چند بعلم و قدرت بر میگرد و این در  
 بالطبع محبت بند و بواسطه محبت میشود بلکه چون مردم وصف تمام را بخوار و خفت  
 امرالکومین برایشان کرامت کرده اند و لها از دوست میدارند محبت من و روی با آنها  
 و این از راه نظر بصورت محبت نیست و از راه حظ نیست که از ایشان بکسب رسید  
 که بصورت باطنی بر روی غالب تر از حواس ظاهر است محبت او میدان باطنی نیست  
 متعاقب ظاهر میباشند و دیگر آنکه هرگاه که محبت میدارد با باطنی و محبت  
 از برای حسن و جمال است با از برای احسان و کمال است و با از برای جنسیت همان است  
 صاحب محبت و اما محبت خود شد بدتر و قوی تر میباشند از برای آنکه محبت بقدر  
 و معرفت میباشند و هیچ چیز بکس موافق را از نفس خود میباشند و معرفت هیچ چیز  
 معرفت بخود میباشند و از برای اینست که معرفت نفس کلید معرفت پروردگار است  
 هر کسی فرع وجود خداوند کار است و سایر اوست پس محبت نفس محبت خدا بر میگرد  
 صاحب محبت شعور باین نداشته باشد اما محبت بجز از برای حسن و جمال و با از برای  
 شد



او بخواند کمال او انچه میباشد که حال نظر بذات محبوب خواه جال ظاهر صورت و خواه  
 جال باطن معنی باشد و همچنین کمال خدا نظر بذات جلیل و کامل است و هر صاحب کمال  
 حق و از جلال خدای عزوجل است و هر کمالی کمالش فرع کمال خداست پس چنانچه  
 خدا را دوست ندارد و اما این محبت پنهانست در تحت دروهای محبوبان و در درجه  
 بسیار چنانچه سخن در محبت عزیز برای احسان و نیکوکاران این نظر بذات محبوب  
 خواه سرایت بصاحب محبت کند یا نکند و هیچ احسان نباشد مگر انجانب خدا و هیچ  
 احسان کننده بغیر خدا نباشد چنانچه اگر خالق احسان و صاحبان احسان است و بسیار  
 اسبب رباعی گردانیده و هر که احسان میکند انکه حسنه از حسنات خود در حق او  
 اوست و مقدر از درهای کمال و افضال اوست و اما محبت عزیز برای جنبی است از  
 ان میباشد که جنبی عینی میل میکند خواه جنبی از برای مظهری باشد چنانچه  
 بطفل از راه طفولیت میل میکند یا از برای معنی باطنی که پنهانست باشد چنانچه در  
 بی ملاحظه جلال و بی طمع و رجا و مال افشانی یافتند زیرا که امواج لکن بندیش بر شام  
 داده و هر یک که با یکدیگر او آشنائی دارند الهی بهم میگویند و لکن هم را نیست است  
 از یکدیگر جدا نمیکند و این محبت فرع محبت نفسی است پس محبت خدا بر مگویند چنانچه  
 دانستی و بهر وجهی که باشد محبت واجب میباشد مگر نباشد اما نباید انداختن این را

اولیا و عجبان خدا چنانچه حضرت سید الشهدا امام حسین علیه السلام اشارت باین فرموده و در کمال  
 عرض با اینکه فرموده تو انخدانی که را بنام اندهای عجبان خود را بل کردی و بنده ما که  
 عزیز تو را دوست ندانند و پناه بغیر تو نمینهند پس خرمست انخدانی که پنهان شده  
 انبیا و اهل بیت با پناهی از راه غیبه که بر حمال و جلال خود دارد که هر یکس مطلع بر  
 نشود مگر کسی که در روزان از برای او عزب مقدر شده امانت کرد و راست محسوب کرد  
 و در بند و جماعت زبان کاران دارد ظلمت کوری چنان و کذا شد است و در هر کجا  
 محو شود و شمعهای چهار پایان امد و شد میکند و ظاهر زندک و بنابر امدانند  
 و از اخوت فافلتند و شکر و جزای را بیکدیگر بشنوی و بنام دانند **فصل** بدانکه عظیم ترین لذت  
 و عالی ترین انعام معرفت خدا و دوست داشتن بیده باطن و انکه صورتی توان کرد که  
 لذت دیگر بر آن غلبه کرده شود مگر در حق کسی که از این لذت محروم باشد و بی این  
 است که لذت ثانوی را در کاه است وادی جامع بیاری از فوائد و طبعیات و از  
 هر قوت و طبیعتی لذتست و لذت در راست که مقتضای طبعی که از برای او انداخته  
 شده برسد پس طبیعت او زنده شده از برای فرشتگان در خشم و انتقام و البته  
 لذت ان در غلبه و انتقام است و طبیعت شهوت طعام او زنده شده از برای  
 نشان دادن خشم و انتقام و البته لذت ان در غلبه و انتقام است و طبیعت شهوت ملکا



افزوده شده از برای تحصیل غذا که تمام بدن با آن و البته لذت آن در پاشتن غذاست  
 و همچنین سایر طبیعتها و در دل طبیعت است که او را بصورت باطنیه بنامند و گاهی نیز  
 و بعضی نامیده میشود و این حقیقت تمام چیزها را میتوان دانست پس مقتضای طبع  
 معرفت و علم است و علم مخصوص ترین مفاد الهی است و مزیای کمال است و از برای  
 که طبیعت بنشاطی بپردازد و معجزه شود و نیز یک و بعضی علم از برای انکار انگیز  
 شدن مدح بفکر کمال ذات و جمال علم خود می افتد و بخود می باند و این مانند می شود  
 و باز لذت علم بزرگ است و حیاطت مانند لذت علم بدین ملک نیست و لذت علم بخود  
 و شرف لذت علم بخود و مفاد او و بلا نگر و باطن اسماها و زمین نیست بلکه لذت  
 علم بقدر شرف علم است و شرف علم بقدر شرف معلول است پس اگر معلوم باشد  
 باشد که بزرگی و کمال و شرف و عظم تر باشد علم بانه البته لذت بزرگ و شرف بزرگ  
 ترین علمها خواهد بود و ابداع عالم چیزی است که جلیق و عالی تر و شرف تر و کاملتر  
 از او نبوده تمامی چیزها و بکمال رساننده آنها و تربیت دهنده و انشاء کننده و  
 فاشنده و تدبیر کننده و تربیت دهنده آنها پس بنا بر این دانست که دانسته شود که  
 لذت معرفت بخود اقوی از سایر لذتهاست از برای کسی که طبیعت معرفت داشته باشد  
 و باز هر که خدا را شناخت میداند که لذتهای که مفرد در شرفهای مختلف میباشد

۱۵۰  
 میباشد که با معرفت لذت معرفت مندرجست چنانچه گفته اند: کانت الخلق احوال مدبره  
 ما سعت اذ ذلک البین احوالی: مفاد میکند من کثرت احده: صفت مولی ووری و  
 مولی ترک الناس و بنام و دینهم شغلا بذكره یاد دهنی و دنیای بیغیر از احوال  
 بیکتده داشت و هنگامی که چشم من بر یاد بدو احوال من جمع شد و یکسر من خدا را می بینم  
 الحال او خدا بمن میرسد و چون تو مولای من شدی من مولای و دمان شدم و در گذارم از  
 برای و دینا و دین ایشان از برای انکه مشغول شدم بذكر توای دین و دنیای من **فصل**  
**بدانکه فرق نیست در رفیق میان دنیا و آخرت هم چنانکه جایز نیست رفیق خدا در دنیا**  
 چشم و دیده همچنین جایز نیست رفیق او در این چشم و دیده و همچنین جایز نیست  
 او را در آخرت بدو دیده باطنی از برای صاحبان بصیرت و مراد بهایب و مزیات کربا  
 و ملاقات بکشد همچنین جایز نیست رفیق حق در دنیا با این معنی که گفته شد و عجب میان  
 خدا و خلق نیست مگر جهل و قلت معرفت از آنکه بعدی حاجت شود زیرا که اولیای خدا  
 مشاهده او را در دنیا در جمیع احوال و اوضاع در شب و روز میکنند چنانچه فرموده **و الله**  
 عند ربهم یخبرهم انهم فی جهنم و خلق من ذلک و من ذلک و من ذلک و من ذلک و من ذلک و من ذلک  
 و لولا العلم بربه کراهی میداد خدا ی غافل آنکه خلق نیست مگر یک و ملائکه و صاحبان  
 علم نیز مشاهده میدهند و نیز خود را ملائکه بالحق و هم بعنوان بیکر که مشاهده



بخدا میداد ایشان داناها را و انما الله اعلم ما به از برای آنکه شاهد خدا  
 در جمیع احوال میکند چنانچه در این دیگر فرموده و اینها را تو لیاقت و جبراته یعنی بهر طرف که بخواهد  
 خدای عزوجل در اینجاست و در باب و کرده خواهد بود و فرموده هو الاول والاخر والظاهر  
 والباطن یعنی خدای عزوجل اول و آخر و ظاهر و باطن پس موصوف بنظایر شده و نیز فرمود  
 ما يكون من جنس ثلاثة الا هو رابعهم ولا ختم الا هو سادسهم ولا اول من ذلك ولا كنه  
 الا هو هم يعني هم سكرن نيابند که با يكديگر سازد گویند مگر آنکه خدای عزوجل چهارم ایشان  
 و هم پنجم نيابند مگر آنکه خدا ششم ایشان و هم كنه و پنهان از این نيابند  
 خدا با ایشان پس چون او بای خدا حقیقت متعالی این ابا است رسیده اند شاهد خدا  
 عزوجل را دیدند و بای این فرموده اند انما حضرت امير المؤمنين سلام الله علیه پرسیدند  
 که خدا را عبادت میکنی او را دیده فرمودند وای بر تو عبادت میکنم خدا را اگر ندیده باشی  
 پرسیدند چون دیده فرمودند وای بر تو چشمها را بر دما ندیده اند و بگویند  
 باطن او را حقیقت این دیده اند و حضرت امام حسین هم در دعای عزوجل فرمودند  
 استدلال توان نمود بر تو چیزی کرد و چون محالست بنو ابا علیه السلام انما الله اعلم  
 که تو ندیدی تا آنکه آن ظاهر سازد تو را که غایت بودی تا محتاج باشی به یاری که راه نشان  
 بنمود و در بریدی که آثار مردم را بنور رساند تا نیابست چشمی که نورانی بیند و حال آنکه

و حال آنکه همیشه بر این مشغول بودی و در این است سر آمد بنده که نکرده اند برای او ان  
 محبت خود بپذیری و نیز فرمودند خود را نشاناسیده بهر چیزی نیست پس چیزی نیست  
 که نورانشان رسد فرموده نشاناسانیدن خود را بمن در هر چیزی پس و بهر نام خود ظاهر  
 پس تو ظاهری از برای هر چیزی و در یکی مخفی در این یعنی از این هدای سلام الله علیه  
 وارد شده بلی ممکنست که در احوال بقدر نیاز در معانی و احوال و پرک اینها و چه بود ان  
 علاقه های بنوی معرفت ظاهر و باطن شود و شیخ صدوق و علامه باستان خود  
 ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که با حضرت گفت که خبر ده مرا از خدا  
 ایا مؤمنان در روز قیامت او را خواهند دید فرمودند بلی و پیش از روز قیامت این  
 دیده اند ابو بصیر گوید که گفت که خدا را دیده اند فرمودند و قوی که خدای عزوجل  
 در روز ازل گفت السبر تکیم قالوا بلی بعد از آن انحضرت ساعی ساکت شدند و فرمودند  
 بعد از آن که مؤمنان خدای عزوجل را البتة و بنیامین از روز قیامت می بیند ایا نور این  
 وقت خدا را نمی بینی پس ابو بصیر گفت که این حدیث را از زبان شما می گویم حضرت  
 فرمودند مگر چرا که اگر ایشان بگویند نادان که نفهمیده اند آنچه را نمی گویند و مگر شوق  
 کان کند که این تشبیه خواست مخلوقات کافر میشود و دیدن بیاطن مثل دیدن این  
 نیست و خدای عزوجل از هر جهت از اینجهت میبهران و محالند خدا را بان وصف میکنند



در این مختصر از شریفان و طهاران اصحاب ابوبکر و عمر است که کان میکنند جهان را  
 دیدن خدای عزوجل در این چشم ظاهری و اگر چه در دنیا جان نمیدانند و  
 که در روز قیامت مؤمنان خدای عزوجل را بچشم خواهند دید چنانچه خواه داد و  
 چهارده می بینند و از حضرت امام حنفی صلی الله علیه و آله پرسیدند از آنچه اهل بیت و  
 میکنند از دیدن خدا الخیر من فرمودند انما بجزئی است از هفتاد جزء از نور که  
 و کرمی جزئی است از هفتاد جزء از نور و شش و عرش جزئی است از هفتاد جزء از نور  
 و حجاب جزئی است از هفتاد جزء از نور و سبب آن است مگر اینکه خدا را میتوان  
 با قیاس کرد و این می باشد شد نظر کند **فصل** بدانکه هر چه محقق است و تحقیق است  
 بعد از آن مستعد و سبب و ملاقات شدن آنست که محقق معرفت نامد و از آنوقت  
 دهد و این حاصل میشود بپاکین ساختن دل از تعلل های دنیا و ملاقات های آن و  
 بنامی و در خدای عزوجل بزرگو و فکر و پیوستن کردن محبت غیر خدا از دل زیرا که دل  
 ظریف است که مثلا و سبب سرگردان شدن باشد عاقل کلاب داشته باشد و خدای عزوجل  
 در دل در جوف بنده قرار نداده و کمال محبت در آنست که بتلوی دل خدا دوست  
 و عاقل که بفرزند پرور از موصی از دل او بفرزند مشغول خواهد بود پس فرمود آنچه  
 خدا مشغول میشود محبت خدا از دل کم میشود مگر آنکه القاف بنی خدا از آن حبیب

باشد که مشغول خدا و فعلی از افعال او و ظهوری از مظاهر اسمان او است و انوار  
 باین افراد و مجرد بودن شده است اینچنین در قرآن مجید است قل الله ثم رزقم  
 هذا و هر چه میخواست و اگر او این بنده شوق میشود و ان عبد است و طلب  
 کمال و در صیغ در چیزی که نفع و ضرر می داشته باشد و نظر داشتن باین آنچه از  
 حاصل نشده باشد در آنکه شوق و فانی می شود که از راهی در آن اند  
 باشد و از راهی در آن نشده باشد و حصول آن باین صیغ و باین استقامت  
 باین مطلوب می باشد و هیچک از این دو نهایت ندارد زیرا که مراتب و درج  
 غیر متناهی است و همچنین زیادت آنچنان برای بنده بانی مانده از جمال و جلالت  
 خدا با آن ندارد بلکه با حصول اصل وصال شوق بنده میاید که لذت برد و پیوستن  
 در آن ظاهر میشود پس شوق هرگز ارمیده نمیشود و حضرت ما از کسی که با آن از آن  
 با نیت و استقامت ضرورت کند در قرآن مجید و در شده یعنی بنده بین اینهم  
 با هم نام قبولی و بنا اتم لنا و فرایفه مؤمنان در قیامت و از ایشان ظاهر خواهد شد  
 در پیش و در جانب راست و خواهند گفت خداوندانم کردن از برای ما و  
 و در کتاب مصباح الشریع و در آنست که حضرت امام حنفی صلی الله علیه و آله فرمودند  
 مشاؤون خواهش طعام ندارد و از اب لطف نمید و خواهند از این خوشی می آید و



انی نمیکند و در خانه آرام نمیکند و در آبادان میکند و جانی از من نمی پند  
 و قرار پندارد و در شب و روز خدا را می پرستد و حالش کمال پیدا می یابد که  
 با چنان آشنایی دارد برسد و بنیان شوق با آن دان میگوید و آنچه در دل دارد  
 اظهار میکند چنانچه خدای عزوجل از موسی بن عمران خبر داد و در عده که نزد  
 عزوجل کرده بود در رفتن بکوه طور بانکه فرمودند و علیک البک رب الارض یعنی  
 بنحیل بدرگاه تو ایدم تا از منی باشی از من و حضرت پیغمبر هم حال حضرت موسی را این  
 فرمودند بانکه در رفتن بکوه طور و بازگشتن ناچهل روز از شوق که بخدا  
 عزوجل داشت نطق علم خورده و نواب اشامید و نیز خن امیدی و خن اشقی می نمود پس  
 حضرت فرمودند هرگاه داخل شدی بمیدان شوق تکبیر بگو بر نفس و مراد خود از دنیا  
 یعنی خدا را عظیم بشمار و ماسوی را حق بدار و دعا کن هر چه را بآن الهی دار  
 ببند از غیر آنچه بآن آشنایی داری یعنی اجاب کن از غیر خدا و تکبیر بگو در میان زندگ  
 و مرگ یا این عبارت **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین  
 می نماید و تواجبت دعای او میماند هرگاه چنین گوید خدای عزوجل او را نور عظیم  
 می نماید و مثل مشایق ملک کسی است که عرف شده باشد چنان را اوست و غیر از خدا  
 نباشد و هر چه غیر خداست فراموش کند و مواجراتی که وارد شده و شوق الهی

لغای خدای عزوجل پیش از آنکه توان شود و اشاره بر بعضی از اینها در عاها می باشد  
 معصومین سلام الله علیهم کذبت **فصل** بدانکه هرگاه غالب شود بر او و ملایقه  
 مزدن بنای جمال الهی از پس پرده عجب و بیاید و خن این ذکر را مراست از خدا  
 برکنه عظمت خدا البته دل او میل میکند و مطلب گردن و مضطرب میشود و بر آنکه  
 متوجران میشود و این حالت را شوق می نامند و شوق با عباد را مرغابی می باشد  
 و هرگاه غالب شود بر وی فرج نیز بکشد و شاهد معصوم بقدر که از برای  
 و صبح با فتنه و همت او معصوم باشد بر مطالع جمال حاضن که ظاهر کردید و مطلقا  
 شود با چنان هنوز از آن نمیشکند پیش و در با چنان ملاحظه می نماید این شکستگی  
 این می نامند و هرگاه صفات و صفات و بی پاری و عدم مبالان و حفظ امکان زوال  
 ملاحظه نماید و بدین سبب خواطر او تمام گردد و این ناام را خوف می نامند و حصول اینها  
 تابع ملاحظه است پس هرگاه انی غالب شود و ملاحظه آنچه از وی غایب نمیکند  
 و ملاحظه خطر زوال نماید تنم و قلند ذوی عظیم میشود و هر که انی بخدا لازم  
 و حش از غیر خدا نمیدانند را بلکه هر چه مانع از خلوت است بر دل کوان تر می باشد  
 چنانچه روایت شده که حضرت موسی در مکانی که خدای عزوجل با وی سخن گفت شد  
 مدید سخن هیچکس از مردم را نمی شنید مگر آنکه طبیعت او بر هم زده میشد و مشرف



میگرد و در آنرا که محبت موجب خوش آمدن کلام محبوب و خوش آمدن کلام پادشاه است  
پس خوش آمدن کلام محبوب از دل بیرون میرود و اگر بادی در محبت باشد همان  
که در میان حق و تعالی باشد و در خلوت جمعیت باشد و در حضور غیب بود  
سفر خاص باشد و در عین مشاهده نماید و در حضور غایب باشد و بجنب  
اختلاط نماید و بدل مستغرق خوشی باشد محبوب باشد حضرت امیر المؤمنین سلام الله  
علیه و در مقام نظایر فرمودند ایشان جمعیت که هم نموده اسد بر اینا علم بر  
چنین هاداشتن و در یافتن اندنیم یقین را و نرم سوره اندا چرخ را متعین و توار  
اند و این گرفته اند با چرخها ملان از آن وحشت دارند و بیدارند و پناهند  
روحهای ایشان متعلقست بحمل اعلی و اینهاست جانشینان خداوند در روی زمین  
و دعوت ناپنده اند و دم را بدین خدا **فصل** بدانکه هرگاه انرا بپند و غالب و حکم  
و اضطرار خوف و ارامش و سازد و خوف و دوی و محبوب و عیش و ارامش و تکرار  
درین امور موجب نوع اینهاست در قوتها و فعلها و در عاجل با خدای عزوجل  
و گاه میباشند که بحسب صورت منکر و قبیح باشد از آن راه که پادشاه از حرارت و قوت  
هیبت میدهد اما تحمل این تحمل این میشود از کسیکه اعدا در مقام انرا داشته باشد  
و هر کسیکه در این مقام بنامش وجود را در کردار و گفتار با ایشان بشیر باشد هلاک

بگردد و در مثال اینها جانشین کبریا میباشند و حکایت او چنانست که  
خداوند عزوجل از کرد موسی را که از وی سوال کند تا باریان از برای بنی اسرائیل بیاید و  
بعد از آن بود که حضرت مال حبلا مخط شده بودند و حضرت موسی در میان حضرت  
ها را که آن شهر بیرون رفت و خدای عزوجل میفرمود که چون دعای ایشان  
مستجاب کنم و حال آنکه کماهان باطنهای ایشان را تیره کرده و بیاطمینان پدید شد  
یقین را میخواهند و از فکر من باشند و رجوع کن بوی بنده از بندگان من که نام او بر  
و بی بگو که بیرون آید تا من دعای او مستجاب کنم پس حضرت موسی نفس را بر زمین نهاد  
از وی بیانت تا آنکه روزی در راهی میرفت ناگاه در سبزه چمن و او بدید و پشای او  
بناد الوه بود از اثر سجده و شمله بر کرد و پیچیده بود پس حضرت موسی از این امر الهی  
شناخت و سلام بروی کرد و گفت چه نام داری گفت نام من برخ است آنحضرت  
مدیست که در بعضی توام الحال از خدای عزوجل از برای ما طلب باریان میکن پس بیرون  
رفت و در میان سخنان اینرا میگفت خداوند این از کردار تو نیست و این از حلم  
تو نیست اما چه چیز از برای تو ظاهر شده یا ابرهای قوا از فرمان تو بیرون رفتند  
یا آنکه بارها اطاعت تو نکرده اند یا آنکه خزانهای تو فانی شده یا آنکه غضب تو  
بر کنه کاران سخت شده یا با تو عفو و نبودی پیش از آنکه خطاکاران را بیافزونی



افزود و او میباید نزدی پس چون برایشان غضب میکنی با آنکه بچنان منتهای که  
 از رسانیدن رحمت امتناع نموده با آنکه مهربانی از خوف تو شست پس بتجمل ایشان <sup>معاصی</sup>  
 میبانی حضرت موسی فرموده مذکور برخ از جای خود حرکت نکرده بود که باران عظیمی آمد  
 و سبزه ها روید و در صفت روز سبزه ها جاری میگشتند که بر فرازهای مردم <sup>سید</sup>  
 و ریخ انضی امر حبیب نموده حضرت موسی استقبال آن کرد و بموسی گفت دیدی که  
 با خدا جل و غلامه نموم چون اطفال داد و حضرت اوده نموده که از اری بوی رستا  
 پس خدای عز و جل در موسی نمود که برخ هر روز سر مرتبه را را بخواهد و بدانکه اینها  
 و نه پادشاه است بر سخن و در از بعضی بندگان تحمل میشود و از بعضی میشود از اهل <sup>ط</sup>  
 که از راه انی بود سخن حضرت موسی است که خدای عز و جل گفت ان هی لانتلک فضل  
 من لئلا یفیه بنت کو سال بر منی مگر آنچنان تو گواه میکنی بان هر که اجزای و هدایت <sup>مکنی</sup>  
 هر که اجزای طراز این قیامت سخن کرد در مقام معذرت فرمودند هنگامیکه خدای <sup>جل</sup>  
 با و گفت برو بجانب فرعون که مکتوب شده است در جواب گفت و لم علی ذنبا <sup>فان</sup>  
 ان یقلون یفیه ایشان را بر من کنا هیت مبرسم که مرا بکشند و سخن کرد فرمود <sup>مقتدی</sup>  
 یفیه در دعوت کردن و تلک مقوم و سخن کرد گفت انا تخافان فطر علینا او ان <sup>طریق</sup>  
 یفیه مبرسم که از اری با برسانند با آنکه نپاد مری بکنند و این سخنان از غم موسی <sup>بیست</sup>

مفید اند

او بیت از برای آنکه موسی را در مقام انی داشته بود و با وی ملاطفت نموده از ان تحمل  
 میفرمودند و کمتر از این را از برون تحمل نمودند و چون در مقام تبیین و هیبت او را <sup>شد</sup>  
 بودند معاقبت شد و در شکم ماهی در سزار یکدیگر و این ندانار و زحمت یکوش <sup>است</sup>  
 و لا ان تدار که بغیر من زبیل نباله و هو مذموم یفیه اگر گفت خدا که عبادت از  
 قبول تو بر او را در منی یافت هر این از شکم ماهی بخواهی و فناد و حالت ناخوشی <sup>شد</sup>  
 و حضرت یغنیام را منع کرد ندان آنکه اقتدا ببولی کند چنانچه وارد شده و <sup>نکن</sup>  
 که صاحب الحوت از نالی و هو مکظم یفیه مثل بولن میباش که خدا را ندان که در <sup>یکه</sup>  
 نمکین بود و این اختلافات یفیه از برای اختلاف حالها و مقامهاست و یفیه از برای  
 تفاوتیست که در روز ازل در صفت میان بندگان واقع شده خدای عز و جل <sup>مرد</sup>  
 و لغد فضلنا بعض البین علی بعض یفیه بتحقق تفصیل دارم یفیه بچندین باب <sup>و یفیه</sup>  
 و منهم من کلم الله و رفع نسیم در جاست یعنی از پیغمبران با خدای عز و جل سخن گفتند <sup>شد</sup>  
 بعضی را بلند گردانید و حضرت عیسی از آنها بود که تفصیل داده شده بود و از راه زیاد <sup>بود</sup>  
 انی بود که بر خود سلام کرد چنانچه فرموده و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم <sup>میست</sup>  
 ایت حیا یفیه سلام بر من باد و روزی که متولد شدم روزی که خرامم و روزی که <sup>میست</sup>  
 خوام شد و این سخن از معنی از ان راه بود که مشاهده لطف در مقام انی نمود و <sup>معی</sup>



ذکر پاچون در مقام هبیت و حجاب و محقق نکشت تا آنکه خدای عزوجل بروی سلم کرد  
 و گفت سلام علیه و بود و در هم می رفت و در هم بیفت حجاب و ملاخفه کن که چون از بر او  
 بوسف تخلی می نمود آنچه را بوسف کرد بدو بعضی از حکما گفته اند که از اول لایه از لایه  
 بوسف تا بیت ابرو چهل و چند عدد گناه ثبت بر برادران بوسف که بعضی عظیم تر از  
 است داده شده در یک کلمه سه چهار گناه جمع شده و آخر الامر بر جمیع گناهان ایشان  
 خدای عزوجل او را بدو و انانیشان عفو کرد و یکسوال که حضرت عیسی در مسئله فرمود  
 نمودند تا آنکه فرمودند اگر دیگری عود کند بچنین سرال نام آن از دیوان پیغمبر  
 و این قصه انبیا ای در قرآن وارد شده که طریقه خدای عزوجل در بندگان گذشته  
 دانسته شود و هیچ چیز در قرآن نیست مگر آنکه هدایتی و نوریت و راه انبیا  
 خدای عزوجل بخواند **و اما محبت خدای عزوجل** بر بندگان عبارت است از  
 برداشتن حجاب از باطن تا آنکه بدیده باطن مشاهده او را بکند و از ممکن بودن  
 بقریب الهی و اراده نمودن خدای عزوجل در بر او و در هر حال او را پاک و شدن  
 او را جاکر نفعی در آن و از خالی ساختن او از موافق که حاصل میشود همان  
 و همان خدا تا آنکه نشود چیزی را مگر بخدا و از خدا می بیند مگر بخدا و سخن نمگوید  
 چنانچه در حدیث قدس وارد شده که همیشه بنده تقربین پیچیده بنا نهادی و

میدارم او را و هرگاه او را دوست داشته باشم که مرا دوست دارد و دوستی او میشود و چشم او میروا  
 که بان می بیند و زبان او میگویم که بانی سخن میگوید پس تقرب بنده با او کلامی بکمال  
 برداشتن حجاب از دل و رسیدن بدو و جود و قرب بخدا میشود و غایب اینها از فضل خدا  
 آن بر بنده است خدای عزوجل فرموده **و محبتی که خدا ایشان را دوست میدارد**  
 خدا را دوست میدارند و فرموده **ان الله يحب الذين يتقون** فی سبیل مقامی بنده  
 خدای عزوجل دوست میدارد کسان را که راه او صاف زده و جهاد میکنند و فرموده **ان الله**  
**يحب التوابين** و محبت الظالمين یعنی بدو است که خدای عزوجل دوست میدارد و توبه کنندگان  
 و صاحبان طهارت و حضرت پیغمبر **فی** فرمودند که خدای عزوجل عطا میکند دنیا  
 بکسی که محبوب او باشد و یکسکه محبوب او نباشد اما عطا نمیکند یا نه از آنکه یکسکه او را  
 دوست میدارد و فرموده **هکذا** خدای عزوجل بنده را دوست میگرداند از برای او  
 و لغفل از غفل او و زجر کننده از دل او که او را می آید و کند و محض ترین علامت  
 محبت خدا محبت داشتن بنده است بخدا چنانچه اگر این دلالت میکند بر محبت خدا بانی  
 اما خطا که دلالت کند بر محبوب بودن بنده **آنست که خدای عزوجل متولی او میشود**  
 و هم او ظاهر و هم باطن و هم منانی و هم غلبه پس خدای او را رهائی میکند  
 او را بنیاد و خلفهای او را زینت میدهد و اعضای او را کار میفرماید و ظاهر



و باطن او را نماید و نباید و جمیع صفای او را بکشم میگردانند و بنیاد او در دل او نهی  
 میبازد و طریقی میکند که از غیث او وحشت میدارد و بلذت مناجات او در خلایق  
 این میکند و مجامعای که در میان بنده و معرفت خداست بر میآورد **فصل** بدانکه ظاهر  
 موجودات و واقع ترین آنها خدای عزوجل است این از برای آنست که خدای عزوجل بنده  
 خود موجود است و غیر خدا بخدا موجود است در قرآن مجید وارد شد الله نور  
 و لا رمن یفصح خدای عزوجل نور اسماءها و زمین است و نور چیزی میدا میکند  
 که نظر بذات ظاهر باشد اظهار غیث نماید و مثلاً ادراک از ادراک کننده و ادراک کرد  
 شده وجود است پس و هر چه ادراک کنی اولاً وجود او را ادراک میکنی اگر چه  
 باین ندانسته باشی و از راه غایب و منوع بر تو مخفی باشد و نتیجی مکن چیزی را **ظهور**  
 محقق باشد زیرا که چیزی را مضمّن ظاهر میشود و هر چه وجود آن عام باشد و مندی  
 باشد ادراک آن دشوار میآید پس اگر چه ظاهرها مختلف میگردند و بعضی دلالت بر **خدا**  
 میکنند و بعضی نمیکردند و بی روی و غایب همان آنهاست که ادراک آنها را  
 آنها بر خدای عزوجل بربك نفی کار دشوار شده و مثال این نور انبیاست که  
 بر زمین تابانست و میدانم که نور عینی است از احوال و در روی زمین حادث **میشود**  
 و در غایب شدن انبیا قابل میشود پس اگر روشنی انبیا همیشه میبود و **نور**

نمیکردن میگردیم که احیای صفتی دیگر بغیر نکند اندازند و روشنی را به آنها  
 ادراک نمیکردیم اما چون انبیا غایب میشود جواهرات و میگردند فوقی همان **دو حال**  
 می یابیم و میدانیم که احیای روشنی انبیا روشنی شده اند و در وقت غروب **نور**  
 از آنها مفارقت نموده پس وجود نور را بعد از ان شناختیم و اگر عدم آن نمیدیدیم  
 مطلع بر آن میشدیم و این از برای آنست که احیای ادراک را یکی روشنی و مقابله **غایت**  
 می یابیم با آنکه نور ظاهر ترین محسوسات است زیرا که بان ادراک را بر محسوسات **میشود**  
 پس هرگاه چیزی که بذات خود ظاهر را ظاهر کند غیث باشد برین که بی ظاهر **میشود**  
 مقدار مبهم خواهد بود هرگاه صند ان ظاهر نشود پس در این هنگام خدای عزوجل  
 ظاهر ترین چیزها را میبرد و چیزها بان ظاهر شده اند و اگر از برای **غیث**  
 باطنی میبود اسماءها و زمین ها از هم میپاشید و ملک و ملکوت باطل **میشود**  
 میان این دو حالت ادراک میبود و اگر بعضی از چیزها وجود بخدا و بعضی **میشود**  
 میبود فرق میان این دو در دلالت بر روی ادراک میبود اما چون دلالت او در **چیزها**  
 عام است و بربك نفی است و در هر احوال وجود او داعیست و خلایق این **حالات**  
 پس لابد زبانی ظهور میورث خفا شده است چنانچه شاعر گفته غفی لا نرا **ظ**  
 الظهور یخفی لادراک احوال قوم اخافش و خطایون الرزق من نور **میشود**



شد خط القبول التواپیش یعنی از راه نهایت ظهور پیدایش و مقروض اند  
 اند و دیده های تو که شبیهت در صفت بدیده شب پره و مضرب بود چنان  
 از نور روی او از شدن کرد و در مضرب شب کو را شد و حضرت امیر المؤمنین <sup>علیه السلام</sup>  
 علیه فرمودند عقلمایا و احاطه نکرده بلکه تجلی کرده از برای عقول از راه عقلمایا  
 از قصوری که عقلمایا در دنیا متاع نموده از انکار ادراک او توانند نمود و فرموده در <sup>اینجا</sup>  
 ظاهرات و در ظاهری غایب و فرموده باطنی او مانع ظاهری و ظاهری او مانع <sup>باطنی</sup>  
 او شده نزدیک شده و در صراط و عالی شده و نزدیک است و ظاهر گردید  
 و باطنی و باطنی گردیده و ظاهرات و ظاهرات و غالب شده و کسی بر روی <sup>باب</sup>  
 نمیشود و از اینجا که گفته اند خدا را شناختن هیچی که میان احداد کرده <sup>باب</sup>  
در یقین و توکل است خدای عز و جل فرموده و بالاخره هم بر توفیق یقین  
 دارند و حضرت یحیی علیه السلام فرموده که چیزی که شما عطا شده یقین و ثبات <sup>سبب</sup>  
 و هر که از این دو صفتی داشته باشد پروا نکند از آنچه از وی فوت شود از روز  
 روز و استادن در شب بیدار و وقتی شخصی با حضرت گفت و روی <sup>میان</sup>  
 که خوش یقین و پرکار باشد و روی بسیاری در بیدار میکند و یقین <sup>میان</sup>  
 حضرت فرمودند هیچ انانی نیست مگر آنکه کاهان بسیار دارد اما کسی که

طبع او عقل و طبع یقین است کاهان منی برساند از برای آنکه هرگاه کاه کرد  
 تویر میکند و طلب اینش میباشد و پیمان میشود و این کاهان کاهان و می شود و باطنی از  
 برای او باقی بماند که باطن داخل محبت میشود و فی مودند یقین نام امانت و <sup>لغیان</sup>  
 به پیش فرمودند ای پسر من عمل نمیتوان کرد مگر یقین و عمل نمیکند ای مگر یقین  
 عمل کنند که کاهای در عمل نمیکند مگر آن راه صفایان یقین و حضرت امام جعفر صادق <sup>علیه السلام</sup>  
 هیچ چیزی نیست مگر آنکه او را حدیث کشد حد توکل چیست فرمودند یقین <sup>کند</sup>  
 حد یقین چیست فرمودند آنکه تیری می آن خدا را از چیزی دیگر و فرمودند یقین  
 مرد مسلمان آنست که باطنی نکند و در اینجا چشم در آوردن خدا و ملائمت نکند از اینجا <sup>یقین</sup>  
 که خدا با ایشان عطا فرموده زیرا که رزق را حق و برین بسوی خود نتواند کشد و <sup>کند</sup>  
 صاحب کرامت در پیشوند کرد و اگر احدی از شما از روزی خود کو نزد چنانچه از <sup>میکند</sup>  
 هر آنکه روزی ادراک او را خواهد نمود و چه آنکه ادراک او را میکند بعد از آن <sup>میکند</sup>  
 خدای عز و جل بعد از این و احدی از یقین و رضا و غم و اندوه و در شک و  
 ناخشنودی قرار داده و مراد حضرت از این فرمودند که ملائمت ایشان را نمیکند  
 بر چیزی مگر خدا با ایشان عطا نکرده است آنست که شکوه ایشان از بزرگ حمله مال و  
 مانند آن نمیکند زیرا که این جمله کردن چیز است که خدای عز و جل از برای او تقدیر <sup>نکرد</sup>



و روزی او نکرد مگر از اهل یقین است بدانند که این هم چنین است پس ملائکه را  
باین میگویند و میدانند که این از ان چنین ها است که ذات او نظر با احتیاطی کرد و انقضای  
منها بدو حکمت خدا نشان او موجب نیست و از انحضرت و درین علم و ادبی که کم قیاس  
باشد بهر است و نزد خدا ان عمل بسیار کرب یقین باشد و نیز فرمودند که حضرت امیر  
فرمودند که بنده طم ایامی باید تا بداند که انچه با او رسیده از معجزات و منکرات و انچه  
انوی در گذشته با او نمیرسد و بداند که منیر میان و نفع و رسان خدای عزوجل است  
و نیز فرمودند که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه درین مورد مایل نشد بود و حکم  
میان مردم میکردند شخصی باحضرت گفت که در این دیوار منین که کج شده انحضرت فرمودند  
هر کس با اجلش محافظت میکند و منکات میکرد بر خواسد و براد و فرزند و حضرت صافی  
فرمودند که حضرت امیر المؤمنین این نوع کارها میکردند این از راه یقین بود و نیز از ان  
روایت شده که قنبر غلام حضرت علی علیه السلام بسیار باحضرت داشت و هرگاه حضرت  
امیر المؤمنین نمازخانه بیرون میرفت قنبر پیشرو بر میداشت و از عقب انحضرت میرفت  
و شبی حضرت او را دید گفت ای قنبر این چه حالتی گفت امدام که در عیب تو بیایم و تو  
ایا از اهل آسمان حرامست و امیکه با از اهل زمین گفت نه بلکه از اهل زمین است  
حرامست بکم فرمودند اهل زمین است اما من ندانند که امی من رسانند مگر خدا

فرمان خدای آسمان بعد از ان خطاب بوی کرد که برگرد و برکت و وقتی شخص حضرت  
امام و منام گفت که تو این مختار میگوئی و حال انکه خود از سر شمشیر خلیفه میگذر و فرمودند  
بدینست که خدای عزوجل دارد و خانه است از طلا محافظت ان رو خانه را بنصف ترا  
خلقتی که میباید باشد نموده و اگر شد و کوهان صدان و دو خانه را بکند باین  
دست و نیز انحضرت فرمودند که در کجی که خدای عزوجل در قصران و دیگر که در مکان  
موس و خضر فرموده این بودیم انقدر از حق عزیمت میباید ادم از کسکه یقین برک داشتند  
چون خوش حال بشود و عجب ادم از کسکه یقین بقضای خدا دارد چون نمکین میشود  
و عجب ادم از کسکه بنا و انقلاب باستان را با اهلش دیده چون نمکین بران میکند  
**فصل یقین** انکه هر چه از ان سبب الاسباب بداند و ملنگت بواسطه انشوی  
ملک و اسطهات بنام منو خدا را انداز برای انکه حکمی قرار ندهد و بعد از ان انقدر کند  
بر انچه خدای عزوجل منان و در نما و شده و انچه تقدیر شده با او خواهد رسید  
بر او غالب شود که هرگز بوزن زر و چیزی نمیکند جزای از او خواهد دید و هرگز بوزن  
شیر نمیکند جزای از او خواهد دید و بعد از ان معرفت داشته باشد با خدای عزوجل  
مطلعت بروی در هر جای شاهد میکند چنهای بسیار پنهان را که در خواص  
خلو کنند انکه در هر حال با خدای عزوجل با رب سلوک کند و اهتمام ان در آباد



باطن و پاکیزه کردن و زینت دادن آن از برای آنکه محل نظر خدای عز و جل است که هر  
 اوست و میکند پیش از اینها که در زینت ظاهری از برای سایر مردمان موزن  
 و در کتاب مصباح الشریعین از حضرت امام حقیق صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمودند  
 یقین بنده را بحالت بلند و مرتبه مجرب رساند و حضرت یقین بنده از غفلت ایشان  
 حقیق خبر داده در هنگامیکه در نزد او ذکر این شد که عیسی بن مریم بر روی ایشان  
 لغفلت و فرمودند که اگر یقین او را به پیش بر روی هوا میرفت و با این سخن راه  
 با آنکه یقین را با غفلت و تنبلی که درین خدا داشت تفاوت ایشان با یکدیگر بود  
 یقین بود و بس و آنکه هر یقین را با تنبلی نیست و مؤمنان یقین در یقین و ضعفان  
 پس هر که از ایشان یقینش قوی بود علامتشان بر یکدیگر را بر می میداند از ذکر ایشان  
 و قدرت داشتن بر یکدیگر با استعانت از خدا و بر استقامت باشد در این خدا و طاعت  
 بحسب ظاهر و باطن و مساوی بود در نزد وی حالتی عدم وجود و زیاده و نقصان  
 در مدح و ذم و عز و خوار و در هر چیز را از یکجا میداند و از ضعف یقین  
 در اسباب زده و در این باب خود را و حضو و تابع عادت و بختان مردم شد  
 بدون آنکه بیک حقیقت اینها رسیده باشد و سعی در امور دنیا و جمع و امساکن  
 و بزبان میگوید که منع کننده و عطا کننده بپند خدا نیست و میسر مدیه بنده مگر

آنچه روزی او شده و غفلت اوست و سعی با جستن باطن و روزی پیش و دیگر دار  
 و دل انگار میکند آنچه را بنیان میگوید خدای عز و جل فرموده است یقین لولن باغوا  
 مالکم فی قلوبکم و الله اعلم بما یکتمون یقین میگوید بنیان چیزی چند که در ایشان  
 خدا و انانیت است با آنچه پنهان میکند و چون این نیست که خدای عز و جل هر بانی بنیان  
 نموده که او نداند و ایشان را در کسب و کفای که در باب معیت باشد مادام که با  
 نکند از آنچه خدای عز و جل مقرر داشته و ترك نکند در تمام حرکات و اجابت خدا و شهادت  
 یقین را از عبادت و کل عدول نکند و در میدان حرص و خوف تنهاید و هرگاه که این را با  
 و خود را به بندند و خدای عز و جل از آنچه فرموده از اهل کان هزاره بود که حاصله نخوا  
 داشت مگر دعا های دروغ و هر که کسب کند و توکل بخدا نموده باشد و از کسب  
 چیزی بپزد حرام و شبهه تحصیل ننهد و خواهد بود و علامت توکل آنست که آنچه از  
 تحصیل نموده صرف در بکران نماید و خود کمر بسته باشد و در راه صرف کند و امساکن  
 و آنکه اگر در وقت کسب داده اند است که بیدار بماند و بیدار توکل داشته باشد  
 و اگر مال او بسیار شود و دران مال امانت دارد و بداند که بدون مال  
 آن بکشانست و اگر امساکن کند از برای خدا باشد و اگر اتفاق کند در چیزی باشد  
 که خدا او کرده و ندادن و دادن او در تحصیل رضای خدا باشد **فصل** توکل بر خدا



از منازل دین و مقامی است از مقامات صاحبان یقین بلکه عالی ترین در جای <sup>تین</sup>  
 است و علمایان در غایت غرض و خفاست و عمل بان بسیار دشوار و وجه غرض <sup>تین</sup>  
 از راه علم است که ملا حظت اسباب و اعتماد بر آنها شرکت در توحید طایفه است <sup>تین</sup>  
 خدا و مدحیست در شریع و اعتماد بر اسباب و باطل است اسباب و دوری جستن  
 غرضی که محمل شد است خدای عز وجل فرموده و علی الله توکلوا انکم مؤمنین <sup>تین</sup>  
 بر خدا توکل کنید اگر شما مؤمنان و فرموده و علی الله فلیتوکل المؤمنون <sup>تین</sup>  
 بر خدا توکل کنند و مؤمنان و علی الله فلیتوکل المؤمنون <sup>تین</sup>  
 بر خدا توکل کنند و مؤمنان و علی الله فلیتوکل المؤمنون <sup>تین</sup>  
 کفایت او را میکند و نیز فرموده ان الله یحب المتوکلین یعنی بدینست که خدای عز وجل  
 دوست میدارد متوکلان را پس عظیم بنما و مقامی را که خدای عز وجل صاحب ازاد  
 داشته باشد و ضامن کفایت هم او شده باشد زیرا که محبوب معذب نمیشود و دوست  
 و محبوب نمیکرد و حال آنکه خدای عز وجل فرموده الیس الله بکاف عبدا یعنی ایا خدا  
 عز وجل کفایت بها است بنده اش را نمیکند پس هر که طلب کفایت از غیر خدا کند توکل  
 کرده و نکند پس این آیه مؤمنان و حضرت یحیی علیه السلام فرموده که توکل کنید شما بر خدا چنانچه  
 باید هر آینه روزی شما را خواهد داد چنانچه فرمود و نیز می دهد صباغ <sup>حالت</sup> میکند  
 که سبک و پشیم میکند در حالت مسیری و فرموده هر که از هر چیز منقطع شود <sup>تین</sup>

و پناه بخدا برد خدا کفایت همه مافات او را خواهد کرد و از هر راهی که کان بنزد خدا  
 روزی بر وی خواهد داد و هر که از هر منقطع شده و بدینا کند خدای عز وجل <sup>تین</sup>  
 بدینا و امید دارد و نیز فرمودند هر که خواهد غنی ترین رود باشد باید اعتماد <sup>تین</sup>  
 تو خداست بیشتر از آن باست که در دست دارد و حضرت امام حکیم صادق علیه السلام  
 فرمودند که خدای عز وجل می فرماید بدو که هیچ بنده از بندگان من نیست که پناه <sup>تین</sup>  
 نبرد و مان و این نیست و در آن پیام و بعد از آن تمام اسماء خدا و زمین و هر که در پناه است با  
 مکر نایند مگر آنکه میکند از برای بنده پیوسته و نشانی از انما و هیچ بنده از بندگان <sup>تین</sup>  
 که پناه باهدی از مردمان بود و این نیست و در آن پیام مکر آنکه اسباب اسماء خدا را از <sup>تین</sup>  
 میدانم و زمین و در سخت او فرمودیم و پیوسته ایم که در کدام وادی هلاک شود <sup>تین</sup>  
 انحضرت فرمودند که تو را نگوی و غرض در جلال و حرکت در هر جا که توکل را بافتند <sup>تین</sup>  
 میکند و آرام میکند و نیز انحضرت فرمودند در بعضی کتابهای آسمان خوانده اند که <sup>تین</sup>  
 عز وجل میکند بخیر عزت و عظمت و بزرگی و علو من بر عزت و علم و عزت و هر که <sup>تین</sup>  
 داشته باشد قطع امید او را میکند با اینکه او را ما بر سر میکند اند و جانم خدای عز وجل  
 بروی پیوسته شام و از او از قرب و وصل خود دور بسیار با در سخنها امید پیوسته <sup>تین</sup>  
 و حال آنکه پیوسته شدن از سخنها در دست من است و با امید پیوسته <sup>تین</sup>



میکند که در بکری بگوید و حال آنکه کلمه در دست منش و هر در بکری  
 کشیده است از برای کسیکه میخواهد آبا که هست که در دفع حوادث امید بین داشته باشد  
 و من دفع آنها نکرده باشم آبا که هست که امید بین داشته باشد در مصیبت های عظیم  
 قطع امید و رنج نه باشم و من جمیع اذن های بندگان را در نزد خود حفظ کرده ام  
 محفوظ شده اند تمام اسما نهاد را بر کرده ام اگر کسی ملک از جمیع من ندادند و اگر کسی  
 ایشان را که درهای رحمت را در میان من و بندگان من نبندند اقامه و مانع اقطار قبول  
 نکرده اند آبا که هر حادثه از حوادث بوی روی کند نمیدانند که عزیز من کی فایده بر من  
 نیست آبا و چنان میدانند که پیش از سوال ابتدا بپایانده ام و هر که از من سوال کند آبا  
 نخواهم کرد آبا من بخیل پس بنده من را بخیل شمرده آبا جوید که از برای من نیست آبا  
 و رحمت در دست من نیست آبا من عمل از زوهای بنتم و کسب که مانع من شود از برادر  
 ازنده ها آبا انکساف که بجز من امید دارند از من نمیدانند که تمام اهل اسما و از من  
 من داشته باشند و بدین هر یک از این اجمع امید داشته باشند عقدا و عضو و روح  
 از ملک من کم نمیشود و چون کم شود ملک من او را بپایانده ام پس بداحال انکساف  
 از نعمت من مایوسند و بداحال کسی که معصیت را کرده پاس برانداشته باشد **فصل**  
 بدانکه هر که اعطا کند و جزم داشته باشد با نکر فاعلی بجز خدا نیست و آنکه چنانکه

از بدی و قوت بر خوبی نیست مگر بپوش خدادان که تبارک و تعالی بر کفایت بهای  
 از برای خداست و تبارک و تعالی و غایت و رحمت تبارک و تعالی و بیست و یک از اینها  
 و آنکه درای غایت قدرت او قدرت و درای غایت علم او علم و درای غایت غایت  
 غایت و بیست و یک که دل او اعتماد بر خدای عز و جل بپوشان میکند و ملقب بفرزاده  
 نمیشود و هر که این را در خود نیابد سببش یکی از دو چیز است یا ضعف عقبت است و یا  
 و در من قلبت که حین بر و مستول شده و بیب خیالهای باطل که بر روی غایت  
 منور کرد بدین که اگر گاه میباشد که دل بپایان خیال اطاعت آن متوجه میشود بدون  
 یقین مثل آنکه منور میشود از خوابیدن باورده در قیام یا در جام خواب یا آنکه از سایر  
 نفرت نمیکرد پس توکل تمام نمیشود مگر بقوت قلب و قوت یقین زیرا که این دو با یکدیگر  
 دل آورده و مطمئن میشود و از صحتی در قلب او است و یقین او است دیگر و یقین  
 میباشد که با وی اطمان نباشد چنانچه خداست با عیسی را هم فرمود اولم یؤمن قال  
 و لکن لطمین قلبه آبا صدق بنیکه فرمودند صدق میکنم اما نخواهم که مطمئن باشم  
 و بپا کسی مطمئن میباشد و آرام نمیدارد مثل سایر اعیان و مذهبها زیرا که هر یک  
 ملتی بر یهودی بودن مطمئن میباشد و همچنین نفراتی اما هیچکدام هیچ یقین  
 ندارند بلکه تا بچگونگی و آنچه دلهای ایشان خواهد شده اند و حال آنکه انجانب خدای



راهنای ایشان شد و هدایت سبب یقین است لیکن از هدایت ای امر کرده اند  
 و حضرت امام موسی کاظم در این توکل علی الله فرمودند توکل بر خدا  
 چند مرتبه دارد از آن جمله آنکه توکل کن بر خدا در جمیع امور و هر چه با تو کند از  
 دانی باشی و از آن که چیزی از خیر و فضل نیست که بنویز ساینده باشد و بدان که حکم خدا  
 با خداست پس توکل کن بر وی باینکه هر کاری را بخواه و اگذاری و اعتمادی در این و آن  
 همین بر وی کنی و شاید که سایر مراتب توکل بآن باشد که در بعضی امور توکل بر خدا  
 و در بعضی نکند و تنه رایت توکل بحسب کثرت و قلت امور باشد که در آنها توکل  
 میشود **فصل دیگر** در بیان آنکه بعضی از مردم گمان کرده اند که معنی توکل ترک کسب کردن است پس  
 و ترک تدبیر کردن نیست و بدو و بدو و بی نصرت و اعتماد مانند پلاسی که بر خاک افتاده و پاکی  
 که بر تخت قصاب گذاشته باشد و این گمان جاهلانست زیرا که این در شیخ حاکم است  
 از برای آنکه او در مکلف شده که طلب روزی بکند باینکه اگر خدای عز و جل را همتا  
 بآن نموده از مزاحمت و تجارت و صناعت و غیره مانا از این همتا که خدا جل و ازل کرد  
 و همچنانکه نانو و زوجه عباد است که خدای عز و جل بندگان را باینها تکلیف کرده  
 و تقرب بچویند بندگان بخدای عز و جل باینها همچنان طلب و زنی حلال عبادت است که خدای  
 عز و جل تکلیف کرده ایشان را بآن تا بری نزد یکی بچویند بلکه همین عبادت است چنانچه

بیان این در باب اول از مقاله سیم گذشت اما تکلیف کرده بآنکه در حق را خداوند داشته باشد  
 مگر بخدای عز و جل اعتماد بر اسباب نکند چنانکه تکلیف کرده است ایشان را بآنکه تکلیف  
 خوب نکند بلکه بفضل خدا امید داشته باشند پس معنی توکل که در شیخ عابدین و بآن  
 است که اعتماد قلب در جمیع امور بر خدا باشد و از غیر خدا منقطع باشد و محض اسباب  
 باین منافات ندارد و هر گاه باینها ارمیده نباشد و از امر بخدا باشد بر اسباب و غیبه  
 این کند که خدای عز و جل مطلب او را بر آورد از راهی که گمان کند نرسد راه اسباب که فضل  
 و تجویز کند که سببها او را بپسرها نرسد خواه اسباب برای جلب منفعت باشد که شود  
 باشد یا از برای دفع ضرر باشد که منظر باشد یا از برای اذی راغی باشد که واقعه باشد  
 و خواه اسبابی باشد که حرم بآن حاصل باشد مثل دراز کردن دست بعبادت آنکه بدین  
 باطن باشد مثل برداشتن قوسه از برای سق و سلیحه بر داشتن برای دفع دشمن و  
 نمودن از برای عبادت و از غیره کردن از برای عفو و اغماض و مسلمانان و اگر در از برای  
 مرض و اجتناب از خواب نمودن و در مادی و حیوانات درنده و در مرسل و زبرد و در  
 و در خانه راستن و شتر پای بند ساختن و امثال اینها اقا سیدهای مومنان  
 خواندن و فال بد زدن و استسقاء در قنای تدبیر نمودن الخیر و کل را باطل مبارز و زنی  
 که امثال اینها در نزد عفا از اسباب نیست و انا باینها نیست که خدا او را بآن کرده بلکه باینها



وارد شده با آنکه اینچنین شده اجمال در طلبت و عدم استغناء و ترك در شمرن <sup>نیت</sup>  
حضرت پیغمبر و فرمودند نگاه باشد بدین که هیچ کلامی در این و میدان را که هیچ <sup>نیت</sup>  
میخ تا آنکه روزی و تمام با و برسد پس از خدا بنویسد و اجمال در طلب میکند و فرمودند  
اجمال در طلب نکرده کسی که بگوید سوار شود و حضرت امام حقیق صادق <sup>علیه السلام</sup> فرمودند نباید  
کردن تو فوق کس صاحب بطلان باشد و در طلب هر چه را حق بدینا و آمده بان <sup>باشد</sup>  
لکن خود را نازل منزله شخصی بیا که صاحب انصاف و پاک دانی باشد و مرتبه خود را بگذرد  
از مرتبه کشیک است و صفت است و کس که اینچنین صفت را است بدین که کثافت که مال را <sup>ند</sup>  
و شکر از جای پناورده اند همانست که مال ندارند و فرمودند هرگاه در دهان را بکنند  
و علاج خود را بهین گیتی بجای آورده اینچنین است و شکی نیست که توکل باطل نمیشود و بلا <sup>خطه</sup>  
اسبابی جزئی و وطنی نمیشود با آنکه خدای عزوجل قاعده است بر دادن مطالب بدو <sup>است</sup>  
و این از برای آنست که خدای عزوجل آباد دارد که جاری سازد چیزها را مگر با اسباب <sup>بجز</sup>  
حضرت امام حقیق صادق <sup>علیه السلام</sup> فرمودند و است دارد خدا بندگان طلب مقاصد <sup>خدا</sup>  
از وی میکند بواسطه اینست که قرار داده و او کرده ایشان را جان و در فرمان میدهد فرموده  
خدا و احذر که بعضی صلاح با خود دارد و احاطه میکند و در کیفیت ناخوش فرموده <sup>تلافی</sup>  
خدا هم و السلام یعنی باید که خدا احاطه و صلاحها میکند و نیز فرموده و اعدا <sup>من تو</sup> <sup>است</sup>

من فرموده و من رباط الحبل یعنی تهیه بکبریا برای شمتان بقدری که استغناء دارند  
از هر چه در حروب موجب تقویت میشود و از این اسباب حضرت موسی فرمودند <sup>نیت</sup>  
عبادتی بپایان بفرستد بندگان من در شب و مقصود از این در شب از چشم شمتان <sup>نیت</sup>  
بودنست تا دفع خشم ایشان بشود و حضرت پیغمبر <sup>صلی الله علیه و آله</sup> با و ای که شری را رسیده بود و میکند  
توکل برخدا کرده ام فرمودند بپای از این برشته بربند و بعد از آن توکل برخدا کن و دیگر چه <sup>نیت</sup>  
وارد شده و در اینست که زاهدی را که شهرها کرده و در راهی که می افتاد گفت  
اینچنین که چیزی سوال میکنم تا روزی من از جانب خدا این برسد و حضرت زین العابدین <sup>علیه السلام</sup>  
فرموده ای شد که میرد روزی بان نرسد و دعا کرد و گفت خداوند اگر مرا زنده خواهم <sup>باشد</sup>  
روز که متعین من کرده من برساند الا بقدر روح را بکن پس حویلی احد که بگویند <sup>نیت</sup>  
مخبرم کرد و روزی بنویسند هم داخل شهر هاشمی و در میان شهرها سکنه نان و بعد از آن <sup>داخل</sup>  
شهری شد و در اینجا اقامت نمود و شخصی طعانی از برای وی آورد و دیگری <sup>تبار</sup>  
نمود و در این باب چیزی چند در خواطر اخطور کرد پس وحی بوی آمد که بخواب <sup>نیت</sup>  
در دنیا هکست بر باطل کنی ایاندا نه کن من اگر بنده خود را بدست بندگان روزی <sup>نیت</sup>  
در نزد من از آنکه بدست قدر خود بوی روزی بوسانم و در کتاب های نویسم <sup>نیت</sup>  
وارد شده که حضرت موسی <sup>علیه السلام</sup> بیمار شد و بنی اسرائیل بنزد وی آمدند و از او را شفا <sup>خند</sup>



و گفت اگر بفردا در امعاجه کنی شفا یابی و آنحضرت فرمودند معالجه میکنم تا آنکه  
عز وجل را بوی دوا شفا دهد و از آنحضرت طول کشید و وحی بوی آمد که <sup>عظمت</sup> عظمت  
خونم شمس که تو را شفا میدهم تا معالجه کنی با نچه تو گفته اند پس موسی <sup>کفایت</sup> گفت  
معالجه کنی را با نچه میکنی و معالجه کردند و شفا یافت و از این راه چیزی بخاطر  
خطور نموده و وحی بوی آمد که معالجه استی بنوکل حکمت را باطل سازی ایا غیر از  
دیگری منفعتها را در دواها فراداده **فصل** و بعضی از مردم کان کوده اند که  
توکل است که گفتا با سباب پنهانی بشود نه با سباب ظاهری مثل آنکه ساقوت کند  
بی تو شره بچوئی که آدمی در اینجا تو بد نکند اما این بعد از آن که خود را بر پا داشت  
باشد بر آنکه یک هفته یا فردی یک هفته صبر بر کسی که تواند کرد و در آنوقت  
و خواهرش شوش نکرده و باز نماند از ذکر خدا و بختی باشد که قدرت داشته باشد  
بر علف خشک و هر چه اتفاق افتد قوت او شود طوطین نفس نماید بر آنکه اگر از  
کسینک میرد از برای او در آخرت جوارح خواهد بود با آنکه در خانه یا مسجدی بنشیند  
تو که کسب نموده خود را فارغ سازد از برای فکر با ذکر و اخلاص و صرف کردن  
تمام اوقات را بعبادت بعنوان که خواجه را و مناجات مردم نکرد در انتظار کشیدن آنکه  
کسی داخل شود و چیزی از برای آن بیاورد بلکه دل او قوی باشد و هرگز در دعا

و اعتماد بر خدا نمودن و این کان که بعضی کوه اند غلط است زیرا که هر که بجا دهنش کند  
کند که یک هفته صبر بر کسی که تواند کرد و ممکن باشد که او یک ماه قوت منساند  
اسباب در حق او ظاهر میشود زیرا که یک فرد توانی و استقامت است که احباب <sup>باشد</sup> تلافی  
پس اگر اعتماد او بر صبر با قدرت بخود نگاه باشد توکل نمودن خواهد بود و اگر چنانچه  
امید بخدا دارد و پس باید در شهر خود بماند با اسباب ظاهری و اعتماد بر خدا نماند  
و اسباب چنانچه خدای عز وجل اراده میفرماید که قضا و کذاست و اما طوطین <sup>نفس</sup> نفس  
برودن از راه کسینک بحسب شرع منع است خدای عز وجل فرموده لا تطعوا ابائکم  
الهم لکن بعضی بدست خود نفس خود را در هلاک بیندازند و اما کسینک در خانه نشیند  
و عبادت خدا کند و زکات کسب کرده باشد آنکس بزرگ مشایخت فرمان خدا نموده در باب <sup>کسینک</sup> کسینک  
حضرت امام عقیق صادق فرمودند هر که قوت بخت بر روی دهد عبادت او عظیم تر است  
بپار میاشد که چنین و دی بدار کران بر مردمان میشود زیرا که حال او ندا بپیشانی  
اضطرار او میکند بلکه این غریب بر باطن مردم و خود را در هر روز میماند مگر آنکه از  
و دم بیرون رود اما بقیم اول بر میگردد که غیب خیز را داده باشد و خود را در <sup>مکان</sup> مکان  
انداخته باشد و کاشکی میدانم که پنهان بودن اسباب و ظاهر بودن آنها چه دخل در توکل  
دارد بعد از آن که ثابت شد که معنی توکل اعتماد بر خدا داشتن است و پس از اسباب



در این مقام خواه اسباب باشد یا نباشد پنهان باشد یا جللی باشد بلی مرابط مردم در آن  
میخیزد و کل تفاوت است بقدر تفاوت ایشان در ثبوت و ضعف یقین و در قضا  
و در طول امل و در مقدار و چیزه کردن از راه امل از برای کسی که منفرد یا صاحب مال  
باشد پس بعضی مردم از جمله مقربانند و بعضی از اصحاب یقین و بعضی اصلا منکر کلی ندارند  
و تفاوت مراتب از راه اعتماد با سبب نداشتن و قیلت و کثرت اعتماد بر میگردند و هر  
ایمان اکمال باشد اعتماد او بر اسباب با کلمه ساقط خواهد بود و اندامی که آن ندانند  
باشد خدای عزوجل روزی بر سر ساند خواه کذب کند و خواه نکند اما بنا بر آنکه تراکب کند  
بلکه تابع فرمان خدا شود و اعتمادش بر خدا باشد و پس نیز یکب حضرت امام حنفی را  
فرمودند که ای ادا د خدای عزوجل از روزی مؤمنان مگر از راهی که آن ندانند با  
و سبب تحقیق دادن این را مؤمنان است که کمال ایمان مقتضی است که صاحب ایمان  
و ثواب بر اسباب نداشته باشد و توکل او بر خدا باشد و پس کمال ایمان از برای صاحبان  
مکون میباشد مثل یغیران و اولیاء و اما این افضل است و از جانب خداست و هر کس  
باشد عطا میکند و حضرت امام بنی القادری هم فرمودند که خدای عزوجل قطع طبع از مردم  
و هر که امید مردم نداشته باشد و کار خود را در هر ابی بخرد و اگر از خدای عزوجل همان  
در هر ابی میکند و حضرت امام محمد باقر هم فرمودند بدینده است انبیه که طبع از اینها جدا

میکنند و بدینده است انبیه که طبع از اینها جدا  
فرمودند و چون در این خواستن مثبت میباشد و در استقامت زدن از **باب ششم**  
**در صدق و ادوات است** و اولی رتبه صدق است که در هر حال در قول صادق است  
و کمال این در آنست که بدون ضرورت هرگز کتبه نکند و از ترس آنکه بطلان غلط نموده  
و در دل صورت دروغی نقش بریند و در علم و ادب با خدای عزوجل با بدینود پس هر که  
باین کوی که تمامی روی در این جانب خدا کرده ام دروغی و جهل و جهلی و حال آنکه  
در دل او غیر خدا باشد یا آنکه گوید که تو را عبادت میکنم پس در خواندن ایا الله تعالی و حال آنکه  
دیندار پسند پس البته کذب خواهد بود و بعد از این صدق در نیت است و صدق در آن  
که از برای محقق رضای خدا بگرداند و چیزی غلو ط آن نشود و پاکیزه باشد البته پس هر که  
در نیت صادق باشد البته اخلاص خواهد داشت و بعد از آن صدق در عزم است و  
است از حزم قوی بر چیز داشتن چرا که گاه میباشد که آدمی پیش از عزم بر عمل بدارد و در عزم  
میگذراند که اگر خدا مالی بدهد تمام آنرا با بسیاری از آن صدق خواهم نمود و اگر بد  
بر خیزد در راه با خدا با وی بجهد خواهم کرد و پروا نخواهم داشت اگر چه کشته شوم و تحقیق  
در نفس من عجز و زرد و وضع میباشد که مخالف صدق در نیت است و بعد از آن صدق  
در وفاء عزم است و بسیار میباشد که پیش از فعلی که عزم براری میدارد و نیز اگر



در دین که در دنیاست و هرگاه که وقت از شد و متبک کرد بد و خواهشها پدید آمدن مردم بر خود  
 و این منافق صدق در عین راست و از برای اینست که هنای و غل و غوغ و ند و رجال صدق و  
 ما عا صدق الله بنور و اینست که راست آورده اند آنچه را و عده کرده اند بعد از آن صدق در اعلا  
 اعمت و انبیا رشت از آنکه سعی کند که علمای ظاهری دلائل برای نیکند که در باطن باطن  
 نباشد و صدق در این است که ترک عمل کند بلکه طریقه کند که باطن او معتقدین ظاهر است  
 و این نیز از برای آنکه صاحب دین است که معتقد او از غل و دم باشد و بسیار کینه  
 و اینست برین خشوع و صدق او غیر خدا نباشد اما دل او از ناز غافل باشد و هرگاه  
 می بیند چنان می باید که در خدمت خدا اظهار و حال آنکه آنکس حجب باطن و در باز  
 شهور از شهرها می بیند و چه بسیار باشد که در آن کسی بر هیئت او هیچ و در قیام  
 و باطن او موصوف با این صفت نباشد پس اینچنین که در عمل خود صادق است اگر چه  
 او مردم نیست و خود را با ایشان بنماید و خلاصی از این مذهب مکر بیگان شدن با  
 و ظاهر را مکر باطن او مثل ظاهر را به ایشان باشد و این چنانست که حضرت امیر مکتوب  
 فرمودند بنده امم بخور و شراب و عیب بر هیچ طایفه نمیکنم مگر آنکه خود را از سبقت  
 میکنم و شما را از هیچ محبت نمیکنم مگر آنکه پیش از شما خود را از آن باز میدارم و از  
 صدق از عقائد نیست و این اعلی در جاد صدق و نایاب تر است مثل صدق

در خوف و بجا و منظم حق و زهد در دنیا و محبت بخدا و کل بران و سایر اعمالی است  
 زیرا که اینها مبدء سیدانند و این اسمها بران اخلاق میشود و در آن ظاهر میشود و غایت  
 حقیقی نمیدارند و صادق در آنجا که است که بنهایت و حقیقت آنها رسیده باشد <sup>غیر حل</sup>  
 فرموده انا المؤمنون الذین امنوا بالله و رسولهم ابراراً با ایجا که فرموده او انك هم المؤمنون  
 یعنی این نیست که مؤمنان گویند که ایمان بخدا و رسول او آورده اند و انك هم مؤمنون اند  
 و در آخر فرموده طایفه ایست که با نیت و یکران و نیز فرموده و یکن الیمن من الله  
 و الیوم الاخر تا ایجا که فرموده و الظاهر بین فی الباساء و الاعزاء تا ایجا که فرموده اند و انك  
 صدق اینست که کسی است که ایمان بخدا و روز آخرت داشته باشد و در خورشید و خورشید  
 باشد و در آخر فرموده اند که اینچنین است که گفتند اند و یکران و شخصی از ابو ذر <sup>رضی الله عنه</sup>  
 عنه پرسید از ایمان ابو ذر این را خواند ان شخص گفت از ایمان سوال کردم ابو ذر گفت من از  
 سوال از ایمان کردم آن حضرت این را خواندند و ما از برای خوف میسریم تا محطی  
 کرد و بدانکه هیچ بنده نیست که ایمان بخدا داشته باشد مگر از خدا رسد و کسی که این اسم را  
 اعلانی میشود و اقامه خوف صادق نباشد یعنی بدرجه حقیقت آن نرسیده نمی بینی که  
 هرگاه شخص از یاد شاهی نرسد یا از یاد حق در سرفش کند چون رنك او <sup>میشود</sup>  
 و اعضا او میازند و عیش بر او مکرر میگرد و خوردن و خوابیدن بر وی <sup>میشود</sup>



و فکر او را کند میکرد تا آنکه اهل اولاد از وی منتفع نمیشوند و گاه میباشد که  
نزد وطن منزه این را بوحشت و راحت را بنصب و شفت بدل میکند و متعین <sup>خط</sup>ها  
بیار میشود و تمامی آنها از ترس است که مباد اینچه خدای میکند بان برسد و اقامت  
ایش جهم نمیشود و هیچ علامتی از علامات در وقت معصیت در وی ظاهر نمیشود  
و از اینست که حضرت پیغمبر <sup>ص</sup> فرمودند چیزی مثل آتش جهم ندیده ام و هرگز از آن میگذرد  
در جزایب و مثل آتش ندیده ام که هر که طالب است در جزایب و با آنها که گفتیم رسید  
و محقق شدن بسیار نادر است اما هر کسی بحاجت الشی از اینها بفرج دارد یا ضعیف یا  
و رایت صدق بنایت ندارد و گاه میباشد که بنده در بعضی امور صدق میدارد و در بعضی  
نمیدارد و اگر در جمیع آنها صادق باشد صدق حقیقی خواهد بود **فصل در کتاب مصباح**  
از حضرت امام حقیق صادق <sup>ع</sup> مروی است که فرمودند هرگاه خواهی بدان که صادق یا کاذب  
نظری کن در آنچه مراد تو است و در مرکز آنچه دعوی میکنی و بیخ از اینها ان الهی کو یا که در میان  
خدای عزوجل فرموده و این نزد او میگذرد آنچه میبینی چیزها در نهایت حق است هرگاه  
مراد تو باد دعوی برابر باشد صدق بنایت خواهد بود و ادوی صدق است که زبان <sup>دل</sup>  
با بکد بگو مخالف نباشند و مثل صادق که مرمون باشد با آنچه گفتیم مثل کسی است که در <sup>ع</sup>  
روح او شود و هرگاه نشود برپایین که هر چه از اینها خواهد کرد و نیز از حضرت <sup>ع</sup> مروی

فرمودند صادق اول کسی که صدق تو را میکند خداست و <sup>ع</sup> راست میگوید بعد از آن من  
او را راست تو میکند و بعد از آن که راست میگوید و نیز از آنحضرت <sup>ع</sup> روایت کرد فرمودند که  
بدرستی که بنده راست میگوید تا آنکه در پیش خدا از راست گویان نوشته میشود و <sup>ع</sup>  
میگوید تا آنکه نزد خدا از دروغ گویان نوشته میشود و هرگاه راست گفت خدای عزوجل  
میزماید که راست گفت و خوب کرد و هرگاه دروغ گفت خدای عزوجل میفرماید دروغ  
گفت و بد کرد و در روایان کثرت است که راست میگوید تا آنکه خدای عزوجل او را <sup>ع</sup>  
میزماید و نیز از آنحضرت <sup>ع</sup> فرمودند که مردم را باین بفرمایند که از زبان تا آنکه در شایستگی  
و برهنگاری بریند و وقتی آن حضرت بعضی از اصحاب خود گفتند برین که حضرت  
امیر المؤمنین <sup>ع</sup> بفرمایند چه چیزان را بنده در نزد پیغمبر <sup>ص</sup> میباید اینچنین را ملازم شود <sup>ع</sup>  
که حضرت علی <sup>ع</sup> بان و بنده در نزد پیغمبر <sup>ص</sup> صدق و ادای امانت و رسید و فرمودند <sup>ع</sup> نظر  
دکی و سحر کسی مکن که این چیز است عادت کرده و اگر بر ایمان کند و حش خواهد کرد  
و لیکن نظر کن به صدق سخن و ادای امانت او و فرمودند بدین معنی که خدای عزوجل  
هم پیغمبری را مبعوث نساخه مکر صدق سخن و ادای امانت بر بنده کاران و بندگان  
و حضرت امیر المؤمنین <sup>ع</sup> فرمودند ادا کنند امانت را اگر چه بقایان فرزند پیغمبران باشد  
و حضرت پیغمبر <sup>ص</sup> امام حقیق صادق <sup>ع</sup> فرمودند هر که تو را امین کند با مانع ادا <sup>ع</sup> آنرا



بکن و هر که با او چنان کند تواری چنانست مکن **مقاله پنجم** در عبادت و اسرارها و <sup>در</sup>  
 هفت باب است **باب اول** در نیت و اخلاص است حضرت پیغمبر فرمودند جز این نیت  
 که عملها به نیت است هر کسی آن هر یک که نیت دارد پس هر که هجرت و صل او بجا نیست خدا  
 و رسول خدا باشد پس هجرت و صل او بجا نیست ایشان خواهد بود و هر که هجرت و صل  
 او بدینا باشد که بان هر یک یا نیت باشد که او را خواسته باشد پس هجرت و صل او  
 خواهد بود که بان هجرت و صل نموده و این سخن را در وقتی فرمودند که بعضی از اصحاب  
 با غیبت گفت بعضی از آنها که هجرت نموده اند بسوی چهار نیت او از هجرت چنانست  
 که اخذ نیت کند از مالها و اسبها یا نام و از غایب ماند و در هنگامیکه غالب شد پس  
 حضرت بیان فرمودند که هر کس که در عملش بان هر یک که طلب میکند و نیت آن را دارد  
 بوده باشد خواه دینی و خواه دنیوی و این خیار افلاک است که اعیان ما از امتداد  
 شریعت اند و اول چیزی که تعلیم او را میکند اینست و میگوید که این نصف علم است  
 حساب پیش از عبادت خدا و از طاعت مردم پیش و پیچیده که در اخوت اجوی بران  
 شود مگر چیزی که مراد بان تقرب خدا و در اخوت باشد و مراد از این آنست که اراده  
 الهی نموده باشد یا اراده رسیدن براب با اخلاص از عذاب و بالجمله فساد از دنیا  
 برداری و خدا باشد در چیزی که ترغیب نموده بندگان را بان چنانچه گفته اند و غنی

۱۸۴  
 خونا و طنائی نیست بخوانند خدا را از روی ترس و امید و فرموده بدینسان عباد را این  
 معنی اند ما را از روی رغبت و محبت و هم چنین در هر چیزی که خدای عز و جل بمان  
 نیت داده باشد به جهنم نموده و راههای بسیار و ترغیب و ترهیب و ترس و امید و خدا  
 فرموده و شکی نیست که جز او خواهد داد خدای عز و جل بندگان را محبت و در منزل  
 و نیت ایشان پس هر که خدا را شناخته ایمان و جلال و لطف فعال و اولاد است  
 باشد و مشتاق او باشد و عبادت را از برای او خالص گردانیده باشد از آن راه که  
 سزاوار عبادت و محبت و اندک الله عز و جل او را دوست میدارد و از برای هر یک  
 و بر میگزیند و بخود نزدیک میسازد و نیت خود میدهد و لیکن ترس و محبت و ترغیب  
 چنانچه در حق بعضی از آنها که این منفعت دارند فرموده و ان لرحمة نازلی و حسن ما  
 یفیه بدرستی که او را نزد ما نزد یک و بازگشت خود پیش حضرت امیر المؤمنین فرمودند  
 خداوند عبادت میکند نور از ترس آتش و از طمع در بهشت بلکه ترس از او را عبادت  
 پس از عبادت کرده ام و هر که از خدا عز و جل ندانسته باشد که خداست و مانع عالم  
 و قاهر و عالم است و اینکه چیزی ارد که مطیعان را بان نیت میکند و دانند و چیزی  
 که عاصیان را بان معذب میسازد و عبادت او میکنند تا بهر مندیر بهشت شود و از جهنم  
 نجات یابد الله عز و جل او را عبادت و طاعتش با خلاقیت میکند و از آن



جان میدهد چنانچه از این خبر داده در بسیاری از توان پس ثابت شد که هر کسی چنانچه  
 کربت ان دارد و کوشش مدارد بجز بقیه که سطلان عبادت و فساد هرگاه قصد از کردن  
 ان تحصیل ثواب یا خلاصان عباد باشد و این کار از انچه گفته اند که این <sup>مصلحت</sup>  
 مناف با مقادیر اخلاصی که عبارت از ادای محض جناب الهی میزین و بس <sup>کلی</sup>  
 کرده اند که هر کس این قصد کند قصد جلب منفعت خود و یا دفع مضرت از خود است نه از ادای  
 محض جناب الهی و این سخن از کس ناستی شده که معرفت بجهت تکلیفات و راسخ مردمان  
 در ان و معرفت بجهت و حقیقت ان ندانند باشد بلکه ندانند که عبارت از ان  
 برانگیز شدن نفس و عمل و توجیران بچیزی که فرض و مطلب است یا در دنیا و آخرت  
 قول نیست کتدر و معرفت عبارت از آنست که حکم این عبارت را از برای نزدیکی بخدا و تصور  
 بخاطر و ملاحظه ان در دل کردن که چه نفس را چه بجز انکه این عبارت است  
 و در بلکه حرکت زیانی و حکایت نفس است و این سخن از قبل سخن گرفته است که در <sup>بسیار</sup>  
 بطعام دارم در حاله اگر قصد حصول خواصش بطعام باشد و میل خاطر هرگاه حاصل  
 نباشد ممکن نیست که محض قول و قصد احتیاج و کتاب ان توان نمود از بسیاری از  
 متعدد است از ایشان طلب جناب الهی و تقرب با و میزند زیرا که از خدا بجز از <sup>مد</sup>  
 بان دارند با ان میسرند چیزی دیگر ندانند پس نهایت لطف ایشان توانست کردن <sup>است</sup>

است که تذکر الش شوند خود را ان عباد ان نوبت اند و تذکر بخت شوند و خود را  
 رعیت دهند ثواب ان حضور شاکی که برید او میل بدین قالب باشد از برای انکه چنانچه  
 کس که میل بخیرات نماید از برای انکه ثواب اخوت برسد و چه جای انکه عبارت از انست  
 عظمت او کند از ان راه که او را مصطفی طلعت و عبودیت داند از برای انکه کم که این <sup>مصلحت</sup>  
 چه جای تحصیل این نماید و اگر کس را تکلیف با این نوع امری نماید تکلیف بچیزی خواهد بود  
 که طاقت از ان نداشته باشد و معنی اخلاص عبارت از ان نیست که غلط بنماید <sup>از</sup>  
 بشایرهای دنیوی و خطای نقدی که بنفس هر یک مانند مدح و دم و خلاصان تقصیر  
 باز کردن ان و امثال اینها چنانچه بیان اینها خواهد آمد و ظاهر است که از انکه <sup>مصلحت</sup>  
 از محبت که در اخوت و عدا باها شده منافا اخلاص نیست اگر چه محبت و دفع <sup>مصلحت</sup>  
 دانند که در بنا الفیه بان که مذکور اگر چنانچه اینها عبادت باشد پس رعیت و مودت  
 و ریا بندن و نوبت داند و مقصد بد کردن همگی عیب و لغوی بود بلکه خلل مطلوب <sup>مصلحت</sup>  
 و بان کاسکی می پاشم که چون ممکن است بنده ضعیف خواری را که از برای خود مالک <sup>مصلحت</sup>  
 نفی و مرکی و زندگی نیست اینک مستحق باشد از جلب منفعت از برای خود از برای <sup>مصلحت</sup>  
 با دفع ضرر از ان و هر که خوب نام کند این چنانچه باید می باید بسیاری از <sup>مصلحت</sup>  
 عبادت یکی از این دو نیست و اما انکه بندهای جمع ایشان در عبارت یکی از این دو <sup>مصلحت</sup>



اگر چه شعور این بنده خفیه امام حقیق صادق می فرمودند عابدان شریک بنده اند  
 عباد خدا که اندازد ترس و این عبادت بنده است و قوی عبادت میکند خدا را از  
 طلب ثواب و این عبادت فرمود است و قوی عبادت خدا را میکند از برای محبت بان و این  
 از ادانت و این بهترین عبادت است و عبادت حضرت که فرمودند این بهترین عبادت است  
 با دوازده عبادت کردن بدو و چرا اول خالی از فضل نیست چه جای آنکه هیچ  
**فصل در حدیث مشهور و آمده شده از حضرت پیغمبر که فرمودند نسبت مؤمنان**  
 از علما و نسبت کافی بدین است از علما و هر عمل کننده عمل میکند برین حوز و فقهنا  
 در میان این حدیث خلاف بسیاری کرده اند و مؤلف عقاید میگوید این حدیث از برای من حکما  
 شده است که چون مؤمن بنیت خیرات بسیار میدارد و وقت عمر مسامت بجهل با خدا  
 پس ثوابها که رتب بزیبای او میشود پیش از ثوابت کبر علما و مرتب شود و نسبت  
 مؤمن بنیت میدارد که عبادان او بیست و پنج و اقی شود از برای آنکه ایمان او مقصود  
 و هرگاه مشغول بعمل شد و چنانچه میخواهد از برای او میرسد پس ایمان با نالچنا  
 باید بنشیند پس بنیت او همیشه بهر است از آنچه عمل میکند و در هر عبادت  
 امام محمد باقر علیهما السلام فرموده اند در مقام کفایتند بنیت مؤمن بهر است از  
 او از برای آنکه چیزی چند از چیزات بنیت میدارد که بان بنهرسد و بنیت کافی بدو از عمل

اوست از برای آنکه کافی بنیت میدارد و ان مقدار شریک خواهد که بجای آورد که با  
 بنهرسد و شخصی بنیت امام حقیق صادق گفت که از شما شنیدم این بنیت مؤمن بهر است  
 از عمل او چون تواند بود که بنیت بهر از علما باشد فرمودند از برای آنکه در عمل بان  
 از برای مخلوقات میباشد و اما بنیت خالص است از برای پروردگار عالمیان پس خدا  
 و در جهل انقدر احوال بنیت میدارد که بر عمل بندد و بعد از آن فرمودند بنیت  
 که در تمام روز بنیت میدارد که در شب بنماز بخیزد و شب بخواب بر روی عالمیان  
 و خواهد خدای عزوجل از برای او ثواب نازل را میگوید و نفسی که در خواب میکند  
 شمع میرویند و خواب او را صدف میگوید و بنیان حضرت فرمودند بنیت مؤمن  
 فقیر میگوید خداوند او روی مکن مال را تا فلان کار چیز بکنم و هرگاه خدای  
 صدق بنیت او را داد است انقدر احوال برای وی میگوید که آن کار را کرده باشد  
 بدو است که خدای عزوجل صاحب و معیت و کرمند و بنیان از حضرت پرسیدند  
 از حد عبادت که هرگاه بنده از او میکند و ادای عبادت نموده خواهد بود فرمودند  
 حسن بنیت بطلعت یعنی آنکه در طاعت بنیت خوب داشته باشد اگر موافق آنچه  
 کرده صبر شود و الا بنیت بنیت ادای عبادت را کرده و بنیان حضرت فرمودند که  
 جهنمیان از برای آن در جهنم خالد خواهند بود که بنیت ایشان است که اگر در دنیا



مخلد باشند و معصیت خدای عزوجل را بکنند و بهشتیان از برای آن در محبت  
 مخلد خواهند بود بهشتیان آنست که اگر در دنیا مخلد باشند همیشه طاعت خدا  
 عزوجل را بکنند پس هر يك از این دو موجب بهشت مخلد خواهند بود بعد از آن این است  
 تفاوت نمودن قتل کمال بعمل علی شاکله و فرمودند یعنی هر کس عمل بر بهشت خود میکند و نیز  
 آنحضرت فرمودند هر که بشود ثواب هر علی را و انقل را بجای آورد ثواب بکن  
 و سیداک چراغچان نباشد که بوی رسیده و از معنهای که در حدیث مشهور گفته اند  
 که از برای آن بهشت بهشت است از عمل که نفع عمل موقوف بر بهشت است و مکتوب بهشت و از  
 آنست که فرض اصلی از عمل منتهی شدن قلبت بپیدا نمودن و از غیر خدا صرف شدن  
 چنانچه در قرآن مجید فرموده ان ینال الله کونها و لا دما و هاکون ینال الله فی منکم  
 یعنی گوشت و خون قربان بخدا نمیرسد بلکه آنچه بخدا میرسد پرهیزکاری و خوش بینی  
 شما است ای امانی بیون که هرگاه مردی بدین خود جای کند بجان زن و بکران البته گناه کار  
 خواهد بود و هرگاه بدین دیگری جای کند بجان زن خود گناه کار نخواهد بود و منتهی  
 حالتی است از حالات قلب و باین سخن معنی حدیثی که آنحضرت فرمودند میتوان دانست  
 و معنی حدیث آنست که هر که بهشت عمل خوبی بکند و بجای آورد از برای او یک بهشت  
 و بزرگتر بهشت قلب و بهشت بخیر و اخلاص است از هوا و عجب دنیا و این منتهی است

هشت است و شکی نیست که نام نمودن بهشت بعمل کردن موجب بدین حق بهشت است  
 و مقصود از بهشت خون قربان گوشت بهشت بلکه میل قلبت است از عجب دنیا و فرمود  
 مال دنیا است از برای رضای خدا و این حالت در هنگام خرم بهشت حاصل شده و اگر مانده  
 عمل رود و در خون و گوشت بخدا نمیرسد اما پرهیزکاری میرسد و پرهیزکاری در دل  
 میباشد و از برای اینست که وقت حضرت پیغمبر میجاء بربك میرفتند فرمودند که  
 در مدینه قومی هستند که ماهیچ رو در خانه راحلی میکنند و هیچ کاری بر نمی دارند که ناخن  
 انداخته را و هیچ تقصیر میکنند و هیچ تنگی با نمیرسد مگر آنکه انقوم کرد و طاعت ندارند در این  
 سر میکنند جمعی گفتند یا رسول الله ما این چنین تواند بود و حال آنکه بایست که در  
 مذهب مانع آمدن ایشان بجهاد شده پس بحسن بهشت با ما شد بکن **فصل** بهشتیان  
 مانند برخواستن از برای احترام شخص و یا متعده است مانند صدق نمودن آن  
 فقر و خویشی با آنست که هیچیک از اینها بر تملک متغیر نیستند و باین میتوان دانست  
 که اگر چه باشد امتناع از آن خواهد نمود و با آنست که هر یک متغیرند یا بر سبیل مادی و  
 تفاوت و بعد در هر يك جزای آن متعده میشود خواه بهشت چیزی باشد مانند داخل  
 مسجد از برای زیارت خدا و بزرگتر مسجد خانه خداست و در حدیث نبوی وارد شد که هر  
 داخل مسجد شود زیارت خدا کرده و سزاوار است بزرگتر زیارت آنست که کرا



نماید بپادشاه کندگان و بنیت دیگر از دخول مجدداً متظار زمان باشد و اعتکاف در آن  
 داشتن و انخلی غرضی بودن و عروج شدن از برای فکر و فکر کاهان نمودن و خوا  
 بنیت شری باشد مانند نشستن در مسجد از برای سخن باطل گفتن و ملا حظرت زانند  
 و از برای افتخار و پر اوج بدل کردن و بنیت چیزی مباح را عبادت میکرد اند مانند بوی خوش  
 استعمال کردن در روز جمعه از برای اقامت بر من و تقطیع مسجد و روز جمعه و دفع از آن  
 بدان دم کردن و بوی خوش و بوی و در اخلاص ساختن و راه عیب را بر دم بستن و بسیار  
 که بر محض عبادت زیاده میکنند مثلاً نکر یا سایش میخاید و مزاج مباحی باز خود میکند  
 از برای آنکه هرگاه داخل نماز شود تا احوال باشد و این بنیت هر است از آنرا کرد  
 و اعتقود و بنیت بد مباح را معصیت میکند اند مثلاً نکر بوی خوش استعمال میکنند از برای  
 تغافل نمودن با ظواهر مال داری و خوردن از بنیت دادن از برای زنا اقامت از برای در آن  
 میکنند چنانچه شراب خوردن مباح بنیت موافقت با برادران **نکته** بنیت و خل  
 در محنت اختیار بنیت از آن راه که دانستی که عبارت است از برانگیز شدن نفس  
 امر موافقی شدن که غرض در آن از برای نفس ظاهر شد میباشد خواه غرض دنیوی خوا  
 اخروی و مادام که آدمی غرض را طبعی از افعال نداند و قصد و نیت را نداند  
 اقامه هر وقت قادر بر این اعتقاد نباشد و هرگاه اعتقاد داشته باشد و قبول بنیت

آن میشود که فروع باشد با شغال و بغیر من دیگر از آن احوال باشد و غرض باشد و این  
 در هر وقت ممکن میباشد و با عتقاد و اعتقاد است که بواسطه آن بنیت  
 باعث یا مانع عروج میشود و این بحسب اشیای و اعمال مختلف میشود پس هرگاه شهوت نکاح  
 غالب شود و غرض عروج در ولد نباشد ممکن بنیت که تزویج بر بنیت ولد واقع شود بلکه  
 بنیت مکرر بنیت قضای شهوت زیرا که بنیت لمحابث باعث و باعث بعضی از شهوت بنیت  
 پس چون بنیت ولد توان کرد بلی طریقی کسب این بنیت مثلاً آن است که اولاً ایمان بشیر  
 تقویت بدهد و تقوی بپایان بان میشود ثواب کسب و در بسیار است محمد صلی الله  
 عظیم بشیر و از خود دور سازد امور را که موجب غرض از ولد است از دشواری  
 آن و طول وقت و زانی و هرگاه اینها را بچای آورد گاه باشد رغبت و دل و بخیال  
 از برای ثواب پیدا شود و این رغبت و خواطر و اعضای او میشود که مباشر عقد شود  
 از برای طاعت این باعث که غالب بر قلب شده قدری که در آن انسانیت بر قبول عقد  
 انفسی صاحب بنیت خواهد بود و هرگاه چنین نباشد آنچه در خواطر تقدیر میباشد و در  
 میکند از آن قصد و لهجه خجالت و چیزی میپوشد است و از این راه بود که جویش  
 از بعضی طاعات منموردند از آنجه که بنیت ظاهری میباشد و میکنند احوال بنیت ما  
 بنیت و این از برای آن بود که میدانند که بنیت روح علم است و عمل بد و بنیت مثلاً



محض دبا و تکلف و این سبب دوری از خداست نه سبب نزدیکی و روایتی که  
 یکی از دوستان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که در وقت یکی  
 از حضرت برخواستند و روانه شدند از نزد امام جعفر و روانه شدند و تا در خانه هر دو  
 و آن حضرت داخل خانه شدند و این مرد را واکذاشتند پس بمجلس و لدان حضرت رسید  
 بزرگوار خود گفت چون بود که شما تکلف دخول منزل بدوست خود ننمودید  
 فرمودند که در خود نمی یافتیم اخلاص را که تکلف کم اسمعیل و من کرد که امر داخل  
 میشد که آن تکلف میکرد بعد از حضرت فرمودند که گاهت و آدم که خدای عزوجل  
 از جمله کثافت بنویسد که زبان محضی گویند و در دل نداشته باشند و در مصاحبه  
 الشریع را آن حضرت روایت شده که فرمودند صاحب بیت صادق علیه السلام  
 سلمیت از برای آنکه سالم بودن قلب از خیالهای باطله موجب آن میشود که رفت  
 از برای خدای عزوجل در هر امری خالص کرد خدای عزوجل فرموده بود که لا تنفع  
 مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم و نسی خواهد آمد که مال و فرزندان نفع  
 نکنند مگر آنکی با دل سالم از انافات و خیالات بنزد خدای عزوجل بیاید و حضرت  
 فرمودند بنیت مؤمن عبارت از عملان و فرمودند جز این نیست که عملی اینهاست و اینها  
 هر یکی اینها نیست کرده با و میرسد و ناله است بنده از بنیت خالص در هر حرکت و سکون

و سکون زیرا که اگر بنیت خالص نباشد غافل خواهد بود و غافلان را خدای عزوجل  
 کرده و گفته اند هم که اگر لا اقام بل هم اصل سبب این نیست اینان میگویند چه با آن  
 که اگر توفیق فرموده او شک هم القائلون بینه انتقامه غافلانند نه دیگران و باز بنیت خالص  
 میشود از قلب بقدر صفای معرفت و این با خیالات اوقات مختلف میشود در وقت  
 و صاحب بیت خالصه نفس او و هوای او در تحت سلطنت تعظیم خدا و عبادت او  
 و نفس او از غفلت لیسبت و سهوت و ازندها در تنبیه می باشد و سر و پا از خود  
 می باشد **فصل** اما اخلاص عبارت است از پاک کردن ساختن بنیت از الزامات  
 و مرتبه اعلا اراده نمودن است و این شناخته میشود بفقور و صفات و افعال خدا  
 مناجات با وی و بعد از آن اراده نفع اخلاص و آن حفظ نفس است و در خبر وارد  
 که حقیقت اخلاص اینست که بگویند پروردگار من خداست و بعد از آن چنانچه مامور  
 بر جاده مستقیم سلوک نماید از برای خدای عزوجل و عمل کون و غواسته باشد که از این  
 مدح کرده شوی خدای عزوجل فرموده و ما ابرو الا لعبد و الله محضین لمر الذین  
 مامور نشده اند مگر بآنکه عبادت خدا کنند در حالتی که خالص گردانیده باشند و این  
 از برای خدا و فرموده الا الله الذین الخالص بینه کاه باشد که بن خالص از برای خداست  
 و فرموده الا الذین تابوا و اسلموا و اعصوا بالله و اخلصوا بينهم الله بینه مکرر است

جنبه الهی



که توبه کرده باشند و اصلاح خود کرده و اعصاب بخدا میزنند و دین خود را خالص گردانند  
باشند از برای خدا عبادت و دعا را و دل او مشغول بچیزهای اوده شده نشود و اگر  
خدا را فراموش نکرده باشند بسبب آنچه گوشهای او شنیده و دل او نمکین شده باشد  
بسبب آنچه بد بکران عطا شده و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند خالص بنیاد دارند  
ایمان بخدا را چهل روز یا آنکه فرمودند بنکوی میکنند که خدا را چهل روز مکرر  
خدا را عز وجل او را زاهد میگردانند و در دنیا و بوی میزاید و میهای دنیا و راههای  
و حکمت را در دل او ثابت میگردانند و زبان او را محکم میگردانند و حضرت امام جعفر  
علیه السلام فرمودند که یکم احسن علامه فرمودند و ادان نیست که احسان شما میکنند که  
کدام عمل بیشتر کرده اند بلکه بر او آنکه کدام دوست ترک کرده اند و درستی عمل  
نرسیدنت و نیست صادق داشتن بعد از آن فرمودند بر عمل باقی ماندنت تا  
باشد و مؤثر است از عمل خالص است که خواسته باشی که کسی مدح تو را بگوید  
خدا را عز وجل و نیست بهر است از عمل گناه باشی که نیست عمل است بعد از آن این است  
تلاوت نزد ندقل کل عمل مشکله و فرمودند هر کسی عمل بر نیست خود میکند و طریقی  
محصل اخلاص میکند خطای نفسی و قطع طمع از دنیا و نیست و مجرد شدن از دنیا  
احزوت بچیز که این حالت بر قلب غالب شود و بسیار علامه میباید که ادوی خود را

درمان تعب را ندارد و گمان میکنند که خالص است از برای خدا اقله و کان و زینت شده  
از برای آنکه وجه افتد در آنرا مانند چنانچه از بعضی علماء معکات شده که گفت تا زینت سال  
معا که دم کرد و مسجد بجا آمد در صفت او که گذارده بودم از برای آنکه در دنیا را معذری  
در مسجد ادم و در صفت دوم نماز گذاردم و در اینجا ای ای مردم دود و ذکر را در صفت دوم دیدند  
پس دانستم که بدین دوام و در صفت اول موجب خوشنودی من بود و اسرار قلب من آن  
بود و من شعور را این ندانستم و این را در دست پنهان در غایت ابهام و کم علمیت که از امثال این  
سالم بلید و که کسی با این کام میبود و جمعی که این فایده را از این حیات خود را بیست  
خواهند دید در قرآن مجید وارد شده و بدالهم من الله عالم بکون و بختی و بیخ ظاهری  
انبیای ایشان از جانب خدا چیزی را که گمان نداشتند وارد شده و بدالهم شایان عالم  
بیخ بدی آنچه کردند و ظاهر شد از برای ایشان و واقعه و هم بحسب انهم بحسب  
ایشان گمان داشتند که خوب میکنند و رباب مذمت و قوراشاه با امثال اینهاست **نکته**  
**مبدأ که اجماع است بر اینکه هر کس دود و باج بخاری کند و صیحت و ثواب**  
داشت با آنکه عز و خالص نیست از برای حج و حج در این است که بخاری تحصیل برزق  
و این نیز عبادت است چنانچه گذشت و دانسته که نیست چیزی از متعدد موجب تعدیل  
مقدور بنما و حج در این است نیست که بعضی گمان کرده اند که تا بوقت ثواب اعمال حج



داده میشود که بکبر برسد و تجارت او موقوف بر سیدن فکر نیست پس چه او خالص است  
 و آنچه مشترک است طول منافات است و ثواب در طول منافات نیست هرگاه قصد تجارت  
 داشته باشد و وجه در اینان نهی نیست که کان کرم ماند که هرگاه معجزه اهل باطن  
 و غرض تجارت از قبل محبت و تابع باشد پس اتمل سفر خالی از ثواب نیست بلی  
 تجارت از جمیع مال و ذخیره کردن باشد بدون احتیاج بال دور نیست که این  
 وجه گفته شود و هم چنین از اخلاص بیرون غیبه و اگر ضم شود بقصد حج و عتق  
 شکفتگی و وحشت از اهل داشتن هرگاه صمیمه مستقل نباشد و مثل این نیست  
 هرگاه ضم شود بهر بیست و نه قصد بر هر کردن و نیست و منو قصد خنک شدن  
 و بهر بیست از کردن قصد دفع بدخویز بنده و هلاک هوا از جیح ان و غیر اینها  
 هرگاه صمیمه مستقل نباشد و اما آنچه از انواع دبا و غیر دبا صریح با اخلاص بیست  
 بحث در آن در باب دبا و کبر گذشت و اعاده افتاد جمعی ندارد **فصل در مصاب**  
**الشریعة** ان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند اخلاص چه میکند  
 علمای فاضل را و اخلاص معینیت کلید او قبول است و آنچه حکم بر وقوع آن میکند  
 و مناسبت پس هر که خدای عز و جل قبول عمل او را بکند و از آن راضی باشد و صاحب  
 خواهد بود اگر چه عمل او کمر باشد و هر که خدای عز و جل قبول عمل او را نکند صاحب

اخلاص خواهد بود اگر چه عمل او بسیار باشد این را از قلت عبادت او و کثرت عبادت  
 ایللی میتوان فهمید و علامت قبول وجود استقامت است و این بان میشود که  
 محبوبها را اذکذا و علم هر حرکت و سکون و دوری او شده باشد و صاحب اخلاص  
 میکند روح خود را و صفت میکند جان خود را در پای داشتن چیزی که علم  
 کند و آنچه بدان عمل شده و ایستاده باشد از برای آنکه هرگاه این ادراک کرد  
 همه را ادراک کرده هرگاه از وی فوت شود هر فوت شده خواهد بود و این  
 عبادت از صاف کردن ایندن معنیهای حق و حق در یکانه دانستن آن چنانچه  
 عالم اول فرموده هلاک شدن عمل کند و مکر عبادان و هلاک شدنند <sup>بدان</sup>  
 مکر انقذان و هلاک شدنند دانستن مکر است کو بان و هلاک شدنند  
 است کو بان مکر صاحبان اخلاص و هلاک شدن صاحبان اخلاص مکر <sup>بدان</sup>  
 و هلاک شدنند بر هر کاتان مکر صاحبان یقین و صاحبان یقین بر خطر <sup>عقلند</sup>  
 خدای عز و جل به پیغمبر خود فرمودند و اعبدوا ربکم حقاً با تیک الیقین یعنی عبادت <sup>خدا</sup>  
 بکن یقین بنزد تو میاید و ادنی حد مرتبه اخلاص بذل نمودن بند است حالت <sup>خود را</sup>  
 و بعد از آن از برای عمل قدری در نزد خدا قرار دهند که بسبب عمل فریغ عفو <sup>شود</sup>  
 باشند از برای آنکه میدانند که اگر خدای عز و جل طلب کند از وی و فاجه میزد <sup>نمود</sup>



هر آنچه را خواهد شد و ادنی مقام صاحب اخلاص و رهناسالم بودنت از جمیع <sup>کلیات</sup>  
 و در اخوت نجابت از جهنم یافتن است و بهر مذهب بهشت شدن در طهارت  
 و پاکیزگی است و از غفلت فرموده و نه رجال بچونان بنظر او و الله سبحانه و تعالی  
 پیغمبران معجز در آن هکند که دوست میدارند با طهارت بودند و خداوند  
 میدارد طهارت دارند کافرا و فرموده برید الله ليجعل علیکم فی الدین من ریح و کن  
 بر بدلتها که معنی بخواند خدای عزوجل که بگوید اندک بدین بر شما می یکی <sup>مهر</sup>  
 که شمار پاکیزه گردانند و حضرت پیغمبر فرمودند طهارت نصف ایمانست و فرمودند <sup>کلیه</sup>  
 نماز طهارتست و فرمودند بنای این بسیار پاکیزه است و فرمودند بدینده ایشان <sup>بند</sup>  
 که کشف و بپایند باشد و فرمودند هر که جا نماز نگیرد باید که اصرار پاکیزه کند و حضرت  
 امیر المؤمنین فرمودند جا نماز پاکیزه نم و اندوه را میرد و پاکیزه است از برای نماز و <sup>مسئله</sup>  
 بعضی بنظر اهل طهارت منقطن شده اند که نای این بسیار دان گردانند دلها و باطنها <sup>میشود</sup>  
 و اندک از حضرت از آنچه فرمودند که طهارت نصف ایمانست آن که یاری ظاهر پاک  
 کردن و پاکیزه ساختن بر بختن اب نصف ایمانست و نصف دیگر آبادی باطنست  
 بعللای صالح و خلقهای پاکیزه پس طهارت چهار مرتبه دارد اول پاک کردن ایندن <sup>ظاهر</sup>  
 از حد و نجاست و کثافتها و پاک کردن ایندن اعضا است از جنابان و کثافتها <sup>نفس</sup>

و آنچه باز خواستند باشند و نیم پاک گردانند و کثافت از اخلاق پاکیزه  
 و چهار مرتبه پاک کردن باطن از غیر خدا و طهارت پیغمبران و صدقانت و <sup>طهارت</sup>  
 در هر مرتبه نصف است در این مرتبه و این مقلدان و منافقان است و هر مقامی بقدر <sup>در</sup>  
 و هرگز نبوده بطبقه عالیتر نمیکند مگر آنکه از طبقه پایین تر تجاوز نموده باشد پس <sup>نیک</sup>  
 طهارت باطن از غیر خدا و آبادی آن معرفت خدا و غلبه بر کبر و غفلت است <sup>ما</sup>  
 که فایده نشده باشد از طهارت قلب از خلقهای مذموم و آبادی آن نجاست است <sup>ای</sup>  
 و این طبقه نیز کسب که فایده نشده باشد از طهارت از نجاستی شده و از آبادی  
 آن بطاعتها و هر چند مطالب غیر ذریع است باشد سلوک آن دسوار و رامان <sup>ن</sup>  
 و عقیمهای آن بسیار میشود و کان نکه که معطل با بار و زو و هوس ادراک میتوان کرد <sup>و بار</sup>  
 بان میتوان رسید به هر کسی که در بدنه باطن او نجاست از تفاوت این طبقات <sup>مستند</sup>  
 از مراتب طهارت مکرر تر اولی که مانند پوست الحراست است یعنی که مقلوب <sup>مستند</sup>  
 پس بنیاب است آنکه در این بنیاب است و استقامت و شجاعتی آن میکند و باطن او <sup>و</sup>  
 و آلوده بپلیدهای کبر و عجب و جهل و پراختیای بیانش **فصل** مشاوار از برای <sup>ی</sup>  
 عاقلانست که هرگاه بهر بیت الحلا و دار برای قضای حاجت مندر شود نفس و نجاست <sup>و</sup>  
 و آنچه مشتمل است بر آن از کثافتها و تقرب مشاخص از نادان نفس در وقت بیرون <sup>و</sup>



کما فامد و بعد که خاطر از پلیدی آنها و صلاحی داشت قلب از برای استادن برین  
 خدمت و قابلیت معلمات با خدای عزوجل مشکو و خوار و دینا و مال عاقبت شهوتها  
 لذتها و تنعمهای آنرا و در مصایح الشریه از حضرت امام عقیل صادق علیه السلام روایت شده  
 که فرمودند مرا احرا از برای آن مشراج میمانند که نفسها از آن نجاستها و فاد  
 شدن از کافرها و پلیدیها با سزاوارتی اند و چون در آن وقت عبرت میگویند با  
 آنچه خالص منافع دیناست عاقبت و مال آن چنین میشود پس با اخراجات از دنیا با سزا  
 یافتند و ترکان از میکنند و نفس و قلب خود را فارغ میدارند از مشغول بآن بودند و  
 میدارند از جمع و اخذ آن چنانچه تنگ میدارد از نجاست و غلبه و کثافت و فکر میکنند  
 خود که محروم و مغری بود چون در این حالت خوار و زبون شده و میدانند که شکستنا  
 و حقوی از برای او مورث راحت دنیا و آخرتند زیرا که راحت در هزار داشتن دنیا  
 و در فراد نمودن از تمنع از آن برداشتن و راحت در آنست که از آن نجاستها و از غرام  
 بکند و در کوبان بر روی نفس بریند و بعد از آن که معرفت بنفس داشته باشند از  
 بگویند و در خواص و انکشاف و سعی کنند در ادای اوها و اجاب از نهیها از برای طلب  
 بازگشت بخدا و خوشی و نزدیکی بان و خود را درین انداخته و خوف و بیزاری از آن  
 شهوات بدارند تا آنکه بر پیوند و در ادای اوها و اجاب از نهیها و از اجابت

که تنگ و اعتقاد بر آنست و غلبه این بوج و لغو است **فصل** از حضرت پیغمبر ص  
 که فرمودند در نهیهای شما دهی قرآن است پس خوش کنید در نهیها بسوال و نهی  
 ملک ناز در عقب سوا که چیز است از هفتاد و پنج تن بدون سواک و در مصایح  
 روایتست که حضرت امام عقیل صادق علیه السلام فرمودند سواک دهی با پاکیزه میکند و  
 خوشنودی خداست و خدای عزوجل این را از سرهای موگد کرد و اینده و در این  
 منفعت بحسب ظاهر و باطن هست که نتوان شرح و این منفعتها از برای کس است که  
 بعد و هم چنانکه سواک الودیههای دندانها را از طعام و خوردن پنهان پاکیزه میکند  
 تنفیس و خوشبو و تازان شب و استغفار در سجدهها از آن نجاست کثافتها و پاکیزه  
 ساز باطن و ظاهر را از کدورتهای نافه و مافی خدا و ارتکاب نای معصیهها در حاکم  
 که خالص باشد از برای خدای عزوجل زیرا که حضرت پیغمبر ص و ادش در استعمال سواک  
 بودند از برای صاحبان هوش مثل باشد و مثل آنست که سواک یکا صیبت لطف  
 و شاخ درخت شپوین با برکت و دندانها را از پند مایست از آلودگیهای خدای  
 که از نهی است از آنکه التی باشد از برای جابیدن طعام و سبب است از برای اشها  
 طعام و اصلاح معد و این جوهر است در غایت صفا و نجوایدن طعام التی و مژگی  
 و بوی دهن و بسبب این متغیر میشود و از این داه منای دروغ بهم میرسد و



مؤمن در نزد موالد کند بکمال لطیف و بالذات بر جوهر صافی از ارساد و پیش از آن  
 میکند و بحالت اصل خود میکند همچنین خدای عز و جل در بابک و صافی اندیده و  
 خدای عز و جل در فکر و هیبت و تعظیم خدا گردانیده و هر کمال صافی در خداوند  
 الوده بفضلت و کدورت شود بنده مؤمن بالحق و بر او با صغلی میدهد و <sup>باز گشت</sup> و باب  
 بخدا او را پاکیزه بسیار در تمام حالت اول و جوهر اصل صافی خود بر کرم خدای عز و جل  
 فرموده ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين یعنی بدین که خدای عز و جل دوست <sup>میدارد</sup>  
 توبه کنندگان و صلحان همان در ترا حفریت پیغمبر که ملا ابراهیم را کرد ندانند که  
 گفتیم اراده مثل نموده بودند و هر چه فکر و محاسبه با نذر بایب عبرت گرفتن  
 اصل و فرع استخراج مانند این مثلها تا به خدای عز و جل چشمهای عکس و منادی  
 فضل خود را از برای او میکند و او بنور کاران را منابع نمیکند **کمال حضرت** <sup>مستجاب</sup>  
 فرمودند هر که وضو بسیار و یاد نام خدای عز و جل بکند تا او پاک میشود و از <sup>جسد</sup> <sup>جسد</sup>  
 و صوی دیگر کفاره میان آن از گناهان میشود و هر که نام خدا را بگوید پاک <sup>جسد</sup>  
 او مگر آنچه با حوسله و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که هر که در آن  
 وضو بگوید الله بگوید همانست که عند کرده و در مصباح الشریعین از حضرت <sup>مستجاب</sup>  
 که هر که خواهی طهارت و صوفیائی بجانب اب بر چنین بگوید رحمت خداوند را

۱۸۴  
 در آن که خدای عز و جل ابد را کلمه نزد یکی و متعجب خود را همان بیضا طاعت  
 خود گردانیده چنانچه رحمت خدا گناهان بندگان را پاک میکند و همچنین <sup>مستجاب</sup>  
 ظاهر را پاک میکند و عذاب خدای عز و جل فرموده هو الذی ارسل ابراهیم نبیا  
 رحمت و از لسان السماء ما و ظهورا بفضله خدای عز و جل با دهان او نثاره تابش در  
 بر حق او باشد و فرستاد بر از اسمان ابی که بالذات پاک کننده است و فرمودند که  
 و علیمان الی کل شیء حی یعنی کردیم از اب هر چیزی را زنده پس هم چنانکه <sup>جسد</sup>  
 عز و جل زنده گردانیده باب هر چیزی از نعمتهای دنیا و آخرت بفضله و رحمت  
 عطا کرده حیات و هلاک بطاعت و تفکد و صفای اب و رفت و پاک و برکت آن  
 بر حق عز و جل شدن آن هر چیزی و در هر چیزی استعمال کردن آن در پاک <sup>مستجاب</sup>  
 امضای که خدای عز و جل و را او بان کرده از برای ادبی و اشیاء و ستمها را بر اگر <sup>جسد</sup>  
 هر یک از اینها فایده های بسیار است و هر کس استعمال آن بجهت توبه و چشمهای <sup>جسد</sup>  
 آن برودی از برای توبه می شود بجز از این معاد است کن با خلق خدا مانند عز و جل  
 شدن اب یعنی ها و هر چیزی حق از ادا کن و از این معنی مایل شود عبرت بگیرد  
 پیغمبر که فرمودند مثل مؤمن خالص مثل است و باید صفای تو با خدای عز و جل  
 در جمیع طاعتها مانند صفای اب باشد در آن وقتی که خدای عز و جل از آن است



فرو فرستاده و از اقبال و پاکی کشته نامیده و در هنگام پالایش اعضا با آن کشته  
کن و از خود را بتقری و یقین و معرفت امام رضاء فرمودند از برای آن او بفرستاد  
که بنده پاک باشد در هنگامیکه در برابر خدا باشد و با وی مناجات کند و از برای  
آن او بفرستاده که فرمان بردار خدا باشد در حالی که از پلیدی و نجاست پاک باشد  
با آنکه و منوسنی را می برد و خواب راضع میکند و در پاکیزه میبازد و از برای آن  
نزد خدای عزوجل و از برای آن برود و در دنیا و سر و پا واجب شده که هرگز نباید  
در برابر خدای عزوجل می ایستد چیزی چند از اعضای و ظاهر می باشد که شستن آنها  
واجب است زیرا که بر روی سجده و غرض می کند بدست سوال میکند و آثار در غایت  
خوف و تقیر در حالت دعا بدست می باشد و در استقبال خدای عزوجل می نماید  
در حالت رکوع و سجود و پاهای ایستد می نشیند و سب در آنکه در جناب او  
بعید شده و در خلوت رفتن را بیان شده است که جناب از خدای عزوجل  
میشود و چیزی است که از تازی حید پیرون می آید و خلوت رفتن از خدای عزوجل  
بلکه غذا نیست که از دایمی داخل میشود و اندامی پیرون می رود و در روایت دیگر آن  
فرمودند علت تخفیف در بوی و غایب است که پیش از جنابت واقع میشود و ما  
می باشد پس خدای عزوجل بدین بوی منور را فرستاده از راه بسیاری و شستن

و آمدن آن بر آید کس و بدون خواست و جنابت نباشد که بطلب لذت مکرر باشند  
خویشا این سعی و تلاش **فصل** بعضی از احوال ماکلای فرموده اند که بعضی از این است که بنا  
و اخوت مانند دو زنند که یکدیگر را شناسند و هر یک از آن دو یک پیشی از دیگری  
شده و خواهی بود و از برای اینست که بنده مامور شده در وقت مشغول شدن به  
خدا و اقبال بر وی بیاید و ساختن اعضای ظاهر و بنویسند و اولاً مامور شده در وقت  
روزی که اکثر حواس ظاهر در آنست و حواس ظاهر عظیم ترین اسباب است که باعث  
دنیاست و این را از برای آن شده که متوجه شود و اقبال کند بر وی دل و جزی از جزی  
در حالتی که خلقت باشد از این چرخ کینها و بعد از آن مامور شده در شستن دستها از برای آنکه  
بسیاری از امور دنیوی و خواهشهای طبیعی که مانع از اقبال بر اوست است مبرا باشد  
بدستها میشود و بعد از آن مامور شده و هیچ پاها از برای آنکه با آنها مجانب میرسد  
متوکل بتجمل مقاصد میشود پس اینها را پاکیزه میکند تا جایز باشد از برای او با آنها  
داخل در عبادت شود و اقبال بدان کند و در غسل مامور شده شستن جمیع بدن  
از برای آنکه آدمی در حالت جماع و آنچه موجب غلاست بشوید و با آنکه در وقت  
با آنها پیشتر میشود و تمامی بدن را در این دخلی بپشت و از برای اینست که حقیقت  
فرمودند در زهر موی جنابت نیست پس هرگاه جمیع بدن از مرتبه عالی دور شود



و در لذتهای خنجر فرو بردن او را به مقام و از ان مقام مطالب میبرد  
 قاسم و از آن شود که مقابل نماید با حقیقتی و اخل شود در عبادت و فخر و است  
 در تمام معاصی آنجا که هنگامیکه مشقت آنها با او متعدد باشد از برای پست  
 آن اعضا که رنجند و شکنند برسدن اثر حال و خنجر با آنها چون خط  
 از این و آن و بقیه او که امل است پس مشغول بپاک کردن ساختن قلب از غلظتهای پست  
 و از مشغول شدن او بامور دنیوی که مانع از کمال فضیلتهاست و او را خواهد بود  
 عقل از پاک کردن ساختن اعضای ظاهر و هرگاه ممکن نباشد قطعه قلب از غلظتها  
 دهم و زینت دادن باین تکلیفهای عیده پس باید که از آن مقام شکستگی  
 بدارد و بتواند به عزای و سر به پیش او را اسیر نماید تا بد که مطلع شود بر  
 خدای رحیم و سبکیم و او شکسته و متواضع باشد پس بهی از تنه های نور خنجر  
 الهی بر وی بوزد چو که خدای عز و جل شکسته اند را خانم میباشند چنانچه در خبر  
 شده پس از این اشارات و قیاسی که از برای توضیح اقبال بعبادت و تدارک  
 احتمالاتی سابق باشد **فصل** حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که خوب خانه ایست  
 در آن باد انت جهم میشود و چوکی برامید و در این اثنا ایست باینکه از برای  
 من و ارادت که در هر لحظه از یاد اخراج غافل نشود چو اگر مرجع و قرارگاه او است

بر هر چه نظر میکند از لب و انت و غلظتها از برای او عین و مظهر است  
 و هرگاه نظر بظلمت کند و غلظت خنجر شود و هرگاه نظر بپاک شدن کند و غلظتها  
 میشود و اگر او از هولناکی بشود و غلظت نفخ شود و اگر غلظت جوی بدید و غلظت  
 جنت میشود و اگر غلظتی که مشتمل بر بد یا قبول باشد بشود و غلظت جنت میشود و اگر  
 بعد از حساب اند و بگوید از برای من مشکف خواهد شد و غلظتها که گفته شد  
 شیر ترین چیزهاست جهم در تحت ان انت و در فوق ان غلظت پس از او ان  
 که جوارش جهم مذکور شود و فرض کند که اگر یک ساعت در برت کریم مجوس باشد چنانچه  
 خواهد داشت و بچند این را بجهنم و از شران پناه بخدای عز و جل بدحضرت امام خنجر  
 فرمودند جوارش تمام هرگاه داخل جوارش تمام از تمام شوی بگو بنور بالله من النار و نشانه  
 پناه ببریم خدا از جهم و سوال میکنم از وی بخت و این بخانا امکر و مکر و فوق کبریا  
 روی **باب** در نماز و ذکر است و خدای عز و جل فرموده و الذین هم و صلواتهم  
 خاشعون یعنی مؤمنان که و هیند که در نماز شکستگی و افتادگی میکنند و فرموده  
 للمؤمن الذین هم عن صلواتهم ساهون یعنی رای بر جماعت نماز کنندگان که از نازی که  
 میکنند غافل میباشند و خدای عز و جل مذمت ایشان را کرده و بر غافل از نماز  
 با انکه نماز کنند و ندانند انکه بر او ان کرده باشند و فرموده اند و لا لکن من الغافلین



از غافلان باشد و فرموده اند لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون  
 نزدیک نماز نشوید در حالی که مست باشید تا بدانید که چه میگویید و در این جنبه  
 بر مسوق نهادن اگر علت نبی را بیان فرموده باینکه تا ادرک و شعور نداشته باشد  
 نماز شود و از این میتوان دانست که هر چه موجب غفلت باشد در این معنی داخل است  
 و حضرت پیغمبر فرمودند هر که در رکعت نماز بگذارد و در آن دو رکعت چیزی از یاد  
 در خاطر نگذارد خداوند عجل نکند آن کاهان گذشته او را می رود و فرمودند جز این نیست که  
 نماز مسکت و توامع و تنصیع و اظهار فقر و نیاز و شرمساری و دستها در نماز  
 دراز کردن و مکرر خدا را بخوان و هر که این کار بکند نماز او نافعاست و فرمودند هر که  
 نماز واجب گذاردی در وقت بگذارد چنان نماز کن که نماز تو باطنی باشد و کسی که در نماز  
 ننگ و نیزه فرودند نظری بکنند خدای عزوجل بنماز گزینی در این عمل خود را بایستد حاضر کند  
 باشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند خدای عزوجل آن هر کسی که یک نماز قبول  
 او را عذاب میکند و از هر کسی که حسنه قبول کند او را عذاب نمیکند و واجب است که هر کسی  
 خپل او را و ناله او بقرآن و نوح شیده باشد و صدای سینه باران حضرت در نماز  
 شنیده باشد مانند او از دیکی که در جوش باشد و هم چنین از سینه مبارک پیغمبر  
 مثلا شنیده میشود و بعضی از زنان حضرت گفتند که پیغمبر با ما سخن میگفت و با ما

با وی سخن میگفتیم و هرگاه وقت نماز حاضر میشد که او را نمیشناخت و ما او را نمیشناختیم  
 و حضرت پیغمبر هرگاه شروع در وضو میکرد رنگ روی مبارک حضرت از رخسار  
 متغیر میشد و هرگاه وقت نماز میشد میپرسیدند و رنگ برنگ میشدند و از آن  
 حالت از وی سوال کردند فرمودند و منشا ما نموده که خدای عزوجل بر ما  
 و زمین و کوهها و زمین کرد و جلای رحمت از انبیا میزد و ترسیدند و حضرت نا  
 سلام الله علیها در آشنای نماز از ترس خدای ربی نفس میزدند و امام حسن  
 هرگاه از وضو فارغ میشدند رنگ مبارک ایشان متغیر میشد و این حالت را جمیع  
 با حضرت عیسی کردند فرمودند لازم است بر کسی که خواهد که بر صاحب عرش محمد  
 داخل شود رنگ او متغیر شود و مثل این از حضرت امام زین العابدین پیغمبر است  
 هرگاه امام زین العابدین در دو وقت که وضو میکرد رنگ ایشان زرد میشد  
 آنحضرت بایشان میگفتند که این چه حالت است که در وقت وضو شمارا زرد میکند  
 فرمودند ایامیدان که در برابر چه کسی میخیزیم و شخصی روایت کرده که آن  
 در نماز دیدم که صدای مبارک او از دوش وی ساطع میشد و موجه اصلاح آن  
 تا از نماز فارغ میشد و سبب این از آنحضرت پرسیدند فرمودند ایامیدان که  
 در برابر چه کسی میخیزد و باینکه از بنده نماز قبول نمیشود مگر آنقدر که روی



او با خدا باشد پس کفتم فدای تو شوم و این هنگامیکه ما هلاک شدیم فرمودند  
چنین نیست بدرستیکه فدای تو فرجی با آنچه در نماز غافل حضور قلب داشته باشی نماز  
واجب را بان حضور تمام میگردانند حضرت امام حضر صاف فرمودند که حضرت امام  
زین العابدین علیه السلام بنام می ایستادند زکات ایشان متغیر میشد و هرگاه سجده  
میرفتند مراد سجده برینداشته تا آنکه عرف از روی مبارک آنحضرت فرو میچکید  
نیز آنحضرت فرمودند که بدرستیکه هرگاه حضرت امام زین العابدین علیه السلام بنام  
می ایستادند کوباساف در حق بودند که چندی از آنحضرت نکند مگر آنچه را با او  
دهد و وقتی آنحضرت را حالتی در آید که از روی او آید تا آنکه بر خاک افتادند و  
شدند و هنگامیکه میخواستند سوال این حالت از ایشان شد و فرمودند که  
این امر را بر دل خود بخوانند تا آنکه از تاملش که فدای تو فرجی باشد شنیدیم و هم  
تا بجا و متواضعانه قدرش الهی شود و مبارک امام در آن حالت  
شجوع بود که گفت ای انا الله یعنی بدرستیکه من خدای تو را وارسته شوم و این  
آنحضرت فرمودند امید بخدا و ترس از آن و در دل جمع نمیشود مگر آنکه هست از برای  
او واجب میشود و هرگاه نماز گذاردی روی دل را بخدای تو فرجی کن چرا که هر چه بخواهد  
مومنین نیست که در نماز و دعا روی دل را بخدای تو فرجی کن مگر آنکه خدای تو فرجی کن

در نماز و دعا

دلهای مومنان را بسوی او میکند و بار وجود محبت ایشان با وی او را داخل حبیب میباید  
و حضرت امام حضر صاف فرمودند بدرستیکه از نماز بنده بلند میشود و مقصود  
در سجده و خضوع و هیچ از برای او بلند نمیشود مگر قدری که بعد اقبال بان کوه  
و از برای این مأمور بنواقل شدند که هر چه فضائل آنحضرت از نماز و سجده قلب  
شده باشد محضی که در توافل محقق شده باشد شود فصل اگر کسی که در نماز  
ایستاد و اجازت مستفاد میشود آنست که نماز هر کسی که غافل باشد از آنچه در آن میگرداند  
مقبول نباشد مگر قدری که در آن حضور قلب داشته باشد و قضا محض قلب  
شرط نمایند مگر در وقت نیکه الاحرام و توجیه و چون جمع میان این دو میتوان بود  
و بنام نماز گذارنده در نماز و دعا مناجات با پروردگار خود میکند چنانچه معلوم است  
و در حدیث نیز وارد شده و یکی نیست که کلام با غفلت مناجات نیست و کلام  
عبادت از اظهار است که مبارک و اظهار خاطر بتوان نمود مگر محض قلب  
پس در گفتن اهدنا الصراط المستقیم یعنی هدایت کن ما را راه راست چه مستقیم است  
با اینکه دل از این معنی غافل باشد و یکی نیست که مقصود از قرائت و ذکرها حدیث  
و تغیر و دعاست و غایت خدای تو فرجی است و دل بنده بر پروردگار غفلت از خدا  
محبوب است و خدا را نمی بیند و مشاهده نمیکند بلکه از آن غافل و غیبتی بحکم حرکت

۱۸۸



میکنند و این بسیار در آنست از مقصود غائی که مشروع شده از برای پاک کردن  
دل و تجدید ذکر خدا و ثابت شدن عقاید باین بسبب و آنچه گفتیم حکم فرائض و ذکر است  
امّا اگر کسی که وجود جو نیست که مقصود صراحتاً از تعظیم خداست و تعظیم با عقل است <sup>جمع</sup>  
میشود و هرگاه از تعظیم بیرون رود چیزی باقی بماند مگر محض حرکت است <sup>در این</sup>  
مشقی نیست که فاعل امتحان بندها باین شده باشد و سون و دین و فاعل <sup>کفر</sup>  
و اسلام باشد و بر سایر عبادتها مقدم باشد و بسبب ترك آن مخصوص قتل و <sup>حب</sup>  
سوء جواب گویم بدان که میان قبول و محرم بودن مرتکب فیرا که مقبول از عبادت  
آنست که ثوابی در اعزّت بر آن مرتکب شود و موجب نزدیکی بخدا و عزّ جلی باشد  
و محرم بودن آنست که تکلیف آن بنده ماسقط شود اگر چه ثوابی نداشته باشد  
و مردم در تحمل تکلیفات مختلف اند و تکلیف عقده و مصلحه مردم و قابلیت این <sup>نسبت</sup>  
دو سمت مصلحه و فطرت پس ممکن نیست که بر هر شرط شود که در جمیع نادره  
قلب داشته باشد زیرا که تمام مردم از این عاجز اند مگر قلب و هرگاه اندازه مرتکب این  
تکلیف بهمین تواند شد چنانکه نیست که چیزی <sup>در</sup> شرع شود که اسم ناز بر آن اطلاق شود  
اگر چه در یک لحظه باشد و همچنین <sup>در</sup> لحظه حضور قلب لحظه نیک و توجه است پس <sup>تکلیف</sup>  
انقضاء برین شده و با وجود این امیدواریم که حال کسی که تمام ناز فاعل باشد <sup>حال</sup>

حال کسی نباشد که ناز با کلمه کرده باشد چنانکه فاعل بحسب ظاهر اقبال پس <sup>جمع</sup>  
و لحظه حضور قلب داشته و چون اینچنین نباشد و حال آنکه کسی که ناز را از <sup>جمع</sup>  
بیرون بگذارد نازش در نزد خدا باطلست لکن بحسب آنچه ذکر ما بود خواهد شد  
ناز از صبر و حضور و عذوبت خواهد بود و در باب امتقادات در بحث فوق <sup>علی</sup>  
باطن و ظاهر ذکر کردیم که مقصود مردم یکی از بسببها نیست که مانع است از <sup>جمع</sup>  
که اسرار مشروع باین ظاهر شود و حاصل سخن اینست که حضور قلب روح ناز است و <sup>نیل</sup>  
اینچنین روح ناز باین مانده حضور در وقت نیک است و کمتر از این موجب هلاکت  
و عقوبت که از این زیاده باشد روح در اجرای ناز منتشر میشود و بیاد نمیآید  
که حرکت نمیکند و بر ناز یک نفس ناز کسی که فاعل باشد مگر در وقت نیک <sup>جمع</sup>  
بود که حرکت نکند **فصل** بدانکه معنیهای باطنی که با آنها احیای ناز تمام میشود <sup>جمع</sup>  
حضور قلب و معنیدن و تعظیم نمودن و هشیب داشتن و امیدوار بودن و <sup>نیل</sup>  
و اراد از اول که حضور قلب است آنست که فاعل سازد و ناز از غیر مباشر است  
و تکلم بان میکند پس باید که علم بفعل و قول داشته باشد و فکر او <sup>جمع</sup>  
و هرگاه فکر او منوط به غیر میکند شود و فکر اینچنین نمیکند و در <sup>نیل</sup>  
نمود حضور قلب حاصل شده خواهد بود و بعد از آن معنی کلام است <sup>این</sup>



ار شیب غز از حضور قلب چو بسیار میباشد که دل با گفتن حفظ حاضر میباشد و با این  
حاضر میباشد و مراد ما از فهمیدن مثل بودن قلب بر علم بجهت حفظ و این مقام است که  
در مان در این تفاد و شند از برای آنکه مردم در فهمیدن معنی قرآن و تبحرات <sup>نشدند</sup> مآوی  
و بسیار مضمرهای لطیف میباشد که نازک دارند و حد اثنای نازم فهمید و پیش از آن  
خطر نکرده بود و از انجامش و است که نازنی از قبا و منکر است میکند چنان  
در قرآن مجید وارد شد و از برای آنکه نازم فهماند و موید اگر اهل البه مانع قبا و منکر  
میشوند و بعد از آن تعظیم است و این است و ازای حضور قلب و فهمیدن از برای  
آنکه گاه میباشد روی با کسی خطایی میکند و دل او حاضر میباشد و معنی را فهمید  
اما تعظیم آنکی را نمیکند و بعد از آن هیت داشتن است و این زبان بر تعظیم است  
زیرا که هیت هیت است از ترسی که متنا آن تعظیم باشد از برای آنکه کسی که <sup>بشد</sup>  
منکر بند که هیت دارد و هر ترسی را هیت می نامند بلکه هیت ترسی است که حاصل  
شود از ترس از شرم و بعد از آن امید و است و مراد از این است که  
امید و باشد بنام خواب خدا را چنانچه بقصر خوف عذاب خدا و امید و بعد از آن  
جاست و متنا آن دانستن تقصیر در عبادت و فهم گناه نمودن و باید که  
این شش چیز را ذکر کنیم پس بدانکه حضور قلب همیشه است و وحدت زیرا که دل نا

۱۹۰  
تابع مقدرات و حاضر میباشد که در چیزی که مقدر است و نگاه قصدی از منظر  
میشود خواهی خواهی و بر این سرشسته و عجیب است و دل هر کس را نماند از این  
مستطال خواهد بود بلکه حاضر خواهد بود در چیزی که هیت از معرفت بر آفت از برای  
دینار و علوی و جمله از برای حضور قلب نیست مگر آنکه هیت در این ناز و بکار و هیت  
کاشتر میشود مادام که ظاهر نشود که عرض مطلوبها از ناز و است هیت است و غرضها  
و مقصود بودن با اینکه احوت بهت و پابنده تر است و آنکه ناز و است هیت با ن و  
این ختم شود بحقیقت دانستن حقارت دنیا و غور کردن از این دو با یکدیگر  
قلب در زمان حاصل میشود اما سبب فهمیدن میکند تحقیق حضور طلب مدد  
بر فکر و کرد و اینک ز هیت با امر الهم و علاج این علاج حضور قلب است اما  
نمودن بفکر و تامل هیت را معروف دانستن بر رفع خاطرهای که دل را مشغول <sup>میشود</sup>  
و علاج رفع این خاطر ها قطع مآلهای است و مراد از قطع مآلهای است که منقطع شود  
از سرهای که خاطرها با آنها کشیده میشود و ملامت که قطع مآلهای شود کرد و اینک  
خاطر ها از آنها ممکن نیست پس هر که چیز را دوست میدارد باید از این آیه را بگوید و باید  
عجیب بالفرو و بر دل مستولی میشود و از برای اینست که هر که غرض خدا را دوست <sup>میدارد</sup>  
نماند و از خاطر ها خالص و صافی میباشد و اما تعظیم حالت از برای طلب از خدا



ناشود یکی معرفت بزرگی و عظمت خدا این از اصول دین است زیرا که هر کس که  
اعتقاد بظن آن حاصل نباشد نفس تعظیم او را نمیکند و در معرفت بجهت نفس  
و خیر بودن آن و بخیر بودن او و بخت بودن و بخت باطن او و غیره از این  
دو معرفت افتادگی و شکستگی و خشوع از برای خدا ناشی میشود و تغییر از این <sup>تعظیم</sup> حالت  
میشود و مادام که معرفت بجهت نفس و روح معرفت بزرگی خدا نشود حالت تعظیم  
و خشوع بهم نمی رسد از برای آنکه کسی که مستقیماً از غیر نباشد و بر خود این باشد چنانچه  
که تصور صفات عظمت در غیر نکند و حالت تعظیم و خشوع را نداشته باشد زیرا  
که معرفت بجهت نفس و خلج بودن با آن ضم نشده و اما هیبت و خوف خدا  
از برای نفس که از معرفت بقدرت و سخت گویی و فرمان داری و خدای عزوجل و ثلث  
مبالات او بشان بندگان و اینکه اگر هلاک کند تمام کدشها و ایندها و از دست  
ملک او کم نمیکرد و این حالت متشاهرت است حضوراً با انعام مطالعه اینچنین است  
و او فی الواقع مبتلا به انواع بلاهای شده با قدرت ایشان بر دفع آنها و با جلالت  
علم بخدای عزوجل زاید میشود خوف و هیبت زیاد میگردد و اما امیدواری <sup>معرفت</sup> بسبب  
لطیف و کریم خلقت و عفو و اغماض و بطایف ضعیفان و معرفت بصدق و انصاف  
طبیعی که ریب نمانداده و هرگاه یقین برود او معرفت بظن حاصل شود از این

این دو البته رجاء حاصل میشود و اما باید از این تقصیر در عبادت حجت گذشت  
افکار از اینان تعظیم حق خدای عزوجل عاجز است و قوت میابد چنانچه معرفت بجهت نفس  
و ذات آن و یکی اخلاص و پلیدی باطن و میل نفس بتمغای دینی در ظاهر افعال  
بظن آنچه بزرگی خدای عزوجل مقتضی است و علم بآنکه خدا بر باطن او عزوجل و در ظاهر  
کرده اگر چه دقیق و غنی باشد مطلق و هرگاه این معرفت باینجهت حاصل شود البته <sup>تغییر</sup>  
حالت ها بهر یک **فصل** بداند که مؤمن ناچار است که تعظیم خدای عزوجل کند و از  
ترسد و باور امید داشته باشد و از تقصیر خود بپاکد و بعد از حصول ایمان از این  
حالت ها غافل نباشد اگر چه قوت ایمان بقدر قوت تعیین اوست پس مقلد از اینها بود  
در غایت بی بندگی و مکر پرانگی که فکر و پند ایشان خاطر و غایب بودن دل از متعالی و  
او از نماز و هیچ چیز بنده و از انانیت غافل نمیشود مگر خاطرهای بدی که مشغول گردانند  
از یاد خدا و دایره حضور قلب دفع خاطرهاست و هیچ چیز را دفع نمیشود کرد مگر  
باین وسیله و در و شرع خاطرهای را خارج بخت و باور است باطنی اقلها <sup>چنین</sup>  
که هر کس بخورد پادیده میشود زیرا که اینها است و مقتدری را باینکه تا آنکه <sup>میشود</sup>  
و قوت در آن میکنند و فکر از آن میجویند و بگویند و همچنین آیتها بر هر <sup>دین</sup>  
سبب فکر کردن میشود و بعضی از فکرهای بزرگی دیگر میشود و هر کسی که در تیر <sup>این</sup>



و همت او مل باشد آنچه بر حواس او کند مانع اصرار و موجب غفلت نباشد و کسیکه  
ضعیف باشد البته باین فکر مشغول نباشد و علاج آن قلع سیرهاست باینکه چشم را  
پوشد و احتیاز کند از نماز گذاشتن و رشاد نماید و در مواضع که بالادان و نکما مفوض  
و از برای این بود که عابدان در موضعی تنگ و تاریک که وسعت آن بقدر وجود <sup>چشم</sup> بود  
میکردند تا آنکه همت جمیع قریب باشد و جماعت اقویاد مسجد ها خاصه می شدند و  
مپوشیدند و از ملاحظه موضوع سجود تجاوز نمی نمودند چنانچه او بان وارد شد  
و کمال نماز در این میدان شد که هر که در راست و چپ ایشان بود و ایشانند  
و اما سیم باطنی و شواهد از خانه حبیب زیرا که هر کس که خالهای او را بر او <sup>می</sup>  
دینا پر کند و کند فکر او محض در بلیغ نباشد بلکه همیشه آنجا که بجا می آید  
و چشم پوشیدن فایده نمی بخشد از برای آنکه آنچه پیشتر در دل جا کرده او را مشغول  
میشاند و علاقه بر آنست که نفس را مجبور سازد بر مهند <sup>چشم</sup> آنچه میخواند و بجا دارد او را  
از غیر آنچه بان مشغولست معین بر اینست و استعداد این را گرفتن پیش از حرام <sup>میکرد</sup> باینکه  
پادشاه بخندد و استادن از برای مناجات با خدا و حفظ استادن در برابر خدای <sup>جد</sup>  
و هول اطلاق خداوند که عالمیان بر بندگی او فاضل سازد قلب را پیش از احوال <sup>بنیان</sup>  
از هر چه اهتمام بان داشته باشند و از برای خود شغل که خاطر بان ملقت شود <sup>و اینکه</sup> مگذارد

و این که گفتم طریقی در نشانیدن فکرهاست و اگر فکرها باین علاج ساکن نشود بقیاید  
نمی بخشد فکر میم علی که ماده هر من و از بیخ و کما یکند و ان اینست که نظر کند در چیزها  
که او را مشغول میسازد و مانع از حضور قلب است و یکی اینست که این نوع امور را تمام <sup>علما</sup>  
بر میگرد و هم بودن آنها بخواسته ها میسازد و باید که خود را معاقب سازد و بپوشیدن  
از شهوات و قطع علاقه با پس هر چه باز میسازد از حضور قلب در غایت مندی <sup>لنگر</sup>  
ایلیس است که دشمن است و وجود آن چیز منزه تر پیش از نبودن است و <sup>نشان</sup>  
در بیرون رفتن از آنست و غیر از این چیزی فایده نمی بخشد و آنچه گفتم از <sup>نشان</sup>  
خاطر بنویسد و در نفس و فهم ذکر نافع است در شهواتهای ضعیف و نهیهای <sup>نشان</sup>  
مکراتر آن قلب را و اما شهواتی قوی که غالب باشد لیکن خاطر ضعیف <sup>نشان</sup>  
بلکه این قسم شهوات نفس را بجانب خود میکشد و نفس الهی را بخود میکشاند تا آنکه <sup>نشان</sup>  
غالب شده نماید و از در کشاکش میان این دو مقصی میشود و مثال این مثل روی <sup>نشان</sup>  
که در پای درختی باشد و خواهد که فکر او جمع باشد و آواز گنجشکان هر چه <sup>نشان</sup>  
فکر او شوند و همیشه بر چوبه بکر در دست داشته باشد گنجشکان را براند و هرگاه <sup>نشان</sup>  
و مشغول فکر شود باز آنها عود کنند و امر به پراپیدن آنها عود نماید و بعد از آن  
باید که باین عمل تو شپسست بکشتن و آب کشی که می رود و باز میگرد و توان ندارد و <sup>نشان</sup>



که خدای غلامی شوی آمد درخت را قطع کن و همچنین درخت شوی هرگاه بلند شود  
و شاخها بیرون کند فکرها متوجرا و شود و مانند متوجر شدن کجشکان بدرخت  
شدن مکی بکانهها و متوجر شدن بطول و انجامد و از برای اینست که مکی  
ذباب میخوانند از آن داه که هر چند قطع او بشود باز نمود میکند و خواطرها عانت  
میکرد و در شوهها بسیار است و که از آن غلط میباشد و اصل اینها بی چیز است که  
عجب دنیا باشد و این داس هرگاه هست و بنای هر فضیلت بر اینست و منبع در دنیا  
و هر که جا کرد در این و محبت دنیا تا آنکه مایل بدینا شود نه از آن داه که خواهد از  
تو شر بر دارد و بان استعانت بر اخلاص بخوبی دنیا بیکر طبع داشته باشد که لذت  
در غنا از برای او خالص کرد و در آن که هر که بدینا فرج داشته باشد بخدای عزوجل و  
او فرج بدارد و هست ادبی یا چیز است که چشم او بان روشنست پس اگر چشم روشن شود  
هست و البته معرفت بدیناست و مع هذا سزاوار است که از او بجا آید و باید و قلب را  
نماند سازد و اسبابی که او را مشغول میزند که بگرداند و دوی نافع اینست و از یکج  
ناکوار طبیبهاست و مرفین شده و مرفین شود که بدیده تا آنکه بر مکان دین معی میزند  
که در حرکت ناز بکنند و در آن انا خال ایشان متوجر امورد بنوی خود از این عالم  
بودند پس امثال امار این چه طبع و کاشکی بعضی از آن مایلان از آن عالم بجا آید

از سواس تا از آن قوی میجویم که عمل صالحی با عمل بدی غلط نموده اند و عیال و دینار و همت اخوت  
در دل مثل اینست که در زندگی بنشیند و که در آن سرگردان باشد و بعد از این بخواهد داخل شود البته  
بیرون می رود و هر دو با یکدیگر جمع نمیشوند **فصل** در کمال ندای و لذت داشتنی هوای  
روز قیامت را در دل خود حاضر کردن و بظاهر و باطن مرصدا جابت و مصادعت باشد و با  
که گوهری که بر عین این ندای شایند انکاسند که در روز عرض اکبر بلطف خوانند و خواهند  
پس دل خود را بدین ندای سخن کن و هرگاه او را از فرج و شکفتگی مثالی و بر عین بیادرت از  
می پای پس بد آنکه در روز قیامت ندای بیادرت و رستگاری تو خواهد آمد و از برای این  
بود که حضرت پیغمبر فرمود ندای ملا لعل ابراهیم انداز پیغمبر تا ندای بان ملا  
در راحت اندازان برای آنکه چشم روشن شود حضرت در غایت و عبرت بیکر فضیلتی از آن گویا  
آن که چون ابتدا بنام خدای عزوجل و ختم بان شده و از این بدان که خدای عزوجل اولی  
و ظاهر و باطن است در وقت شنیدن تکیه دل را بر تعظیم خدا بدارد و پندار و آنچه در  
حقیقت شمار تا آنکه در تکیه عز و کازیب بنامش و بشنیدن کلام لا اله الا الله زایل سازد از  
هر معبودی که غیر خداست و حضرت پیغمبر را حاضر کردن و برسم ادب و در برابر او  
و با اخلاص شهادت برساند او بدیده و درود و بروج روان لغت حضرت و در وقت  
و در وقت دعوت نماید و آنچه موجب استگاری و بجز این علمهاست خود را بجا آید



بجان و قرن بشارت و تکیه و تقطیع خدای و فعل بحد و عید و نما و چنانچه ابتدا بکند  
 ختم بان کن و صد اخذ و از خدا و عود را بوی او و قوام خود را یاد کردن و اعطاء و  
 و قوت خدا بیاچرا که اخذ از معصیت و قوت بر طاعت میباشد مگر خدای عز و جل  
 عظیم **فصل** هرگاه ممکن نماز را که طرف دور تر است بپاکن ساخته و جامه و پاپا  
 کرد اندی که خلاف نزد یک است و بدن را با پاک ساختن که پوست نزدیک است  
 که پاک فاضل شوی از معرک و ذات و قلب که الفت سعی کن که او را پاک کنی که در آن  
 بتوبه و پشیمان بر کن شد و بر عظیم ترک کاهان و داند و جامه باشد از برای آنکه  
 باطن موضع نقل خداوند عالم است حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند  
 ساز و در این کار و یقین در وقتی که اعضای ظاهر را با پاک میکنی  
 حدیث در باب طهارت گذشت و هرگاه قبایح بدن را از دیده و طمان بلباس  
 پوشانندی بخاطر بگذران قبایح باطن را که بعضی خدای دیگری بر آن مطلع  
 و پوشانیدن از آن خود مطالبه کن و بدانکه چیزها آنها را از دیده خدای عز و جل  
 پنهان نمیکرد اند و اینها را بپوشانند پشیمان و حیا و خوف است و بجا  
 قبایح و خفا بر آنکه می شود لشکر خوف و حیا آن جاهلای پنهان باین خفا  
 خوار کردن و در تحت لباس خجالت افتادن کن و بابت در برابر خدا مانند این

اینها و بنده که کار برگردار و چنانچه که پشیمان شده بپا بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 و خوف سر بر پیش باشد و در مصباح الشریعہ از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 روایت است که زینت و ازین لباسها از برای مؤمنان لباس تقوی است و درین لباس  
 جامه ای است خدای عز و جل در توان مجید و مودع و لباس تقوی و لله وجه پشیمان  
 تقوی مجربین جامه است و اما لباس ظاهر متقی است از خدا که بدن عورتها و خدای  
 پوشیده میشود و این لباس است که خدای عز و جل بنده را که در پیش او میزند  
 گواهی داشته و دیگری را باین عزم نکند و پندیده و مجربین جامه است که باز نماند  
 توان خدا بلکه بگوید که و طاعت نزدیک کرد اند و نور ابر عجب و پاد و زینت کردن  
 و خرم کردن و تکیه کردن ندارد و بپوشان از اوقات این موجب مثل و ثواب است  
 هرگاه جامه پوشیدن متذکران شود که خدای عز و جل بر جمیع کاهان نورانی پوشان  
 و چنانچه ظاهر را بپوشان باطن را بپوشان و باید که باطن و درون  
 پرده ترس باشد و ظاهر خود در زیر پرده طاعت باشد و از فضل خدا عبرت بگیرد که چون  
 لباس را از دیده که عورتهای ظاهر را بپوشان و درهای توبه و بازگشت را آلوده که  
 بان پوشان عورتهای باطن را که عبادت از کاهان و خلقهای نامناسب و چون  
 خدای عز و جل کاهان نورانی پوشانده که عظیم تر است و نیز در مانده و امکان و







مطرب نسبت به همت بلکه عجز این مطلوب نیست و این افعال ظاهری اند برای حرکت  
در آوردن باطن و ضبط اعضا و ساکن کردن ایندین انماست بر یک جهت تا سر کشتی فرما  
برداری دل بنیاید چو اگر سر کشتی نماند و ظلم کند در حرکت و بجهت دل و اناج خود <sup>خود</sup>  
مورد و در او از خدا خواهد کرد ایند پس باید که روی دل باری بدن باشد <sup>نیک</sup>  
همچنانکه روی موجه جهت خانه کعبه میشود مگر بگردیدن از هزاران جهتین دل <sup>چون</sup>  
خداوند عزوجل میشود مگر بفارغ بودن از هزاران جهتین و موند <sup>بند</sup>  
بنام بایستد و میل و دل او بخدا باشد فارغ میشود از غار مانند روزی که از مادر <sup>بند</sup>  
باشد و بنین فرودند ایا نمیدانند کسی که روی خود را در غار میگرداند آنکه خدای <sup>جل</sup>  
روی او را در غار روی آلاخ کرد اند این کلام معنی است از التفات از خداوند  
ملاحظه غفلت او نموده در حال غافل غافل برای آنکه کسکه ریاست و حجب التفات میکند  
از خدا التفات نموده خواهد بود و از مطالعة انوار بزرگوار و غافل خواهد بود  
و هر که چنین باشد نزد یکس که این غفلت در روی دایمی شود پس روی او مانند <sup>روی</sup>  
دل آلاخ خواهد شد در اینک ادراک امور عقلیه نکند و عملهای ظاهری مانعند و <sup>مست</sup>  
الشرعیه از حفظ احوال حقیقیه صرف نموده و در کفر و سوء فساد استقبال قلبی از <sup>تلا</sup>  
و آنچه در اوست و از خلق و آنچه مشغولند ماوس باشد و فارغ سازد خود را از <sup>شغل</sup>

شغل که باز دارد تو را از خدا و ملاحظه کن میانه غفلت خدا و یاد کن بکسر خود را  
در برابر او سرور و عزت که اتقان هر کسی خواهد شد بعلی که بیشتر که مویان کست هر چند  
که مولای بخواهد است خواهد شد و بایستد در برابر باری خورشید **عاشق** و اما <sup>اما</sup>  
باید ستان استادن در برابر خدا بیدن و دل پس باید که سرور و رفیع ترین اعتنا  
موجب چنین و افتاد در پیش باشد و سر را از بلند می بر پیش افکند تنه باشد <sup>نیک</sup>  
در برابر تو اضع و اناک داشتند و از سر کشتی و تکبیر زاری و باید که غافل از غفلت استادن  
برابر خدا در غفلت استادن و موند و در غفلت استادن باشد و بدانکه احوال نیز در برابر <sup>است</sup>  
او مطلع است و پس اگر عاجزی در موند غفلت استادن بایستد که در برابر <sup>شغل</sup>  
زمانی استی بلکه استانی استادن در غافل و غفلت استادن که در مصلحت اهل حق با کسکه <sup>در</sup>  
بسیار شناسد ملاحظه و میکند و دیده بان تو میباشد زیرا که در این صورت از تو <sup>نیک</sup>  
عاجز میکنی نسبت تو را قبل خشیع بدید چشمها را بپایین و افکند و اعضا را با خشیع <sup>میدان</sup>  
و جمیع اجزای او را در میده مگردان و هرگاه ما محال است یاد خود یا دیگران برای ملاحظه <sup>است</sup>  
کارها میکنی پس با غفلت در مقام عتاب در او بگویند که خود را می و محبت خدا <sup>است</sup>  
شود و نیکو از این جرات که بر خدا اعتماد کند بیدان از بندهکان او را حوت میدانی ایا از <sup>است</sup>  
مترس و از خدا نمترسی و از سزاوارت سزاوارت سزاوارت سزاوارت سزاوارت <sup>است</sup>



از خدا چون بپایب داشت فرمودند چنانچه از او صالحی که از اهل قریه است چنانکه  
**فصل** هرگاه متوجه نماز کردیدی بکبر ایستاد و کردی ان عظمه خدا را و حق  
 شمار نفس را و تامل کن در حجب عبادت خود در حجب عظمت او و پس در سجده  
 انا بئد بظاهین خدمت او در امتان محو عبادت ان و فکر کن در عظمت باد  
 و عوم قدرت و استیلا و بر جمیع عالمیان در وقتیکه میگوئی اللهم انت الملك  
 یعنی خداوند تبارک و تعالی که پادشاه حق و بعد از ان بر کرد نفس خود بخاری و شکستگی  
 اعتراف کن بکناهان و استغفار در وقتیکه میگوئی عمت سه او ظلت نفع فاعلم  
 لا یغفر الذنوب الا انت یعنی بد کرده ام و بر خود ستم نموده ام پس وایا ویکه بنام  
 عز تو و بعد از ان بخاطر بیاور که خدای عز و جل تو را دعوت نموده باین خدمت و  
 در برابر بدارد بخوارگی بکن و ان که خدا بتو نزدیکت و اجابت دعای دعا بدارد  
 هرگاه ما را بخوانند و ندای اهل را می شنود و اینکه هر چه دعا و اخوت در دست اوست نه  
 دیگری در وقتیکه میگوئی لیلک و سعد لیلک و الخیر فی بدلی یعنی ایستم خدمت تو  
 بعد از استیلا و باری میگویم تو را باری مؤمن بعد از باری مؤمن بفرمان باری تو  
 بدست تو است و بعد از ان منزه ساز او را از ظلم و بدی و بجای اینها محض هدایت و  
 باد نسبت ده در وقتیکه میگوئی والشر لیس الیک و الله من هدیت یعنی بدی و بدی

نسبت ندارد و راه حق یافته است که او را نموده باشی و بعد از ان اعتراف کن از برای خدا  
 و انکه تو را وجود و بدو و عود تو از خداست در وقتیکه میگوئی عبد الله عبد الله  
 و الله و الیک یعنی بنده تو و بنده زاده تو ام از قرأت ابتدای وجود من و توبت تو ام  
 من و از برای تو است ملک من و بوی تو است باز گشتن من و است خدا ان که انست  
 نموده و اعلی است از ازا هدایت پس در زمین خود حقیقت اینها را بگویند و انرا  
 ترفیع با چرخ بر روی تو اناس را و دایم مفتوح میشود و ان عالم اعلی تلقی مغفرت  
**فصل** و اما در نسبت عبادت باشی بر اجابت خدا و من مایه داری او و بنام تو ام کرد  
 ان و باز استان ان هر چه از ان میگذرد و فاسد میگرداند و خالص ساختن ما و اینها  
 از برای خدا از راه امید ثواب او و ترسان عقاب او و طلب نزدیکی با او در حالت کبر و  
 مش خدا با کسی که از او داده است تو را در مناجات بابی و پهای تو و بسیار و معصیت تو  
 شما در پیش خود قدر مناجات او را و ملا حظ کن که بلایه کوی مناجات میکنی و بچگونگی مناجات  
 و بچگونگی مناجات میکنی و در این هنگام گنجایش دارد که از زامجالت پشان تو و کند و انصاف  
 از هیت بلایه و باید و رنگ تو از ترس میزد شود و اما این نفع دارد که خدای عز و جل  
 ان هر چه نیست با بنی کز است از انکه وصف کرد شود با ادراک ان عبادت شود با بر و ما



منجبه شود و هرگاه زبان تو بان گو یا شود سزاوارست که دل تو تکلیف بکند و اگر  
 تو چیزی باشد که بزرگوار از خدا دان پس خدا را بت بکند تو صد هد اگر چه این کلمه  
 چنانچه خدای عزوجل شهادت بر منافقان داده در معنی که میگوید که حرفت بی غیره  
 رسول خداست و هرگاه هوای تو غالب بر باشد بر تو از خدا و اطاعت او را پس  
 اطاعت او خدا کن پس او را خدای خود کن و خواهی بود و بزرگتر شریه خواهی بود  
 خواهد بود که الله اکبر گفتن معنی باشد بجز زبان و دل با آن مساعدت ننموده باشد  
 و چه مقدار خطر این مطلب است اگر تو بر استخفاف و حسن ظن بکوی و معفو خدا باشد  
 و در مصالح الشریعه آن حضرت امام عقیق صادق و و دست که هرگاه تکبر مکرر از آن  
 اسماها تا در زمین هم در پیش بزرگ خدا خیر شما را برای آنکه هرگاه خدای عزوجل  
 بر دل بنده مطلع شود که تکبر میگوید و میانی از حقیقت تکبر بران شده باشد خداوند  
 بنده میگوید در دفع کویا و بیهوشی و برفت و جلال خودم قسم که هر چه میبارم تو را از  
 ذکر خود و مجرب میگردانم تو را از نزدیکی و راز گفتن با من بمناسبت پس ملاحظه حال  
 خود را در وقت نماز کن اگر یابی در خود خلوت نماز و در نفس خود شکستی را  
 و در دل سر و مناجات را در حالتی که از خدا طلب با خدا بروی پس بدان که خداوند  
 تو را در تکبر کرده و الا سلب لذت مناجات و محروم از خلوت عبادت را بدین بر آنکه

بر آنکه خدای عزوجل تکذیب تو را کرده و آن در کام خود در کرده **نکته** و تا آن که میگوید  
 دعای استغاثه مکرر اینست و محبت و محبتی لذتی فطر السموات و الارض جنات و امثال اینها  
 خود را متوجه کسی میماند که اسماها و زمین را از پیاده در حالتی که او را بدین حق و صدق  
 و برادر از روی خود روی ظاهر نیست از برای آنکه روی ظاهر را متوجه قلبه بناخته و خداوند  
 از آنکه در محبت باشد تا آنکه روی بدن بسوی او گردانیده باشی بلکه روی دل تو متوجه او  
 اسماها و زمین میشود و نظر کن بدین که با متوجه بر رفاه است و جهنمان که در خانه و باز  
 تابع شهوات است با آنکه متوجه از پیاده اسماها و زمین است و بتو را از این که بتو را  
 دروغ و افترا باشد و روی دل متوجه خدا نیست مگر با بخت و میل از هر چه تو را است  
 که در حالت روی دل متوجه خدا باشد که چه از خدا و متوجه این عاقل باشد تا آنکه سخن را  
 صدق باشد و هرگاه میگوید جنات و امثال اینها را دانست که در خواطر بکند آن که مسلمان کلی است  
 مسلمانان از زبان و از دست او بیلاست باشند و هرگاه چنین نباشد دروغ که خواهی بود  
 کن که اینده بر این او عاظم باشد و بزرگتر از نام باشی و هرگاه که در و ما لنافع المکرر  
 از سران بنشینم بخاطر بکند دل مشغول خود را بچنانچه مستغافل خود را از این کان بر جوارح  
 نه عمل عاقل و الا بشود بعباده و بر احد اینها هر که امید بقای خدا داشته باشد با هر که عمل  
 بکند و شریک باشد از با خدا که برادر عبادت و این ابرویشان کویا نازل شده که مقدار است



خداوند و موم باشد و نفی کن این شر را از خود و عمل باش از این که وصف کنی خود را  
 با آنکه از مشرکان بستم بدون آنکه از شر او بری باشی از برای آنکه اسم شر را بر قلب و کبر و  
 اطلاق میشود و هرگاه کوفی عهای و مایع یعنی زندگان و مردکی من از برای خداست  
 این حال بندگی است که بخود فغان و غمنا بانی باشد و مناسب نیست که این سخن از وی جاری  
 شود هرگاه مضاف و مضاف و قیام و نفوذ و رفعت او در دنیا باشد و ترس و بیم او از برای  
 چیزهای دنیا باشد **فصل** و هرگاه بگوئی ائمه با الله من الشیطان الرجیم یعنی میر خدایان  
 شر شیطان و در از رحمت بدانکه شیطان دشمن تو است از مصلحت است که در لغز آن  
 بگردد از برای جدی که بر تو دارد و از آنجا که مناجات کردن تو با خدا و عفو و عفو کردن تو  
 از برای او با آنکه شیطان بسبب یکجده که نکر و توفیق از اینهاست ملعون شد و بداند که  
 بودن از شیطان بر لغز و برباط و تبدیل آن مجرب است که است نه بجز گفتن این سخن و بدانکه  
 جانور درنده پادشاهی و قتل او کند که او را بر هم در د پا بکشد و آنکس که بگوید که پناه میر از شر  
 باین حصار محکم و بر عهای خود ثابت باشد این کلام فایده با و میرساند بلکه فایده نمیشد مگر  
 مکان و هم چنین هر که تابع شود می شود که محبوب شیطان و مکر و در محانت بود گفتن این  
 کلام فایده نمیشد و باید که هرگاه این را که می جازم باشد بر پناه بودن بحدی از شر شیطان  
 و حصار خدا لا اله الا الله است زیرا که خداست و هر که لا اله الا الله میگوید یعنی این که

منست که پناه باین حصار برده که عبودی هیزان نداشته باشد و یک که خدای خود را  
 خود که فخر باشد و میدان شیطان خواهد بود و در حصار خدا و بداند که از مکرهای  
 اوست که مشغول گردد اندوختن از راه از بخت و تندرستی کردن کارهای خوب تا آنکه با  
 از غمنا بانی و غمنا بانی و بداند که هر چه تو از او از فتنه و فتنه و سواست از برای  
 آنکه حرکت زبان مقصود نیست بلکه مقصود معنیهاست و بداند که مردمان در فتنه و فتنه  
 یکی و دلبسته که با فتنه حرکت میکنند و لش فتنه و فتنه و دلبسته که با فتنه حرکت میکنند  
 و دلبسته تابع زبان می باشد و از زبان میشود و میفکند مانند آنکه از عجزی شود و این  
 اصحاب پنهان است و ستم مرد است که اولاً او موجب معنیها میشود و زبان فتنه  
 میکند و اظهار از در دل او باشد و میفکند و فتنه میان آنکه زبان میان از در دل  
 ناپیدا آنکه معلوم دل باشد و گروه مقربان زبانهای ایشان بیان باطنها میکنند و تابع  
 میباشد **فصل** و هرگاه بگوئی بسم الله الرحمن الرحیم نیست بیک از برای ابتدای خواندن  
 قرآن و نفی که معنی آن است که هر چه با خداست و مراد از اسم در اینجا مقام ذات و  
 غای چیزها با خدا باشد البته که جدا از برای خدا خواهد بود و معنی الحمد لله آن است که  
 و خدا را ستایم برای آنکه نعمها از او است و هر که نفی را از غیر او داند باید که قصد  
 خدا را کند از آن جهت که معنی و فواید از خداست در بسم الله و الحمد لله گفتن او



بقدر التفات بفرخنده بود و هرگاه کون الوجود هم در لحاظ کردن از آن  
 اورا نداشت او ظاهر کرد و احدی قویم رسد و در باب در دل خود تعظیم و خوار  
 مکتوب مالک بود ازین بقیه صاحب و زجرا اما غفلت از برای آنکه ملکی نیست که  
 و اما خرافات برای هول روز جزا و حساب است که خدا مالکی است و بعد از آن  
 اخلاص نیاید گفتنی اما آنکه بعد از این تدابیر است میگویند و بنجد بدعجز و احتیاج بکن  
 بری ساز خود را از خود و مروت خود بگفتنی و آباء و اجدادین بقتل و استغاثت میگویند  
 و جز میدان که طلعت تو میر می شود مگر با علمت خدا و آنکه منشا دارد بر تو از برای آنکه  
 بر تو توفیق طاعت داده و خدمت عبادت را بر تو فرموده و تو را از او را مناجات کرد  
 و اگر از توفیق تو را میگویم مگر در آن جماعت میبودی که از دعا و دعا و در دست ایشان  
 فارغ شوی از آنکه داشتن کارها بخدا بگفتنی بسم الله از شکر گذاری او اظهار احسان  
 با علمت او علم الاطلاع پس تعیین سوال بکن و طلب کن مگر تو ترین حاجت را بگو  
 الله اعلم المستعین بقیه هدایت کن ما را راه راستی که بگشاید ما را بقیه تو و بخیر شوی  
 شود و شرح و تفصیل سوال را در یاد کن و مؤکد ساز از استظهار بر اینجی که خدای عزوجل انشا  
 برایشان نموده بمنت هدایت از پیغمبران و صدیقان و شرفیادان و صالحان نه جوی کفایت  
 کرده از کافران و اهلای که از دین حق مبلوئه اند از یهود و نصاری و سائر پرستان

۳۰۰  
 و هرگاه فاتحه را چنانچه گفتیم بخوانی امید است که از کسان باایی که خدا در میان ایشان  
 فرموده این پیغمبران خدا را پذیرد و اگر صفت کرده او را از او در میان خود و میان بند خود  
 بدو نصف نصف از غنمت و نصف از بند من و هرگاه بنده سگبد الله رب العالمین  
 خدای عزوجل مگر بدینده من حمد و کرده و ثنای من نموده و اینست مقصود از شمع الله  
 حمد و بیجا بگفت خدای عزوجل دعای که اگر خدا کرده تا اس حدیث و اگر در میان غنمت  
 باشی در بر من و غنمت خدا غنم از ذکر این غنمت تو را کافیت چند جای امید میگویند  
 اودا و همچنین من و او را داشت که از او سو میخوانی چنانچه در باب تلاوت قرآن خدا  
 پس غافل مشو از او و غنی خدا و من بدیده است و بعد بدیده من و موعظ او و موعظ من  
 و ذکر موعظی و احسانهای او چرا که هر یک از اینها را حقیقت و حق میباشند و اینست  
 خدا بدین است حق او و غنی و من و داشتن بر زمان بود اینست و حق موعظه پس ذکر  
 است و حق ذکر موعظی شکر است و حق موعظه را عبرت گرفتن است و این موعظه را عجب واجب است  
 میباشد و غنم عجب و نور علم و موعظی قلب میباشد و اینها با پایان ندارد و غایت  
 ده است و بسبب آن اسرار کلمات ظاهر میشود اینست حق فرائد در ذکرها و تسبیحها و بعد  
 رعایت حدیث از فرائد یکی با آنکه شمرده میخواند و در هر باب و تخیل می کند که اشته خواند  
 از برای تامل اسرار است و فوق مکناد در میان غنم و حق و بلندی و هرگاه آیه است



و عذاب بنویسد و هتدبد و تعظیم و تحید از حق و صفات عابدان هرگاه از مثل این است  
 که ما اتخذ الله من ولد و مکان معین الله او از این است که هرگز ندانند که کسی که خداوند را  
 کردن خدا هر چه گفته شد و هر که فلا و قرآن ناید خطاب بوی میشود که بخوان و بلند  
 پس هر چه خواند در جبهه او بلند میشود **فصل** و اقامه اوست بر قیام عز و بستی است  
 پاداشتن دل را بر خدا باطنی و رفیع از حظ و حضرت پیغمبر و فرمودند که خدا اقبال میکند  
 بر نماز گذارنده ملازم که التفات بخیر نکند و همچنانکه واجب است در چشم از التفات  
 بجهت هم چنین واجب است باطن از التفات بجهت نماز و اگر چنانچه التفات بجهت آن میکند  
 بیاد او میارند خدا بر حق مطلع است و قیامت که با غفلت با او مناجات کند چرا که این بی بی  
 نسبت بخدا باشد که عود نماید با التفات بخدا و خشیع را بدو دل از ذکر کردن بزرگتر از <sup>تفاتی</sup> خدا  
 عجیب ظاهر و باطن ثمره خشیع است و هرگاه باطن خشیع کند ظاهر خشیع خواهد بود و معرفت  
 نماز گذارنده را بدو که بارش خود باقی میگرداند پس فرمودند اگر دل این خشیع میباشد <sup>اعضای</sup>  
 نیز خشیع میشود و برای آنکه رعیت محکم ای می باشد و از برای اینست که در دعا وارد شد  
 که خداوند اصلاح کن رعیت و رای را و دل را عیب و اعصار عیب و تالی اینها از مفتی <sup>طبیعت</sup>  
 هرگاه مدبر این پادشاه عظیم الشان از پادشاهان دنیا باشد و چون این امضا را در برابر  
 بکند هرگاه این داد است یا خدا که خدا پادشاه پادشاهانست و هر که در برابر خدا <sup>مست</sup>

ارمیده و با خشیع باشد در برابر خدا و حرکت و اضطراب باشد از آن راهست که معرفت <sup>مست</sup>  
 از او استن بنی که خداوند مطلع بود و باطن و باطنی که در این است و <sup>تفاتی</sup> <sup>طبیعت</sup>  
 فی الشاهدین یعنی می بیند خدای عز و جل تو را هرگاه که عبادت و استی و می بیند بشر حال  
 تو را همان نماز گذارنده **فصل** و سزاوار است که در وقت رکوع عجب بزرگ و بزرگ  
 خدا را بنمائی و دستها را بلند سازی در حالتی که از عقاب خدا پناه صفوا و بود میباشی <sup>مست</sup>  
 مست میباشی و بعد از آن بر کوع کردن خوار و تواضع از برای خدا را از سر یکی و یکی  
 که دل را ناز کند آن و عجب بد خشیع بکنی و خوار و خور و غرض نماز و بستی خود و بلند  
 بر در کار را در پای و استعانت بر قرار دادن این در دل بزبان بیج و <sup>طبیعت</sup> و سزاوار است  
 و اینک عظیم تر از هر عظمت بدی و مکر این را بدو دل بخوان تا بتکر این را مؤکد ساز  
 و بعد از آن سزاوار کوع بر داری در حالتی که امید و یا منی که خدا رحم کند بر خوار و  
 مؤکد سزاوار امید داری را در دل بگفتن سمع الله لمن حمده یعنی اجابت کند خدای عز و  
 دعای کسی که شکر آورده و در عقب این شکر که مقصود پادشاه لغت بن زبان <sup>جاری</sup>  
 کردن و بگو الحمد لله رب العالمین و بعد از آن زیارت خشیع و امتدادی <sup>الکمال</sup> را و بگو اهل  
 و العظمت و التمجید و التبرکات یعنی سزاوار بزرگواری صوری و معنوی است و بخشندگی  
 و فرمان روا نیست و غلبه و از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه روایت کرد <sup>مست</sup>



از مخفی کشیدن کردن در رکوع فرمودند تا و بلیش است که ایمان بتو آورده و اگر چه  
 کردن و ازین و در مصباح الشریع از حضرت امام جعفر <sup>ع</sup> روایت است که هیچ بندگی  
 نمیکند از برای خدا رکوعی چنانچه باید مگر آنکه زبانت میدهد خدا و عرفی از این  
 جمال خود و در برابر بزرگوار خودش صد دارد و جامه بزرگواران خود را بر تن  
 در رکوع اول نیست و سجود و مناسبت و هر که ایمان بعبه اول کند صلاحیت در دنیا  
 بهم میرساند و در رکوع ادبست و در سجود نزدیکی و هر که ادب با خوب بجای نیاورد  
 صلاحیت نزدیکی ندارد پس رکوع کن رکوع کسی که بد خشوع و افتادگی کند از برای خدا  
 و در محنت سلطنت او ترسان باشد و با اعضا پستی نماید پستی کسی که ترسان و غلبه باشد  
 بر آنچه از وی مزین بشود از فایده رکوع کتدگان و حکما نیست که در بیع این ختم از اول  
 تا صبح ببلد رکعت نماز مشغول میبود و بر پنجوا میگذرانید و وقت صبح که میشد  
 میکشید و میگفت اے مخلصان پستی گرفتند و مادر میان راه ماندند و بعد از آن <sup>ناله</sup> انحراف  
 که استغفار رکوع را بکن با اینکه پست خود را هوار کرد و در مرتبه خود را پست دان از قیام <sup>ناله</sup>  
 او مکن بعون و تو مکن او و بگویند بدل از وسوسه ها و فریبه ها و مکرهای شیطان زیرا که خدا  
 عزوجل بلندتر میباشد از بندگان از ابعاد تواضع ایشان و خدا را و راههای میکند ایشان را  
 تواضع و شکستگی بحسب ظاهر و باطن بقدر ظهور عظمت او و بر باطنهای ایشان

بعد از آن فردای بجز دو این اعلی و اتبافنا که است پس غنچه ترین اعضا که رویت  
 جای بدیده و در ذلالت ترین چهره ها که خاکسوار و اگر میباید شد که در میان رود خاک خاکی  
 تا سجده بر زمین کن این کار را بکن که پیش جلیب خشوع و لالت بر خاکساری میکند و هر  
 نفس خود را در مقام خاکساری داشته باشد آنکه او را در جای خود جا داده و فرو برد و باطل را  
 ساخته از برای آنکه تر از خاک او نباشد شده و بخاله بر خواهی کش پس در این حالت بد  
 خود بخندد و عظمت خدا را بگو سجد و بی الا علی یعنی منزه است پروردگار من که بلندتر است  
 از هر چیز است و مؤکد ساز این حالت را بتکرار فکر کن اگر بکر تبه کم اثری میبخشد و هر که  
 دل توانا نشود و پاک گردد و باید امید تو بر محنت خدا صادق باشد از برای آنکه رحمت  
 مسارعت بمناید بضعف و خواری نه بکبر و خوش حالی زیاده از اندازه و بعد از آن <sup>سجود</sup>  
 برادر در حالتی که تکبر کوئی و حاجت خود را از خدا سوال کنی و از کاهان طلب ازین  
 و بعد از آن محکم گردان تواضع را بتکرار و عود کن بجز و بکر تبه دیگر چنانچه اول مذکور شد  
 و از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه پرسیدند از مخفی سجده اول فرمودند تا و بلیش <sup>است</sup>  
 که خداوند از تو مار از خاک او نبوده و تا و بلی سر برداشتن است که از خاک مارا ببرد  
 او را در مقابل سجده دوم است که مارا بجای خود خواهی نمود و تا و بلی سر برداشتن <sup>است</sup>  
 که بکر تبه دیگر مارا از خاک بیرون خواهی آورد و معشور خواهی ساخت و در مصباح



الشیخ از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که فرمودند بخدا قسم که زبان کار  
 کسی که ایمان بحقیقت سجود نموده باشد اگر چه در عرض بکره باشد و در سنگار و بیابان  
 در این حالت خلوت کند با خدا در حالیکه شب باشد یکسره بپوشد و روزه و غلظت  
 بخیر باشد از آنچه خدای عزوجل اهلای کرده و از برای سجده کند کان اناس در دار دنیا و رحمت  
 در آخرت و هر که در حالت سجود بر وجه خود بپوشد یا سجده کند هرگز از خدا دور نخواهد  
 و هر که در حالت سجود بپوشد و عزوجل او را بپوشد و رحمت او را ضایع کرده باشد تا  
 دل او آینه بپوشد باشد هرگز بخدا نزدیک نخواهد شد پس سجده کن سجده کن که از آن  
 خدا مواضع و خاکسار بوده دانسته باشد که از خاک که پای مال مرعانه است اندیشه شده  
 و از نطفه که هرگز او را پدید نیامد ترکیب یافته و خدای عزوجل مفسد سجده را بسبب  
 خود گردانیده و بدل و جان و روح بپوشد که بخدا نزدیک شده از هزار دور کرده و آینه  
 بپوشد که بحسب ظاهر حالت سجود تمام نمیشود مگر در پنهان شدن از هر چیزی و محجب شدن از هر  
 که در دنیا بیندیم چنین او را بطن پیر هر که در زمان دل او را بسته بپوشد و بپوشد با خدا  
 هر خدا نزدیک خواهد بود از حقیقت آنچه خدای عزوجل از وی در نماز خواسته و خواهد  
 خدای عزوجل فرموده ما جعل الله لرجل من قبلین فی جوف عینه نکره ایند است خدای  
 از برای کسی و دل در جوف آن و حضرت پیغمبر فرمودند که خدای عزوجل فرموده اند

جمع بنده نیست که مطلع شود بر دل او و بداند در آن که بحسب اهلای از برای طاعت من  
 و طلب و منای من دارد مگر آنکه متولی استقامت او میشود و دست یارهای او میکنند  
 و هر که در نماز مشغول بمن شود از جای خواهد بود که استقامت بخود خواهد نمود  
 او در دوران و زبان کاران نوشته خواهد شد **فصل** و هرگاه بعد از این افعال و تقیر  
 و اسرار بپوشد که مشغول است بر خطرات غلبه نشی از برای او تمسک در پای و خود نویسی  
 و هبیب و چهار او ترسان که جمیع آنچه از تو واقع شده چنانچه باید نشده باشد در  
 از تو ایدان می گردان مگر آنکه خدای عزوجل بر حمت خود توبه را در پاید و عمل ناامنی را بفرستد  
 خود قبول کند و باز گشت کند و امر و اصل دین و هرگاه چنین نمیشود دست تو بانی تا ندیده باشد  
 مگر اصل دین پس حمتك شو بکلمه توحید و حصار الله اینچنان حصار می که هر که داخل  
 شود این کرد و در شهادت بدهد از برای خدای عزوجل بپوشد که رسول گویم و پیغمبر عظیم  
 در دل خود حاضر گردان و شهادت بدهد از برای او یا نکرند معذرت و فرستاد ملوس و در  
 بروی و بر اهل بیت او بفرستد در حالیکه بخدا بپوشد کرده باشد با عماره معز و در کل  
 شهادت را و متر من احکام و شهادت کوی من اگر این دو کلمه اول و سبها و اصل فطرت  
 در حالیکه فطرتان باشد که حضرت پیغمبر را بپوشد و در دین بپوشد و بپوشد  
 باید متر صد برابر باشد که ایمان بحقیقت در دین پیغمبر نموده باشد اینچنان در روی که اگر



انا انما ان جانب الغفران بنویسد همیشه زستکار شوق و در مضایح الشریعین از حضرت  
 حنفی ملامت روایت که شد شایسته بر خدا این باید کرد در این بنده او باشد و در  
 امانت بنای چنانچه در گفتن و ادعای بنده اولی و صدق قول را صفای باطن عمل  
 در آنکه تورا افزیده در خالتکه بنده او و تورا را ببارت خدی نموده بدو زبان و بیاض  
 و از عزمه تورا با آنکه بنده کی را محقق سازنی پیرویه کادی او و بدان که اختیار هر دو  
 او است و هیچکس نفوذ نمیکند و ملا حظ چیزی نمیکند مگر بقدرت و شست او و بدان  
 که هر کس عاجز است از اینان با آنکه چیزی ممکن بفرمان و اراده پی باید که استعمال بندگی بنما  
 در آنکه عجز او در امور راضی باشی و عبادت او را بجای او و بعد از آنکه ادای او را بکنی  
 و در فرستادن درود بر پیغمبر او که حضرت محمد است و وصل ساری درود خدا را بدی  
 پیغمبر و طاعت خدا را بطاعت پیغمبر و شهادت خدا را بشهادت پیغمبر و سعی کن که در حق  
 حرم پیغمبر از نزوفت نشو و اگر چنین شود از فایده نازنین محرم خواهی **فصل** و هرگاه  
 نشد فارغ شدی خود را حاضر سازد نزد سید المرسلین و ملائکه مقربان و پیغمبر پیغمبر  
 خدا و امیر هدی سلام الله علیهم و در نزد ملائکه که حفظ تورا نموده و عیالهای تو را مضبوط  
 و جمیع اینها را در خاطر جان کردن و بجا آید سلام علیکم و عاز الله و بکا میباید سلام  
 در حرم و برکتی او و بر چیز کن از آنکه این خطاب را بر زبان جاری سازی بدون آنکه

آنکلیب در ذهن تو حاضر باشد و توان جمله کسان باشی که عمل ایشان بپوش و بیفایده باشد و اگر  
 چنانچه فضل خدا و رحمت و اسع و بر این کامل و شامل حال تو بنویسد چون گفتا باین از  
 واجب هستند در حالتیکه تو خطاب کنی بیکسکه مقصد او را ندیده باشی و اگر چنانچه پیش از تو  
 قصد کن در سلام ایشان و با آنکه آنکه گذشت و ایشان را باید که مقصد تو را بنویسند و باید  
 دیگر مقصد تو را بخوانی بکنند و هرگاه آنچه که هم بجای آوری و بفرستد سلام را دادا و بخوانی  
 احسان از جانب خدا خواهد کردید و در مضایح الشریعین از حضرت امام حنفی ملامت  
 و روایت که مضمی سلام در عقب هر غزنی اما شست پی هر که ادای او خدا و سنت پیغمبر را  
 بکنند در حالتیکه با خلایق و امانت که قلب باشد از برای او حاصل خواهد بود از بلای دین و دنیا  
 از عذاب آخرت و سلام است پس از اسمای خدا و برسان برسم امانت سپرده شده تا آنکه استقامت  
 کند او را در عبادت او اما نماز و اعتقاد و صدق و صانعها و محبت معاشرت هار که خواهی که سلام  
 در موضع خود بگذاری و ادای مضمی او را بکنی باید که از خدا پیوسته و در طلب عقل را از اولی که  
 بظلمت معاصی هدایت داری و سلامت باشد از آنکه ملائکه که حفظ تو میکنند با آنکه ایشان را  
 بنزدانی و از درون کنه و جوهر در پناه و برادران که او را بعد از آن دوستان از شرف و سلام  
 باشند و بعد از آن دشمن تو و هرگاه تو بیکان از اسبب ملائکه سلامت نباشند و در این ملامت  
 اول سلام نخواهند بود و هر که سلام را در جاهای خود استعمال نکند سلام او سلام و اسلام و نماز او



نخواهد بود و در سلام خود که از خدا خواهد بود و هر چند بخواهد در میان مردم سلام کرده  
 باشد **فصل** بد آنکه خالص گردانیدن نماز از افتها و باخلاص برای خدای او و  
 وادایان نمودن شریکهای بالجه که ذکر کردیم و بران خشوع و تعظیم و حساب حصول <sup>راست</sup>  
 در دل انجان انواری که کلید علمهای باطنیست خدای عزوجل فرموده خدا فاعلم  
 الذین هم فی صلوٰتهم خاشعون یعنی دستکارانند مؤمنانی که در نماز خشوع و ایستادگی  
 میکنند خدای عزوجل در این باب مؤمنان را بعد از ایمان مدح نموده بنام مخصوصی که  
 باخشوع باشد و بعد از آن ختم نموده و صفهای دستکاران را بنام چنانچه در آخر آیه  
 فرموده است والذین هم علی صلاتهم حاقطون یعنی مؤمنان که انسند که حاقط بر نماز <sup>میکند</sup>  
 و بعد از آن در بیان فایده این صفها فرموده اولئك هم الثوابون الذین یرثون الفردوس  
 هم نه خالدهون یعنی مؤمنان پیرایه بریند که تند و فرود سر بر اموات میبرند و در آن همیشه  
 خواهند بود پس در اول آیه وصف کرد اینان را بشتکاردی و در آخر پیرایه بودن و <sup>پس</sup>  
 و حضون پیوسته و فرمودند بنده مؤمن در نماز بایستد خدای عزوجل نظر بوی میکند تا آن  
 فاعلم و سامع و افکند رحمت خدا را از بالای سر وی تا کائنات آسمان و ملائکه را احاطه <sup>ن</sup>  
 مینمایند تا کائنات آسمان و خدای عزوجل هر یک مبارز بر وی فرشته که بر بالای سر او ایستاده  
 باشد و گوید ای نمازگزار ندان که میدانی که چون کسی نظر تو میکند و با چه کسی مناجات <sup>میکند</sup>  
 میکند

با آنکه فرمودند اما این بوی  
 میکند

هر که التفات بخیر نمینماید و از جای خود حرکت نمیکردی **فصل** در خصوص نماز جمعه  
 در خلا بکنانندگان روز عظمی و عید شریف و محکم و ادعاست خدای عزوجل  
 این است و این دو روز و وقت شریفی از برای بندگان خود گردانیده تا آنکه نزد <sup>سازد</sup>  
 او را بجا آورده و در کرد انداختن از منوع و عذاب خود و عیب نموده ایشان را در آن  
 بر امتثال نمودن بجهلای صالح و نافرمانی تقصیری که در بقیه هفته کرده و گردانیده است تا آنکه <sup>جمع</sup>  
 هم قرین طایفه در آن روز و از جمله چیزهای که موجب تقرب است و بقیه از این نماز <sup>در قرآن</sup>  
 مجید بکنان شده و در میان آنان اینها را مخصوص بزرگواران چنانچه فرموده یا ایها الذین  
 امنوا اذا قُری للقراءة من قبلکم فاستمعوا لیکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان <sup>کنتم</sup>  
 تعلمون یعنی اجتماع مؤمنان هرگاه در روز جمعه ندا شود بنماز بشاید بوی ذکر خدا  
 نماز است و چون بفرمودش را و اگر از یاد کرد از برای شاههاست اگر آیند در این ایام شریفه <sup>بیت</sup>  
 و تاکید بسیار افی شده و کسی که بطنی از معانی دارد بان آگاه میشود و از هم ترین <sup>نما</sup>  
 بقیه از نماز بگذرد اگر دست بپراکند این شریف است که عرض اقصی از نماز ذکر خداست که  
 در وقت اول نماز کردن و متر اینکه نماز منی از بیایم و منکرات میکنند این و امتثال <sup>بیت</sup>  
 و این هنگامی تمام میشود که توجه بای بخدای عزوجل نموده ملاحظه کند عظمت او را و این ذکر  
 اگر و ذکر کبر است چنانچه در بعضی از تفاسیر مذکور است چه جای آنکه مطالب ذکر باشد <sup>بیت</sup>



واجب است که اتمام باین ناز بود و زیاده از نیازها و متجاوز شدن باین ناز  
 خدای عزوجل و ایشان در برابر او و باین که در خدمت او و هر چه مندرستند بظایر  
 بعد از آن که ایشان مقدمات ناز نموده وظایف آن روز را بجای آورده باشند در پاکیزگی  
 بدن و استعمال بوی خوش و عطرستین و سر تراشیدن و شارب و مناخن گرفتن و غیر این  
 باطل صاف و عمل با خلوص و نیت خالص چنانچه در ملاقات پادشاه دنیا میکنند و قصد  
 از این وظایف باید که رفاهت و راحت نباشد که سر را به رانندگی و بعد از آن هر چه  
 ظاهر شود و هر چند آن که ممکن باشد بسیار کردنی مطالب و اگر ثواب براهها مرتب شود  
 بسبب عمل مقدمات این ثواب تو به قصد انظار مضاعف کرد **فصل** و اما ناز بعد از  
 و بعد قربان پس در دل حاضر کردن که این ناز در روز عظمی و همین شدن و در  
 بخشهاست بر کسی که روز و قربان او قبول شده باشد و وظایف اهل اقامت نموده باشد  
 و باز آن خشیع را در نماز و در آشنای آن و پیش از آن و بعد از آن تسبیح بسیاری بخواند  
 که علمهای خود را قبول کند و تقصیرات را عفو نماید و در باب در خود چهار غایت آنکه عمل  
 در شود و حیران گردی و از حیران الهی منع شده بی پاره و پاره بانی چنان روز عظمی است که  
 جامه ناز پوشد بلکه عید است که از تقدیرات الهی بمن و از منافقه در حساب و عید کوی  
 سالم باشد و علمهای شایسته معنی پیدا شود و باید که استقبال این روز بیکه با عید در

در روز عید میکردی و از وظایف و اسباب و استکمال اقبال کردن بیاطن بخدای عزوجل  
 برابر او ایستادن شایسته که قبل از مناجات و خضوع در نزد آن کوی و فرج و خوشی را در آن  
 بچیزی مگردان که از برای آن او نه شده از مناع دنیا بلکه باید که فرج تو بکثرت احسانهای  
 الهی باشد که در آن روز یکی که مرشد تجارت اخوت شده از مناع دنیا بلکه باید که فرج  
 بکثرت احسانهای الهی باشد که در آن روز یکی که مرشد تجارت اخوت باشد با خدا معامله کرده  
**فصل** و اما ناز آیات پس حاضر کردن در آن وقت هر گاه ای اخوت و زلفها و گرفتن آفتاب  
 و ماه و بتو که قیامت و ترسیدن و دمان و خوف ایشان اگر رفتن و فید کردن و عقوبت نمود  
 و هلاک ساختن را و بسیار دعا کن و خشیع نماز و پادشاهی افتاد که بجز ظاهر و باطن و درین  
 در عبادت از آن بختها و در بر گشتن نور بعد از آن که پرتو شده باشد و در مساهله بودن  
 بعد از عصیان و لغزش و باز گشتن بخدا از گناهان خود و تو به خوبی بکن شایسته خدای  
 عزوجل بر تو لطفی بکند در حال تنگدستی و سر به پیش و از تقصیرات بخل باشی یا بشکرت  
 تو قبول کند و با تو مساهله نماید و در گناهان حضرت امام دین القادری هم فرمودند که  
 بفرج و اضطرار بدین ایام برای گرفتن آفتاب و ماه و منی نرسد مگر کسی که از شیطان ما  
 باشد و هرگاه یکی از این دو واقع شود بفرج بخدا نموده و باز گشت بیوی آن کند و حضرت  
 امام رضا هم فرمودند از برای آن در گرفتن آفتاب و ماه ناز واجب شده که این علامت



از علامهای خداوند دانست که از برای رحمت ظاهر شده با از برای عذاب و حضرت  
 پیغمبر و دو مرتبه داشت که امت او در آن حالت پیورده کار و رسم کشیده خود پناه  
 بردند تا آنکه سر از ایشان دور کرد اندو از مکر و همت ان ایشان حفظ کند چنانچه  
 از قوم یوشن عذاب را دور کرد ایندهنگام که تفرغ نموده پناه با و بردند **فصل سزادار**  
 از برای نماز گذارنده است که مشغول گردد و سبک از نمازها بگذرد و در وقت ابرود  
 حضور بعد از نمازها اخبار بسیار وارد شده و آنچه از ذکر نافست ذکر است که مداومت بر آن  
 شود با امر اکثر اوقات مواظب بر آن شود با حضور قلب و حضور غایت ثمر عبادت و ذکر  
 اولی اورد و امری و جویان و محبت است و در آخر آن و محبت محبت ذکر است و مطلق  
 از ذکر است است در هر که بنده در ابتدای او مکلف است با یکم دل و زبان از او سوسمائی  
 گردانند متوجه یاد خدا گردد و هرگاه توفیق مداومت بر آن یافت آن بان که غایت یکم  
 او میکنند دل او جای میکند و هر که محبت پیغمبر را بداند او را بسیار میکند و هر که با  
 چیز بسیار میکند اگر چه مکلف باشد از دوست میدارد و هرگاه بداند خدا انی گرفت  
 خدا مطلق میشود و در وقت بودن مساوی خدا از وی مفارقت میکند و باقی نماند  
 ذکر خدا و هرگاه انی با و گرفته باشد چنانچه از آن برسد از و از عواقب و موانع مطلق شد  
 لذت میدهد از برای آنکه ضرورت چنانچه مانع از ذکر خداست و بعد از موت مانعی باقی نماند

نماند و کار گذارنده میشود همان او و میان محبوب او و سرور او عظیم میشود و از زندان کسری  
 منع بود از اینچنین با و داشت حل می شود و آدمی بگذارد از این انی لذت برسد و تا  
 در میان خدا توفیق نماید و از ذکر بگذارد تا بداند اما دعا و عبادت چنانچه در حدیث مذکور  
 شد و حضرت امام محمد باقر **و در باب در بیان آن الذی یستکبر عن عباد الله** سید عالم **همین**  
 و آخر پیغمبر هر که تکبر مینماید از عبادت من بزدی داخل جهنم خواهد شد و حال آنکه خواند  
 و حضرت فرمودند و از عبادت دعاست و بهترین عبادت دعاست و در ایشان ابراهیم را  
 علم فرمودند و دانست که حضرت ابراهیم بسیار دعا میکردند و پروردگار میداد و تحفه از آن  
 پرسید که چه عبادتی افضل است فرمودند هیچ عبادتی نزد خدا افضل از آن نیست که از وی  
 شود و آنچه نزد اوست از وی طلب شود و هیچکس مشغول نیست در نزد خدا از کسی که تکبر نماید  
 عبادت خدا و سوال نکند از آنچه نزد اوست و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند که محبوب  
 علم از نزد خدا و روی زمین دعاست و اخضرت و بسیار بسیار دعا کننده بودند و نیز فرمودند  
 دعا کلید بر آمدن مطالب است و کلید دستکار است و بهترین دعا آن است که از سینه پاک شود  
 بر هر کاری صادر شود و مناجات با خدا کردن بسیار است و اخلاص و امتثال سبب جلا  
 و هرگاه قشربش و اضطراب زیاد شود پناه بخدا باید برد و در مصابح اکثر بندگان از حضرت  
 حضرت صادق **و در باب که حفظ کند ادب دعا را و نظری که چه کسی را بخواند و چه کسیت بخواند**



و از برای چه بخوان و حفظ موی و معنوی و اخ و فک و بدله معاینه کن علم او را با آنچه خدا  
لست و اطلاع او را با حق تو و آنچه از خود و با خدا در دل تو پنهانست و راه نجات و هلاک  
تا آنکه خوانی خدا را بخوبی که هلاک تو در آنست و تو گمان بری که نجات تو در آنست خدا کی  
فرموده و بدهد و الا انسان بالش و عاشر و آخر و کان الانسان عجولا یعنی ادبی دعوت میکند  
چنانچه دعوت بخیر میکند و ادبی بی ناست و فکر کن که چه چیز را سوال میکنی و از برای چه میخوانی  
و دعا است که تا تو مقدار فرما بدی و احق باشد و در راه خدا بگذری و تو را  
اختیار میکنی و جمیع امور ظاهری و باطنی را بخدا و کلامی و هرگاه شرایط دعا را بجا نیاوری  
مباشی زیرا که خدای عزوجل چیزها پنهان و پنهان تر از اینها را میداند و گاه باشد که دعوت  
بخیری که خلافت از او نیست تو داند و بداند که خدای عزوجل اگر ما را او بداند که دعوت  
با خلاص او را بخوانند و بفضل خدا اجابت دعای ما میشود و چه جای آنکه صانع اجابت شده  
کسیکه بشرابطه ایمان ناید و انحراف فرمودند هرگاه ایمان کنی با آنچه گفتیم از شرایط دعا  
ساری باطن را از برای رضای خدا پس بشا است با تو را بیک از آنچه با آنکه بعضی سوال کرده  
بجای تو رسد یا از چه سوره از برای تو چیزی که عظیم تر از آن باشد که سوال کرده و با آنکه  
شود بلائی از تو که اگر بنویسی در راه هلاک کردی و نیز از آنکه بعضی میگویند که اینها را  
و فرمودند که این عجبی است از دعا یعنی کسب که اجابت مفضل نماید هرگاه ما را بخواند پس

با خضر گفت که چرا ما را میبینی معجوب نشود و فرمودند این آنکه کسی را چیزی از این نیست  
و چیزی را سوال میکنی که بفهمی خدا را بخدا داشتن معنی نیست و بسیار ماکرون با  
بودن از خدا از علامت آنکه خدا را خدا و گذاشته زله باری او کرده و هر که نداند که خضر  
و باطن و رحمت و توان خداوند و مقلد است حکم بر خدا میکند سوال کردن کان میکند که سوال  
و علم است و حکم بر خدا کردن جوان بر خدا من است **باب سیم** در تلاوت و تلاوت خضر  
فرمودند توان خدا است از صلاک و ظاهر و پنهان آنچه را می بیند و مستحکم است از تلاوت  
و غیر آن میگوید اندک تیرگی چهل روز و جاهای پنهان را روشن میکند و پناه است از هلاک  
در راه است آنکه راهی بیرون شدن است از قضا و از دنیا با خون میرساند و کال پنهان  
و همچون از قرآن عدول و انحراف نموده مگر آنکه بجهنم دشت و بنور نورند من اول کسی که  
عزیز جبار و سرور زیات دارد و خواهم شد و کتاب خدا را قبل پنهان بر خدا و در خواستند  
استغفار و در خواهد شد و از ایشان خواهی پرسید که چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت  
حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه در میان آن که پرسیدند و چون حضرت فرمودند این بود که بر  
کر تلاوت قرآن کن و عمل بان نانی و بداری خود را بر واجبات و شریعتها و حلال و حرام  
و از پنهان و شب زنده داری نانی و بداری خود را بر واجبات و شریعتها و حلال و حرام  
و از پنهان و شب زنده داری نانی و تلاوت کنی از او شب و روز و هر گاه



از جانب خدا بندگان او واجبست بر هر سلفی که هر روز و هر وقت خدا نظر کند اگر چه  
 امر باشد و بداند که واجبست بکتابهای قرانت و هرگاه در مقام شود بقاری قران  
 خواهد شد که بخواند بلند شو پس در پشت بکدام پیغمبران و صدیقان که بلند و تیره تر از آن  
 خواهد بود و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که در مقام قران خواهد آمد پس هر چه صورت  
 نظایان شود و بر مسلمانان خواهد گذشت و خواهد گفت این است از ما پس از ایشان  
 گذشت بجا است پیغمبران خواهد رفت و خواهد گفت این از ما است و از ایشان در گذشته  
 بجانب و ششکان معرب خواهد رفت و خواهد گفت این از ما است تا آنکه بجانب خدای  
 خواهد رفت و خواهد گفت خداوندان فلان را در داد و پاد و روزهای کرم او را بشکلی  
 گذرانیدم انداز و ریزه داری و شبها او را بپنجوی بسیر کردم از راه عبادت پیغمبر و با آنکه  
 بود و فلان بن فلان داد و روزی که نشد و نگذاشت و شب او را بپنجوی نگذاشت و پیغمبر  
 نکرد پس هذای غریب جل خطاب بقران خواهد کرد که داخل کردن ایشان از ابره است بقدر شایسته  
 ایشان و قران بر پا خواهد ایستاد و گروهی متابعت از او خواهند نمود و مؤمن خواهند گفت  
 بخوان و بلند شو پس مؤمن خواهد خواند و بلند خواهد شد تا آنکه هر کسی بترسید و خواهد  
 رسید و رانز تیره تر از او خواهد بود و از حضرت پیغمبر که حدیث باین مضمون نقل  
 شده باز یاد می آید و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر و فرمودند بخوانند

قران بگفتند و از آنهای عریان و بی حجاب از تنهای غاسقات و صاحبان کبریا و از برای آنکه  
 آمد بعد از این جماعت که در وقت تلاوت قران او از هار ابرو خواهد کرد و ایند بگوید مانند قما  
 و نور و حر و کران و هذا پوستی از چیز کردن ایشان تجاوز نموده خواهد بود و در لهای ایشان  
 و دلهای کسانی که افکار ایندند سرنگون خواهد بود و قبول چیز خواهد نمود و کسی از آن  
 معنی او بر قران تو تلاوت را پس بدو فرمودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند این  
 که ظاهر و واضح کردن حروف و کلمات و اعراب از آن وقت خواندن ظاهر کرد ایند و در  
 بخوان مانند خواندن شعر بسیار است و پراکنده بخوان مانند پراکندن رنگ بلکه در آن  
 سخت خود را بخوانند آن فرم کنند و بپرسایند و بنایند که قصد شما در تلاوت را خود سوره یا  
 و در روایتی دیگر فرمودند که در تلاوت حافظت نمودنست بر و قضا و اظهار از حق و خدا و حضرت  
 جعفر صادق علیه السلام فرمودند که در تلاوت است که ناف کنی و از خود را بخوانند آن بگو کرد آن  
 فرمودند قران بخون و اند و نازل شده پس بخوانند از آن بفرمانند و از حضرت پیغمبر  
 بخوانند و از او بگو می آید اگر توانست که یک خود را بگویم یک کلف بدارید و حضرت امام  
 صادق علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر و فرمودند از برای هر چیزی از پیوست و زیر هر قران  
 او از خود شواست و نیز فرمودند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام خوش او از خود  
 بودند در خواندن قران و جماعت مسلمانان بر وی خانه حضرت میگذشتند از برای شنیدن



او از لغزش و بی ایستادن و استماع قوافل ان میزدند **فصل در مباحث الشریع از حضرت**  
 امام حکیم صادق علیه السلام مرویست که هر که قرائت را بخواند و از برای خواندن آنرا که یکصد و یک بار  
 نکود و در باطن او اندوهی و غمی نباشد پس خوار و بختستان حذر سازد  
 خواهد بود و نهان کار شده خواهد بود زبان کار ظاهر و قاری توان عذاب  
 بسیار چیز را خاشع و بدن فارغی و جای خالی و هرگاه دل را خضوع گذارد برای خدا  
 شیطان از وی میگریزد خدای عزوجل فرموده و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان  
 الرجیم یعنی هرگاه قرآن خوانی پناه ببر از شیطان که از رحمت خدا دور است بخدا و عزوجل  
 و هرگاه خود را از سبب فارغ سازد دل او از برای قرائت قرآن بود میشود و عارض شود  
 دل که مردم سازد او را از نور قرآن و فواید آن و هرگاه جای خالی بکشد و از مردم عزلت گزیند  
 بعد از آن که دل خاشع و بدن فارغی داشته باشد روح و باطن او انس بخدا میگردد  
 خطاهای خدای عزوجل با بندگان صالحین را باید و لطف خدا را با ایشان و تشریف  
 لغز او با انواع کرامات و بذایع اشارات میداند و هرگاه جای از این شرب پیاپی بدین  
 حالت حلال بگردد بر این وقت و وقتی دیگر اختیار نخواهد کرد بلکه این را بهر طایفه و عباد  
 اختیار میکند زیرا که در این مناجاست با خدا بی واسطه و ملا حظ کن که چون چنان کتاب  
 و نامحبت و دل از این اجابت اوها و مینها منمائی و چون زمان میری حد و دان

از آدم تا اگر آن کتاب نیست غرض از پیش و پس چیزی نیست که او را باطل کند بلکه از جانب  
 خدا که کارها بر وفق حکمت و پسندیده است نازل شده و از اشرف بخوان و درین  
 ایامی که مشغول است بر وعده بهشت و عذاب بدیجه بنم تو فک کن و در مقام و موعظه ای آن  
 نادر و بر سر که از رعایت اقامت حروف منایع که در حد و **فصل در مباحث الشریع** از برای  
 ناپسند و قرآن است که عباد الهی را باید از جمله **فصل** کلام و علو قدر او و **فصل**  
 خدای عزوجل و لطف آن بر مردم و درین ستارن آن از عرش بزرگوار میزد بد رحبه  
 و دم و باید که نظر کند که چون خدای عزوجل لطف بر بندگان نموده برساندن معنای  
 خود را که صفواست قیام بذات حق بفهمای مردم و چون این صفت غلی موزد از برای ایشان  
 حرف و معنای که صفات او است زیرا که آدمی عاجز است از رسیدن بفهمان صفات خدا مگر بوسیله  
 صفات نفس خود و اگر نه چنان بود که کنه حال کلام حق در زیر پرده حروف مستتر گردد  
 از عرش و نه فرشتگان با همانند از برای شنیدن کلام او و از هم میباشند از غفلت سلطنت  
 افرادان مابین زمین و آسمان و اگر نه چنان بود که خدای عزوجل موسی را تابیت کرد و این  
 شنیدن کلام او را نمی آورد چنانچه کوه تاب مقاومت مبادی عقلی او را پیاورد از هم باشی  
 چنان است که مردم وقتی که میخوانند بفهمانند بعضی از جهاد پیاپی و برهان پیش و پس  
 و رو کردن و پشت کردن را و میدانند که حیوانات عاجزند از شنیدن کلام ایشان که از انوار



عظمایان را به حسن و قبح و نظم بدی که کلام ایشان مبداء و معاد است و از هر چه خیر و شر  
 بد و خیر است بهر مناسبت و عظمای خود را به اینها میسر میسازند و با و از هائی که وضع  
 میکنند و اینها را میسازند و مبداء و معاد و زبان و معنی و از آنی چند که میسر با و از آنها  
 و از اینها قضا میشوند و چنانچه بدن ادوی را از برای حرم و روح و غریب مبداء اند  
 همچنین او از کلام را شریف میسازند و برای حکمی که در آن درج میباشد و کلام خیر است  
 ایشان و بدی و قبح و سلطنت آن غالب و حکم آن در حق و باطل نافذ و قاضی است  
 و شاهد است پسندیده و امر و نهی میکند و باطل را طاعت و مقاومت در برابر حکمت  
 چنانچه سایر را طاعت و مقاومت در برابر شعاع افتاب میباشد و او را طاعت و مقاومت  
 حکمت میباشد و چنانچه چشم با طاعت و ملاحظه افتاب میباشد بلکه مقدار شعاع  
 در وی باید که عدد در بدن باشد و بر این بمطابق بود **فصل** و از جمله امور که از برای  
 تلاوت کننده قرآن تعظیم متکلم است و میز او را از برای قاری در ابتدای تلاوت و قرآن است  
 که حاضر کرده اند و خواهر عظمی متکلم را و بداند که آنچه میخواند از کلام اوست و بداند که  
 تلاوت کلام خدا را نمودن خطر بسیار دارد و هرگز از مزوره لا یتقوا الله و لا یطهرن فی من  
 نمیکند مگر پاکیزگان و چنانچه ظاهر جلد قرآن و طاعت آن محفوظ است از ظاهر و باطن  
 مگر آنکه باطن باشد همچنین باطن معنی از ارمیت و خیر کی کرد از محبوبیت از باطن

مگر آنکه از هر بدی منقطع و بنور تعظیم و احترام نورانی باشد و چنانچه هر دینی صلاح است  
 تلاوت و عروفتان و هر دلی قایل و سدید معانی از آن دارد و از جمله امور باطنی است  
 قلب خالص و خالان نفسانی است و این از تعظیم بهر یکد از برای آنکه کسی که تعظیم کلام را  
 میکند تلاوت آن میباشد سرور بان میگرد و این بان میگرد و از آن حاصل میشود  
 و در قرآن مجید چیزی چند میباشد که اول بان آن میگرد و هرگاه قاری اهل آن دان  
 باشد و چون آن کی و بفکر و غیر قرآن و حال آنکه سرور جاهای با فروع و تقاضا  
 و کسی که در چنین جای فکر او سر کند نکرد چیزی دیگر نمیکند و از جمله امور باطنی قائل  
 و این اوست و برای همین قرآن از برای آنکه گاه میباشد که کسی فکر در غیر قرآن نمیکند اما  
 انکشاف بیندن آن از خود نمیکند و توان دل نمیکند و مقصود از قرائت تلاوت خدای  
 فرموده افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوبها فیه ایفا قائل در قرآن نمیکند یا  
 قلی بردهای ایشانست و از برای اینست که مست شده که بر تیل و تانی خوانده شود از برای  
 زینت عجب ظاهر قائل در باطن متبر میشود و حضرت امیر المومنین سلام الله علیه فرمودند  
 نیست در عبادت کردن دانستی نباشد و در تلاوت قرآن کردن نباشد و هرگاه  
 نباشد باید که فکر بخواند و از ابد در معنی الله عنه مروی است که شبی که حضرت پیغمبر ص  
 علیه السلام این آیه را مکرر میخواندند آن تعظیم فائز عبادت و آن تعظیم فائز است



الحکم یعقوب اگر عذاب کن ایشانرا بندگان قرائند و اگر بیامری ایشانرا تو فاعلی بر هر چیزی که  
 تو بکنی است **فصل** و از جمله امور بالجنه نفیست و ان عبارت است از آنکه از هر آنچه  
 آنچه مناسب این ایست آن برای آنکه قرآن شملت بر ذکر خطاب خدا و ذکر افعال او و  
 احوال پیغمبران و ذکر احوال جمعی که نکذیب پیغمبران نموده اند چون هلال او شده اند و ذکر احوال  
 و نهما و ذکر هشت و دوزخ امتا که صفات خدا مثلا اولی کلمه شیء و هو التبع البصر  
 چیزی مثل او نیست و ان شتوا و بیاست و ایة الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز  
 المتكبر یفعل ما یشاء من فیما یشاء و السلام از نفیها و امان دهند و مطلق  
 چیز و هر کس و غالب و غیر کننده نفیها و بزرگوار است و باید که تا قبل در این مضامین  
 بکنند تا اسرار آنها ظاهر شود و در تحت اینها مضامینی بسیار پنهانست و ظاهر نشود مگر از  
 کسانی که نفی بافتند و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه اشاره باین نموده اند  
 فرمودند حضرت پیغمبر **افخر** اللهم تخفی علی ما شئت من در پنهان میکنند یکی خدا  
 و فی جمل بعضی از بندگان نفی در نفیست و ان دان که بیشتر باشد او را نفیست  
 من یرکت الخفیه و منیده ام و باید که هر بنده حویص باشد بر طلب این نفیست و اما  
 ذکر افعال خدا مثلا ذکر افعالی است و این و باید که قاری این افعال صفات او  
 نماید زیرا که فعل دلالت بر فاعل میکند و غنط فعل دلالت بر غنط فاعل این را

آنست که در فعل فاعل را مشاهده کند و فعل را و هر که خدا را شاکست و بداند او را  
 چیزی و میداند که از خدا موجود شده و بازگشت او بخدا خواهد بود و بیب خدا از برای  
 او بنده شده و هر که خدا را ندیده در هر چه و بداند که با او را شناخته و هر که او را شناخته  
 میداند که هر چه از خداست باطلست و هر چیزی ها لکت مکررات خدا و اما ذکر  
 پیغمبران هرگاه بشود که بجز کفیت نکذیب که نموده اند و چون ضرب و قتل و استن  
 شده باید که نفیست مستحق بودن خدا را از پیغمبران و از کسانی که پیغمبران ایشان  
 شده و آنکه اگر هر را هلاله سار و چیزی از ملک ان کم نکرد و و هرگاه نفی ایشان را در  
 او بشود باید که نفیست در دست خدا مراده او را در بای کرون موافقا احوال کثانی که نکذیب  
 پیغمبران کرده اند مثل فرمود و شود و اینها ایشان واقع شده باید که از این حرفها را نشد  
 اخذ و غضوبت الی ما در باطن خود در باید و مضیب او از این در حق خود عبرت گرفتن  
 و آنکه اگر غافل گردد و خلاف ادب نماید و بفریاد شود بسیار باشد که عذابی او را  
 و همان قفسه در آن جاری شود و همچنین است هرگاه وصف هبت و دوزخ را بشنود  
 و سایر آنچه در قرآن واقع شده ممکن نیست استقامت ایچرا از ان فیهل میشود از برای آنکه  
 مطابق ندارد و مضیب هر بنده از ان بقدر است که در زبان شده و هیچ خوشکی  
 نیست مگر آنکه در قرآن موجود است **فصل** و از جمله امور بالجنه خالی بودن دل از غفلت



فهم است از برای انکه پیشتر مردم متوجه شوند و فهم معنیهای قرآن از راه سیهای و مجازات  
 که سلطان بردهای ایشان او بخیر و عجایب قرآن از ایشان پنهان شده حضرت پیغمبر  
 اگر سلطان افاضه راهی بردهای فرزند آدم می بود هر اینه ملا حضرت باطن عالم را مینمودند  
 قرآن از امور باطنیست از برای انکه بر بواطن دیده میشود و نیز بواسطه ظاهر و باطن  
 مانع فهم است چهار چیز است اول انکه هر حرف معنی مخصوصی دارد باشد با تکرارها  
 انبج بگوید و متولی حفظ این سلطان نیست که بقرآن مکتب شده تا مردم را از فهمیدن معنی کلام  
 خدا بگرداند و همیشه ایشان را بر تکرار حرف میدارند و باینکه از تکرار این حرف انبج  
 نهاده و این چنین که نامش مقصود غایب حروف است با این حالت و چون توانستند که  
 معانی از برای او ظاهر شود و هر کس که باین بلبل و زبان بردن سلطان شود پیشتر متفکر  
 آن شده خواهد بود و دوم آنست که مقلدند و باینکه تقلید میکنند و بدان میگردند و طبع  
 او تعصب آن مذهب جای گرفتار محض میباشد اینچنینند و بی آنکه بر بصیرت و مشاهدات  
 رسیده باشند و این چنین که پابند چیز است که اعتقاد کرده و این اعتقاد او را از ظاهر  
 حقاقت نمیتواند و اگر روزی از دور در خفا شود و معنی از معنیهای که مخالف است  
 او است ظاهر شود سلطان تقلید و عمل میکند و با او میگوید چون این را بخار  
 و حال انکه خلاف اعتقاد پدران است شتم انکه معنی باشد بر کاهی یا معنی باشد بکیر یا

یا مبتلا باشد و هر چه بدینا انجان هوای که مناسب آن شود بر آن سبب غلبت  
 و ترک گرفتن میشود و این مانند رنگیست که بر اینر باشد و از برای اینست که حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هرگاه امت من تقیم طلاق و فقه نمایند و اسلام  
 از ایشان سلب میشود و هرگاه ترک کنند و معصیت و عداوت از برکت حق و پیغمبر خدا  
 و جمل درینم و تذکر انابت و باینکه کثرت را شرط کرده و فرموده تفرقه و فکری بکنند  
 یعنی بپناهی و یاد بود است از برای هر بنده که بخدا بازگشت نموده باشد و فرموده و ما  
 میگویم که امن بپیغمبر میگویند که نمیشود مگر کسی که بازگشت فرموده تا این که از ابواب پیغمبر  
 نیست که میگویند صاحب عقلها و هر که منافع و نفع دینار اختیار کند و نفع دنیا  
 لغو از صاحبان عقل نیست و از برای اینست که اسرار قرآن بر وی مکتف میشود و چنان  
 است که تفسیر ظاهری را خواند و اعتقاد نموده که کلام قرآن معنی بیچاره نقل شده است  
 و آنچه مقلول نباشد تفسیر بر اینست و هر که تفسیر برای کند در حجم جای خواهد گرفت  
 این چنین کسی معنی پیرای را فهمیده و معنی کلام حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه را فهمیده  
 فرمودند مگر انکه خدای عز و جل عطا نموده باشد بر بنده فهم قرآن و اگر چنانچه معنی قرآن  
 بدان میورد که نقل شده بنایست که مردم در آن خلائی بکنند **فصل** از جمله امور باطنی  
 مخصوص است و انبیا و اولاد از انکه فرض کنند که او است مقصود از هر خطاب در قرآن



هرگاه امری با منی بود تقدیر کند که اوست ماحور و منی و هرگاه وعده بر هبت و عذر  
 بجهنم بشود نیز از این بگذرد و هرگاه مقصود اولی را بشود و بدانند که مقصود <sup>نیت</sup> هبت  
 نیست بلکه مقصود عذر گرفتن است و اخذ آنچه بان احتیاج باشد و هیچ قصه در <sup>نیت</sup> قرائت  
 مگر آنکه ذکران در حق پیغمبر است و از برای فایده است و از برای اینست که خدای تعالی  
 فرموده که ما شئت بر نودا که بجز از قصه پیغمبران بر نودا چیزی را که بربان دل و <sup>نیت</sup> قلب  
 کرد و پس هر بنده فرض کند که خدای عز و جل دل او را ثابت میدارد بر ایمان با پیغمبر و میجو  
 از احوال اینها و صبر کردن ایشان بر ادا و ثابت بودن ایشان از برای انتظار پاری از خدا  
 و چون با خود این را فرض نکند و حال آنکه قرآن بر حقیقت پیغمبر و تنهایی نازل شد  
 بلکه قرآن شفاعت و هدایت و حق و نور است از برای علل ایشان و از برای اینست که خدا  
 مرد را از یک حرف قرآن عمنه و فرموده و اذکری و انعم الله علیکم و ما اتزل علیکم من <sup>الکتاب</sup>  
 و الحکم یعنی باید که بدین حد از بر شما و آنچه بر شما فرستاده از قرآن و حکمت خدای عز و جل  
 فرموده و لقد اتزلنا الیکم کتابا بینه ذکرکم یعنی فرستادیم بشما قرآن کرد و این احوال شماست و <sup>فرمود</sup>  
 و اتزلنا الیکم الذکر یعنی الناس ما نزل الیهم یعنی فرستادیم بشما قرآن را تا بپایان کنی از برای <sup>نیت</sup> مردم  
 بر ایشان نازل شده و فرموده که ذلك یضرب الله للناس امثالهم یعنی چه چیز خدا استعالی  
 و دمان مثلما داده و فرموده هذا بصائر للناس و هدی و رحمة لعلهم یوقنوا یعنی این قرآن <sup>است</sup>

باعث بهریت و دمان و هدایت و رحمتی است از برای جمیع مکررین باشند و  
 فرموده هذا بیان للناس و هدی و موعظة للنفوس یعنی این قرآن بیان حکم از برای <sup>نیت</sup> مردم  
 چیزها را و هدایت و موعظه است از برای پر هیز کاران و هرگاه مقصود خطاب <sup>نیت</sup> قرآن  
 یک یک از مردمان باشد و این شخص قاری یکی از ایشان است و تفاوت نیست میان او و <sup>نیت</sup>  
 و هم پس باید فرض کند که اوست مقصود از هر خطابی و بعضی از حکما فرموده اند این <sup>نیت</sup>  
 رساله را نوشته اند از جانب خدای عز و جل متضمن عهدهای الهی و نبوی و امل تا آنکه  
 نازلها امل در آن بکنیم و در خلوت و تداران استادگی بنماییم و در مقامها انظار اجاری <sup>ساری</sup>  
 با اینکه مناعت شما بکنیم **فصل** از جمله امور باطنی ماثور شدن است و این عبارت <sup>اینست</sup>  
 که دل او ماثور شود با شایه های مختلف از راه اختلاف ایمان آنکه او را از هر فیهی ماثور  
 و نشانی و نوی حاصل شود و دل او مصف شود باندوه و ترس و امید و غیر اینها و <sup>چند</sup>  
 معرفت تام تر باشد ترس خدا و عذاب احوال بر قلب ماثور خواهد بود و از برای آنکه در <sup>نیت</sup>  
 قرآن غالب است که کاسه شاکر گرفته اند یعنی بینی که هیچ اهر در قرآن نیست که متضمن <sup>نیت</sup>  
 و رحمت باشد مگر آنکه ضم شده بان شرفی چند که عارفان در سبیلان قاهر است مثل آنچه  
 لغفار یعنی بدستی که من او زبده ام و در عقب این چهار شرط ذکر شده که این نایب <sup>من</sup>  
 و عمل ما الحائلم اهتدی یعنی می امرم که کسی که توبه کند و ایمان را بیاورد و عمل خوب بکند <sup>اینست</sup>



مهندی بحق شود و مثلاً هر وقت که آن که از آن لغوی خست لا الذین امنوا و عملوا الصالحات  
 تو اوصایا الحق و تو اوصایا الصبر بعضی وقت عزمی که آدمی در زبان کار است مگر کسانیکه  
 ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند و با یکدیگر و صفت حق و بصیرت نموده اند و در این امر  
 شرط ذکر شده و در هر موصی که گفته ای یکی شده شرطی است که جامع است چنانچه فرموده  
 خداوند تعالی فیما بین الحسنین بنی محمد خداوند بیک بر یکو کاذب و نیکو کردن جامع است  
 و هر که متبع قرآن کند تمامی از آن اول تا آخر چنین و باید و هر که این را بفهمد سزاوار است که  
 او توبه و انده باشد و برای اینست که گفته شده هیچ بنده صبح نمیکند که تلاوت قرآن کند  
 و ایمان بان آورده باشد مگر آنکه اندوه او بسیار و فرج او کم و کوب و بسیار رنجیده آید و ثبت  
 او بسیار و راحت و بی کاری او کم شود و مژگان شدن بنده تلاوت است که بگرداند خود را  
 به صفت این که خوانده شده پس در نزد خداوند عذاب و عقید کرد اینند از ترس خداوند  
 کرد از ترس خداوند که باز و بیک که هر چه و در نزد خود میسر آید بر بندگان و وعده ما را  
 شود که با از خوشی پرواز میکند و در نزد ذکر صفات و اسمهای خدا از راه افتادگی انبیا  
 ان در پادشاه عظمی ان سر بر پیش افکند و در نزد ذکر کردن کاران چهره را که بر خدا  
 محالست مانند آنکه خداوند او را در دین داند و او را دایت سازد و مشککی در باطن میسراند از بر  
 از ترس کفایت ایشان و در نزد وصف بیست باطن او را بکنج شود از برای ایشان بان

و وصف بیست باطن او را بکنج شود از برای ایشان بان و در نزد ذکر حقیم اعضا او بپوشد  
 در اینان تو من و مراد از قرآن طلب اینها است پس در ل و از برای عمل است بان و  
 حرکت دادن زبان بجز مناسبات اساس است بلکه متعین گفت هر که تلاوت قرآن بزیان کند  
 و از عمل لغوی نموده باشد سزاوار است که ان واد باشد از ایه و من اعرض عن ذکر من فان  
 معین منک و بخشود و تهنیت می بیند هر که از بار من اعراض کند و تذکر ان شکر خواهد  
 و کور بخش خواهد بود که دانند و مراد از قیامت و از این کلام است که ایها الناس انتم الله و کما  
 اتیتمونی به ایها الناس ما توبوا و تلهوا انرا کردی و من خطره افکار انمردی و پروا نکردی  
 تو تله کرده میروی و از نظر لطف ما دور میگردی و حق تلاوت قرآن است که زبان و عقل  
 با یکدیگر شریک باشند و منصب زبان است که حرمان از دست و شمره بگرد و منصب عقل  
 تفکر معنیهاست و منصب دل پند کردن و متاثر شدن است بیان ایشان از منبها  
 و فرمان بردن ماموران پس زبان بمنزله اعطفت و عقل بیان میکند و دل پند میکند  
**فصل** و از جمله امور باطنی ترقی کرد است و مراد است که ترقی کند تا سخن را از خدا استماع  
 نماید از خود و قاریان سر و تیر و انداد نای آنها است که منته نقد بر کند که با وجود خدا  
 میخواند و در برابر او ایستاده است و خدای عز و جل نظر بوی میکند و از وی میشود و حال  
 کسی سوال و افتادگی و شکستگی و غارت و مرتبه بعد از این است که بدو بر پند کرد که با



خداوند جل و اعلیٰ خطاب میکند مظهرهای خود و باندان یا احسان خود با وی بران میگوید  
و مقام بنده در این حالت حیا و تعظیم و گوش داشتن و فهمیدن است و مرتبه بعد از این  
که در کلام متکلم را بپند و در کلماتها مشاهده کند و نظر او بر خود و بر غیر است و <sup>معلق</sup> متعلق  
گرفتن اغلام بان باشد از آن حیث که اغلام بوی شده بلکه غایب است و مقصود <sup>متکلم</sup> متکلم  
و فکر او موقوف بر آن باشد که اگر چنان در ملا حظ و مشاهده متکلم محو شده که دیگر  
منی پر دارد و این مرتبه مقرب است و آنچه پیش از این مذکور شدی نیز احباب الهی است که  
از اینها پیوسته است از رات غافل است و حضرت اما حقیق صادق هم از مرتبه اخراج  
بالجمله فرموده که خدای عز و جل بخیال نموده است از برای بندگان در قرآن مجید اقاریم می بینند  
فرموده در هنگامیکه حالتی الخفیت را در نماز روده که بروی در افتادند و پیوسته کنند  
و وقتی که پیوسته آمدند و این نسبت بحالت پیوسته اند الخفیت و فرموده اند که این ابر و احوال  
خود می خوانند تا آنکه از گوینده ان شنیدند و بعد از آن حیم من تاب معارفت معاینه کنند  
او را بیاورد و ثابت نماید و در این مرتبه حلاوت و لذت مناجات بسیار عظیم میگردند  
اینست که بعضی از حکما گفته اند که وقتی قرآن را میخوانند و حلاوت از آن می یافتند تا آنکه  
از آن بکفنی که گویا از پیغمبر می شود که بر امحاش می خوانند و بعد از آن مرتبه بالا تر می رود  
مظهری می خوانند که گویا از جبرئیل می شود که پیغمبر و الفا می نماید و بعد از آن خدای عز و جل <sup>مورد</sup> مورد

موردی نیز بالا تر که از متکلم بان می شود و در این هنگام لذت و عیش می یابند که بران نیز  
که در **فصل** در حمله امور را بجز پیرو حقیقت است یعنی خود را از گردانیدن از معقبات و قوت  
بر طاعت با وی داند و نظر میکند بجز بعین بر نماز خود پسند و هرگاه اهلای نیز بدین <sup>و</sup> و  
ملکان و خوانند انما را با خود نداند بلکه با صاحبان یقین و صدیقین داند و مشافقت  
که خدا تعالی او را با ایشان ملوک گرداند و هرگاه آیه غیب و نعمت کنعان و صاحبان غیب  
کنانها را با خود داند و فوض کند از راه ترس و بیم که او است مخالفه با آنها و حضرت امیر <sup>مهر</sup> مهر  
امامان با این فرموده در خطبه که وصف می کند از کائنات را نموده با بیکر هرگاه مکنز ندانید که در آن <sup>ساخته</sup> ساخته  
باشد و گوش و جان را بسوی آن منحصر می دانند و کان می کنند که صدای آن حسیم در گوش ایشان  
و هرگاه بنده خود را در توانا بر لباس تقصیر و لا خطه نماید الا خطه سبب قرب می شود از برای  
آنکه هر کسی که مشاهده بعد از همین قریب نماید خوی در وی ناشی میشود و اگر او را در قریب بر سر  
بالا تر می باند و هر کسی که مشاهده قرب در بعد نماید فرشته میشود با معنی که نور ابر و نیز و این <sup>مهر</sup> مهر  
در دست اندازی می رساند و هرگاه بنده از مرتبه الثقات بنفس خود تجاوز نمود در قرآن  
مشاهده فرزند آن کند نظر بحالات و اسرار عالم باطن از برای او منکشف میشود و هرگاه اهل <sup>محکم</sup> محکم  
تلاوت کند و حالت انبساط و شکستگی بروی غالب باشد و صورت هشت از برای وی ظاهر <sup>مستحکم</sup> مستحکم  
و مشاهده از انما کند که اگر از احوال معاینه پسند و هرگاه خوف بروی غالب شود صورت حسیم



از برای وی ظاهر میشود تا آنکه مشاهده انواع عذاب از اینها بدو سبب دهن این است که قرآن  
 مثلث بر سه گاه و اسان و بر سخت و دشوار چیزی که امید بان و ترسانان داشته  
 و این نظر بحسب اوصاف و استند بر کبریا و صفات رحمت و لطف بر بعضی اوصاف  
 و اخلاص و بحسب مشاهده کلمات و صفات قلب متغیر میشود در اخلاص و حالات  
 مستعد مکاشفه با وی مناسب اغاث و توفیق بان میشود زیرا که حال است که حال  
 بکمال باشد و حال آنچه شنیده میشود مختلف باشد از برای آنکه در وقت کلام دانی و کلام  
 و کلام صاحب غمت و کلام صاحب عقوبت و کلام جبار متکبر و کلام متواضع  
 که گویند و کند می باشد **باب پنجم در ذکره و سایر انفاقات خدای عزوجل در آن**  
 فرموده و اقیم الصلوة و اتوا الزکوة یعنی اقامت نماز و ایتان بزرگه بکنید و حضرت پیغمبر  
 هرگاه منع زکوة بشود باز میدارد و زمین بر کفای خود مراد حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که  
 خدای عزوجل زکوة را در قرن بصلوة ساخت و فرموده اقیم الصلوة و اتوا الزکوة پس هرگاه اقامت  
 نماز را بکنند و ایتان بزرگه نکنند همانست که نادرا اقامت نکرده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند  
 هیچ چیز خدای عزوجل بر این اشد واجب نکرده اند و دشوار از زکوة و اکثر مردم باین غفلت  
 میکنند که هر یک قبل از زکوة را منع کنند و من و سلمان نیست و اینست و از آن عمل  
 در این رقبه معروف فعلی اعمال صالحانها ترک نیست خداوند بزرگوار و بدینا است که عمل

بکنم و عالی کرد و گذاشتند و فرمودند هیچ صاحب مال خواه مظلوم و خواه غنی نیست که منع کند  
 زکوة مائش را مگر آنکه محبوس میباشد از اخذای عزوجل در میان بیکار و مستعد است  
 بدوی و عظمی بچند صوی بر زمین که قصد او را کند از آن گرفته و هرگاه بریند که آن  
 خلص میبازد تن در دهد و بعد از آن و بار هم بکنند چنانچه شنیده است و در هم میکنند  
 و بعد از آن طوق میشود در کردن وی و اینست آنچه در قرآن مجید وارد شده در سوره بقره  
 ما جلدوا به يوم القيمة یعنی رفته باشد آنچه عزوجل بان و رزیده اند در میان در بهامت طوق شود  
 در کردن ایشان و هیچ صاحب مال خواه شری یا کافر سفند یا کافر و نیست که منع کند زکوة مائش را  
 آنکه محبوس خواهد کرد این خدای عزوجل و در این تمام در میان بیکار و مستعد است  
 می ایدیم مال خواهد کرد و هر صاحب پیش او ابر پیش خود خواهد کرد و هیچ صاحب  
 خواه خرد سالان یا آنکه رسانان یا زکوة نیست که منع کند زکوة مائش را مگر آنکه خدای عزوجل  
 قطع زمین را با هفت بطرفی دیگر میگرداند بزرگ و می نماید و تمام و این است  
 که خواجه اینست که وضع زکوة شد از برای امتحان توانگران و اعانت در ایشان و اگر  
 مردمان او را زکوة ماها را بنمایند هیچ مسلمان فقیر و محتاج باقی نخواهد ماند و هرگاه  
 واجب گردانده مستغنی خواهند شد و در میان فقر و محتاج در گمنا و بهر شده اند  
 بکاهها و توانگران و سزاوارست بر خدای عزوجل که منع کند رحمت را از کس که منع رحمت

خدا یاری











که از ملکات بخلی که فرمان برده شود و هوای که ثابت آن کرده شود و عجب به نام  
 مردی بفرموده و خدای عزوجل فرموده اند و من بوی شمع فانی و لایسم المفلحون  
 هر کسی شریک از وی در کرد و دستار است و صفت عجل با این ظاهر میشود که عادت کند  
 بدادن مال و عجب چیزی مشطع نمیشود بگر بچو کردن نفس بوقار و قش آن نا  
 عادت شود و اتفاق مال با این معنی در از الودکی بخلی که هلاک کننده است بپا  
 مبارزه و پاکوئی آن بقدر داد است و بقدر خشودی بدادن و شرف ناک بود  
 بصرف کردن آن در راه خدا و معنی شکر نعمت زبیر که خدای عزوجل را برین  
 لغت در نفس و مال و عبادت های بیک شکر نعمت بدست و عبادت های مالی شکر  
 مال است و چه چنین است که بیک ملاحظه کند فقیر را اگر روزی بوی شکر  
 و عجایب با و است و مع هذا فضل انک اینقدر وجود نکند که شکر نعمت خدا را در غنی  
 از سوال بجای آورد **فصل** نذران برای اتفاق کننده آنست که غنیمت شمارد و  
 هرگاه در غنی و باطن بچشم برسد زیرا که این از جانب حق شناس است و دل مؤمن میان  
 انکشان انکشان خدای عزوجل است و بیشتر آن بسیار فرمود و شکران  
 و عده پایشان میدهد و او بقیع و منکر میکند و بعد از آن خلیل ملکی خاطر شکر  
 میشود پس باید که بخاطر ملکی مبارک است و در غنیمت شمارد و بیک نذران است که

که محتاج نذران فقیر را برال کردن در حدیث دارد و شکر اخاف بعد از سوال  
 ابو و بیت که سبیل فرموده و آنچه که منتهی است و این معنی است و بیک نذران  
 است که از بر لعناتی نامعلوم و قی فاضل یقین باید مثله در معنی و غنیمت  
 از آن ماه و مثل ذی قحط و ضار و اول آن و در غنیمت و بیک نذران است که اخاف  
 مستحق اینست که بچینی که دست چپ او نذران دهد است راست میدهد و این گناه  
 از عبادت در پنهان داشتن **عمر** امام حقیق صلا و فرمودند بخداست که صدقه  
 در پنهان فاضل است از صدقه در علان و اخفرت هرگاه مان غنیمت را میکند و غنیمت  
 از شب میکند است اینست بر میداشته کرد آن مان و کوشش و راه و بود و او را برین  
 مکرر کند و بدو خانه در پنهان مدینه میرسد و در میان اینهاست بنویسد و اینان  
 بنشاند و بیکه اخفرت فوت شدند و در پنهان انقضیه را با مکرر انشد که  
 این کار میکردند و **حرف** پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند صدقه پنهان غنیمت خدا را  
 فرمودند و حرف امام حقیق صلا و فرمودند هر چه را خدای عزوجل واجب کرد  
 اظهار آن بهتر است از پنهان داشتن و هر چه است است پنهان داشتن آن بهتر است  
 اظهار این اگر مردی زکوة مال خدا برده و شکر کند و ظاهر بفقرا و مساکین و بیک خواهد  
 و در این و آن محققها و در زکوة فقره و هر چه بیک اگر صدقه را پنهان نماید







تربیت بنیام مانند او که طفل خود را تربیت نماید صاحب صدقه در قیامت با حق ملاقات  
 خواهد نمود و صدق آن مانند کوه احد و عظیم تر خواهد بود و دیگر سزاوار است که انعام  
 از اخذ نمایند صدقه بنایند بر دعا و دعا و در حق و عیب می شود و دیگر سزاوار آن است  
 که بکس عطا کند که ثواب عطا بان پیشتر باشد یا بکس بجز کار و انعام و راستگو باشد  
 و نعمت را از خداوند و اجناس و غیره پنهان دارد و منوع باشد از روزی در راه خدا  
 و محبوس باشد در امانت برهن و عیال بسیار یا شکر معیشت با اصلاح قلب یا سبب از  
 اما باید که شان اهل علم و ایمان را از ذکوة واجب دهند قاتلینند که اندر این که اینها از  
 ملأ است در حدیث وارد شده ما با احدی از شما دوست می دارد که دست خود را بشوید  
 اب بود دست برادر مؤمن بریزد بر رویی که کثافت کاهان عظیم تر از کثافت بدنش پس باید که  
 کرد اندک احوال اهل علم و ایمان را بدهد و دیگر سزاوار است که انعام بکند به حال و عیال  
 بخیریشان نزد یک و بیک از ایشان هر که نزدیکتر باشد و یکس که انعام ایشان ان پیشتر باشد  
 و همچنین هر کسی که هم تر باشد در خبر وارد شده بهترین صدقه است که بخیریشان دادن  
 و ظاهرش آنست که بهتر بودن این اندازه مخالفت هوا و طبع باشد و وارد شده که صدقه  
 بپاشد که ما بیکر خویش محتاج باشد و ثواب بکند ندره برابر است و قرض بپسندد  
 بر امان بر بیت و صلح خویشان بر بیت و چهار و دیگر سزاوار است که هر روز صدقه بدهد

نماید و در اول روز مبارک نماید و در دفع بلا مبارک شود و دیگر سزاوار است که سائل  
 نکند مگر بفری در حدیث وارد شده که اگر سائل بکس نماند که در آنجا ببرد پس بدو سزاوار است  
 اطعام بنماید و بیک از آن که خواهد بود بکس عطا حق از آن سزاوار است که امید و دیگر سزاوار آن است  
 که سائل از غنیمت شمر مخصوصا سائل که از برای آن وقت قلبی حاصل شود که این عطا  
 صدق سائل است و هرگاه سائلی حاضر نکند و بخود بدکان شود که از غنیمت محروم شده و دیگر  
 است که هر چه در دستش است از حقش ببرد و در خبر وارد شده که اگر غنیمت نکند از برای بیک  
 محرومی کمتر از آنست و وارد شده بهترین صدقه است که بکس که برایشان باشد با غنیمت  
 قدری بدهد و سزاوار است که بیک از آنکه بجز این صدقه غنیمت با خیار مالک آن شود  
 و صدقه بخیر است کند در میان فقرا و در خبر وارد شده که صدقه بکس که از دهک است که  
 عطا نماید و دیگر سزاوار است که اجتناب نماید از مت کداشن و از آنرا پندن عطا  
 و فرموده لا یطلوا صدقاتکم بالحق و الا ذی یغنی باطل بکند صدقات و اینست کداشن و از آنرا  
 و نیز فرموده قول معروف و مفرق چنین صدقه بقیجه از ذی غنی و بخود بخیر و بخیر  
 للاح سائل بهتر است از صدقه که در عقبان از آری باشد و مت است که خود را عطا  
 نمائند و از این دانسته میشود بقرین استعاج جنایت با بقی بعد از عطا و در  
 فایض احسان نمائند است از برای آنکه ان باب هر ساند و از عواید خلاص می نماید



و در عین ایستادگی و مال حق خداست و حواله فقر نموده با وعده و روزی که برسد  
کان منزه و قائماید و از این باب عبارت است از علامت و سرزنش و معرفت نامحسوس و  
کشدن و غنیمت فرمودن و پرده درستی نمودن و سخت رسانیدن و سبب بسیار نمودن  
و تکیه بر قیاس نمودن و این دو فاش می شود از جهل با نیکو رضای خدای عز و جل و خیر  
که مالک و بخت دارد و از فراموشی گردانیدن فضل و فقر و حضرت امام و حقیق صادق <sup>ع</sup> فرمودند  
که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند هر که بداند که هر چه میکند یا هر چه میکند و در  
شکر و شکر کند و سبب را و توقع نخواست که می توان نمود بسیار و هر چه با  
کود باشد و در حق خود را باین عطف نمود و باین شکر از او بفرستد و این که هر کس  
از تو طلب نمود و در حق خود را ندانست و شکر از او نکرده و از او طلب خود  
پس تو به حق خود را بدارد شکر کند از او و از حضرت امام محمد باقر <sup>ع</sup> فرمودند  
روی نا صاحب باشد و میکند از زکوة بگوید و من از زکوة بی سهم و نام نبرد کرد  
فرمودند بده و نام ببر و مؤمن را بخوار کرد **فصل** مزار او را بر او بگذارد صدقه است که  
بداند که خدای عز و جل او نموده عطا کننده را که صرف حال و بی غنا بداند آنکه کفایت هم آن  
فایز کرد و آن برای عبادت و شکر خدا را بجای آورد و شکر عطا کند و باینکه او را  
و مدح وی بکنند تا آنکه نعمت را از خداوندان حقیق معین هم و و دست که فرمودند که هر

که هر که شکر کند و شکر خدا را نکند و حضرت امام حقیق صادق <sup>ع</sup> فرمودند خدا  
کرده راه زمان معروف با پرسیدند که کبش راه زمان معروف فرمودند و دست که مدح  
با آن بکنند پس کفران آن نماید و باعث آن شود که دیگر احسان بکند و باید که فایز  
تلاقی معروف را بکنند با بجز استطاعت داشته باشد اگر چه مدح و سخن خوب باشد و حق  
پس غیر هم فرمودند هر که با وی معروف نشود باید که تلاقی آن بکند و هر که عاجز باشد  
مدح آن نماید و اگر نکند کفران نعمت کرده و حضرت امام حقیق صادق <sup>ع</sup> فرمودند که  
امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند هر که بجای او در مثل آنچه بای شد تلاقی نموده و  
و چندان بکند شکر او را بجای او رده و هر که شکر کند که هم خواهد بود و دیگر مزار او را  
که عیبهای صاحب عطا دار پیمان کند و او را حقان شود و مذمت نکند و سرزنش نماید  
کردن هر که بوی چیزی ندهد و کار او را نبرد خود و نزد مردمان عظیم بشمارد و آن  
بعدی که او را از سطر برون بیرون بنزد تا آنکه شکر نباشد و حضرت امام حقیق  
در این و غایب این اگر هم بالله الا هم مشرکون بجز ایمان بنام و در مائذ اکثر مردم را مکرر با  
بخدا شکر کند فرمودند این ایمان در میان و روی است که میگوید اگر فلان بنویسد و  
شده بودم و اگر فلان بنویسد این بن بنماید و اگر فلان بنویسد عیال من هلا شد  
بودند یا منی بگویند که این رو از برای خدا شکر یکی قرار داده که روزی دهد و دفع بلا کند



پرسیدند اگر گوید که خدای عزوجل من را صلوات بخشد بواسطه فلان هلال و میسر  
 و مانند این <sup>بانی</sup> باکی باین نیست و دیگر سزاوار است که از مواضع شکر و شکر بگوید هم در اصل آن  
 و هم در مقدار و از کسی که مال و جلال نباشد قبول چیزی نمکند و پادیه برون احیاء  
 نکند و در حضور مردم سوال نکند از کسی که شرم از رد کردن و دیگر سزاوار است که دانسته  
 از کفنی زکوة معام که مضطربان نشد احیاء نماید تا خود را ضعیف داشته باشد  
 کائنات مال دیگر سزاوار است که نهان دارد و این نیست آنکه بپوشد و در میان و در نزد  
 و احیاء ظاهر نکرده و عفت و رزق داده باشد و برینست آنکه دلمای مردم و زیانها  
 ایشان سالم باشند و بدکان و عین و برینست آنکه اعانت نموده باشد عطا  
 بپنهان داشتن چیز و برینست آنکه محقق خون نموده باشد از خود ساختن نفس  
 شبهه مشرکان زیرا که حاضران شریک او میشوند در آنچه سزاوار است که  
 اظهار آن بنماید برینست اخلاص و صدق و سالم بودن از تلبیس حالت فقر و برینست  
 اسطاطاجه و عزت و اظهار عبودیت و مسکن و بری بودن از تکبر و بیاد  
 است شکوه و اینها را اگر بپنهان داشت و اظهار نمودن مختلف میشود باختلاف  
 نیتها و حالتها و مخفیها و باید که علم این بشود که موضع قیاس است **فصل**  
 سزاواران برای معرفت آنست که با احیاء که او را مضطرب گردانیده باشد سوال نماید

نباید بلکه نامشروع شود از سوال عفت نماید زیرا که در پناه خدای و پریشان نیست  
 و در قیامت حساب دور و درازی دارد و در حق حضرت پیغمبر با احیاء خود فرمودند  
 ای ایتیم نمکند گفتند یا رسول الله یا تو بیعت کرده ام فرمودند بیعت کنید که از مرد  
 هیچ چیز طلب نکند پس احیاء بیعت کردند و بعد از آن گاه میبود که ناز بانه از دست یکی  
 از ایشان می افتاد و از اسب فرودی آمدن برای ناز بانه و یکی نمکند که از این ده <sup>انحضرت</sup>  
 میفرمودند اگر یکی از شماها در پنهانی بردارد و پیشه هم را بسته برد و پیش پادشاه  
 و بان اب رو و چون امانت کند میفرماید بپوشد از آنکه سوال کند و فرمودند هر که  
 از ما سوال کند بری میبدم و هر که استغنا بریزد خدا او را فتنه میگرداند و حضرت اما  
 زین العابدین هم فرمودند ضامن میشود از راه اعتماد بر خدا این را که هر گاه کسی <sup>احیاء</sup>  
 سوال کند از کسی از الامر چنان شود که با احیاء سوال کند و حضرت در روز عرفه <sup>نظر</sup>  
 بدویشان کردند که سوال می نموند پس فرمودند این طایفه بدترین و دمنده مردمان  
 هر دو می بخند کرده اند این طایفه دوی مردم کرده اند و حضرت امام محمد باقر <sup>فرمودند</sup>  
 عبادم معجزم و معجزم معجزم که هیچ مردی نیست که در سوال را بر روی خود بکشد  
 مگر آنکه خدای عزوجل در پریشانی را بر روی او میکشد و نیز حضرت فرمودند که <sup>طلب</sup>  
 حاجات از مردم موجب سلب عفت و رفتن حیا است و از مال مردم ما پس بودن <sup>عفت</sup>



مؤمن است و طمع کردن بر پاشی حاضر است و حضرت امام عقیق صادق علیه السلام فرمودند شیع  
 ماکم است که از مردم چیزی سوال نکند اگر چه از کسی فرو باشد و فرمودند اگر بنا  
 بدانند که سبب سوال چه مقدار و مال دارد هیچ کس از هیچ کس چیزی سوال نخواهد کرد  
 و اگر کسی که از وی سوال میشود بداند که منع کردن چه مقدار نگاه دارد هیچ کس هیچ کس را  
 منع نخواهد کرد و فرمودند هر که با احتیاج سوال کند همانست که اشیاء بخورد و در  
 از حضرت امیر علیه السلام سوال کرد و گفت سوال میکنم از تو بروی خدا از حضرت  
 امر کردند که از این پنج زبان زدند و فرمودند سوال کن بروی پست خود و سوال  
 بروی خدای کریم **فصل** بدانکه هر چه در مال زکوة واجب میشود هم چنین از برای  
 حیدر زکوة نیست و انبساط است از نقصان حیدر برای زیاده شدن چیزی و برکت  
 از راه اضطرار یا اینکه افق بان برسد و یا از راه احتیاج یا اینکه بر طاعت داشته شود  
 و از معصیت منع شود و حضرت امام عقیق صادق علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر  
 روزی با اصحاب خود فرمودند ملعون است هر مالی که زکوة آن داده نشود ملعون است  
 که زکوة آن داده نشود اگر چه در چهل روز یک مرتبه باشد پرسیدند یا رسول الله  
 زکوة مال را دانستیم زکوة حیدر کدام است فرمودند آنست که افق بان رسد پس  
 و معانی که این استند متغیر کرد بدو و حضرت که بدیدند زکوةهای مردم متغیر شد

فرمودند یا صبا این را درین چه چیز بود گفتند یا رسول الله فرمودند آنست که زکوة  
 دیش شود یا بروی در افتد یا پای او بلغزد یا آنکه بیار شود یا خاری بیدن او رود و  
 شبیه اینها باشد و آنحضرت هر چه برای زکوة است ذکر کردند تا آنکه حسین چشم را  
 غم بردند و در مصباح الشریعة از حضرت امام عقیق صادق علیه السلام پرسیدند که هر روزی  
 از برای حیدر زکوة است واجب از برای خدای عزوجل بلکه بر هر موضع دو سید است  
 بلکه بر هر نگاه کردنی زکوة است و زکوة چشم است که منظر غیرت خطا نماید و  
 و مانند آن از عوام پوشیده شود و زکوة گوش شنیدن علم است و عکس و قرآن  
 فایده های بن از موعظه و نصیحت و هر چه بخت تو در آنست و این بمن از هر  
 و سبب مانند دروغ و عین و افعال اینها و زکوة زبان بصفت کردن مسلمانان است  
 بیدار کردن اینند غافلان و کثرت بیج زکوة غیر آنست و زکوة دست عطا کردن و جود  
 با آنچه خدای عزوجل بنوا تمام نموده و حرکت دادن این بنو مشرکین و منافعهای که مسلمانان  
 در زمان نبوتی خدایان متفع شوند و از آن بدیها کذا داشتن و زکوة پاسی در حق  
 خدا نمودن مثل زیارت صالحان و رفتن یحیی زکوة و اصلاح میان خود ملان و  
 و جهاد و هر چه در آن اصلاح قلب تو و سلامت دین تو باشد و آنچه گفته شد چیزی  
 که در اینها میمند و نصیحتها از بکار میروند و فرمود و اما چنین های که مطلع نمیشود بر آن



مکنند کان مقرب و با اخلاص بیشتر از آنست که توان شمرد و این نوع بندگان صاحب اختیارند  
 و اجماع ملاصق ظاهر و باطن ایشانست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند <sup>حضرت</sup>  
 زکوة دادن و نذرة بدادن است با شش <sup>روزه</sup> دانشناست <sup>خداوند</sup> خداوند  
 در قرآن مجید فرموده اند کتب علیکم الصيام کما کتب علی الذین من قبکم لعلکم تتقون یعنی  
 واجب شده بر شما روزه داشتن چنانچه بر کسانی که پیش از شما بودند واجب شده  
 و اینک بر شما واجب گردانیده ام از برای آنست که شما بدان گناهان اجتناب نمایند <sup>حضرت</sup>  
 پیغمبر فرمودند روزه سپریست از آتش جهنم و فرمودند روزه دارد در عبادت <sup>آن</sup>  
 بوجاهت خواب خوابیده باشد مادام که غیبت سلطان نکند و فرمودند که خدای عزوجل روزه  
 دوزخ از برای همت من برای انرا میدهم و روزه دارد و خشوع میدارد یکصد مرتبه وقت افطار  
 در وقتیکه خدای عزوجل ملاقات خواهد نمود و بگویند که نفس محمد در دست <sup>است</sup>  
 بوی دهن روز نماز در نزد خدا خوشتر است از بوی مشک و حضرت امام محمد باقر  
 فرمودند بناگذاشته اسلام بر پنج چیز است ناز و نذرة و حج و روزه و محبت اهل بیت <sup>پیغمبر</sup>  
 و این از امام دانستن حضرت امام حقیق مادی است فرمودند هر کس يك روزه رشتن <sup>کرم</sup>  
 از برای خدا روزه بدارد و تشنگی ببرد و نوز کند خدای عزوجل او را یکصد بار بوی  
 هزار فرشته و اگر از وی لطف دست ببرد و خواهد که بدو نشان خواهد داد

داد او را ناهارگاه که افطار کند خدای عزوجل او را خواهد گفت چه خوشتر است نفس تو <sup>نفس</sup>  
 توای خوشتر است من شاهد باشم که تحقیق او را از بندم و بنیای حضرت فرمودند خواب <sup>نزد</sup>  
 عبادت و سکوت و ایستادن و عمل و مقبول و دعای او مستجاب است و حضرت امام موسی <sup>کاظم</sup>  
 فرمودند در حواله نصف روزه بخوابد که خدای عزوجل روزی دارد در خواب طعام <sup>نفس</sup>  
 و بعضی از اهل اهل انش گفته اند اگر در روزه فضیلتی نباشد مگر ترغیب نمودن از خطای نفس  
 بمرتبه عالی که نشسته بر آنکه روحانی باشد هر این از فضیلت و تقرب از برای آن کافی بود  
 و وجه آنکه روزه سپاس از آتش است که دفع میکند عوارض شهوت و غضب که آتش <sup>نفس</sup>  
 در باطن او در میان باطن او فوخته میشود و در قیامت ظاهر میگردد چنانچه سیر دفع میکند  
 از صاحبش عوارض و شدی این را و وجه آنکه فرمودند مادام که غیبت سلطان نکند از <sup>است</sup>  
 که غیبت خوردن گوشت مرده است و این از غیبت از خوردن گوشت بدین بان وقت میباشد <sup>نفس</sup>  
 داشتن روزه بلکه از برای خداست و نسبت بخدا دارد و اگر چه نایم باشد تا از برای خدا  
 مانند شرافت که بیکر نسبت بخدا دارد اگر چه نایم از برای خداست از برای دوستی <sup>است</sup>  
 یک آنکه روزه باز داشتن نفس و روزه کردن چندی چند است و این اولی پنهانی <sup>است</sup>  
 در آن نیست که مشاهده شود و جمیع عباد هزار آدم شاهد میمانند و میبینند و <sup>است</sup>  
 بعضی از خدا که میبازند از برای آنکه عمل با طاعت و عبادت و صبر کرد و نسبت دارد از برای خدا <sup>است</sup>



جزای از جانب خداست و بس و دیگری داد این عبادت شکر نیست و معصیت و انست  
 که روزه در هم بشکند دشمن خدا را زیرا که وسیله شیطان شهوات و قوت شهوات  
 بخورد و شامیدن است و از برای اینست که حضرت پیغمبر فرمودند بدین معنی که شما  
 در فرزند آدم جویان میاید مانند جویان خفت پس راههای او را تنگ گردانید بگر  
 و شهوات و چراگاه شایان است تا دام که آبادان باشد نرود آنها را منقطع میشود و اما  
 که آنها نرود نایبند غفلت خدای عزوجل بر منته ظاهر نمیکند و از لایان عجیب میاید  
 حضرت پیغمبر فرمودند اگر چنان میشود که شایان بر دلهای فرزند آدم چرا میگرد  
 ملا حظ اسرار باطن عالم را میفرمودند و سبب خوشنودی در وقت افطار از برای خدا  
 در یافت توفیق از جانب خدا بر تلم کردن روزه و رسیدن ثواب و از برای عبادت  
 تقویت و رسیدن با نجر عبادت و سبب خوشنودی در وقت افطار از برای خدا  
 از برای خاموشان حصول غایت قلبی و این را که مستقام میشود از شکسته شدن قوت  
 شهوت و غضب که دل را تیره کرده بودند و بسبب شکسته شدن اندام و قوت  
 باعشان میشود که خدای عزوجل را معاینه عبادت نمایند که با کمالی بخت و اینست  
 ملاقات خدای سبب خوشنودی و امهت کام ملاقات خدای عزوجل مشاهده نمودن  
 ثواب در حق خدا از این اجزای روزه داشتن که امت نماید و معنی ملاقات خداوند

و وجه در آنکه بوی دهن روزه دارد باقی میماند که در آن حالت میشود خوش تر است از بوی  
 مشک است که سبب خوشنودی و معصیت میشود که در نزد خدا میاید چنانچه بدن آدمی در روزه  
 او میاید و اشاره باین شده در این معنی که میفرمود ما عند الله بان یغفر الذنوب  
 فان میشود و آنچه نزد خداست باقیست و چه نسبت است میان خوشنودی و معصیت  
 مشک زیرا که اول در حال و عقل و مغلوب بود و محبان و محو و صورت **نکته**  
 بدانکه روزه را شکر میاید روزه نمودن و روزه خصوص و روزه خصوص  
 آنها در نوع و عبادت است و بقی و فروع است از قضای شهوات و اقامه روزه خصوص با  
 داشتن کوش و چشم و زبان و دست و پا و سایر اعضا است از کما هان حضرت اما  
 حضرت صادق علیه السلام فرمودند هرگاه روزه بداری باید که روزه بداری کوش و چشم و موی  
 و چیزی چند چیز اینهاست و ندو فرمودند بنا به یک روز روزه تو مثل روز افطار باشد و  
 خبری دیگر این را ندان و فرمودند و اگر از جدا کردن از رسانیدن بخاموشی باید که  
 و فار و نیکین روزه بر ظاهر شده باشد و حضرت پیغمبر میفرمودند که زنی که روزه دارد  
 صیاد و در روزه است از خوردن طعام و طلبند و بان فرمودند که این طعام را بخور  
 که روزه اما حضرت فرمودند چون روزه و حال آنکه در شام بکسرت خود دانی بکسرت  
 که روزه از طعام و شراب تمام است و بنوعی پیغمبر فرمودند که روزه پیوسته است



و هرگاه ماعدی نماند و نباشد باید که غش نکند و علمای جاهلان نکنند و اگر کویا  
 خانه نماز باشد شام دهد باید که بگوید و در نماز و نیز اعتقاد و نمودند هر که عین  
 مسلمان کند و در او باطل میشود و وضو او شکسته میشود و اگر بر این حالت میرود و وضو  
 در حالت که حلال شرع باشد چه بپوشد که خدای عز و جل حرام کرده و فرمودند بسیار  
 داری میباشند که او را نصیب از دوزخ نیز از کسی و تشکی نیست و حضرت امام حسین  
 فرمودند یک دروغ گفتن موجب افطار و روزی میشود پس بداند که از نماز میباشند که هر  
 دروغ نگویند و فرمودند اینجا نیست که بپوشد بلکه مراد است که دروغ بر خدا  
 خدا و الله هدی علم التام بستر شود و میخ باطل شدن دوزخ بدروغ و عین و غیر اینها  
 از امور است که نقیصه موجب افطار نمیدانند آن که آن روز قتل شود و توانی بر آن عین  
 نه آنکه عینی نباشد و آن عهد میگوید بیرون نماند باشد چنانچه تحقیق آن در باب  
 گذشت و از برای اینست که این شرط را در روز و در حضور مذکور کردیم نه در روز و در غیاب  
 روز حضور حضور و در غیاب آن هم از صله های دن و فک و هدی و بنوی و ای  
 با کمال از غیر خدا باز داشتن و افطار در این روز محاصل میشود و بیک کردن در غیاب  
 اخوت و بیک کردن بنا کردن که از برای این باشد که این نوشته اخوت است و از آن  
 نیست صاحبان معرفت گفته اند هر کس هفتی در روز رمضان شود که در شب جان

افطار خواهد کرد بروی ملک گاه نوشته خواهد شد زیرا که این از راه عدم اعتقاد است  
 فضل خدا و ملک چنین است بر روزی که وعده شد و این رتبه پیغمبر و صدیقان و  
 و در مقابل کسی است که در وقت افطار اعتقاد بخورد که شکسته میشود و در چیز وارد شد  
 ظریف در روز و خدا دشمن تر از شکم پر از حلال نیست و هرگاه روز مداد در وقت افطار  
 در روز و در وقت افطار از امر سبب میکند بیکدیگر فایده روزی که شکستن دشمن خدا و شکستن  
 حاصل شود و بسیار باشد که در آن طاعتها میفرماید تا حدی که عادت شد که جمیع  
 از برای ماه رمضان و خیره میفرماید و طاعتهای لذتی که در آن ماه خورده میشود در چند  
 ماه دیگر خورده میشود و معلوم است که مقصود از روزی خالی بودن شکم و شکستن  
 هویت تا نفس متون و پر هیکاری بهم رسد و هرگاه از چاشت تا شب طعمی دارد  
 بشود و اشتها باز کرد و در وقت افطار قوی شود و بیک از آن طاعتهای لذتی که در روز  
 کرده البته لذت آن زیاده خواهد کرد بد و موت حضا عین خواهد شد و خراشهای که از  
 بود در این حالت بر آن بکشد میشود و روح سوز و ستیزان صفت کرد ایندن و طاعتهاست که  
 و سببهای شیطانت و در کشاندن بیدار و صفت کردن ایندن افطار حاصل میشود و مکرر  
 هم خوردن با این میشود و اگر افطار بخورد که در روزی که روزی نباشد و در شب بخورد و هرگاه  
 با طعام سبب نمیکند چیزی را در سبب با او در چاشت بخورد از روزی منفع خواهد شد



در شب عیادت بروی اسان نخواهد شد و شب قدر عبارتست از شبی که در آن چهره  
 چندان اسرار باطن عالم ظاهر گردد و هر که میان دل و سینه را ظریف و باز طعام گرداند الله  
 از این مغفرت و مژده ببرد و معده را خالی داشتن از برای کف اسرار کافی نیست  
 بلکه میباید که خیال را از یاد غیر خدا باز خالی گرداند و تمامی او را بپشت و صد ان کم  
 خونین طعام است **فصل در مضایح الشریعین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام**  
 روایت شده که فرمودند حضرت پیغمبر فرموده روزی سیرت و مغفرت این است که  
 عجایب است انانیت دنیا و عذاب اخوت و هرگاه روزی بپشت کن از روزی و آشنایی  
 باز داشتن نفس را از خواسته ها و قطع کردن همت و قصد را از پیوندهای شیطان و نفس  
 خونین از لذت بیاری بگردان کردن از استیلاهای او و دانستن با شو و زن و نان و در هر لحظه از  
 باشی که از رضای گناهان شغافا بی و باطن پاکیزه گردان از هر که در روز و وقت طلبت  
 باز دارد تو را از اخلاص و سعادتی از برای خدا حضرت پیغمبر فرمودند خدای عز و جل  
 فرموده روزی از برای سعادتی و عزای از امیدم و روزی از مادی های نفس و شهوات  
 میبرانند باعث است بر صفای قلب و پاکیزه کی اعضا و ابدان ظاهر و باطن و شکرت  
 احسان بپروردگار و زیادت تقوی و خضوع و کرم و ریشتر پناه بردن بخداست و  
 هست تخفیف حساب و موافقت کرد بدن حسان است و صبر و روزه و نایب پشیمان است

پشیمانی است و آنچه ذکر شده از برای کسی که عقل داشته و توان استعمال افراد یافته  
 باشد کافی نیست **باب مغفرت در سجده و زیارت مشاهده مشرف است خدای عز و جل و**  
**قرآن مجید و فرموده و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فانه**  
**عنی من العالمین یغفر الذنوب** و اینها واجب بر مردم حج خانه کعبه کون هرگاه که استطاعت  
 داشته باشد و هر که بر آن حج کند خدای عز و جل مستغفار است **حضرت پیغمبر علیه السلام**  
 فرمودند هر که میرد و حج نکرده باشد اگر خواسته باشد بر ملک بیرون خواهد بود و اگر خواست  
 بر ملک مضای خواهد بود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هر که میرد و حج نکرده باشد  
 نکرده باشد و مانع او نشده باشد حاجت که سبب هلاک او بوده باشد بامر حق گردان  
 حج ندانسته باشد یا پادشاهی که منع او نموده باشد باید که میرد بر پیوسته باشد یا نه  
 اخبار در فضیلت حج و عمره بسیار است که توان شد و در جای خود با کیفیت اعمال  
 و عمر مذکور است و اقامت در سر این دو فایده که مقربیت و وصول بخدای عز و جل و  
 بمنزه بودن از شهوات و بار ماندن از لذتها و اکتفا بقدر ضرورت در امتداد و جمع  
 حركات از برای خدا بود و از برای این بود که در مملکت های سابق کوشه نشینان از  
 عزت اختیار میکردند و سرگرمی ها را میگردانند و از مردم و حش میباشند و  
 آنکه بخدا انی بکینند و ترک لذت های نفس را می نمودند و مشغول می شدند بر تقوی و عبادت



میباشند از برای طبع و احز و خدای عزوجل در قرآن مجید مدح ایشان را کرده و فرمود  
 و در میان اینده و ما کتبناها علیهم الا متغوا و رضات الله فیهم کوشه نشین <sup>ن</sup>  
 و محمدنا اختیار کرده بودند که ما بر ایشان واجب نکرده بودیم بلکه ایشان از برای طلب <sup>ع</sup>  
 خدا میکردند و فرموده اند ذلك بان منهم مشین و رحمانا و انهم لا یبکون فی <sup>ان</sup>  
 بود که بعضی از ایشان داشتند و بعضی که شریف بودند و از قبول حق بگریز نمودند <sup>ن</sup>  
 انظر فی مندر بر شده و مان اقبال کرد و در مباحث کجوها و از یک مجرم از برای عباد  
 بودند و در آن سوره و در آن خدای عزوجل حضرت محمد را فرستاده از برای احبای <sup>ن</sup>  
 اخوت و تجدید است پیغمبران در سلوک راه اخوت و اهل طهارت از اخوت سوال <sup>کرد</sup>  
 از کوشه نشین و پیایان کردی در این دین فرمودند بجای آن برین است حیا و حج <sup>شد</sup>  
 و پرسیدند از حضرت زین العابدین که در قرآن مجید دارد شده فرمودند و در <sup>ن</sup>  
 دارند و چون متباد از ساجین آن بود که بعضی پیایان کردانی باشند که از برای <sup>ن</sup>  
 خدا از اوطانهای خودند و سعاد در این ملک منور شد لهذا الخیر برود <sup>دارا</sup>  
 قهر نموده و با طبع خدای عزوجل بر این امت انعام نموده باینکه حج و ان برای ایشان <sup>عجای</sup>  
 رها نیست کرد اینده و خانه کعبه را شریف گردانیده بر نسبت دادن بخود و نسبت <sup>ان</sup>  
 نموده تا آنکه بندگان و صدان نامند و اطراف آنرا حرم خانه خود نموده از برای تنظیم <sup>ان</sup>

آن و عزت و امانت میدانی گردانیده بود که حرم خانه خود فرستاد و او کند ساخته  
 حرام گردانیدن میدان می رختان و از او وضع نموده است بر مثال درگاه پادشاهان <sup>مکه</sup>  
 زیارت کننده و قصد از اینها بد از راههای ورود و در حالتی که موههای ایشان  
 زویده و در و هفتاد الوه و از برای حاجت از قاضی نایند و از برای حفظ و عزت <sup>ان</sup>  
 بظاهر و باطن افتادگی کتد با اعتراف یا آنکه منزه است از آنکه خانه پادشاهان و را  
 فرا گیرد باشد و این همه از برای است که مبالغه نکند با اعتراف بندگان در رتبه و <sup>ن</sup>  
 بیست و قصد بر فرا برداری ایشان تلمذ باشد و از برای اینست که علی چند فقره فرمود  
 اند که نفسها انیرا انما اگر نهند و عقلمای بعضیهای آن راه بنده اند مثلدی حرمها بکنها  
 و مکر تود نمودن در میان صفا و مرده و با مثال این احوال کمال رغبت و عبودیت <sup>ن</sup>  
 میشود زیرا که زکوة هر اهل بیت با فضل او و جبران معاصی است و عقل بان <sup>باعت</sup>  
 سنگین شود و بیت کرد و من خداست و بیاد ماندن از شکرانای حق میتوان شد <sup>ن</sup>  
 عبادت و رکوع و سجود بر نماز و امنیست از برای خدا با فعلی که هیات قراضند و <sup>ن</sup>  
 با تعظیم خدا کردن انی هک و اما توده های سبع و در حق من رضی با آن تعب و <sup>ن</sup>  
 بان انی و نه عقل را پی بردن بعضیهای اعدا و اهل بیت پس ایشان با آنها نمودن <sup>ن</sup>  
 مکر محض و قصد بر فرا برداری از آن راه که از خداست و مباحثان واجب است و <sup>عقل</sup>



انقرض داین مفرط و تقصیر بلع دایان انی نیست زیرا که هر چه را عقل میخیزد  
طبع بلع بان میباشد و بلعین بران کار و باعث بران میاشد و در بعضی وقت دور  
که کمال رقت و عبودیت ظاهر شود و از برای اینست که حضرت پیغمبر در خصوص حج و عمره  
لیک بجای حق تعالی و تائید حاجت میگویم تو را بگذارد حج از راه آنکه هفت و از راه  
عبودیت و رقت و محض این را در نماز و غیر آن نفوس میوند و هرگاه حکمت خدا  
مقتضی باشد که بخت و دم و بوطیلهای میاشد که مخالف هوای طبایع است و معاش  
طبیعی باشد مستشع باشد و در ایشان در علمها و بر طبع و زمان برداری و بر  
بنده باشد هر اینها را بجز اینها میماند و در میان انواع عبادت با اینها  
خواهد نمود و در پاکیزه ساختن نفوس و گردانیدن آنها از مقتضای بلع و خفاهاست  
رقت و بندگی و هرگاه باینکه کفیم متعین شدیم معنی که تعجب کردن نفسها از این  
افعال عجیب متعین شد از اسرار عبادت است و از آنچه کفیم ظاهر شد که هر  
کعبه نماید و قصد خدا را نموده و زیارت او را کرده و سزاوار است که بلفظی الهی سزاوارتر  
در وعده گاهی که مقرر شده و اشیا و اشیای خدای باعث آن میشود که با سبب ملاقات  
شود پس باید که بنده خود را از برای خدای عزوجل خالص گرداند و از شائبه و باطن  
سازد **فصل** سزاوار از برای قاصد حج و در هنگام توجیر بان و بیرون رفتن آن

از شهر است که در مکه او را طریقهها بنماید و قریب کند و بخالی و قطع کند ملاقات  
از غیر آنچه متوجیر است تا آنکه روی دل او متوجیر خدا باشد و با خود قرار دهد که باز  
از این سفر نخواهد نمود و از برای اهل و اولاد وصیت نامه بنویسد و متاسف از آن  
دیگر که از آن بان نزدیک و در برابر است و ایشان نباید با داب سفر چنانچه در جای  
مذکور است و حضور میسازد در فرستادن و پاکیزه ساختن آن از بشهر و بخانه پاکیزه  
و زکات داند و اعیان را بشکافد و قواضع نماید و در حدیث وارد شده که جز بجمع  
سحق و اتمام طعام است حج پسندیده جز آن نیست ندارد و بگوید که غلبه  
مخرج کردن و تلف شدن مال و بگذریم که در حج صرف شود معذله با هفتصد درهم میکند  
که در راه خدا صرف شود و باید که دل او را برسد و متوجیر از خدا باشد و عظیم شکر  
بر خدا که عبارت از اعمال حج و در نزد هر مری و سکون متذکر امری از امور آخرت  
که مناسب بان عمل داشته باشد و باید که ترک زینت و آرایش کرده و زینت مروت  
الوده باشد و سزاوار است که پیاده برود و اگر قاصد باشد حضور مادر میان عبادتگاه  
در خیر وارد شده که خدای عزوجل عبادت کرده شده بچیزی بجز از پیاده روی و قصد  
کم شدن خرج نباشد با وجود توانگری که در این هنگام سوار شدن بجز است چنانچه  
در حدیث وارد شده حضور ما کسیکه صیغف کرد بر پیاده روی و بدو شود در عبادت



کاهل نماید و خود را در شده اگر سوار شود و در نزد من محبوب تر است زیرا که این مخلوق  
 بر دعا و عبادت زیاد میشود و حضرت امام حسن بن علی ابن ابیطالب هم پیاده می رفتند  
 و شترها و بارها با آنحضرت کشیده میشد و گاه از برای کسی شتر یا اسب یا اسر میباشید  
 باید که بدل شک خدای عزوجل را بجای آورد بر آنکه این حیوانات را معجزی گوید که چنانکه  
 او شوند و شفقت آن کم گردد و هرگاه داخل بیابان شود در حالتیکه متوجه مقامات باشد  
 و مشاهده تعقیبها نماید باید که متذکر شود بیرون رفتن از دنیا را بسیار آسان تر است  
 و در زیارت و آنچه در این میان از هوشهای و بازها خواهد بود و باید که متذکر  
 از هود راه زنان هود نکند و بگوید و از حیوانات درند و عقربها و کبرا و آنچه در  
 میامد از آنها و مارها و منکر شود از حیوانات اهل و جزایان و حشرات قبری و  
 نهانی از او باید که در این جزایا در کردارها و کفاره ها و توبه ها و هوشهای قبری  
 و در وقت پوشیدن جامه احوام متذکر شود پوشیدن کفن و در آن پیچیده شدن را  
 و اینکه البته با خدا ملاقات خواهد نمود در حالتیکه در کفن پیچیده شده باشد و همچنانکه  
 بعد از در آمدن با خدای عزوجل ملاقات خواهد نمود مگر در زنی که مخالف رفتن دنیا باشد  
 و جامه احوام پیشکش بجامه کفن از این راه کرد و خشم نباشد چنانکه کفن در خند باشد  
 و باید که بداند که احوام بستن و در مقام تلبیس گفتن اجابت ندای خدای عزوجل است

و باید که امید نباشد داشته باشد و ترسد که در آن بشود و در جواب بوی کشته شود که لایک  
 و لا سعد ملک بقیه نباشد و اما اجابت ندان و باری و معنی و باید که در میان خون و جگر  
 باشد و از کردش و قوت خود بوی باشد و تلبیس بر فضل و کم خداداشسته باشد زیرا که قوت  
 ابتدای او و عمل خفراست حضرت اهل بیت انعام بن ۲۰ هکتا بکرا احوام باشد و شران  
 داشته شده و ملک مبارک آنحضرت در شد و در عیدند و در عشر بر اندام آنحضرت از آنجا  
 و استطاعت نداشته که تلبیس بگوید شخصی با آنحضرت گفت ای تلبیس چگونه میمونی و میمونی  
 که خدای عزوجل بمن بگوید لا لیک و سعد ملک و قوت که تلبیس گفت میمونی شده از آنجا  
 در افتادند و مکر احوالات انتخاب را و میدانایج نافع شدند **فصل** و هرگاه داخل  
 مکر شود باید که متذکران شود که بحر امنی رسیده و امیدوار باشد که بدخول آن امن گردد  
 آن انتخاب خدا و توبه سازان که اهل و قرب نباشد و داخل شدن حرم نا امید باشد و خدای  
 مستحق غضب داند و در جمیع اوقات باید که امیدش غالب باشد زیرا که کرم خدا عام و  
 خاصه عظیم است و حق زبانت کند رعایت میشود و موت که طلب امان نموده پناه  
 ضایع نمیکرد پس هرگاه چشم او بر خلق میفتد سزاوار است که غفلت خانه را در دل حاضر  
 گرداند و با خود چنان قرار دهد که گویا از راه شدت تقطع صاحبخانه را مشاهده  
 میکند و امیدوار بملاقات آن باشد چنانچه لغای خانه او امید شده و شک خدای



آورد بر اینک و این متبر رساند و ملحق ساخت بجامه که داد انجمن می شود و اما اگر  
 حکم نداد باید کرد در اوقات خاص کرد اندر دل تقطیع و خون و جوارح را چنانچه  
 باب نادمه گوشت و باید بداند که در حالت طواف شپه است بلا نکره مقربان که  
 نموده اند بفرش و در حوالی آن طواف میکنند و گمان نکنند که مقصود طواف جسم است  
 بخانه بلکه مقصود طواف دل است بدو که صاحب خانه و باید کرد در اول ابتداء بدو خدا  
 کند و ختم نیز بدو که در طواف اول ابتداء از خانه و ختم بخانه میکند  
 و باید بداند که طواف شریف طواف قلب است بدو که خداوند عز و جل و خانه مشایخ  
 عجب ظاهر در این عالم از برای حضرت خداوند کاری که بدید بهر مشاهد  
 و در عالم دیگر است چنانچه بدن مثالب ظاهر در این عالم از برای قلبی که بچشم  
 نمیشود و در عالم دیگر است و این عالم راه ناپیشت با عالم از برای کسی که در هدایت  
 بر روی دل و کتوفه شده باشد ایشان بچندین اوهامی باطنی و آنچه را  
 شده که بیست العمود را همان در برابر کعبه است و طواف ملائکه بر بیست العمود مانند  
 طواف دویست یکبر و چون و بیست و یک مرتبه قاصد است از مثل آن طواف مأمور شده اند  
 به نشپه بلا نکره عجب امکان و وعده با ایشان شده که هر که تشریف بفرماید  
 از ایشان خواهد بود و اما در برگشتن حج الاسود باید چنان بداند که آن دست

است خداست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند در هر یک یک مرتبه ذکر است  
 است خداست در میان مردم و خدای عز و جل بان با مردم مصطفی نماید مانند  
 که بایستد شود یا با کسی که بنده بکسی آورد باشد و خدای عز و جل شهادت خواهد داد  
 که که از او برگردد یا بنکر ایشان نموده و و غایب بدو کرده و مراد از حضرت از  
 رکن حجر الاسود است از برای آنکه در رکن وضع شده و وجه نشپه کردن آن بدست  
 است که واسطه است میان خدا و میان بندگان در ادراک مطلوب و رسیدن بان که  
 تحفیل عجب و خشنودی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند بدو سبب خدای عز و جل  
 در هنگامیکه استندیدها از بندگان نموده و دعا کرد و دعا کرد و تا فرمود و بعد از  
 و از برای آنست که در زندان گفته میشود اما منی ادبها و بنیان نهادند و نشاندن بالبرهان  
 یعنی اما نشاندن اگر دم و پیمان خود را پاس داری کردم تا از برای من شهادت بفرمایید و بعد از  
 و انحضرت فرمودند رکن هفتم در این راههای هفت از روزی که خدای عز و جل  
 کشوده نه بسته است و فرمودند رکن در ماسک که از آن در داخل هفت میشود و  
 لغایت از هفت که علمای بندگان همان می افتد و بیست و یک مرتبه در آنکه او را شپه بند  
 نموده اند آنست که در برگشتن آن وسیله دخول هفت است و سبب در نشپه آن  
 است که بان کاهان شسته میشود و باید که بنشیند و بگذارد در برگشتن آن طلب



بخدا باشد از راه محبت و شوق که بخانه و صاحبخانه باشد و از راه بزرگ داشتن  
 بالبدن بدن جان و از راه امیدواری بآنکه هر جزوی از بدن که بان رسیده باشد  
 امان باشد از آتش جهنم و باید که بپشت آن در چنگ زدن پرده خانه الحاج در طلب  
 و سوال امان از عذاب باشد مانند کینه کاری که چنگ زده باشد بدین کینه بان  
 که میباشد و تضرع نماید که از وی معفو کند و اظلام نماید که پناهی بپزد و نداده و چنان  
 بپزد از عفو کند و اظلام نماید که پناهی بپزد و نداده و چهاره بپزد از عفو کند و نداده  
 باشد و اظلام کند که دست از دامن او بریندازد و مگر آنکه گناه او را عفو کند و در آن  
 او را در امان خود بدارد **فصل و اما سوره در بیان صفات و صفات و صفات و صفات**  
 بتویدی که بنده در درگاه پادشاهی کند در حالیکه مکر را بد و زود از برای اظلام  
 در خدمت و باید آنکه بپوشد و شفقت ملا حظان بشود مانند کسیکه مکر  
 داخل شود بر پادشاهی و بیرون رود و نداند که پادشاه در حقان چه حکم خواهد کرد  
 آیا قبول خواهد کرد یا نه و خواهد بود اما و عفو بدینا باید که بلا حظان در حاکم  
 و بلند کردن او از راه و اخلاص و امتناع نمودن هر که روی پیش و ایا خود را  
 در نزد و نمودن بپادشاه کاهها مانند کمر شوق و عاصات قیامت را و جمع کردن بدن آنها  
 با پیغمبران و اما امان و بیروی نمودن هر امانی پیغمبر خود را و طمع داشتن در ثقیان

پیغمبر و جهان بودن مردم در صغای قیامت در میان مرد و مستند و مقبول کردن بدن و  
 هرگاه مانند گرامین شد باید که تضرع و زاری نمود و باید که خدا را از قلب کرد و اندک  
 خدای عز و جل را و محسوس سازد در میان جماعت و شنگاران و مرد و دان و باید که  
 خود را محقق سازد با جانب که موقف شریعت است و رحمت از جانب خدای عز و جل  
 بتامی مردم بواسطه دلهای غریبانی که ستون زمین اند میرسد و از خوف خدای میباشد  
 از طایفه مثالان و صاحبان معرفت و هرگاه هست و دامن جمع کرد و همگی از صمیم  
 تضرع و زاری نمایند و در سینه ابدیگاه خدا بلند گردانند و گردن را بر روی او بکشند  
 و بدین احوال بجانب آسمان بد و زنند و با اجتماع بیک مقصد طلب رحمت نمایند و در آن  
 که باز وی خیزد رسیده سعی ایشان ضایع گردد و از برای اینست که گفته اند عظیم  
 گناهان آنست که کسی حاضر عزت شود و کان بر دگر خدای عز و جل او را بنام زبده و  
 و خوف مشرباید که در دل حاضر گردانی این که خدای عز و جل روی بوی کند و بعد از آن  
 که پشت بوی کرده بود و او را از در خود ندانده بود و الحال او را از داد مکر داخل هر  
 او شود چو آنکه مشعر از جمله حرم است و عفت از حرم بیرون است پس بجهت که بر در حرم  
 شده و نیم مهربانی بروی و زبده و خلعت قبول بروی پوشیده شده باینکه مانده  
 شده در حرم پادشاه و اما در جبهه باید که قصد او زمان برداری باشد از آن



اظهار قوت و عبودیت و تمام باوان محض اطاعت بدون آنکه عقل و نفس را اذن بی  
 و بهره باشد و بعد از آن بعد از شبه حضرت ابراهیم هم گذاردن اذن و آه که سلطان  
 لعین در این موضع متعرض انحراف شده و خواست که درج آن شبهه و تفسیر داخل  
 سازد و خدای عز و جل را در کمال و با اینکه بزرگ سلطان دانست که تا آنکه او را دور  
 و ریش او را از پنج بگند و باید بداند که بحسب ظاهر سنگی و نه را بجزها میزند و  
 حقیقت عبودیت سلطان میزند و پشت از او هم میبکند از برای آنکه خوار گردانند آن  
 حاصل میشود مگر بفرمان برداری او خدا از برای او خدا از برای تعظیم حق محض او میگوید  
 بدون آنکه عقل را در آن نبه باشد و اما ذبح هدی باید بداند که این تقریب جتنی  
 بخدا از او میماند و باری و باید که هدی و اجزای آن را کامل گرداند و امید داشته باشد  
 که هر چیزی از اجزای بدن او از آنش حصص از او در دو چنانچه در حدیث و عده بان و آن  
**فصل در معنی اسمی از حضرت امام خفیه** صاف و قویست که فرمودند هرگاه  
 اراده حج فاق دل را بگوید که دل از برای خدا از هر شغلی و مانعی و کارهای خود را بجا آورد  
 و گذارد و در جمیع اینها و پنهانی از حاکم و مسکن توکل بر خدا کن و تسلیم تا از برای  
 فضا و حکم و تقدیر او و او گذارد و بنا بر احد و مردود و پیوسته و از حقایق مردمان که  
 بر حق لازم نیست و اعتماد مکن بر فوشر و راهل و اصحاب و قوت و جوان و مال که گا

که گاه باشد اینها دشمن و ربانی کردن از برای اینکه بکند دعای خدای کند و اتمه  
 او باید البته از او بانی و دشمنی میکند و اندک او را در یک پا و در حقیقت مگر  
 و توفیق خدا پس مستعدش مانند استعداد که که امید جمع ندانسته باشد و با در فضا  
 حق صحبت را بجای آورد و رعایت کن اوقات فی پنهانی خدای و پنهانی و پنهانی را بر  
 واجب است از ادب و تحمل کردن و در صورتیکه در میان وجود و همیشه دیگر از او  
 در باب زار اختیار کردن و بعد از آن بایستی خالص کنایان خود را بشی و پیش جانش  
 صدق و صفا و افتادگی را بحسب ظاهر و باطن و احرام بپندارد هر چیزی که مانع قوتش  
 خدا و در سازد قوت از طاعت آن و تلبیس مکی باین معنی که دعوت خدا را اجابت میکنم  
 اجابت صادق صافی خالص پاکیزه در حالتی که مستلک بدست او بر عکس باشی و طاعت  
 کن بدو با حلا نکه در حوالی عرش خدای که با مسلمانان در دو خانه میکنی و هرگز  
 تقصد آنکه از هوا و هوس گریزان باشی و بپزیر باش از حلال و حرام و بیرون رفتن  
 بمنی از غفلت و لغزشها و بیرون رو و بیچیزی که بر تو حلال نباشد و سخن آن نباشی از روی  
 و در عرفان اعراف بجاها نیک و در نه لفظ که عبارت است از مستعد بخدا و بعد از  
 خدا کن و تقرب بوی مجوی و در صعود ببالای کوه روح حق را عروج فرماید ملائکه  
 مقربان و حویر هوا و طبع داد و در وقت وفات کردن و بیخ نماند و در وقت دی جبرها شود



خنها و پشتهها و خصلتها ناپسندیده را در آنجا تراشیدن میسر میهای ظاهری را با  
از خود زایل کن و بدخل شدن موم داخل کردن خود را در امان و پناه و حفظ و حمایت  
نامکاهدان تو را از متابعت و از خود دور و در خانه عتبات کن در حالتیکه جازیه را  
در تنظیم صاحبخانه و معرفت بزرگوار و سلطنت آن و در بر کجی الاسور از آن راه که  
اورا می و از برای عزت او خاضع باشی و بطواف و اعما سوای او ابداع کن و باید آن  
صاف کردن روح را و باطن خود را از برای ملاقات او در روزی که ملاقات او کنی و در روز  
خود را در برابر خدا بدارد و حالتیکه خلق را با کبره گردانیده باشی و مستقیم باشی بر شری که  
کرد و بر و فامیدن بعدی که با خدای عز و جل نموده و بر خود قرار گرفته اند و نادان و زیاده  
سبب آنکه خدای عز و جل عباد او را بکشد و در میان عبادات آنرا تخصیص داده و برکت  
دادن چنانچه فرموده و الله اعلم الناس حالیه من استطلع الناس بلا یغنی عن خدای  
بر مردم واجب است بیرون هرگاه کسی استطلاع داشته باشد و سبب در طریقهای که حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله را نشانای آن بتیبت شروع گردانیده اند که استعداد را و بتیبت  
و قیامت گرفته شود و مشاهده افعال حج از اول تا آخر از برای صاحبان عقل و شعور است  
ببینان آنچه در هر رزاق در علم الهی جریان یافته از داخل شدن ایشان به حبیب و جبهان  
و امان بار و مدینه هرگاه نظریات نکند بر دیوارهای آن افتد باید که مذکور

۲۲۶  
که مذکور آن شود که شهرت که خدای عز و جل از آن برای پیغمبر عز و جل برکنار و هجرت او را بدینجا  
مقرر فرموده و خانه پیغمبر است که واجبات خدا و سنتها را بجمع شده و در آن مجامع  
نموده و درین آنحضرت در آن ظاهر شده تا وقتیکه از دنیا حلت نموده و قبر آنحضرت را در آنجا  
کرد اندک و بعد از آن در خاطر حاضر گردانیده جاهای آنکه حضرت را افتادند و آنکه  
هم موضع قدس است مگر آنکه جای پای مبارک او است پس بناید بر جای گذارد مگر با و سبب  
و خوف مذکور شود و فکرها و کلمات آنحضرت در کتب و مقهور کنش و شروع و اقامه و در دنیا  
و آنچه را خدای عز و جل در دل او جاری داده از عظیم معرفت خود و بلند گردانیدن ذکر  
که اسم آنحضرت با اسم خدای عز و جل مقرر نگردیده و هر که هتک حرمت او نماید اگر چه  
کردن باشد عمل او باطل خواهد بود و هرگاه از آن محروم شد و سبب او بشود اگر چه دقیقه از وقت  
باشد این نمیتوان بود که بعد از آن طریق آنحضرت منع کرد و از ملازمت وی و باید که  
عظیم باین داشته باشد که خدای عز و جل از آن برکت عیالات آنحضرت بعد از آن  
که ایمان را در وی او گردانیده باشد و او را از زمین خود بیرون آورده باشد که زیارت  
بکند از راجح بوی و شوق ملاحظه آثار و درود بر او و هرگاه بمجد برسد مذکور  
شود که اول چیزی که در آن عرصه بر پای داشته شده واجبات الهی است و باید که طریقی  
در رحمت خدا بدخل شدن شهر عظیم گردد و در حالتیکه با خنوع و عظیم باشد و



نزار و ارادت است امکان با سلسله نمودن خشوع اندل هر بنده موصی و اما ز یاد از حضرت  
 نزار و ارادت که در برابران باشد و در حالت وفات نزارت کند حضرت را مانند  
 نزارت او در حال هیه و نزد ملک قبل و نزد و چنانچه نزد ملک حیدر مبارک آن حضرت  
 بنشد اگر زنده میبود و باید بداند که آن حضرت عالمست محصور قیام خدمت با  
 ان و بداند که سلام و صلوات ان با حضرت میرسد پس باید که صورت مبارک از آن  
 خود حاضر کرد و اندو عظمت و متبر آن در دل خود جای دهد و در حدیث وارد شد  
 که خداوند عزوجل ملکی بان قبر صول کرده که هرگز از امت ان سلام بروی کند سلام  
 و پیران هر سالند این در حق کسی است که در نزد قبر عاجز شده باشد چه جای  
 ثواب و وطن نموده و طی میا با بنا کرده باشد از راه شوق ملاقات ان و چون از مشا  
 جمال با کالان محروم شده اکتفا میباید و قد مبارک ان مؤمن حضرت امام جعفر  
 علیه السلام فرمودند هرگاه فارغ شوی از دعا در نزد قبر آنحضرت حاضر شو و در نزد  
 مین و صبح کن ان ابدست خود و قبهای مابین مینا یکپو و چشمتها روی را بدان  
 کن زیرا که مینا پندشای چشم است و در ان مقام بابت و حمد و ثنای خدا بکن چنان  
 خوف را سوال نما از برای انکه آنحضرت فرمودند میان مین و خانه من روضه است  
 لهیئت و ضرب من نصب شده بود که چنان در راهای هیئت و ان آنحضرت پرستند

۲۲۷  
 پرسیدند امروز نیز امکان و وضو نیست است و فرمودند بلی اگر پرده از روی دل  
 نثار و اشک شود هر این خواهد دید **فصل** حضرت پیغمبر و فرمودند هر که بکند  
 وفات من نزارت قبر مرا بکند مثل کسی خواهد بود که در زندکی بسوی من میرسد  
 و اگر استطاعت نداشته باشد سلام من بفرستد که اکبر من میرسد و نیز آنحضرت  
 امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند ای ابو الحسن خدای عزوجل قبر تو را و قبر من را  
 تو را بقبر از قبهای هیئت و در میان عرصات قبست گردانیده و دلهای برگزیده  
 از دوزم و پسند بدکان از بندگان خود را چنان گردانیده که ملایما خواهند کرد و  
 بشما خواهند بود و جوانی و ازاد سر راه شما خواهند گشت و قبههای شما را خواهند  
 گردانید و بسیار زیارت انهارا خواهند کرد از برای توبه بخدا چنان و انرا چنانچه  
 با پیغمبر خدا داشته باشند با علی انجاست محض و مندرج بقامت من و وارد حوض من  
 شد و نزد ای قیامت در هیئت از جمله زیارت کنندگان و همامکان و خواهند شد  
 و ذی قیامت در هیئت از جمله زیارت کنندگان و همامکان خواهند بود با هم  
 قبههای ایشان را معمر سازد و تقفد و رعایت انهارا نماید همانست که اعانت حضرت  
 نموده بر بای بیت المقدس و هر که زیارت قبههای ایشان بکند زیارت داری خواهد  
 کرد با ثواب هفتاد حج که بعد از هجره الاسلام کرده باشد و ان گناهان بیرون میرود



از باری که شما مانند روزی که از مادر زاید بود پس بشارت تو را ای علی و بشارت  
بدیه شعیان و دوستان خود را بر هشت و شصت هزاران چیزی چند که هیچ چیزی نیست  
و هیچ کس نمی شنود و در هیچ دل خطور نکرده اما از آن چندانی درم سر زنی خواهند  
ذرات کدک و اهرهای شمارا مانند سر زنی که زن نتواند مدا بر ناکتده و این  
طایفه بدترین اعدا هستند و شفاعت ایشان را در حق خواهد یافت در جرم من وارد نخوا  
شد و حضرت امام جعفر صادق هم فرمودند که شخصی از شما در تمام عمر حج کند و زیارت  
حسین بن علی را هر آنکه کرده خواهد بود حق از حقهای حضرت پیغمبر را از برای انکه  
عز وجل حق امام حسین هم را واجب گردانیده بر هر مسلمانی و اخبار و فضیلت زیارت  
معصومین علیهم السلام و ثواب بسیار در آن است حضور ما زیارت حضرت امام رضا  
و فضل این دو بیج و عمر و عبادت پیش از آنست که توان شد و شاید که سر و فضل زیارت  
ایشان بر سایر عبادت آن باشد که زیارت ایشان مقصود صلواتی با ایشان است و زیارت  
و امیر المؤمنین و فاطمه و شعیان و دوستان ایشان بلکه با سایر پیغمبران و اوصای  
و باعث داخل گردانیدن سر بر است در دل ایشان و فرمایند داری از امن است و زیارت  
عهد است بدوست داشتن ایشان و نند که زیارت آنرا با ایشان و سر کوبیدن و زیارت  
ایشان و در من اینها امید و ارباب با چرخ درین دخت است اینچنان خدای که هر که

امیدیان داشته باشند و را تا امید میکنند و طلب رضای خداوند است که رضای خود  
از هر کس که علی بجهت رضای او بکند و با وجود اینها هر عبادت است از برای خداوند  
و خوشنودی است از برای آن از آن راه که داخل کرده سر و در برابر رسول خدا و در برابر  
اوصای رسول و لذات راه که ایشان نموده بعبادت که بان مامور شده و مسرت از برای  
ایشان بنی از آن راه که ثابت و محقق شده برین که قدر من در نزد خدا و ثواب عظمی  
با وی داد خال سر و در بر آن از آن حبیب که مومنین چه جای کسی که خدای عز وجل او را  
از حفظ معصوم داشته و از رستگاری و الودگی پاکیزه گردانیده و او را امام مؤمنان و  
مستقبان گردانیده و از برای او اسماها و زینها داده اند و او را صراط و سبیل و حیم  
و بادل گردانان وارد بر خدا شوند گردانیده و ریشه است مفضل در میان خدا و میان  
بنده گان و این چنین کسی عبادت از پیغمبران و اوصای ایشان با آنکه معجزهای آنها  
جای حضور را و اوج عالمه مقدسه و اشباح برین چیز را نیز ایشانست و زیارت ایشان در  
انعامها مشاهده هر چه چنانند و در نزد خدا ننده اند و روزی داده میشوند و با  
خدای عز وجل از فضل حق با ایشان عطا کرده خوشنودند و امواج و عروج عباد و غیر  
اگر چه در اینها اتفاقا مالها و امید واری عظیمها و سفر فرمودن بدینها و معارفته  
و تحمل مشقتها و تحبید عبادها و مشاهده معبد ها و حضور عبادتگاهها میاید



احاطه از اینها مثل ثواب زیاده و اینها نیست از برای انکه اینها بعضی عبادت کردن خداست و  
 و مانند اینها را و در مرتبه نیست از برای او و اولیای او و بانیان عبادت و جمیع آنچه در دنیا  
 مذکور شد و اینها را باقی نماند بنشیند با اینها و اینها می شود از هر کسی که برای است  
 کند اگر چه دشمن اهل بیت رسول باشد بخلاف زیاده از برای مکرر بانیان نمیکند با  
 مکرر که قدری از مرتبه و پاره از منزلت ایشان نشناختند اگر چه از آنکه شایسته  
 حضرت امام رضا علیه السلام و نوه ندهای داعیه ای است در کردن اولیای شیعیان ما  
 و از ثواب و فایده و حسن و از زیارت قبول ایشان است پس هر که ایشان زیارت کند  
 از راه رعایت و زیارت ایشان و از راه مقتضای آنچه در عین خودمانند انکه اما قان  
 ایشان خواهند بود و در روز قیامت **مقاله ششم** در سایر علمای صالح است و در این  
 باب است **باب اول** در توبه است و انقباض است از پاک کردن دل از گناهان و  
 گشتن بودن از مرتبه دوری بر سر نیزه و یکی و بباران و یکی عبادت از نزد بودن مکان  
 فی الحال و عانم بودن و ترک انکار استقبالی و تدارک بودن آنچه سابقا کرده از تقصیر  
 و توبه واجب است از هر حال و فی الفور واجب است و شرطش انکه از برای خدا باشد  
 مزار برای طمع در مال یا جاه یا از ترس پادشاه یا از راه فقدان اسباب و شرط دیگران  
 که پشیمان باشد و مراد از پشیمان نام قلب است و اندوه میگزین بودن بگناه و رجوع  
 جز

و جهة توبه و توبه حقیقی اینست و این مقدار و یکی نیست و آنچه مفید و راست محکم  
 اسباب پشیمان نیست که ان علم و ایمان است و این دو را در جای دادن و عقیق کردن  
 حضرت پیغمبر فرمودند پشیمان توبه است زیرا که خالی میباشد از عملی که موجب آن  
 باشد و از غرض بر طاعت مکرر تابع ان باشد پس از طرف توبه که غرض بر طاعت و از  
 منشاء معلوم است اداست و طریقی محکم توبه میگردند انکار شدن اجبار است که در  
 ان وارد شده و علم داشتن بچگونگی گناهان و شدت عقوبت و منفعت نصیحت  
 عقوبت و شرف اخوت و حسن دنیا و قرب موت و لذت معرفت و مناجات کریم  
 بگناه مدبر میشود و خوف داشتن از انکه خدا او را در پناهیست داده و غرض  
 احسان کردن آینده باشد تا انکه در اخوت از وی مقام یکشد و قلع کردن اسباب  
 که غرض از محبت دنیا و طلب مالک حذای غرض جل فرموده و توبه الی الله جمیعاً الهیاً  
 التوفیق لعلکم تغفون یعنی توبه کنید و باز گشت بخدا تا بعد از اجتماع مؤمنان شما  
 دستکار شوید و فرموده یا ایها الذین امنوا اتوبوا الی الله توبه بوضوحاً عسی یغفر  
 لکم عنکم سیئاتکم تا احزاب یعنی اجتماع مؤمنان توبه و باز گشت کنید بخدا توبه  
 خالص باشد از برای خدا و خالی باشد از شوائبها و طمع در دنیا باشد که خدا  
 غرض جل پس شایسته گناهان شما را و فرموده ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین



یعنی بدست خداوند عزوجل دوست میدارد توبه کنندگان و گناهان را اگر پاک است  
 خود را از او بکشد و حضرت پیغمبر و مؤمنان توبه کننده محبوب خداست و توبه کنند  
 از گناه مانند کسی است که گناه نداشته باشد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند خدا  
 عزوجل از توبه کردن بنده اش خوشتر میباشد از مردی که مرکب و زعفران در شیشه  
 کم کند و بعد از آن از آب بپاشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند ای الله توبه  
 فرمودند صبح آنست که هرگز عیب نکند بان گناه که توبه باز آن کرده و گفتند کدام است  
 ماهی که عیب نکرده باشد و فرمودند ای فلان خداوند عزوجل دوست میدارد  
 که بسیار گناه کند و بسیار توبه کند و فرمودند هرگاه بنده توبه بصریح کرد و خدای  
 او را دوست میدارد و گناه او را میپوشاند و فرمودند آنچه در ملک بروی میزند پسندان  
 ایشان محو میگردد و بعضی بلفظهای زمین میاید که پسندان گناهان او را  
 با خدا ملاقات خواهد بود هیچ چیز شهادت بروی بجای نخواهد داد **فصل**  
 بدانکه هرگاه فراموشان بر دل تابیده شود آتش پشیمان دانی افزونزد و دل بان تمام  
 در آنکه بر توبه زیاده ای میباشد که از محراب خود منع شد مانند کسی که در توبه ای باشد  
 بسبب زایل شدن ابر یا انتقام عجب فراموشان بروی بتابد و به پند که محبوب آن  
 به هلاک شده پس آتش محبت در دل او فروخته شود و از راه سوختگی از راه آن کند

که ندارد بنماید و در این مقام معرفت مرتب بر یکدیگر یکی علم بقبح معصیت و دور  
 بدان و ستم همد بر آنان فی الحال و در زمان استقبالی و تلافی کند شهادت و اسم توبه  
 بر مجموع سر اطلاق میشود و گاه میباشد که بر پشیمان تمام اطلاق میکنند و علم از آن  
 مقدم میگردد و توبه بعد از جاری توبه در آخر بهر یک بیشتر باشد چنانچه ایشان را  
 شد پس هر که او را توبه بصریح نقل کنند توبه که کدام است و نظر کند بر واجب و مستحب  
 مشکلی میکنند را اینکه توبه کردن واجب است و این بدان میشود که بدانند معصیت واجب آن  
 که واجب باشد که برسانند ای بعبادت ابدی و نجات دهد از هلاک سر می  
 و بدانند که در حبس سعادت نیست مگر در راههای خدا و آنکه هر که از خدا محبت  
 التبر شقی خواهد بود و منع خواهد شد هر چه خواهد و با توبه مزاج و انس  
 خواهد سوخت و بداند هیچ چیز بنده را از ملاقات خدا دور نمیکرد مگر متابعت  
 و انس گرفتن با این عالم فانی و مؤخر شدن بحب چیزی که البته از آن مفارقت خواهد  
 نمود و بدانند که هیچ چیز بنده را از دیدن ملک نمیکرد مگر قطع علاقه قلب از دنیای فانی  
 مالمکله اقبال غورن بر خدا از برای طلب انس بدوام ذکران و طلب محبت بان از راه معرفت  
 محال و جمال آن بقدر طاقت و بدانند که گناهان که عبارتست از اعراف از خدا و متابعت  
 نمودن خواهشهای شیاطین اینچنان میباشد که دشمنان خداوند عزوجل اند و از درگاه

و نسبت این



دورند سبب منع شدن بنده و دور گردیدن اوست اندرگاه هدای پنا و هرگز  
 مقصود از ان علت منع نمی بخشد مگر آنکه باعث برعلو شود پس علم بصبر رکنان  
 است که باعث برترک افشاء شود و هرگز ترك افشاء نكند این جزء از ایمان و نخواهد داشت  
 مقصود از قول حضرت پیغمبر که فرمودند که هیچ زنا کننده نیست که در حالت زنا  
 باشد و مرا حضرت ان نیست که نفی نماید ایمان بخلاف کائنات و صفات و کلمات و معنی  
 زیرا که اینها صفات با نفا و مفاوید دارند بلکه واد نفی ایمانست باینکه ناسبند و از  
 دور مگردانند و موجب غضب میشود و در ایمان یکی نیست بلکه چنانست که در خبر واد  
 که ایمان هفتاد و گری باب دارد اعلا ی افشاء هادت دادنت بل لا اله الا الله و ادنا  
 ان ذابل نمودن از اراست از راه مسلمان و مثال این است که کو کو کیداری بلی خود  
 بلکه هفتاد و گری است اعلا ی ان قلب و روح و ادنا و ان ذابل ساختن از اراست  
 از پوست بدن باینکه مشارب و ناخن را گرفتار باشد و بدین از کلماتها پاکو کرده باشد  
 تا نماز کردار چهار بابان که میچند و بر کلمات اوده میباشند و صورهای نیست  
 بسبب طول چنگ و ناخنهای ایمان مانند ان نیست و فقدان شهادت موجب بطلان  
 اوست باینکه مثل مفقود شدن روح و کشته شدن شهادت بود و این است  
 چیزی دیگر نداشته باشد مثل ادبیت که دست و پای ان بریده و چشمهای ان کشته

شده باشد و هیچ عضوی از اعضای ظاهری و باطنی نداشته باشد مگر اصل روح  
 همچنانکه کسیکه این حال داشته باشد نزد يك میاشند که میرد و روحی حقیقت منفردی که هیچ  
 عضوی تقویت و اعانتان نماید از وی معارضت نکند همچنین کسی که از برای ان حامل  
 مکرر اصل ایمان و در سایر علما معتقد باشد نزد يك میاشند که درخت ایمان ان از بیج نکند  
 شود و هرگاه بروی وارد شود بادهای پوزه که ایمان او را برانگیزد سازد در هنگام  
 وارد شدن ملك الموت پس هر ایمان که اصل ان ثابت نباشد و فروغ ان در عالم  
 نشود مقاومت بادهای هولهای نماید در آنوقت که ملك الموت ظاهر شود و با  
 که از بدی خانه بروی ترسد مگر ایمان که باب طاعتها بر و ایمان سلمها اب حوزده باشد  
 تا آنکه ریشه را حکم کودا بنده باشد و این او است که در وقت خانه ظاهر میشود و با  
 پاره است دلهای عارفان از ترس میخهای ريك و عذاب هولناک ان که ثابت  
 بران مگر جماعت مکی **فصل** بدانکه موجب تو به عام است بر هر کسی و در هر حال و  
 هیچکس از ان منفك نمیباشد حدی و فجل در توان مجتهد فرموده و تو بر الو الله  
 جهنم همه یکی تو بر و باز گشت تا بنده بخدا و این خطاب عاصبت و من ریحی بنی با  
 و همت از برای انکه مغنی قیر باز گشت نمودن از راهت کرد و در مازان شیطا  
 و نزد يك گرداند بخدا و این را صغر بر خوار نمود مگر ان کسی که عاقل باشد و **کامل**

در غرض



نمیشود مگر بعد از کمال شهرت و غضب و سایر صفهای مذموم که وسایلهای شیطانی  
 بکار کردن انسان از برای آنکه کمال عقل بعد از چهل سال است و اصلان در جوانی  
 بلوغ نام میشود و ابتدای آن بعد از هفت سال ظاهر میگردد و شوههالشکرشاید <sup>طند</sup>  
 و عقلها لشکر ملائکه اند و هرگاه این دو لشکر با یکدیگر جمع شوند لایزال با یکدیگر <sup>مقتله</sup>  
 بنمایند و برای آنکه هر دو ضد یکدیگرند و با هر چه غشوند مانند مخالفی که در میان  
 شب و روز و نور و ظلمت است و هر یک بر ملک قلب غالب میشوند و دیگر بر آئینه  
 میکند چون کمال شوههها در امام فضولت و حیران پیش از کمال عقل میباشد پس <sup>لشکر</sup>  
 شیطان سبقت گرفته بر ملک قلب مستول و غالب اند و دل آئینه با الفا انوس <sup>مهدا</sup>  
 و بعد از آن مقتضیات شوههها الفی میگوید و این مقتضایا بر وی غالب میشوند <sup>نزد</sup>  
 افکار شود و بعد از آن عقل که لشکر خدای عز و جلست و خلاصی میدهد اول <sup>سب</sup>  
 اندست دشمنان است و ظاهر میشود پس اگر وقت شد کامل نشد ملک <sup>فلک</sup>  
 از برای شیطان بلامنت همانند و این چنین آنچه را وعده کرده از کراهت ناخشنود <sup>ادام</sup>  
 و غایبان بنماید چنانچه کفر لا حکن و تبت لا فلبک یعنی فرزند آدم را در حق <sup>فرا</sup>  
 خود خواهم آورد مگر یکی از ایشان را و اگر چنانچه عقل قوی کامل گردد عقل او را <sup>بلم</sup>  
 لشکرهای شیطان خواهد بود با یکدیگر شوههها در هم شکند و ترک عبادتها نمایند <sup>شد</sup>

و بر سبیل فقر و غلبه طبع را بر عبادتها دارد و توبه بجز از این معنی ندارد که از راهی  
 کردهای آن شهرت و پیاه دهند شیطان باشد و جمع کند بر خدا و هیچ ادوی <sup>است</sup>  
 مگر آنکه شهرت او مقدم است بر عقل و طبعی که منشأ استعداد شیطانست و طبعی  
 که منشأ استعداد شیطانست مقدم است بر طبعی که منشأ استعداد ملائکه است <sup>حق</sup>  
 هر کسی که جمع نمیدان از آنچه سبقت بان گرفته اند راهی شوههها ضرر است و امتیاز <sup>آنکه</sup>  
 همیشه در هر جای خالی باشد از صد کاهان بقلب خالی نخواهد بود و اگر از صد <sup>کاهان</sup>  
 خالی باشد خالی نخواهد بود از وسوسه شیطان و از ساختن خاطرهای منفرد که  
 غافل سازد بنده را از یاد خدا و اگر از این حال باشد خالی نخواهد بود از غفلت <sup>و</sup>  
 بودن از معرفت بخدا و صفات و آثار آن بحسب طاقت و تالی اینها معصیت است و اسباب <sup>حسد</sup>  
 دارد و ترک اسباب مشغول شدن بخدا و با زکاتی است و معصیت نمیشود کرد و اگر از <sup>من</sup>  
 فقر خالی باشد اما در خدا این نقص بقاوت اند و از اصلان چنان نیست بل <sup>مدام</sup>  
 کاهان اینها را و صایع علم التل و مثل کاهان مایست بلکه عبارت است از ترک <sup>مدام</sup>  
 بزرگ و مشغول شدن بآفات و محرم شدن از یاد حق و آفات و آفات و آفات <sup>مشغال</sup>  
 بجز خدا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر در هر شبانه روز <sup>شبه</sup>  
 توبه و استغفار میفرمودند بدون کاهای بدیستی که خدای عز و جل مخصوص میدهد <sup>ای</sup>

از راهی بخدا و در یاد  
 از توبه بزرگ گشت



خود را بمقتضی چند بدون گاهی تا ایشان را بر نفسها و اوقات گرامت نمایند و آنکه فرمودند  
 از دون گاهی است که بدون گاهی مثل گناهان ما از برای آنکه گناه هر کسی عیب بگردد  
 مرتکب اوست در نزد خدا و بدانکه در قیامت هر کس که مرتکب گناه شود <sup>نقار</sup>  
 اینده بلکه ناچار است از محضودن ایشان که در دنیا مشغول است بمرغبات و عفت <sup>بغیر</sup>  
 فرمودند تا بعد از سپهر را بجنبه ناخوشان کند و سزاوار است که حجت که محو شده باشد <sup>منا</sup>  
 با آن داشته باشد پس گناه نشین سازها بشیند قرآن و حاضر شدن عبادی <sup>کرامت</sup>  
 و گناه نشین در مسجد با جناب بعبادت در آنست و هم چنین در هر چیز عبادت <sup>مناسب</sup>  
 بکند اما این شرط نیست و روایت شده که موی بجز توبه معنوم گفت که در دنیا و آخرت <sup>نکات</sup>  
 و انواع تمتع از آن بودم بجز از جماع پس حکم خدا را بمن عاری سازد و فرمودند یا ایها الناس  
 نکرده گفت بلی و فرمودند حسنات محو می شود و ناکار است تا قریب التوبه است <sup>بیک</sup>  
 تدارک از آنکه بکند یا اینکه پشیمان شود و محو اثر از آنجا بدینست که از آنکه در دنیا گرفته باشد <sup>نکات</sup>  
 و قبول نمون کند و خدای عزوجل فرموده انما التوبه علی الله الذین یعلمون السوء و یجهلون <sup>نکات</sup>  
 یتوبون من قریب یعنی جز این نیست که قبول توبه بر خدا از برای کسانیست که علمای <sup>نکات</sup>  
 انرا نادان و بعد از آن بفرودی و قریب بعد از توبه می نمایند و فرمودند انما التوبه <sup>نکات</sup>  
 یعلمون السوء و یجهلون التوبه قال انما التوبه الان یعنی توبه نیست از برای کسانی <sup>نکات</sup>

کسانی که علمای بد میکنند و اوقتی که در آنجا از آنجا حاضر شود و بیکر اعمال و بیکر <sup>نکات</sup>  
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند این در وقتی است که اگر از آخرت بمعاینه <sup>نکات</sup>  
 و این از برای آنست که پیش از معاینه توبه مقبول است چنانچه در خبر وارد شده است <sup>حضرت</sup>  
 پیغمبر و هر کسی که میان توبه و توبه نکند یا بیکر پس اندازد در میان دو خطر عظیم <sup>نکات</sup>  
 یکی آنکه ظلمت و تیرگی معاصی در دل او برود و هم نشیند تا آنکه رنگی و ختمی شود و <sup>نکات</sup>  
 قبول نمون نکند و دوم آنکه در روز پاویک میباید و ناگهان او را در بید و مملت اشتغال <sup>نکات</sup>  
 و از برای اینست که در خبر وارد شده که پیش از توبه زیاد اهل جهنم از پس انداختن <sup>نکات</sup>  
 بود **فصل** بدانکه هرگاه معنی توبه را بپندری شای خواهی داشت بدانکه هر توبه <sup>نکات</sup>  
 صحیح است مقبول است و جماعتی که توبه بصیرت نظر میکنند و از آثار قرآن است <sup>نکات</sup>  
 میگویند ان الله اولی السلام انما التوبه انما التوبه انما التوبه انما التوبه انما التوبه <sup>نکات</sup>  
 نعم خواهد نمود و ما نشسته اند که هر یک از اولی توبه را سلام آورده شده معین <sup>نکات</sup>  
 بر اسلام آورده شده و آنچه سلام است را عین معاصی که در توبه است بر چه <sup>نکات</sup>  
 از عباد گناهان و تیرگی آنها و انست پشیمان انبیا را میفرماید و فرمودند انما التوبه <sup>نکات</sup>  
 سپهر را محو می سازد و تیرگی معصیان را تاب مقاومت باخیز حسانت میباشد چنانچه <sup>نکات</sup>  
 شب تاب مقاومت و روز میباشد بلکه چنانچه هر کس که با تاب مقاومت میباید <sup>نکات</sup>







از برای هر مظلومی و ظالمی و ماضی خواهد نمود تا آنکه هیچکس را بر کسی مظلوم بانی نماند و  
 ایشان را معفو خواهد ساخت از برای حساب و اما گناه ستم گاه نیست که خدای عز و جل  
 بر مردم پنهان ساخته باشد و توبه را در هر آن گناه باشد و آنکس صبح کند و معمالش را  
 گناه ترکد و بخدا امید داشته باشد و اما از برای وی چنانهم که او را از برای خود است  
 امرزش از برای وی و ایدیم و هم عقاب نگیرد و شاید که مراد از تحفیت از توبه کرد <sup>قسمت</sup>  
 و نموند توبه باشد که شایسته تحقق شرایط آن باشد از برای آنکه دانسته که توبه جامع  
 شرایط مقبول است و هر کما مقبول باشد التبرکات امرزیده شده خواهد بود <sup>بدان</sup>  
 گناه نیز مشتمل میشود بصغیره و کبیره و خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده ان تجنبوا <sup>کما</sup>  
 ما تنهون عنه نکفر عنکم سنانکم یعنی اگر اجتناب کنید از گناهان کبیره که نهی شده اند  
 گناهان صغیره شمارای از بیم و پند فرموده و الذین یجتنبون کبار الائم و الفواحش الا اللم  
 یعنی مؤمنان گناهان بزرگ اجتناب میکنند از گناهان کبیره و از قبايح مکرر آنچه که صغیره باشد و  
 صغیره فرمودند و نهی کردند و غافل از جمیع موجب کفاره گناهان ترک در اینان کرده شد و هرگاه  
 که اجتناب شده باشد و فواحش را تعیین کبرها بسیار و اما غافل است از حضرت اما  
 حقیق مایه مرویست در آیه ان تجنبوا کبار الائم و الفواحش و بعد از آن ساکن شد پس حضرت امام  
 مراد از کبار گناهانست که خدای عز و جل واجب کرده اند بر اینها تنهی و نهی از تحفیت <sup>پرسید</sup>

پرسیدند از گناهان کبیره و فرمودند که هفت است که خدای عز و جل و عفو پذیر  
 و ملو و عفو پذیر و با بعد از آنکه حرم از او استر باشد و خوردن مال یتیم از روی علم  
 که چنین آن جهاد و بعد از آن که بیک اسلام دخول شده باشد از میان ایشان بیرون رفتن  
 و با سکار عفو پذیر شدن شخصی با آنحضرت گفت مال یتیم را بناحق خوردن بزرگ تراست <sup>ترک</sup>  
 نماز کردن فرمودند ترک نماز پرسیدند چون بود که ترک نماز از آن کبیره بشماردند فرمودند چنانچه  
 بود که اول گفتیم که کفر باشد و فرمودند تارك الصلوة كافراست و را مان حضرت گفته  
 که ترك نماز بدون عذری کرده باشد از حضرت امام موسی کاظم هم پرسیدند از عذر کبیره  
 در جواب فرمودند کجاست که خدای عز و جل بران وعده چنین فرموده و هر که از آن <sup>حتی</sup>  
 کند صغیره اش امرزیده خواهد بود و هفت گناه است که موجب آتش جهنم است نخست  
 عجم کشن و عقوق پدر و مادر و خوردن ربا و بعد از جهاد اسلام بیان کفار رفتن <sup>و</sup>  
 پاک دامن را همت زنا زدن و مال یتیم خوردن و از جهاد که چنین و از حضرت امام محمد  
 باقر است که فرمودند از پدر چون شنیدم که فرمودند از پدر حوز موسی بن جعفر شنیدم  
 که فرمودند که عرو بن عید بر حضرت امام حقیق مایه فرمودند و اخل شد و نشد <sup>اینرا</sup>  
 خواند الذین یجتنبون کبار الائم و الفواحش و بعد از آن ساکن شد پس حضرت امام  
 صادق علیه السلام فرمودند چه ساکن شدی گفت که میخواهم که کبرها را از قوا <sup>پرسید</sup>



بشناسم انحراف و فرمودند بلی ای عرویز کنیز بیکر هاشم خدا او در دست خدای عزوجل  
 مفراید و من بشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة یعنی هر کس مثل بخدا بیاید و خدای  
 عزوجل تحقیق حرام میکند بروی هشتاد و یکبار از این از رحمت خدا ماورس بود  
 از برای انکه خدای عزوجل فرموده ان لا یاس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی  
 بدستی که ماورس نباشند از رحمت خدا موقوف و کافران و بعد از این از عذاب خدا  
 این بود دست خدای عزوجل فرموده فلا یمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی این  
 از مکر و عذاب خدا موقوف و زبان کاران و اسلحه کاهان کبره عقوق پدر و مادر  
 از برای انکه خدای کبره عقوق کرده باشد در قرآن مجید مکرر و تفاوت مندنا صیغه  
 کشتن نفسی است که خدای عزوجل از حرام گردانیده باشد مکرر می نماید و عقوق  
 برای انکه خداوند عالم فرموده فی حقهم خالدا فیما ناکوا احرار یعنی جزای قاتل چنین است  
 همیشه در آن خواهد بود و دیگر از کبره تمت زنت و عقوق است از برای انکه خدای عزوجل  
 فرموده لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم یعنی تمت زنتکان زنان ملعونند و  
 ملعونند در دنیا و آخرت و از برای ایشان حاصل است عذاب عظیم از جمله کبره خوردن  
 مال یتیم است در قرآن واقع شده اما با کلمه فی بطونیم نداد و سبیلون معبر این برای  
 نیست که خوردن مال یتیم انچه را بخورند است نیست در اندرون ایشان و بزرگی

داخل جهنم خواهند شد و دیگر از کبره که بخشن از عباد است از برای انکه خدای عزوجل  
 و من یولم یومضد به الا من یؤتی الفلانی و یغیر الی فنه فقد باع نفسه من الله و ماواه جهنم  
 و یبش القبر یعنی هر کسی که پشت کند بجهاد و قرآن تا بدین عذاب خدای عزوجل جان  
 و جهنم بدجا نیست مگر کسیکه قصد او از بخشن ان باشد که باز رجوع کند در ان دنیا  
 برای صلاح خلك با انکه پناه بود بیکر و هدی دیگر کرامت وی میکنند و از کبره خوردن ریا  
 در قرآن واقع شده الذین یاکلون الریای لا یغنون الا کما یقوم الذین یحیطون الشیطان  
 المس یخینان که وی که بر باغی زندان قید بر نخواهند داشت مگر مانند بر خوستی که  
 راه شیطان بخند و باغ او پریشان شده باشد و از جمله کبره می است از برای انکه  
 خدای تعالی مفراید و لقد علوا الن اشواء مال فی الآخرة من خلاق یعنی میدانند انکه  
 که می میکنند اینک در آخرت معینی نخواهند داشت و دیگر از کبره زنا است از برای انکه  
 خدای فرموده و من یفعل ذلک من یلق اثامه یضاعف له العذاب و هو فی عذابه و یخلد فی  
 میانی یعنی هر کس که نکند عظیم کرده و عذابان در میان تمام مضاعف خواهد کرد  
 هزار در عذاب خواهد بود و از جمله کبره قسم دروغ است که صاحبش هرگاه فرق میان  
 و در قرآن وارد شده الذین یبشرون بعد الله و یأثمون ثلثه اولیة لا یلزم فی الآخرة  
 یعنی انکسانی که بعد خدا و شما صانع بی اعتبار و دنیا را میزدانند و از این بیخبرند



داشت و دیگر خیا نشاندن برای آنکه خدا فرموده و من یقلل یات با غل یوم القیمه یعنی  
 هر که چنان کند در روز قیامت خواهد آمد با آنچه چنانست که دروغی در گردن او خواهد بود  
 و دیگر از کبر منع زکوة واجب است از برای آنکه خدای عزوجل فرموده فنگوی بها جاهل  
 جنهم و ظهور هم یعنی جماعتی که منع زکوة نمایند قیامت بان مال و دوا و مایه های دنیا  
 ایشان را داغ خواهند کرد و دیگر شهادت ناخود اذنت و پنهان کردن شهادت در  
 و افشاده و من یکمها فانه اثم قلبه یعنی هر که پنهان کند شهادت را که خدا خواهد بود و از  
 کبر خوردن شراب است از برای آنکه خدای عزوجل می فرماید از آن کوه چنانچه می آید از پرستش  
 نموده و دیگر که نماز است از روی عمد ترک هر چیزی که خدا واجب کرده از برای آنکه  
 حضرت پیغمبر فرموده ماند هر که ترک نماز کند خدا تحقیق که خدا و رسول از وی بیزارند  
 بود و دیگر بر هم شکستن عمد و قطع رحم است از برای آنکه خدا تعالی عیبه را بدو  
 و هم شرف الدار یعنی از برای این جماعت بدترین جانی که حینم است حاصل است  
 گوید که مرا از خدمت آن حضرت پیوند رفت و او از کمر آن بلند شد و میگفت خدا را  
 هر که برای خود سخنی گوید و هر کس که باشد اهل بیت در فضل و علم منزه نماید اگر کسی  
 چنانچه در شیعیان و از شده که خدا ن بیان شده جواب گویم هر چه در دنیا حکمی است  
 دیگر و جایز نیست که بهیچ باشد و حضور کبر از این جهت کبر است در دنیا حکمی است

نذارند و نه اگر هر چه موجب است علیه است از اما کسی که داد و نداد کبر بود و آنچه حکم  
 کبر است آنست که اجتناب از آن کفای معنی میشود و از آن های پرم کفای کبر بیشتر است  
 و این اوست متعلق با حضرت و مهم بودن این صفت است تا مردم بتوس و اجتناب باشد که  
 و جرات بر صفت ها ننمایند از آن داه که هیچ ناز پرم و اجتناب کبر کفای صفت بیشتر است  
 اجتناب کبر و تقوی کفای معنی میشود که اجتناب باشد از آن داه باشد مثل آنکه در دست  
 دس بوزن نداشته باشد و قلم باشد بر جمیع با آن و خود را از جای باز دارد و اکتفا  
 نظری با ملا متذکر که در این مقام عبادی که با خود نموده در این داشت نفس از جمیع  
 آن در نورانی گردانیدن و دل پیوسته است از تاثیر اقدام بر عقل و ملا مسدود نموده و در آن  
 دل و معنی کفای شدن اینست و هرگاه امثال از جمیع از راه محض با نرس با مانند اینها باشد  
 کفای نمیشود و هم چنین کسی که بالطبع رغبت بتراب نداشته باشد و اگر چنانچه مایع میشود  
 باز معنی و اجتناب نمیشود و معنی کفای معنی میشود مانند شنیدن او از ساز ها که از مسکن  
 شراب است **فصل** بدانکه صفت با سبایی چند کبر میشود از جمله اسباب سار و موافق  
 نموده است حضرت امام جعفر مایه فرمودند معنی های اینها است با امار و کبر ها می باشد با  
 و مثال این قطره های آب است که در پی بر سنگی چکید و در آن اثر کند و انقدر آب که بگذرد  
 بیان برین اثری نخواهد کرد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام در این امر افعال و هم بیان



بنیام از عین کردند بر آنچه میگردند و ایشان عالم بودند فرمودند امر را آنکه گاهی بکنند  
 واستغفار نکنند و در خاطر توبه نکند و امر را اینست و از جمله اسباب اینست که  
 کم بشمارد زیرا که هر چه را بنده عظیم میشود و در نزد خدا صغیر است و هر چه را بنده صغیر  
 در نزد خدا عظیم است از برای آنکه عظیم شود نگاه از راه تقرب قلب و کراهت آن میباشد  
 و این مانع آن میشود که قلب مانع شود بنگاه و کم شود نگاه از راه التفات بان میباشد  
 موجب آنست که دل بسیار متاثر شود و آنچه مطلوب است کردل بنور طاقته نورانی شود  
 محذورات بسیار شدن است بظلمت معصیتها و از برای اینست که آنچه بظلمت واقع شود  
 مواخذه ندارد و حضرت امام حقیق صوفی فرمودند که هر چه در پی میروند و فرمودند پس  
 از گناهان خفیه که او ندیده میشود گفتند کدام است از گناهان خفیه فرمودند عودی گناه  
 میکند و میگوید شا حال من که در این گناه میزنم و فرمودند دوست من خداوندی است  
 آنکه هر گاه بنده در معصیه کرد باشد طلب عفو از خدای عزوجل نماید و دشمن میداند  
 که گناه که سهل شمارد و حضرت امام موسی کاظم فرمودند که گناه بسیار را بسیار میشمارند  
 مباد اگر از عفو خود ناامیدی استغفار نکنند و گناه کم را کم میشمارند مباد اگر از عفو غفلت  
 طلب عفو بکنند از برای آنکه گناهان جمع میشود تا بسیار میشود و بتوسیدن خدا در بنیام  
 تا آنچه باید بجای آورد و باید بجای آورد و باید باشد و از جمله اسباب آنست که خستند و بکنند

باشد از عفو و شکفتنی نماید بان و قدرت بر از انقوش دارد و غفلت از از اسباب غفلت  
 دانند پس هر چند هلاکت و عفو در نزد بنده مغالب میگرد و مغفوبه میشود و تا بهر آنست  
 ساختن دل عظیم تر میگرد و زیرا که گناهان میگذرد و هر گاه بنده در از انقوش و ظفر بکشد  
 شغف ناک بودن بنده بنگاه پس مراد از آنست که در معصیه و تا مانی باشد بپایان  
 دشمن بر وی و سبب دور شدن از درگاه خداوندی بنان و از جمله اسباب آنست که هر  
 این که خدای عزوجل نگاه او را بر همان ساختن و غفلت از وی و او را ملک داده و غفلت  
 که خدای عزوجل از او غضب میکند و میکند تا گناه و میزداید شود و گناه  
 که قدر شد استحقاق او بر معصیت غایت است از خدای عزوجل بوی و این از آن جهنت که  
 باشد از مکر و عذاب خدا و جاهل باشد بفرشته شدن بخدا چنانچه خدای عزوجل فرمود  
 يقولون فی انفسهم لو لا یذنبنا الله بانقول احبهم حتم یصلونا و یبشیر المصیر فی ما نقان  
 خون میگویند که چرا خدای عزوجل ما را عذاب نمیکند با آنچه ما میگوئیم پس است ایشان از احبیم  
 بان سوخته شوند و بدجا بجا صفت عظیم و از اسباب آنست که اقبال بنگاه بناید  
 و بعد از آن اظهار از آن کند بادر محلیه و بگو اقبال بان نماید و این از برای آنست که خدای عزوجل  
 بر وی پوشیده و او پند خود را میدرد و دیگر آنکه متاثر آن میشود هر گاه که بشود یا بهر  
 رعبت بشکند و این در جانی است که ضعیف میشود و بجانی که کرده غلبه میشود و هر گاه که







آنچه را خداوند عزوجل میگوید پیش از آنکه مواخذه مان میکند فرمودند که مردی کجایی  
 میکند و از نماز شب و معشیت و توبه و عبادت و در ماهش زودتر از آنکه بگوید و است  
 گشت و فرمودند خدای عزوجل میفرماید هرگاه بنده خواهش خود را بر طاعت من  
 اختیار نماید و در کاری که با وی میگویم است که از لذت مناجات خود او را محروم میدانم  
 فرمودند هرگاه قصد کجایی میکند باید که نکند زیرا که بسیار میباشد که بنده کجایی میکند  
 خدای عزوجل از او بپزد و میگوید بفرست و جلال خود را تمام کند که هرگز بعد از این تو را نخواهم  
 و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند بر خدای عزوجل لازم است که هرگاه در خانه  
 معصیتی شود از آنجا بسازد تا آفتاب بر آن بتابد و از یاد پاکرداند و حضرت پیغمبر فرمودند  
 بدرستی که بنده بسبب کجایی صد سال محروم میشود و نظر میکند باز از خود که در هفت تن  
 میکند و شخصی در حضور حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه گفت استغفر الله از حضرت  
 مادامی که بر تو بگویم ایامی است استغفار کدام است بدرستی که استغفار در هر مرتبه مقبول است  
 دارد اول پشیمان شدن بر گذشته دوم همیشه عفو داشتن بر خود و بان ستم ادا کردن  
 حقهای ایشان را تا ملاقات کنی با خدا در عالم کبریا باشد و هیچ کجایی بر تو نماند بنا  
 چهار قصد کردن با دای هر و اجبی که صنایع ساخته باشد و ادای حقان بنمای پنجم قصد  
 بکوشی که بر حرام رویده باشد و کذا خشنان بنم و ماند و قاپوس با شویان حسب و کما

و در میان گوشت نازده بود بدشتم الم افامند ایچید چایبندن چایچندن معصیت  
 بان چایبند و بعد از آن بان شش بگو استغفر الله و فرمودند در نگاه آسان تر از این است  
 و با شهود ساعته که مورخین نظر می شود و در یاد رس کرده و انجلی و عطف  
 نکند شش و **فصل** در معایب اشرار حضرت امام حسین صادق هم مری است که  
 بیشتر خداوند و عنایت او است و ناچار است از برای بنده آن مدار و من نبودن بر  
 در هر حال و هر طایفه از مردم توبه و انند و توبه بپزین از استغفار روح باطن و توبه  
 اولیا از خاطر هائیک که نازده بار در دل خطو کند و توبه بر کن بگو آن نفس بکشد و توبه  
 خاصان از شغل شدن بین خداست و توبه بر عوام از نگاهان و هر یک از اینها را بپزد و توبه  
 در اصل توبه و از مهای لو و شرح این دور و دراز است اما توبه بر عاوان است که باطن خود را  
 خود را از نگاهان باب حسرت و اعتراض بجناب در توبه و اعتقاد پشیمانی بر کند شش  
 بر بانی مانده و نگاهان خود را معین نماید و با او نگاه بکشد و همیشه کوپان بکشد  
 و با سفح خود بر آنچه از طاعت خدا فوت شده و جیس کند نفس خود را از آتش و نگاه و توبه  
 نماید تا عطف کند او را بر دنا کردن توبه و معصوم دارد او را از غم و بگاه و در میدان  
 و عبادت نفس خود را در پادشاه نماید و آنچه از واجبات از وی فوت شده عطا کند و توبه  
 میکند و از هم پشیمان بد نگاه کند و شب و شب بخواب بکند و در روز بپزد که نگاه



اندوخته داشتن همیشه در فکر عاقبت باشد و از خدای عزوجل استعانت نماید در حالتی که کند  
 از خدا استعانت دارد خوشی و ناخوشی و در وقت سخت و بلا ثابت قدم باشد تا از در سحر  
 کشد کان تنزل نکند زیرا که اینها مثالی است از کمال همت و پادشاهان و پادشاهان عمل و بلند کردن بدن  
 خدای عزوجل و نموده فلعل الله الذین صدقوا و لم یلقن الکاذبین فیما یخافون من دعائهم و جماعه را که  
 بودند تا راست گوید و روح کو را خدا شناسد و حال ایشان ظاهر کرده **باب دوم** در غایت  
 و راز است خدای عزوجل در قرآن مجید فرموده و وضع المراتب فی القسط لعل یقیر فلا یظلم فیها  
 ان کان مقام احد من عرسل اتینا بهما و کفی بنا حساب فیما انزلنا من رزقنا من غیر ما یخافون  
 که در تاجیه نفسی ستم نباشد و اگر هم وزن دانند از خود که مثل در که چک علی کرده باشد  
 حاضر خواهند کرد و از برای حساب کردن کاف و فرموده و وضع الکتاب فی التور و ان یخففوا  
 و یقولون یا وایلتنا ما لهذا الکتاب لا یجد فیها حیزه و لا کینه الا احصاها و وجد ما علیها حافرا  
 و تلك اهدا ینصرت قیامت نامر علماء وضع شده و کنه کاران دایمی پی گرفته اند و خواهند بود از آن  
 کرده اند و خواهند که عجب از این کتاب که هیچ صغیره و کبریه و انکدشته و مکرر است  
 کرده و آنچه کرده اند حاضر خواهند یافت و ستم نمی دهند که خدای بجا حدی و فرموده بود  
 یمسحهم الله جمعا فینهم باعمالوا الحساء الله و نسوه و الله علی کل شیء قدیر یعنی روزی که  
 عزوجل مردمان را محو خواهد ساخت و کام خواهد کرد ایشان را با آنچه کرده اند و خدای عزوجل

عزوجل فرموده هر چه را کرده اند ضبط نمود ما ایشان فراموش کرده اند و خدا بر هر چیزی قادر است  
 و فرموده یومئذ یصدق الناس انما الله و الهوا العالم من قبل مقال ذر و خواره من قبل  
 ذر و خواره یعنی در روز قیامت مردمان محو خواهند شد و آنچه را کرده اند و عملها و ایشان را  
 شود پس هر که هم وزن ذر و عمل خوب بکند از خواهد دید و هر که هم وزن ذر و عمل بدی بکند  
 از خواهد دید و فرموده یومئذ یحسد کل نفس ما عملت من غیر خیر و ما عملت من سوء و تولا  
 بینها و بینة ابدی پس روزی که هر نفسی آنچه کرده حاضری خواهد یافت و هر عملی  
 که کرده از او خواهد کرد که همان آن و میان عملش دوری بیاری باشد و فرموده و اعلموا  
 ان الله یملم ما فی انفسکم فاعلموا انی بدین کلماتی ما میداند آنچه در دلهای شماست  
 از وی بترسد و در میان مردمان صاحبان معرفت بیعت باطن دانسته اند که خدا  
 عزوجل در پلهای طر منهد ایشان است و ایشان در حساب مناقش خواهند شد  
 مطابق بکردار خواهند شد بهم وزن ذر و که در خاطرها گذرانیده یا بدیدهایند  
 و یقین شده که چیزی ایشان را از این حفظها بجا نماند و داد مگر حساب خود را کرد  
 و ملا حظة احوال خود نمودن و در نفسها و سعی که از آن نفس باز خواست نمودن و در خوا  
 و ملا حظة حساب از کردن و هر کسی حساب خود را بکند پیش از آنکه حساب او را بکند  
 در قیامت حساب آن سبک و در وقت سوال جوابی حافرا بازگشت و محل از امر



ان بخوبی خواهد بود و هر کسی که حساب خود را نکند هر طایفه ای از عوامی خواهد بود و اینست  
 ان در عبادت قیامت بطول خواهد انجامید و گناهانش را در اجزای مختلف خواهد گذشت  
 و حضرت امام حقیق صادق فرمودند هرگاه احدی از شما خواسته باشد که هیچ چیز از  
 نظیر مکرانکه بوی عطا کند یا بد که از هزاره مان ما بوس باشد و امید هیچ چیزی نداشته  
 مگر بخدا و هرگاه خدای عزوجل این را در دل وی بباید هیچ چیز استوار نکند مگر آنکه  
 عطا میکند پس حساب خود را بگذراند از آنکه حساب شاکر شده شود از برای آنکه قیامت را  
 موقوف خواهد بود و در هر موقوفه یکصد هزار سال توقف خواهد شد بعد از آن این را  
 تلاوت فرمودند فی يوم کان مقدار خبیث الف سنه و در این حدیث متفق است  
 بر اینست که از مردم و امید بخدا داشتن و این تفریع دلالت میکند بر آنکه آدمی در آن کار  
 امید مردم دارد و نه بخدا و از این معنی غافل می باشد و دلالت میکند بر آنکه اگر محاسب نفس بود  
 و ذکر کردن و قوت در موافقت قیامت بعد از این محاسبه دلالت میکند بر آنکه قوت ندارد  
 از برای حساب پس هر که در دنیا و دنیا پروری و حساب خود را نکند در آن روز محتاج بان  
 خواهد بود و خدای عزوجل فرموده و لنظر نفس ما قدمت لغافل باید که هر نفسی نظر کند  
 در آنچه پیش فرستاده از برای قیامت و در حدیث وارد شده است و از آنست که از  
 غافل چهار ساعت باشد یکی از آنها شاعت است که در آن حساب نفس خود را کند و در حساب

و در معراج الشریع از حضرت امام حقیق صادق فرمودند اگر از برای حساب هیچ  
 هوش نباشد سوی جای عز و جلال و سوائه پرده می بر خیزد و از آنست که از  
 آدمی که از سر و پا پاپین نباید و در آبادانی ماوی میکند و لب نخورد و خواب نکند و  
 اضطرابی که نزد یک لیل و یک شب باشد و این چنین میکند که در هر نفس بنامت را بر پا  
 با هر نفسی باشد و معاینه میکند بدو اینست که در برابر خدا در آن زمان و بفرقی محاسبه  
 میکند که کو با هر صامت قیامت خوانده شود و در آن محاسبه سوال کرده شود خدای عزوجل فرمود  
 و ان کان مثقال حبه من حردل انتباهی و کفی بناحاسبین **فصل** معنی محاسبه است که از  
 مطالبه کند از خود و اجابت و اگر بزرگتر از آنست پس اگر ادای آنها را بپردازد یا نه  
 مگر خدای عزوجل را بجا آورد و در محاسبه نفس امارت و اگر افعال او را در اصل و در ساختن  
 مطالبه کند از نفس قضای افعال او که ناقص و نامعوم باشد و محکف کند نفس را که در محاسبه  
 بنا فلها میکند و اگر تکب محصی شده باشد مشغول شود بعبادت نفس و عذاب کردن و معاصی  
 شایسته آن و مستغفرا باین نفس و اینان ندارد و تقصیرات تواند شد چنانچه تا جواب است  
 میکند و چنانچه در حساب و بنا نفسش میکند از خبر و قوافل و محافل و نباید بر لعل کم و زیاد  
 ظاهر هیچ چیز مغفون نباشد و سزاوار است که بر هر یک از مکرهای عظیم نفس را اگر آن  
 دهنده و بپس کند و مکر را بپنداشت پس اول مطالبه کند از نفس و بپس خواهد داد



دوران روزگشت و متکفل حساب خود شود آنچه را بدیگری در روز قیامت متولی آن خواهد  
شد و همچنین مطالبی را بیدار نگاه کردن بلکه از خاطرها و فکرها و استادن و نشستن خود  
و شامیدن و خوابیدن حتی از ساکت شدن که چنانکه ساکت شده و از آنجا صیقل که جز آن  
و هرگاه بدانند مجموع آنچه را بر نفس واجب است و چنانکه شود در نزد وی قدری که ادای حق آنرا  
مؤده انقدر از برای آن حساب خواهد بود و باقی که از آن بماند بآن نموده ظاهر میشود پس آنرا  
کند بر محفله قلب بنویسد چنانچه باقی شرک و ابر و دل غلبه میشود و بار نفس قوی داد  
که ممکن است استخای قریبها از آن نمزدن بعضی را بتادان کشیدن و ضمانت شدن و بقیه  
بر قریبها و بعضی را بعقوبت و نمودن بران و بقیه را از اینها ممکن نیست مگر بعد از تحقیق  
حساب و تنبانی که واجب بران و هرگاه این ششوی شده مشغول شود بعد از آن مطابقت  
استفاده حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند از ما نیست هر که هر روز حساب خود را  
پس از آنکه کرده باشد از آن حد طلب زیاده نکند و اگر شسته کرده باشد طلب او را  
و قریب نماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که باید مردم قریب تو را ندهند زیرا که کار با او  
خواهد بود نه با ایشان و روزگار خود را می ممکن باین دان زیرا که با تو کسی هست که حفظ  
تو را میکند پس یکی بکن زیرا که ندیده ام چیزی را که تدارک نمزدن آن هر باشد و طلب آن  
کردن آن و قریب باشد از حسن تر از برای نگاه دهم و حضرت امام خفیه صادق علیه السلام فرمودند

فرمودند که هر چه می بخردم حضرت پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله وصیت کن مرا فرمودند  
ایا تو قبول میکنی اگر تو را وصیت کنم و این سخن را شکر و تبریک فرمودند و هر روز نیز این را میکنند  
یا یا رسول الله پس حضرت فرمودند وصیت میکنم تو را که هرگاه اراده امری کنی تمام  
در رعایت آن مکن اگر موجب نجات دان امضا کنی و اگر باعث هلاک دان آن را نماند  
و این وصیت از جمله محاسبه نفس است بلکه اصل محاسبه همین است **فصل سزاد**  
ان برای بنده آنست که مراقبه نفس خود را در وقت کارها بکند و بدیده و بقیه  
انها را بکند زیرا که نفس هرگاه و گذاشته شود سرکش و فاسد میشود بعد از آن ملا  
خدای عز و جل و هر گاهی و سرکش بکند و این بان میشود که بدانند که خدای عز و جل بر این  
مطلع و بر پنهانها داناست و ملا حظرة علمای بندگان را بمناب و سلطت بر نفس  
که میباشد و اسرار قلب در حق خدا ظاهر است چنانکه ظاهر هر پوست ان برای مردم ظاهر  
و پیداست بلکه از برای خدا از این مافیه تراست خدای عز و جل فرموده اَلَمْ يَعْلَم بِالنَّاجِيَاتِ  
یعنی ایا ندانسته که خدای پند و فرموده آن الله کان علیکم رقبا یعنی بدرستی که خدا بر شما  
مطلع است و حضرت پیغمبر فرمودند ما ندانستیم که خدا را بر پستی چنانچه کو با او را  
اگر ایمانی بینی او ترا می بیند حکایت شده که زنجار و قی کر با بر صف خلوت کرد استناد  
بتحریه را پوشید پس یوسف گفت چه حالت تو را ایا از ملا حظرة عبادی شمر میکنی یا نه



ملاحظه یازدهم آنست که در حدیث قدسی وارد شده بر این نیست که  
بهشت عدن پیش از آنکه هرگاه خدا معصیت ننهد مگر عظمی من میشود و  
و اینست و گناهیهای ایشان از ترس من محقق شده بحق و نوبت کوری خودم  
که خدا عذاب و دوزخ و عذاب را میگرداند هرگاه نظر کردم بقوم که مشرک و کافر  
من دوزخ داشته اند عذاب را از مردم میگرداند و این معرفت هرگاه یقین شود یعنی  
از ملک باشد و بعد از آن بر قلب مستولی شود و را بنزد یک خود میکند و  
از بر ملاحظه و رعایت جانب کسی که بر وی مطلق و تالی هم را صرف آن میکند  
صاحبان یقین دوزخ دارد یکی راقبه میباشند و این ملاحظه تقطع و جلال است  
عبارت است از آنکه در مشرق ملاحظه آن عظمی باشد و در محض هیبت آن شکسته  
باشد و نجاش القات یعنی نداشته باشد و این کسی است که همان یک هست شده  
و خدای عز و جل سایر هرهای وی را کفایت نموده باشد و قوم راقبه هر کار آن که  
پیش اند و اینها قومیست که یقین اطلاع خدا بر ظاهرها و باطنها بر ایشان غالب است  
جمال و جلال خدا را از آمد هوش ناخسته بلکه در لای ایشان بر خدا عدالت و  
القاب باحوال و اعمال و ملاحظه آنها دارد و حیا از خدا بر ایشان غالب گردیده  
بر طاعت و امتاع از معصیت میکنند مگر بعد از توقف و تأمل از هر چه موجب رسوائی

دسوائی باشد در قیامت امتاع میباشد از برای آنکه خدا را بر حق مطلع و یابند  
میباشد با انتظار قیامت زیرا که او میخالی نباشد از آنکه با در طاعت و یاد و راقبت  
و راقبت در طاعت با اخلاص و اكمال و رعایت و محاسن از افاضت و راقبت در  
و پشیمان و گنده شدن و جهل داشتن و مشغول کفاره ان شدن و راقبت در  
ادب با آنکه در قبیله بنشیند و بر دست و است بخوابد در حال بکر و قبله باشد  
اینها و تالی آنها داخلست در راقبه و راقبه در راقبه در معرفت مشاهده ضم  
و شک نیست کردن و صبر بر بلا و نوبت زیرا که هر یک از اینها واحد و بسیار است و  
چانه نیست از رعایت آنها بدو است بر راقبه خدا تعالی میاید و من بتجدد و  
فقد ظلم نفسه یعنی هر که انحد و خدا تجاوز نماید هم بر خود کرده **باب سیم** در تفکر و  
خدای عز و جل فرموده و تفکر کن فی خلق السموات و الارض و بما خلقت هذا باطلا  
تفکر میکنند در آفرینش اسماء و زمین در حال بکر میگردند خداوند این را باطل میاند  
و فرموده افلا تدبرون الا ان ام علی ملوک افلاها یعنی ایا تا ملوک در قرآن میکنند و آنکه  
بر دلهای ایشان و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند تفکر بکلمات الهی است آن  
عبادت بکمال و حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند تفکر و محبت میکند بر نیکی و عمل بان  
و نیز فرمودند آگاه ساز بفرموده خود را و در میان پهلوی را شب از سیر خواب و آن



پر همین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که این عبادت تمام ادا و من مژد با یک  
 بر فکر در خدا و در قدرت او و مراد از حضرت از تفکر در خدا تفکر در ذات خداست  
 از برای آنکه منع از این شد زیرا که معنی جبر و وحش و اضطرار عقل است بلکه  
 و از این نظر که در دست با افعال خدا و عجایب صنع و بدایع او و در مخلوقات دنیا  
 که اینها دلالت بر بزرگواری و عظمت و تقدس و علو او میکند و دلالت میکند بر  
 علم و حکمت او و بجای آوردن قدرت و احاطه وی بر اشیاء و معنی اینها  
 تفکر صاحبان عقل خدا و عزوجل فرموده ان في خلق السموات والارض اختلاف  
 و التمايزات الاولى الالباب الذين يدعون الله فاما وقوله وعل جنوبهم و تفکر در  
 خلق السموات والارض و اینها با خلقت خدا با ملائجه انك ففنا عذاب النار و این در اوین  
 اسماء و زمین و آمدن شد و درین در عقب یکدیگر ایستاد از برای صاحبان عقل  
 آنکه اینک در حالت ایستادن و نشستن و در حالیکه بر پهلوها غلطند که خدا را  
 و تفکر در اوین و اسماء و زمین و اینها در حالتیکه میگویند خدا و خدا را با  
 و منزه از اوین باطل است و از آن جهت نگاه دارد و در بسیاری از مواضع فرما  
 فرموده و من ابته و اینها از برای صاحبان علم و بجای فکر است در خدا و قدرت  
 در ذات او در حدیث مشهور از حضرت پیغمبر است که تفکر در نعمهای خدا بکند و تفکر

و تفکر در ذات خدا میکند که قدرت و این ندارد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند  
 از آنکه تفکر در ذات خدا بکند اما اگر خواست باید که نظر در صفات او بکند و نظر کند  
 خلق او و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هر که نظر در ذات خدا کند که چون  
 هلاک میشود و اما تفکری که برینکی و عمل برینکی دعوت میکند ام از اینست از برای  
 آنکه شامل تفکر در جناس و سیات نیست زیرا که هرگاه ببنده تفکر در جناس  
 هو فکر اما نامست با نافع موافق است با مخالفان خالص است از شرک و  
 با مشرب است باها البتة باین فکر دعوت میکند با ملاح افکار و ندارد و خلقت کرد و انما  
 واقع شده باشد و همچنین هرگاه تفکر کند در سیات خود و آنچه بران مرتب میشود  
 از عقوبات و دور شدن از خدا دعوت میکند اما باز ایستادن از افکار و ندارد  
 آنچه را که بتوبه و پشیمان و هرگاه تفکر کند در صفات و افعال خدا از لطیف که در  
 نموده و احتیاط که با ایشان کرده منعمهای و ساد و شفقهای بی پایان و تکلیف بآوردن  
 و از برای عمل نیک و عده ثواب جز بآوردن و سخر با حق آنچه در اسماء و زمین و  
 در میان افلاک و امثال این نوع فکر البتة دعوت میکند او را بخیر و عمل باها و  
 در طاعت و باز ایستادن از معصیت و این تفکر متوسط است و اشیاء باین شده  
 حضرت امام رضا علیه السلام فرموده اند عبادت بسیار نماز کردن و روز داشتن نیست بلکه



عبادت فکر در اینها کردنت و آن حضرت امام حکیم صادق پسر سیدنا از این مردم  
 روانی میکند که تفکر بکلمات الهی است از انابت بکسب بیاید اما چگونگی تفکر  
 کیم فرمودند بخواب با خانه که میگذری بگو بکار رفتند ما کائنات و چه شد ندانند که  
 تو چرا چیزی نمیکوی که بکار رفتند و این نوع تفکر که حدیث نبوی با این تفسیر شده  
 فضیلت و استیلازد و تفکر او است و شاید حدیث نبوی ام از این باشد حقیقی الهی  
 با آنچه فرموده اند بقدر متبصر غایب باشد از برای تفکر هر کس بقدر فهم و رتبه او  
 مؤلف حقان گوید تفصیل عبادی فکرها را در کتاب علم الیقین ابرار کرده است که اگر ادا  
 داشته باشد بکتاب مذکور رجوع کند **فصل در مصباح آن حضرت امام حکیم صادق**  
 دوایت شده که فرمودند هر یک یک پیرا از این مردم پنا کنند ای کس با و همانند و با  
 در آن باقیست از شرف و رفاه و فقر و دوست و دشمن و ایند و پنا بکنند شرف  
 راست از اب باب حضرت پیغمبر و فرمودند که اینست و لغو و غلط کردن و غلط  
 نمودن و لغو و غلط نمودن و عبادت و مشغول شدن خدای عزوجل در روز  
 و توان در جهان کردن حضرت پیغمبر و فرمودند باین نامه از دنیا مگو بلا و فتنه و  
 بخت بافت بخت پنا فکری صمد و انجا خدا و حضرت فرج و فرمودند دنیا را  
 خانه با فتنه ام که در دهر است و ایند از دهری داخل شوی و از دهری دیگر بیرون  
 روی

رومی و این حال بگویند خداست پس چگونه خواهد بود حال کسی که ارمیده باشد دنیا  
 و پل بان کرده باشد و فرموده را در آبادی آن صاحب ساخته باشد و بن فرموده را در آبادی  
 باطل کرده باشد و فکر این حساست و کفاره بسیار و در شیوهها و وسیله است از  
 مردم و رساننده است به صلاح اخوت و اطلعت بر عاقبتها و موجب زیادت علم است  
 و حاصل است که بیلان عبادت خداوند محض و پیغمبر و فرموده فکر بکلمات الهی  
 از عبادت بکمال و نیز بکبریا فکر مکن که خدای عزوجل بخل و تقصیر دانه باشد او را  
 تو حید و معرفت **فصل آن حضرت امام حکیم صادق** و فرموده او فرمودم که در روز قیامت  
 بخورم سپر میشود و چشم اگر بقدر سوراخ سوزن بر بالای آن گذاشته از او پویشاند  
 که باین دو باطن اسمها و رزق را بدان اگر راست میگوئی این افتاب غلو قیامت از غلظت  
 خدا اگر قدرت دارد میگرداند تو کن باین هم چنین خواهد بود که تو میگوئی و مراد آن حضرت  
 پاره کوشی است که دو گوشه دارد و معروفست و از برای اینست که انرا ماکول قرار دادند  
 و ظاهر است که باین باطن اسمها و زمین را میتوان دانست همچنانکه بحیم میتوان دانست  
 زیرا که این دو اسم عالم شهادتند و چون با آنها عالم غیب را توان دانست پس خطاب در  
 حدیث محض مگو ای سید که از در هر چه میسر شود تجاوز نموده باشد و شاه با آن قیامت  
 آنچه خدای عزوجل فرموده لم قلوب لا یفقهون بیاخته دلها را دارند که باین چیزی پیچند



کسکه از درجه عیون تا خدای عز و جل باشد و بر تیر عقل و معقول رسیده باشد که <sup>حکما</sup>  
 دلهای باطنی باشد و شایسته این شده در این ان فی تلك لدکوی من کان له قلب یفقه <sup>این</sup>  
 تذکره است از برای کسی که دل داشته باشد که البته این طایفه را می رسد که بدینها با <sup>طن</sup>  
 اسمها و زمین دانستند از برای آنکه دلهای ایشان از عالم غیب است و از برای <sup>است</sup>  
 که خدای عز و جل در بسیاری موصوفی از توان نیز نظیر ملکوت موده چنانچه فرمود  
 اول بنظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلقت الله من شیء و ان عسی وان یكون <sup>قد</sup>  
 اقرب الیهم فیای حدیث بعد از مضمون یعنی با نظروا تا اقل نمیکند در باطن اسمها  
 و زمین و آنچه خدا او نه از چیزها و نظیر نمیکند در این که گاه باشد اجلا <sup>است</sup>  
 باشد و هرگاه باین توان ایمان بنا و بند پس بچرخ میگردان این ایمان خواهند آورد  
 و فرموده کذلک نری ابرهم ملکوت السموات والارض و لیكون من التوفیق هم چنین <sup>میباشد</sup>  
 با بر ابرهم باطن اسمها و زمین را و از برای آنکه از جمیع صاحبان یقین باشد <sup>دیگر</sup>  
 در این معنی وارد شده بلی بدل احاطه بذات خدا نمیتوان نمود همچنانکه بحکم ادراک <sup>این</sup>  
 نمیتوان کرد بلکه بدی از عظمت او را مطلع میتوان شد و بی **باجایان** در <sup>در</sup>  
 ملک و گوناگاه کردن از دست خدای عز و جل و فرموده کل نفس ذائقة الموت و اما  
 توفیق ابرهم که بود القیمه فمن ذخرج عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا <sup>این</sup>

الامناع التوفیق یعنی هر نفسی مرگ را میباید و اجزای تمام و کمال دنیا  
 خواهد رسید و هر کسی که از جهنم دور گردد داخل بهشت میشود و ستار خواهد بود  
 و بهشت چون دنیا که صنایع و طب و حضرت پیغمبر و فرمودند بسیار بداند که <sup>نمیکند</sup>  
 لذتها را پس سپندند بار سوله الله ان چیست و فرمودند که کس و هیچ بنده که <sup>خوبی</sup>  
 و وسعت باشد چنانچه باید یاد مرگ نکند مگر آنکه دنیا بر وی تنگ شده باشد  
 و در محقر و شدت یاد از آنکه مگر آنکه بر وی وسیع گردیده و فرمودند مرگ  
 کفاره است از برای هر مسلمانی و فرمودند کفره مؤمن و کس و فرمودند <sup>آمدن است</sup>  
 مرگ آمده است آگاه باشید که چنان از آن نیست آمده است مرگ با آنچه در آنست  
 آمده است بخوشی و راحت و با ذریع و فرمودن خوبی بسوی بهشت عالی و این  
 برای مردم اخلاص است که همیشه از برای آن سعی نموده اند و رغبت بان داشته اند و <sup>ببینند</sup>  
 در باید که محبت خدا و سعادت مرگ در برابر چشمتها و آمدن و گوار زوهاره بی <sup>مرگ</sup>  
 و هرگاه در باید که محبت شیطان و شقاوت او زوهاره در برابر چشمتها و آمدن <sup>مرگ</sup>  
 بی بی سر و سر و سپندند که آن مؤمنان که مرگ را است فرمودند که <sup>مرگ</sup>  
 پیش از یاد میکنند و استعداد از این است که میگوید و حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند هر که  
 فرزند از عمر خود پیشتر مرگ را در مرتبه کر باید نداشته و هیچ بنده از ذر و اطفال <sup>نمید</sup>



مگر آنکه عمل بد میکند و آنحضرت فرمودند که اگر به چند بنده اجل جزا و سعادت نمودن از  
 هاشم دشمن خواهد داشت علی را اگر مصلحت بطلب دنیا باشد و تحقیق حضرت امام  
 محمد باقر علیه السلام گفت که حدیثی که از آن مضع شوم فرمودند بسیار ذکر  
 مروت مکن زیرا که هیچ ادبی ذکر آنرا بسیار نمیکند مگر آنکه زاهد میشود در دنیا و <sup>حضرت</sup>  
 امام حنفی صادق فرمودند هرگاه مجازة را بر ماری تصور کن که کوی باقی را بر دانه  
 اند و که با آن خدا سوال کرده که باز گشت غایت بد دنیا و خدای عزوجل تو را بر جوارح  
 و فرموده باشد پس ملاحظه کن که چه عیالها آن سرخواهی گرفت و بعد از آن فرمودند  
 محبت از نومی که او این و اخوان ایشان محبت شده باشند و ندای کوی کون <sup>بگویند</sup>  
 ایشان رسیده باشد و مع هذا مشغول بلب و لعل باشند و فرمودند خدای عزوجل  
 بنا فرموده است یقینی را که شلعدان نباشد و قهات شایسته داشته باشد <sup>بشک</sup>  
 که یقین در آن نباشد مانند مروت و در مصباح الشریعین حضرت امام حنفی <sup>مروت</sup>  
 که فرمودند ذکر مروت شهودها را در نفس می میراند و در خیمهای غفلت را از بیخ  
 میکند و دل را بوعدها خدای میگرداند و طبع را نازک و مبارزه و غلهای <sup>میشکند</sup> قهرا  
 و اقش حرم را فرود میثاند و دنیا را در نظر حقیر میگرداند و اینست یعنی آنچه حضرت <sup>ببیند</sup>  
 فرمودند مروت بکمال است بهیاست از عبادت یکسال و این در وقتی است که طایفه

که طایفه ای غنیمت دنیا را بکثابت و باخود بر بندد و شک ندارد و منازل شدن و حجت  
 بر کسی که با مروت کند باین وصف که مذکور شد و چیزی نیست در کسی که عین بگوید  
 و غفلت ندید و کثرت عجز و طول مقام در قیوم حضرت در مقام حضرت پیغمبر فرمودند  
 بسیار یاد کنند شکسته اند فغان بکذا از تمام حدیث و آنچه آنکه گذشت ابرار میگویند  
 و فرمودند مروت اول منزلت از منازل دنیا پس خوشحال کسی که اگر اقام کرده شود <sup>و رفت</sup>  
 اول اخوت و خوشحال کسی که در آخر منازل دنیا مشایع خیر از مروت بکند و مروت <sup>نزدیک</sup>  
 نوبت چیزهاست بفرز ندادم اما انوار و در عیش و چه حیرت کز او بر نفس خود دارد  
 چه صفهاست از راه خلقت و مروت بجا نیست از برای غلمان و هلاکت از برای <sup>کلا</sup>  
 و از برای اینست که مثلاً مانند مشائیان و کراهت دادند که همان حضرت پیغمبر <sup>فرمودند</sup>  
 هر که محبت دارد ببقای خدا خدای عزوجل محبت میدارد و طایفه ای و هر که کراهت <sup>دیده</sup>  
 از لغای خدا خدای عزوجل کراهت میدارد از لغای **و فصل** بدانکه مردم بر سه قسمند  
 با کسی است که حرمی است بر دنیا و بر نفس مکران شده و محبت شهودها دارد و با تو  
 کننده اینست که کار از سر گرفته و با عار نیست که بنیاد رسیده اما حرمی بر دنیا  
 با مروت نمیکند و اگر با او ان کند از برای آن یاد میکند که تاسف بر دنیا بخورد و <sup>مشغول</sup>  
 مبدعت مروت شده از آن قرار نماید و اینها ان کنند که خدای عزوجل در شان ایشان <sup>فرمود</sup>



فلان الثوب الذي تفرون منه فانه ملائكم ثم ردتون الى عالم الغيب والشهادة فينبكم بما  
كنتم تعملون يعني بکوی مقدمه که از ترک که میکردید بشمار خواهد خورد و بعد از آن بخوا  
کرد ایند شمار ایوی خدای که عالم است بعب و شهادت و خدای عزوجل آگاه خواهد  
شمارا بر آنچه میکنید و این چنین کسی بیاد رک از خدا دور میگردد و اگر از یاد رک  
استفاده آن نماید که از دنیا بجهلوتی کند و عیش بر روی میفشی کرد و وصافی لذتها  
بروی مگرد شود اقا قریب کننده ذکر رک را بسیار میکند تا خوف و هبیبی در دل  
پیدا شود و وفا کند تمامی قیوم و بیاد باشد که از رک کراهت داشته باشد از رک  
آنکه مباد پیش از نماز قهر و اصلاح خدا را نگیرد و بر مباد و این چنین کسی معذرت  
در کراهت داشتن این داخل در تحت قول حضرت یعنی نیست که فرمودند هر که  
کراهت از لغای خدا دارد خدا اگر کراهت از لغای وی دارد از برای آنکه چنین کسی  
کراهت از صوت و لغای خدا ندارد بلکه از صوت لغای خدا قهر کند و از راه نفوذ  
تقیر و این مانند کسی است که لغای محبوب مانا چنین غایب انبوی آنکه استعداد ملاقات  
کراهت دارد و علامتش آنست که همیشه استعداد گیرد و شغلی بجز آن نداشته باشد  
و الاطعم خواهد شد بکسی که حریص در دنیا باشد و اقلع اوت همیشه در پلورک میباش  
از برای آنکه وعده آگاه لغای محبوب است و محب و وعده لغای محبوب را فراموش نمیکند

بلکه در غالب اوقات و رک و در پیشمارد و خواهش باین ان میدارد تا از او بخواهید خلد شود  
و بخواهید رب العالمین مفضل شود و علامت نیز از این دو کیست که کار خود را بخند خود  
و اگذار و از برای خود ندرت را طلب کند و نه چنان را بلکه محبوب ترین چیزها در نزد  
انست که در نزد صاحبش محبوب تر است و این چنین کسی از راه فرط محبت و اخلاص و شوق  
منتهی شده **فصل** بدینکه رک هو ناکست و خطر آن غفلت و غفلت و دم از راه غفلت  
و کم یاد کردنست و هر کسی که یاد میکند بدل غایتی یاد نمیکند بلکه دل او مشغول شهودی است  
میباشد و یاد رک در آن نفی نمی بخشد پس طریقتی است که دل را فارغ گرداند از هر چیزی  
یاد رک در پیش روی اوست و مانند کسی که از راه سفر بیابان هو ناک با نشین  
دارد زیرا که چنین کسی نگرانی دیگر ندارد و هر گاه میباش یاد رک شود نزد و بگوید که اگر  
قلب میکند و در آن وقت فرج و سروران بدینا کم میشود و دل شکسته میشود و بجز این راهها  
انست که همالهای خود را که فرستاده اند بیاد کند و متذکر شود و از افکار و لغات  
ایشان از در زیر خاک و متذکر شود لغای ایشان شود که در ایام منبرها و احوالها بکینه برودند  
و چون در قیامهای آنها از هم پاشیده و چون زمان رای شهر و بیرون و فرزندان را بینیم  
ضایع کرده اند و مسجد ها و مجلسها از ایشان خالی شده و اثرهای ایشان منقطع و خاموش  
ایشان موحشی شده و هر گاه یکایک از آنها را متذکر شود و تفصیل نماید در دل حال



و گفت زندگان را و صورت او را بخیال در آورد و متذکر شود نشاء و امداد را  
 و امداد و رعیث و متذکر شود و فراموش کردن و لغو و فریب خوردن سرانجام مبتلا و میل کردن  
 بقوت و جوان و زینت داشتن بخنده و لغو و غافل بودن از آنچه پیش روی بود مان  
 درک سریع و هلاک و تبخیر را و آنکه پیشتر بجهت توبه می نمود و الحال باها و <sup>مفعلها</sup>  
 ان از هم پاشیده و چون حکایت میکرد و الحال کم زبان ای را خورده و چون خنده <sup>میکرد</sup>  
 و الحال خالکند و افای او را خورده و اینک هر چند بپرها از برای خود میکرد ناله سا  
 بان محتاج نبود و حال آنکه ناگوش پیش از بکاه مانده بود و غافل بود از آنکه از برای <sup>او</sup> چه  
 شده تا آنکه و لای روی وارد شد در و تیکر کان نداشت و صورت ملک الموت از برای <sup>می</sup>  
 ظاهر شد و ندای جنت با حتم بگوش آن رسیده پس در آن وقت نظری بخود میکند که  
 نیز مثل رفیق است و غفلت وی مانند غفلت انسانست و سعادتمند کسی است که بد <sup>بگری</sup>  
 پند گیرد پس مداومت نمودن برین نکرها و امثال آنها با داخل شدن مقبرها و مشاهد  
 بهاران موجب آن میشود که با در لحد و دل نانه شود تا آنکه غالب شود بچپنی که <sup>در</sup>  
 چشمها باشد و در آن حالت امیدوار می باشد که سعدان شود و بپلوان دارغ <sup>نزد</sup>  
 و اگر با درک کردن بظاهر دل و زبان یک نایده است در ترسانیدن و آگاه ساختن <sup>هر</sup>  
 دل خوش کرد و چیزی از دنیا که متذکران شود که چاره از مفارقت آن نیست <sup>مفعلها</sup> و اما

و اما خداوند عز و جل بفرموده علی الله علیه و آله فرموده که هرگاه جمع کنی در خاطر مکرران که  
 بشو خواهی رسید و هرگاه شام کنی در خاطر یکدندان که بجا ج خواهی رسید و نوشته اند  
 از دنیا بود و از زندگ بهر آن برای مردن بگردد در حالت تندرستی فکر حالت بیمار <sup>بکن</sup>  
 زیرا که بمندانی که فرود آید نام خواهی داشت یعنی نام و ده بر تو وارد خواهد بود باز نده  
 تندرست خواهی بود یا بیمار و فرمودند بدین چیزی که بر شما مقیم در و خلعت است  
 یکی صابغ و هوس است و دم طول امل تمام صابغ هوادی را از حق میگردانی و اما  
 طول امل باعث آن میشود که دنیا را محبوب بپنداری و بعد از آن فرمودند خدای عز و جل  
 میکند دنیا را آنکه که او را دوست داشته باشد و بیکه او را دشمن داشته باشد و هرگاه  
 بنده را دوست داشته باشد ایمان بر وی عطا میکند آگاه باشد که دین فرزند دارد و دنیا  
 فرزند آن دارد و شافرنندان دین باشند نه از فرزند آن دنیا آگاه باشد که دنیا کو <sup>نزد</sup>  
 و پشت دنیا که آگاه باشد که احضار شده و رویت آگاه باشد که امروز <sup>نزد</sup>  
 علی و در آن حساب نیست آگاه باشد که فردا نیست که در روز حساب باشد و در آن  
 علی باشد و و اینست که آنحضرت شی بر مردم مشرف شدند و فرمودند ندای گروه مردمان  
 ابا از خداها نمیکند گفتند که چیست یا رسول الله فرمودند جمع میکنند چیزی را که <sup>مید</sup>  
 حوز و امیدوار بدی چیزی که بان نخواهد رسید و بنا میکنند جان را که در آن <sup>مکن</sup>



غنی اهدا شد و بابت شده که اسامه پس از پنداشت کتبی خرید و بعد دینار برده  
 بله ماه اخفید فرمودند با انقباض نگیند از اسامه بوعده بکاه خریداری کرده بدین  
 اسامه طولی الاطاست غنی آنکه نفس من در دست اوست و من معجز و کرمشهای من کتبی  
 میشود مگر آنکه کان میکنم کرد یکی هم غنی اهدا شد و قبض روح من خواهد شد و هرگز  
 چشم ببالا نمکنم بپایین نظر خواهم کرد و مزه خواهم بود و هرگز غم غنی اهدا مگر آنکه  
 میکنم کفر و خواهم برد و در کوی من خواهد شکست و خواهم و بعد از آن فرمودند  
 فرزند آن آدم اگر عقل دارد بخود باز مرد هابیار بدین غنی آنکی که جان من در دست  
 که انچه بشما وعده شده امد است و شما از آن خلاصی نداشتید **فصل** بدانکه طول اول  
 یکجهل و دیگری عجب و بنا اقا سبب بودن عجب و بنا انت که هرگاه ادوی من بآن  
 و لذت و علاقتهای آن گرفت بعد از آن میشود بدول مفارقت آن پس باذی است از آنکه  
 هرگز که سبب مفارقت و هرچه را ادوی کراهت میداد از خود دفع میکند و مشغول  
 بارزهای باطل و هشیار از زوهای چیزی میکند موافق مراد او باشد و انچه موافق  
 اوست باقی مانند در دست است و همیشه ضرر از او میکند و در نفس خود قرار این را  
 دفع مینماید توابع بقا و انچه بان محتاج است از مال و اهل و خانه و وسایل  
 چهار پیمان و اسباب دنیا پس دل آن در این نگرها و قوت مینماید و بر این است

و از بلور کاشافل میشود و تصور نزد یکی از اینکند و هرگاه خطری که غافل از آن  
 حالتهای او را در این خطری با استعداد گرفتن از اینان این را پس می اندازد و بخود میدهد  
 میدهد و میگوید روزگار دراز است مگر تا بزرگ شوی و بعد از آن تو بزرگ  
 بزرگ میشد میگوید مگر تا بزرگ شوی و وقتی که بزرگ میشد میگوید تا از ساختن اینها  
 کردن این کار و از این فارغ شوی با از این سفر بگری یا از این دوری این فرزند و غنی  
 و تدبیر خانه اش فارغ کردی با ان غالب شدن بر این دشمن که شاکست میکند  
 شوی و همچنین همیشه از این می اندازد و در هیچ شغل خود نمیکند مگر آنکه چندین  
 دیگر بان وابسته میشود و بتدریج و روز بروز از ناچار میکند و هر شغل او را  
 دیگر بلکه بچندین شغل میکشاند تا آنکه مرگ او را در می یابد در وقتیکه کان نداشت  
 در وقت حسرتی زیاده میشود و پیشتر مراد اهل همین از پس انداختن تو بر خیزد  
 خواهند گفت و خواه از پس انداختن و بچانه که کار خود را پس می اندازد و  
 که انچه از روز و مراد عورت به پس انداختن میکند و این دعوت خواهد کرد و هر  
 طول میکشد احوال عورت میکند و بیشتر در لجا میکند و کان میکند از برای  
 در دنیا خوش گذر و محافظت آن نماید فارغ بودن تصور میتوان کرد و هرگاه  
 هیچکس از دنیا فارغ نشده مگر که طریح آن کرده از ابد و افکنده باشد



گفته فاعلی احدیها الباسته و ما اشهر اب لا الی رب یعنی بیکس قضا و حاجت  
 از دنیا نوزده و هیچ حاجتی نیست مگر آنکه بخواهد بگوید میشود و اصل تمام این در روزها غلبت  
 و این بان گرفتن و غافل از قول حضرت پیغمبر فرموده دوست مدار هر چه را دوست  
 که بخواهی از آن مفارقت خواهی کرد یعنی هرگاه مفارقت بخواهی باشد نباید اینچنین چیزی را  
 دوست داشت و اما بس بودن چهل انت که آدمی گاهی تکبر بر جوانی میکند و در  
 میشود که با جوانی رازد یک باشد و این بچاره فکر میکند که هر چه ای شهر باشد  
 و گزاشده یک مردم شهرند و از برای این کنند که جوانان پیش رفته اند و بایک پیوسته  
 طفل جوان میبرد و گاه میاشد که از راه شد و متورک و او در میثارد و در آن گاه  
 استعداد میکند و میاند که این دور نیست و اگر چنین کنیم که این دور باشد ناگهان  
 دور نیست و هر بیماری ناگهان میاشد و هرگاه بیمار شود و در بعد از آن دور  
 و اگر این دور غافل نگردد و بداند که هر وقت مخصوص ندارد که در جوان پاپری باد  
 میانه باشد و با آنکه در تابستان و در پاییز و با بهار باشد و با در شتاب  
 باشد هر این مشغولی با استعداد گرفتن از برای راز و میادان بودن عظیم خواهد  
 اما چهل باین امور و محبت دنیا دعوت نموده اند هر ابطول امل و غافل بودن از آنکه  
 نزدیک قرارند و همیشه گمان میکنند که در برابر چشم و لب اما غافل میکنند که در

که بروی غافل و غافل شود و همیشه تشیع جنازه نماید و تقدیر میکند که تشیع جان این  
 نموده شود و این از برای آنست که مکرر دیده و اله بان گرفته و مشاهده و در  
 اما اول که مشاهده نکرده و تصور نمیتوان کرد که باین اله یکدیگر از برای آنکه  
 و افشاده و هرگاه وافع شود بیکد فقره دیگر خواهد شد و در آن اول و احوال نه  
 پیش برده و نیز بعد از آن نوع دیگر خواهد بود و هرگاه دانستی که بسطی لعلی محبت  
 دنیا است پس علاج دفع اسباب است اما دفع چهل فقره صافی و بعد از حاضر شدن  
 حکیمهای نافع است از دلهای پاکیزه و اما بیرون کردن محبت دنیا از دل کار است  
 و در صفت عظیم و اولین و آخرین از علاج این عاجزند و علاجی ندارد و بیچاره ایمان  
 بر دنا خور و اینچنین در روز خواهد بود و ان مقام عظیم و ثواب جزیل و هرگاه  
 باین حاصل شود محبت دنیا از دل رخت نماید از برای آنکه محبت لعلی محبت  
 از دل محبت او حقیق و هرگاه حقارت دنیا و نفاس اخوت و ملا حظت نماید و غافل  
 داشت که ملذذ تمام دنیا بشود چه جای آنکه بصبغ هر گس از دنیا اندر یکت با کدورت  
 و ناگاری پس چگونه بان فرزند شود و محبت لعلی در دل رانج گردد و با وجود ایمان  
 با خور و از خدای عزوجل سوال میکنم که حقیقت دنیا را با نماید چنانچه بر بندگان  
 نموده **باب پنجم** در برادر گرفتن است و با مؤمنان الهی نمودن خدای عزوجل



دو مقام کداری فرموده و انقضای مانی الارض جمعا ما الفت بین ظهور و کون الله  
 الف بیهم یعنی اگر نام این در روی زمین است اتفاق نائی در الفت دادن میان  
 ایشان میتوان الفت داد و لکن خدای عزوجل در میان ایشان الفت داده و فرمود  
 فاصبحتم بنعمة اخوانا یعنی بنعمت الفت صبح کرده اید و با یکدیگر برادرید و بعد از آن  
 مذمت جدائی نمود موضع از آن کرده و فرموده و اعلموا بحبل الله جمعا ولا تفرقا  
 یعنی همگی چنگ و اعتصام بر رشته الهی بنید و مفرق نشوید و فرموده و لا تكونوا کاذبین  
 تفرقوا و اخلفا یعنی مانند کسانیکه از یکدیگر جدائی و مخالفت مینمایند باشد و حضرت  
 پیغمبر فرمودند نزد بکرین شما مجلسی من در روز قیامت خوش خلق ترین شماست  
 کسانیکه برادر باشند و ایشان با مردم الفت گیرند و مردم با ایشان الفت گیرند  
 و فرمودند مؤمن بسیار الفت میگیرد و مردم با آن الفت میکنند و چیزی نیست در کس  
 الفت نگیرد و کسی با وی الفت نگیرد و در مقام مدح و ثناء بر اخوت در این فرموده اند  
 هر کسی که خدای عزوجل بآن اراده چیزی داشته باشد و روی میگرداند و دست  
 اگر غافل گردد و بر او اندک ساری و اگر متذکر باشد اعانت وی نماید و فرمودند هر که  
 اخذ برادر نماید در راه خدا خدای عزوجل در جبر او را در بهشت بلند میگرداند  
 در جبر که هیچ علی بآن در جبر نتواند رسید و فرمودند خدای عزوجل مقرر مبادند

شده محبت من با کسانیکه نبارت یکدیگر از برای رضای من میکنند و واجبند  
 محبت من با کسانیکه از برای رضای من باری یکدیگر میکنند و واجب شده محبت من با  
 از برای رضای من با یکدیگر دوستی میکنند و واجب شده محبت من با کسانیکه از برای  
 رضای من مال خود را صرف یکدیگر میکنند و فرمودند با یکدیگر دوستی نکنند  
 و پشت یکدیگر نکنند و همگی بنده کائنات خدای برادر یکدیگر باشند و حلال نیست که  
 مسلمانان که از یک برادر خود را پیش از سر و زنی بکنند و فرمودند مؤمنان از دین میمانند  
 مانند شعبه با برادر چلب که کشته شد و فرمان برد و غیر سکی که او را بخوابانند  
 بخوابد و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند عاقرین مردم کسی است که  
 باشد از کس بداند برادران و عاقر تر از آن کسی است که برادر بی برساند و از او  
 کرد اند و حضرت پیغمبر فرمودند حکم زین اسباب ایمان محبت داشتن است و در راه خدا  
 و بغض داشتن است و در راه او دوستی کردن با او و ستان خدا و پیروی عیسی  
 خدا و حضرت امام زین العابدین فرمودند هرگاه خدای عزوجل جمع کند او این را  
 منادی خواهد داد و ندا می خواهد کرد که هر کس بشنود و خواهد گفت در کدام  
 کسانیکه در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده اند پس مرا بخوانند و برادر خواهند داد  
 و ندا با ایشان خواهد داد که برید پس بهشت بدو حساب پس ز شما با ایشان بر



خورد خواهند گفت بیکام و بد در جواب خواهند گفت بسوی بیشتر هر چه بدی  
 حساب پس فرست خواهند گفت شا چه کسانند خواهند گفت ما کسانیم که با یکدیگر  
 در راه خدا دوستی کردیم پس فرستهای خواهند گفت چه عمل میکردید خواهند گفت  
 دوستی در راه خدا میکردیم پس فرستهای خواهند گفت خوشا ای عاقلان و حضرت امام  
 محمد باقر هم فرمودند هرگاه خواسته باشی که بدان در تو چیزی هست نظر ببدل خود کن اگر  
 محبت با اهل طاعت و عداوت با اهل مصیبت دارد بدان در تو چیزی هست خدا  
 تو را دوست میدارد و اگر عداوت با اهل طاعت و محبت با اهل مصیبت دارد بدان که  
 در تو چیزی نیست و خدا تو را دشمن میدارد و هر کس محسوس خواهد شد با آنچه او را  
 میدارد و حضرت امام حقیق صادق فرمودند هرگز دوستی با یکدیگر ملامت نمیکند  
 آنکه افاضان دوستی که برادر خود محبت پیشو دارد و فرمودند هرگز در راه دین محبت  
 و بر سر دین دشمنی نکنند پس نذر **فصل** بدانکه محبت در راه خدا و دشمنی در راه خدا  
 امر پنهانیست و پنهان روی این بان بر داشته میشود که بدان که محبت و مقصد میسر  
 که با اتفاق باشد مانند محبت از راه همای یک با از راه اجتماع در مردم با از روی  
 پادشاه پادشاهی یا مانند اینها و عجبی که با اختیار و مقصد باشد و این است  
 که باعث براخوت و در دین میشود زیرا که ثوابی نباشد مگر با افعال اختیاری و پس

نشده مگر برین و محبت عبارتست از هم نشینی و اخلاط و عیون و نیت و در این  
 امور ادبی قصد غیری نبیناید مگر آنکه از راه دوست داشته باشد زیرا که محبت با  
 میکند و دوری بیناید و مقصد اخلاط نمیکند و کسی که دوست میدارد بالذات از آن  
 دوست میدارد نه از برای آنکه وسیله محبوبی و مقصودی دیگر کرده و با آنست که از آن  
 دوست میدارد از برای آنکه وسیله مقصودی کرده و این مقصود با مقصود برین  
 است و با مطلق با خیر است و با مطلق بخیر است و این چهار قسم شد اما قسم اول که  
 عبارتست از محبت داشتن با کولتانه و این ممکنست و چنان میباشد که آنکس بالذات  
 در نزد تو محبوب باشد یا میخواهی که از قید این و با آن بودن و مشاهده اخلاط و آن  
 بوی از آن را که از آن محسن پایی از برای آنکه هر صاحب حال لذت بپاشد در حق  
 کسی که ادراک حلال او کند و هر لذتی محبوب میباشد و لذت تابع محسن شمرده است  
 تابع مناسب و ملائمت و موافقت میان طبعها میباشد و باز هر محسن با صورت ظاهر  
 که عبارت از خلقت و با صورت باطنیست که عبارت از کمال عقل و حسن خلق  
 و حسن خلق البته تابع حسن افکانت و کمال عقل تابع حسن افعال است و کمال عقل  
 تابع و نور علی و هر یک از اینها در نزد صاحب طبع سلیم و عقل متقیم محسن میباشد  
 و هر چه محسن است لذت و محبوب میباشد بلکه میتوان گفت که در اخلاط و باطنی



از این خفی تر از برای آنکه گاه می باشد که محبت بان دو کس محکم میگردند و در ملاحت  
 و صورت و حسن صورت و سبک و بلکه از راه مناسب باطن می باشد که موجب الفت  
 موافقت میگردند که هر چه باطنی چیزی شیر باشد البته بوی آن کشیده میشود  
 و شباهتهای باطنی خف می باشد و سبکهای دقیق میدارد وادی را درین اطلاع  
 نمیشد و حفظ پیغمبر <sup>و کبریت</sup> به تعبیر از این نمودند در کلامیکه فرمودند و اوج مانند  
 که پست بر پست هم داده باشد و هر چه از ادواح یکدیگر را در آن عالم شناسند  
 در این عالم الفت با هم میکنند و هر چه هراتنا ساند با هم موافقت نمایند <sup>بلکه</sup>  
 بشاخص پیغمبر صابن است و الفت پیغمبر مناسب است که در حدیث نبی از ان بشا<sup>خ</sup>  
 شده و داخل است در این منم محبت بحال هرگاه مقصود در آن قضای شهود نباشد  
 از برای آنکه صورت باحوال فی نفس اندک است و اگر فرض کنیم که اصل شهود نباشد با  
 لذت میباشد بل لذت برداشتن از غلظه موها و نوها و شکوها و سبکی که  
 بر ناله سرخی باشد و ملاحظه آب و سبزه و در اینها منی سوای اینها نیست و اما  
 محبت داشتن از برای خدا داخل این منم نیست بلکه این محبت از راه طبع و شهود غلظت  
 و مقصود این را میتوان نمود از کسی که ایمان بخدا داشته باشد اما اگر فرض مذکور با  
 ضم شده باشد مذکور خواهد بود و لا محاله مباح خواهد بود و موصوف <sup>و ذی</sup>

و ذی خواهد شد و اما منم دوم از اقسام محبت است که در آن انچه موجب نباشد  
 بلکه محبت از برای آن باشد که وسیله محبت دیگر شود و وسیله محبت دیگر باشد  
 و از برای اینست که مردم طلاق و نفوذ و دوست میدارند از این راه که وسیله مقصودها  
 میشوند هم چنانکه مردی پادشاه را دوست میدارد و از برای آنکه از آن منفعت شود  
 خاصان پادشاه را دوست میدارد و از برای آنکه مدح او را در نزد پادشاه بکند و موافقت  
 نمایند که نزدی کار ساری و پرا بکند پس اگر مقصود در این چیزی که وسیله و منشاء  
 قایده دینی باشد از جمله محبت در راه خدا خواهد بود و آن نیز منقسم میشود به دو  
 و مباح و اما منم ششم آنست که محبت چیزی داشته باشد و بالذات نباشد بلکه <sup>مستقل</sup>  
 و از غیر مباح عینهای دینی شود بلکه راجع عینهای اخروی شود و این نیز ظاهر است  
 خفائی ندارد و این مثل آنست که شخصی اسامی پیغمبر را دوست داشته باشد از برای آنکه  
 وسیله تحمیل علم و تنکو کردن علمند و مقصود از علم و عین بخت را از آنست پس این از جمله  
 از برای خدا خواهد بود و همچنین کسی که محبت بشا کرده و داشته باشد از برای آنکه علم با  
 از وی فرا بگیرد و بواسطه آن مرتبه تعلیم دادن میسر شود و نیز میکند بدین مرتبه تعلیم در علم  
 ارمایح حضی <sup>ع</sup> منم <sup>ع</sup> فرمودند هر که بداند و عمل کند و تعلیم نماید او را در علم از  
 مظم میباشد و در مرتبه تعلیم تام نمیشود مگر بمعلم پس در این مقام مقام آن تحمیل این <sup>ک</sup>



و هرگاه از او دوست داشته باشد از برای آنکه سپهر معلم از هر زراعت معلست پس  
 عجب آن از برای خداست بلکه زیاده از این بگوئیم هر که جمیع کتبه با نفاذ و طاعت <sup>لذات</sup>  
 از برای ایشان به پا کند از برای رضای خدا و محبت بطاعتی داشته باشد که طاعت را  
 خوب بپزد از جمله عبادان از برای خدا خواهد بود و هم چنین هر که محبت بکسی داشته  
 که متولی رسانیدن صدقات بجهت آن شود البته که محبت آن در راه خدا خواهد بود بلکه  
 دینار برین بگوئیم هر که خادمی داشته باشد که متوجه رستن جامه و جادوب کردن خاد  
 بنحی طاعت شود از او راه که بر مسلم آن قانع خواهد بود از برای علم و عمل و مقصود آن <sup>تخفیل</sup>  
 خادم قانع بودن از برای عبادت باشد البته که محبت آن در راه خدا خواهد بود و <sup>ما</sup>  
 هم چهارم آنست که محبت از برای خدا و در راه خدا باشد نه از برای آنکه علم و عمل بکند  
 با از او سبزه گری سازد سوائی اندو این عالی تر است و حیات و دقیق و خفی تر از هر <sup>سبزه</sup>  
 و این هم نیز ممکنست زیرا که از آثار غلبه محبت آنست که تقدیری کند از محبوب <sup>مستقل</sup> هر چه  
 محبوب و مناسب او باشد اگر چه دور باشد پس هر که محبت شدیدی بکسی داشته <sup>شک</sup>  
 دوست خواهد داشت دوست او را و محبوب او را و خادم او را و کسی که محبت <sup>لذات</sup>  
 صانع او را کند و کسی که مسارع بر رضای محبوب او کند بخون عاوی گفته <sup>لذات</sup> امر علی  
 دیار لیلی اقبل ذالجدار و ذالجدارة و صاحب الدیار و شفقت قلبی و لکن حب من کن <sup>لذات</sup>

الذی یلزم یعنی میگذرد بر خانه های لیلی و این دیوار و آن دیوار را میبوسم و محبت آن خانه ها  
 در لای جان گرفته بلکه محبت کسی که در خانه ساکن بوده پس در این هنگام مشاهده  
 و تجربه دلالت میکند بر اینکه محبت تقدیری میکند از ذات محبوب بخیری که نطق جان <sup>دانش</sup>  
 اگر چه دور باشد اما این خاصیت فرط محبت است و اصل محبت درین کافی نیست و <sup>عذر</sup>  
 کلام در این باب محبت گذشت و بعد از این که محبت در راه خدا داشته باشد <sup>عذر</sup>  
 در راه خدا نیز میدارد از برای آنکه هرگاه محبت با انسانی داشته باشد از برای آنکه <sup>عذر</sup>  
 و محبوبیت در نزد خدا پس اگر محبت خدا کند ناچار است که او را دشمن داشته <sup>عذر</sup>  
 از برای آنکه عاصی خداست و مغضوب است در نزد وی و این هر دو لازم یکدیگرند  
 و هر یک از اینها در عمل مد فوشت و با فعال عباد و منبضان در نزد یکی و دوری <sup>عذر</sup>  
 و منافقت و مخالفت عزیمت ظاهر میشود و هرگاه بعد از ظاهر شدن از دوستی و دوستی <sup>عذر</sup>  
 و روایت شده که خدای عزوجل وحی به پیغمبری از پیغمبران نمود که اقامت دهد و رزیدن <sup>عذر</sup>  
 قور دنیا از برای تعجیل راحتت و اقامت او رزیدن زمین از برای آنست که ریب من <sup>عذر</sup>  
 اقامت کن بر دشمن من دشمنی کرده با بادوست من دوستی نموده و عفت میبوسم و مودت <sup>عذر</sup>  
 خود را بخدا محبوب گردانید بدشمن داشتن اهل معاصی و تقوی بپسندید بخدا بدو <sup>عذر</sup>  
 و خفیل رضای خدا بکنند بخشناک بودن از ایشان جمعی گفتند یا رب الله با کرم <sup>عذر</sup>



کهن و فرمودند با کسی هم نشینی کنند که شما را بپاد خدا آورد و کلام آن موجب زیادت  
 علم شما شود و عدلان مثل آن غنیمت شما را بخرید که در **فصل حضرت امام محمد باقر**  
 فرمودند وی در جرحه بخند حضرت امیر المؤمنین <sup>ع</sup> آمد و گفت یا امیر المؤمنین  
 خبر ده ما طایر برادران فرمودند برادر راه برد و متهمد یکی برادران و ثواب  
 و دیگری برادران ظاهرند که در بر و شکفتن می کنند اما برادران و ثواب اعتماد  
 پشت و پر و مال و اهل مالند و هرگاه بر برادر خود اعتماد داشته باشد مال و بد  
 انبوی وی بزد کن و دوستی کن با دوست وی و دشمنی کن با دشمن او و در اند  
 پنهان کن و یکی او را اظهار ناویدان ای سوال کننده که اینجا است از کجاست <sup>بهر</sup>  
 و اما برادران ظاهری گمانند که تمتع از ایشان بر برداری پس زکات اهلان <sup>باز</sup>  
 ایشان طمع مداد و انقدار که ایشان با آن شکفتن و خوش زبان می کنند و با  
 شکفتن و خوش زبان کن و حضرت امام حقیق صارق فرمودند که حضرت امیر <sup>من</sup>  
 فرمودند با کسی نیست بر تو اگر با عاقل صاحب بداری اگر چه کریم نباشد و باید که  
 وی شفع شوی و از خلق بدلت احتیاب کنی و انکذا صاحب کریم را اگر چه از عقلان  
 دشمنی بلکه بصل خود از کریم وی شفع شوی و بگویند غلبت بر چنین آن در <sup>حضرت</sup>  
 امام حقیق صارق فرمودند ملازم دوست ندی باش و بر هر از دوست <sup>نه</sup>

ناز که عمدی و امانتی در عیبتی و پیمان نداشته باش و از هر کس اعتماد بروی پیشتر  
 کو برین و با احتیاط باش زیرا که مردم دشمن نمیشوند و نیز فرمودند وستی و امانتی  
 مکر با حد و آن و هر که در وی این حدود با بعضی از آن باشد از دوست خود  
 و هر کس بچک از اینها را نداشته باشد و بر دوست حق مدان اقله اول آن  
 که ظاهر با این یکی باشد و دور تو را برین خود و عیب ترا عیب خود  
 ستم آنکه منصب مال دوستی و ملوک و پراشیدند هده چهارم آنکه دوست رسد  
 باشد از تو مضایقه نکند پنجم این جامع همه حقیقت است آنکه در وقت بلا و محنت  
 تو را وانگارد و در مصیبت الشریقه از حضرت امام حقیق صارق <sup>ع</sup> روایت شده که  
 فرمودند ستم چیست که صهر زمان کت یک برادری که در راه خدا برادری کند و در  
 زن مالی که در راه دین الفت باشد و نماید ستم فرزند رشید است و هر کس که یکی از این <sup>باید</sup>  
 سه را بپاید جز و دنیا و آخرت را باخته و منصب فری در دنیا خواهد داشت و هر <sup>کس</sup>  
 از برادری که که از برای طمع باشد باز ستم فری با از راه میدانی با از برای خیر و  
 انشامیدن باشد و طلب کن برادری برهنه کار از اگر چه در ظلمات ارض باشد اگر  
 عمر خود در طلب آنها صرف کنی از برای آنکه خدای عزوجل بعد از پیغمبران در روز <sup>زمین</sup>  
 چیزی بجز از ایشان نیاورد و هیچ نفی بر بنده نداده مانند محنت تو فوق محبت ایشان



خدای عزوجل در قرآن مجید فرموده الاحلایه و یومئذ بعضهم لبعض عدا الا النعمین  
 یعنی دوستان در روز قیامت دشمن یکدیگر خواهند بود مگر پرهیزکاران و گمان  
 است که اگر کسی در این زمان طلب دوست بی عیب نماید بی دوست همانند این  
 پس که اول احسانی که خدای عزوجل بر پیغمبران کرده در وقت اظهار دعوت و آشنا  
 امینت پادوست واقعی که عبارت است از اولی و همچنین عظیم ترین چیزی که با شناسا  
 و دوستان و امیان خود احسان فرموده مصاحب پیغمبر است و این دلیل بر آنکه  
 در میان خود عظمی تر و پاکیزه تر نیست از صحت داشتن در راه خدا و بر آید  
 کردن از برای تحصیل رضای خدا **خداوند تعالی** مؤلف حقان گوید بدانکه این امر  
 کتاب پر از مژده و در این مقامها و بابها از اسرار دینی و معارف یقینی تحقیق  
 و اینچنین امور اعتقاد است اشاره بان کرده ام و اینچنین کلمات در آن نموده ام  
 اخلاق پسندیده و ناپسندیده و انانیتها و اسرار علمای هنر و شریکی از اینها  
 در این کتاب باین شیوه و پاکیزگی و باین توضیح و ترتیب یافت میشود با آنکه بنا  
 ملحق بعمل این اصحاب است که اعتمادی میباشد مکرر بر آنها و ثوابی است مکرر  
 مانند فرزان و ست پیغمبر و احادیث اهل بیت نبوت سلام الله علیهم نه مانند اینها  
 روحی که صاحبان و سواست شیطانند اینچنان شیطان کرد در راههای مردم و مکرر

میکند خدای تعالی این و خواه شیطان انس و خدای عزوجل از این دلوار برای جمع کردن  
 و تالیف نمودن در چند ماه کی از سال نود و هزار هجری در زمانی که مشرف بر حبل بود  
 و از عمر من هشتاد و سه سال و دو سه ماه گذشته بود و احاطه نموده بود بر سبب  
 اختلال احوال و پریشان خاطر از رهنمای و علمای جهان که امید دلالت آنها  
 و این قوتی را که خدای عزوجل بمن داده بسبب چیزی بود که بمن انعام نموده بودند  
 از اعتقاد های حق و سبب آنچه بفضل کرده بودند بر من از محبت اولیای خود و  
 اعدای خود بعد از آنی که اولیای اعدای خود را بمن شناسانده بود از راه و حق که  
 به پیغمبر خود نموده بود و پیغمبر به بندگانش رساننده بود و باعانت و رهنمای خدا  
 من تسلیم پیغمبر را نموده بودم و هر چه تبلیغ نموده بود و اما فایده این جمع و تالیف  
 آن است که مطلع شود بر آن هر کسی که اهل ان باشد و از جانب خدا این توفیق  
 دوز عطا شده باشد و همت وی قوی و سعی او بنیابت رسیده باشد تا عمل کند  
 بمقتضای آن و رستگار شود با آنچه مطلب است از آن و هر کسی که در آن دست نیابد  
 عمل نماید بقدر مقدار و اقتدار که ویران میشود و هم چنین مابود بکسی که  
 باندگی از آن مشغول شود و مضیبت آن از این کتاب مثل مضیبت خوشتر است  
 از خرم عظیم و اما امثال ما جماعت از کسانی که چیزی چند میکنند عمل بان میکنند



و امر معروف و نهی کند خود را فراموش میبازند ناپدیده این کتاب در حق ایشان است  
که بصیرت ایشان در تقصیر و قصور نبوده شود تا آنکه این سبب گردد که خود را در <sup>شستن</sup>  
داشته باشند و سبب خواری و شکستگی و اطلاع بر باطنهای عیبهای و ریواییها  
پنهانها و مخبر شدن ایشان شود زیرا که ایمان مقتضی است که بنده مؤمن بنده  
بپندد از خود چیزی را که خدای عزوجل از وی نمیپندد و هرگاه از خود را <sup>شد</sup>  
البته که همیشه اندوهد و هکین و بیچارگی و مقام نداشت و هرگاه <sup>این</sup>  
حالت داشته باشد امید آن میباشد که رحمت و مغفرت خدای عزوجل او را  
در پایداری که خدای عزوجل بسیار از نده و بسیار هم کشته است و در حد <sup>شد</sup>  
وارد شده که بنده گاهی میکند و همیشه از آن نوسان میباشد و خود را در <sup>شد</sup>  
میدارد پس خدای عزوجل و بار هم میکند و داخل بهشت میکند و هیچ بنده  
از نگاه بیرون نمی آید مگر با قیام و اعتراف بگناه کردن کفاره است و هر کس که  
گاهی میکند و بداند که خدای عزوجل بروی مطلق و هرگاه خدا خواهد او را  
عذاب میکند و اگر خواهد او را می آمرزد البته خدای عزوجل او را می آمرزد اگر <sup>شد</sup>  
طلب او زینش نکرده باشد خدای عزوجل در قرآن مجید فرموده و من یعمل سوءا  
او یظلم ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما یعنی هر کسی که عمل بدی بکند یا بر خود <sup>بینی</sup>

سستی نماید و بعد از آن از خدای عزوجل طلب آمرزش کند خدای عزوجل بسیار از نده  
و بسیار هم کشته خواهد یافت و ملازم این حکام استغفار میکنیم انهم چه بسیار  
پای ما لغزیده باشد با قلم سرگشی نموده باشد و از هر قولی که گفته باشیم علمهای  
موافق آن نباشد و آنچه را در دعوی کرده و اظهار نموده باشیم ان علم و بصیرت <sup>شد</sup>  
بدین خدا با آنکه در آن مقصر باشیم و از هر عملی و فعلی که قصد ما بان رضای خدای  
عزوجل بوده باشد و بعد از آن قصدی دیگر بان ضم شده باشد و از هر وعده  
که داده باشیم و بعد از آن در وفای بان تقصیری کرده باشیم و از هر نعمتی که خدای <sup>شد</sup>  
با انعام نموده باشد و ما از آن نعمت صرف کرده باشیم و از هر ضرری که گناه کرده  
بنفتمان ناقصی و تقصیر تقصیر کننده کرده باشیم و خود بان مصف باشیم و از هر <sup>شد</sup>  
که خوانده باشد ما را بتبذیر و تکلف کردن ایشان تکلفی که خود را از آن سزاواریم بان <sup>از برای</sup>  
مردم در هر کتابی که نوشته ایم یا هر کلامی که منظم در آورده ایم یا علمی که افاده <sup>شد</sup>  
کرده ایم و بعد از آن استغفار نمودن از جمیع اینها بازگشت میکنیم بوی خدا و مثل <sup>شد</sup>  
از برای خود و از برای هر کسی که این کتاب را استماع کند یا بنویسد یا بشنود یا بنکر <sup>نقل</sup>  
بر ما مغفرت و رحمت و بخاوند کردن از جمیع گناهان از برای آنکه کرم او عالم <sup>شد</sup>  
واسع وجود او بر اوصاف خلایق نایب است و ما از نده از آمرزشهای او میسر <sup>شد</sup>



مبت ما را بوی از غزل فضل و کم او بختی که حضرت پیغمبر فرمودند بدست  
 خدای عزوجل را صد رحمت و یکی از اینها نازل ساخته در میان جن و انس و غیا  
 و چرندگان و جنبندگان و اینها همگی بسبب آن یک رحمت در میان خود میانی میکنند  
 و بان رحم بیکدیگر مینمایند و نزد و نه رحمت را پس انداخته که باینها در قیامت  
 خود رحم خواهد کرد خداوند از روزها صندرس شده اند و حالها متغیر گردید  
 و باینها دروغ گفته اند و وعده های خلاف شده مگر وعده تو را وعده انرا  
 و تفضل کرده با خدا باد رود بفرست بر محمد و آل محمد و عطا کن بمن از فضل خود  
 در پناه دارم از شیطان پادیده شده از رحمت خداوند تو مژده می و محمد تو  
 و چه عظیم و عظیم و کرمی حلم تو واسعت تر و مستبک از او نعمت تو مستغنی شد  
 کذا و از او حلم تو عظیم تر است از آنکه شمرن شمارند کان شماره از آن بکنند و احسان  
 تو عظیم تر است از آنکه وصف و صف کنند کان وصف از آن بکنند و اگر فضل تو نبی و چون  
 حلم مکرری از کسی که از آن نقطه افزیده و چیزی بنزد پس تربیت کرده او را بر وفق  
 خود و نشو و نما نموده او را در میان نعمتهای پی دوی و جاداده او را در احکامه  
 و دعوت کرده او را مطاع خود پس استغانت حبه با احسان تو بر معصیت و  
 که تو راست و بکر پاپوستش موز و اگر حلم تو نبی و چون مملکت میدادی مرا حال آنکه

آنکه پوشیده مراد از بر پرده خود و احسان کرده بمن بدین خود و زبان را کشود  
 بشکر خود و راه طاعت خود این هدایت کرده و احسان کوفه بر من ملوک بوی کرامت  
 خود را و حاضر کرد انبیه در نزد من داده نزد یکی خود را پس برای توان جانب من ان بود  
 که در برابر احسان تو معصیت کرده ام در حالیکه حرم بر هر چه تو را بقبول دارد  
 و بحالانی متغیر میشود که مستغنی ز یاد تو غضب تو کردم و مسامحت میکنم بچیزی که  
 دور سازد مرا از رضای تو و خوشنودم بفریب از روزها و اعراض کرده ام از بختها  
 مرا و حلم تو را مانع ساخته و حالیکه میداد تو بدین که گویا بندگان بمن رسیده و آنکه  
 با کاهان عظیم تو را میخوانم و طلب زیادت از نعمت میکنم و حقیر میکنم آنچه را مشرف  
 شده ام از عذاب تو و دور میگذارم زیادت از نعمت تو و ختم ابرم از دوری کم و تو  
 احسانم دادم با علی که فاجران کنند مانند تو و حق که بگو کاران بهایهای خوب  
 در حالیکه سعی میکنم و از وی چیزهای عظیم مینمایم و مافند که بکر اعطاء و بر عیب  
 کرده باشد و این باشد از قصاص می نماید پس انا لله و انا الیه راجعون این معنی است  
 که معنی آن عظیم است و عقاب آن بزرگ است بلکه اگر از روزهای من و وعده عفو  
 از تقصیرات من میشود چون امید میداشتم بدست بوی تو و حال آنکه فاش در برابر  
 تو کاهان بکر کرده ام و از کترین خلق تو پنهان داشتم و هیچ ملاحظه تو را نکردم











